



**عنوان طرح:**  
**بررسی و مقایسه معنای زندگی از منظر قرآن و متفکران غربی**  
**کد: ۷۰۲۹**

پژوهشکده علوم انسانی  
گروه پژوهشی الهیات و معارف اسلامی

معاونت پژوهشی

آبان ماه ۱۳۹۹

گزارش نهایی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

عنوان طرح:

بررسی و مقایسه معنای زندگی از منظر قرآن و متفکران غربی

کد طرح: ۲۲-۷۰۲۹

مجری طرح:

مژگان محمدی

پژوهشکده علوم انسانی  
گروه پژوهشی الهیات و معارف اسلامی

آبان ماه ۱۳۹۹



مشخصات مسئول و همکاران طرح:

نام و نام خانوادگی	مسئولیت در طرح	تخصص	رتبه علمی	جمع کل نفر ساعت همکاری در طرح
مژگان محمدی	مجری	فلسفه - الهیات	استادیار	۵۰٪
ابوالفضل صبرآمیز	همکار اصلی	فلسفه	استادیار	۵۰٪

## چکیده

مساله اصلی این پژوهش جایگاه معنای زندگی از منظر آموزه‌های قرآنی است. هر چند معنای زندگی موضوعی است با تاریخ چند هزار ساله، اما در چند دهه اخیر این موضوع مورد توجه جدی محققان قرار گرفته است. از این رو در ابتدا به ارائه اجمالی نظریات مختلف درباره معنای زندگی برای تدقیق و روشن شدن این مفهوم پرداخته‌ایم. به طور کلی بحث معنای زندگی در قالب دو موضوع «معنای» معنای زندگی و «چیستی» معنای زندگی بحث می‌شود. در بحث «معنای معنای زندگی»، سه نظریه اصلی بی‌معنایی معناداری زندگی، معنا همچون هدف و معنا همچون ارزش وجود دارد. در این تحقیق نشان دادیم معنا همچون ارزش بیشترین قرابت را با شهود عرفی درباره معنای زندگی دارد و همینطور در آموزه‌های قرآنی و دینی نیز معنا در بحث «معنای زندگی» بار ارزشی دارد. در بخش «چیستی معنای زندگی»، نظریات عمده شامل فراطبیعت‌گرایی، طبیعت‌گرایی و پوچ‌گرایی است. هر سه نظریه هرچند نقاط قوت خود را دارند ولی نقاط ضعفی دارند که ما آنها را بررسی کرده‌ایم. به خصوص نقاط ضعف نظریه پوچ‌گرایی را بررسی کرده‌ایم. بعد از روشن شدن جغرافیای مفهومی موضوع، در این پژوهش به بررسی آموزه‌های قرآنی در قالب دو بحث اصلی معنای زندگی پرداختیم. معنای زندگی نه تنها جایگاه اساسی در آموزه‌های قرآنی دارد، بلکه حتی می‌توان گفت سراسر آموزه‌های قرآن برای معنادارتر کردن زندگی افراد است. بدون معنای زندگی، انگیزه لازم در افراد برای مقاومت در برابر درد و رنج‌های زندگی و انجام فعالیت‌های ارزشمند وجود ندارد. این موضوع تا آنجا مهم است که حتی برخی حاضرند برای معنادار شدن زندگی‌شان سعادت و شادکامی خود را قربانی کنند، و همین امر نشان دهنده تمایز معنای زندگی و شادکامی به معنای لذت و خوشی است. در خصوص چیستی معنای زندگی، قرآن کریم با توجه به سنخ‌های شخصیتی افراد مختلف و نگرش آنها به زندگی، زندگی آنها را معنادار می‌کند، از این رو، بحث چیستی معنای زندگی در قالب ارائه تصویرهای مختلف زندگی از منظر قرآن کریم و معناداری زندگی در قالب این تصاویر ارائه شد. قرآن ضمن معنادارتر دانستن زندگی برخی نسبت به برخی دیگر، با ابزاری شدن فعالیت‌های ارزشمند مانند انجام اعمال نیک در جهت کسب لذت و ارضای امیال مخالف است. علاوه بر آن، با طرح انجام فعالیت ارزشمند برای کسب خشنودی خداوند دیدگاه جدیدی در خصوص معنابخشی به زندگی دارد. همچنین درک ارزش برای معنادارتر شدن زندگی افراد در قرآن کریم از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، به طوری که با روا شمردن امکان غفلت و درک کامل ارزش، نگرش افراد به زندگی را به یک فرصت عالی با امکانات فوق‌العاده معنایی تغییر می‌دهد.

**کلید واژگان:** قرآن کریم؛ معنای معنای زندگی؛ چیستی معنای زندگی؛ تصاویر زندگی؛ ارزش؛ کیفیت زندگی.

## فهرست مطالب

عنوان

شماره صفحه

۱	پیشگفتار
۳	کلیات تحقیق
۸	فصل اول
۸	پرسشهای بنیادین در باب «معنای زندگی»
۹	مقدمه
۱۰	۱-۱- جایگاه پرسش از معنای زندگی
۱۰	۱-۱-۱- معنای زندگی در حوزه روانشناسی
۱۴	۲-۱- پرسش از معنای زندگی در زمان سختی
۱۷	۳-۱- معنی «معنای زندگی»
۱۸	۱-۳-۱- بیمعنایی پرسش از معنا
۱۹	۱-۳-۱-۱- دو رویکرد درباره بی معنایی «معنای زندگی»: ایر و ویتگنشتاین
۲۴	۲-۳-۱- معنا همچون هدف
۲۴	۱-۲-۳-۱- هدف خالق
۲۵	۲-۲-۳-۱- هدف شخصی
۲۷	۳-۳-۱- معنا همچون ارزش
۲۸	۱-۳-۳-۱- ارزش؛ توصیف و توصیه
۳۰	۲-۳-۳-۱- ساختن معنا در جهان
۳۳	۴-۱- چپستی معنای زندگی
۳۴	۱-۴-۱- نظریه های فراطبیعتگرا
۳۵	۱-۱-۴-۱- دیدگاه روح محور
۳۷	۲-۱-۴-۱- دیدگاه خدا محور: هدف الهی

- ۴۱-۲-۴-۱ نظریه های طبیعتگرا \_\_\_\_\_
- ۴۳-۱-۲-۴-۱ شخص گرایی \_\_\_\_\_
- ۴۵-۲-۲-۴-۱ دیدگاه عینیتگرا \_\_\_\_\_
- ۴۷-۳-۲-۴-۱ نظریه های پیوندی \_\_\_\_\_
- ۵۱-۳-۴-۱ نیهلیسم / پوچ انگاری \_\_\_\_\_
- ۵۱-۱-۳-۴-۱ تامس نیگل و بی معنایی زندگی \_\_\_\_\_
- ۵۵-۲-۳-۴-۱ پوچ انگاری اخلاقی و بیمعنایی زندگی \_\_\_\_\_
- ۵۷-۳-۳-۴-۱ پوچ انگاری و عدم ارضای همیشگی امیال انسان \_\_\_\_\_
- ۵۹ فصل دوم: معنای «معنای زندگی» از نگاه قرآن کریم \_\_\_\_\_
- ۶۰ مقدمه \_\_\_\_\_
- ۶۱-۱-۲-۱-۲ اهمیت و جایگاه معنای زندگی \_\_\_\_\_
- ۶۱-۱-۱-۲ معقولیت پرسش معنای زندگی \_\_\_\_\_
- ۶۴-۲-۱-۲ فرد، زندگی و فرایندهای زندگی \_\_\_\_\_
- ۶۴-۱-۲-۱-۲ تفکر درباره خود و جهان هستی \_\_\_\_\_
- ۶۸-۳-۱-۲ اهمیت زندگی \_\_\_\_\_
- ۷۷-۲-۲-۲ تمایز معنا از شادکامی \_\_\_\_\_
- ۸۲-۱-۲-۲ تمایز معناداری از شادکامی از منظر قرآن کریم \_\_\_\_\_
- ۸۴-۱-۱-۲-۲ فقدان ترس و اندوه \_\_\_\_\_
- ۸۸-۲-۱-۲-۲ رضایت \_\_\_\_\_
- ۹۲-۲-۲-۲ بهزیستی و معناداری \_\_\_\_\_
- ۹۹-۳-۲-۲ زمینه های طرح پرسش «معنای زندگی چیست؟» \_\_\_\_\_
- ۱۰۲-۱-۳-۲ مرگ \_\_\_\_\_
- ۱۰۳-۱-۱-۳-۲ رویارویی با اضطراب مرگ \_\_\_\_\_
- ۱۰۹-۲-۳-۲ تنهایی \_\_\_\_\_
- ۱۱۶-۳-۳-۲ آزادی \_\_\_\_\_
- ۱۲۴-۴-۳-۲ پوچی \_\_\_\_\_
- ۱۲۹ فصل سوم: چیستی معنای زندگی \_\_\_\_\_

- ۱۳۰ درآمد
- ۱۳۲ ۳-۱- تصویبهای زندگی
- ۱۳۲ ۳-۱-۱- زندگی به مثابه نوع دوستی
- ۱۳۷ ۳-۱-۱-۱- تصویر زندگی به مثابه نوع دوستی از منظر قرآن
- ۱۴۷ ۳-۱-۱-۲- عقلانیت نوع دوستی
- ۱۵۲ ۳-۱-۱-۳- انگیزه عمل نوع دوستانه
- ۱۵۴ ۳-۱-۲- زندگی به مثابه افتخار
- ۱۵۷ ۳-۱-۲-۱- ارزش اخلاقی افتخار
- ۱۵۹ ۳-۱-۲-۱-۱- ازدست دادن افتخار
- ۱۵۹ ۳-۱-۲-۱-۲- افتخار در زندگی فعلی
- ۱۶۰ ۳-۱-۲-۲- تصویر زندگی به مثابه افتخار از منظر قرآن
- ۱۶۴ ۳-۱-۲-۲-۱- نکوهش تفاخر
- ۱۶۶ ۳-۱-۲-۲-۱- عزت، افتخار و فروتنی
- ۱۷۲ ۳-۱-۳- زندگی به مثابه بازی
- ۱۷۲ ۳-۱-۳-۱- چستی بازی
- ۱۷۵ ۳-۱-۳-۲- تصویر زندگی به مثابه بازی
- ۱۷۸ ۳-۱-۳-۳- مفهوم بازی در قرآن کریم
- ۱۸۴ ۳-۱-۳-۴- تصویر زندگی به مثابه بازی در قرآن
- ۱۸۹ ۳-۱-۳-۴-۱- بازی نگرفتن زندگی
- ۱۹۱ ۳-۱-۳-۴-۲- بازی نبودن آفرینش
- ۱۹۴ ۳-۱-۴- زندگی به مثابه رنج
- ۱۹۶ ۳-۱-۴-۱- تصویر زندگی به مثابه رنج از منظر قرآن
- ۱۹۸ ۳-۱-۴-۱-۱- رنج بیمعنا
- ۱۹۹ ۳-۱-۴-۱-۲- آرزوی بازگشت به زندگی دنیا
- ۲۰۰ ۳-۱-۴-۱-۳- حسرت
- ۲۰۱ ۳-۱-۴-۱-۴- احساس فریب و خسران
- ۲۰۳ ۳-۱-۴-۱-۵- رنج معنادار



۲۰۴	_____	۳-۱-۴-۶- قاعده عمل و سعی
۲۰۶	_____	۳-۱-۵- زندگی به مثابه سرمایه
۲۰۷	_____	۳-۱-۵-۱- تصویر زندگی به مثابه سرمایه از منظر قرآن
۲۱۰	_____	۳-۱-۵-۱- سرمایه گذاری واقعی
۲۱۳	_____	۳-۱-۵-۲- شرایط سرمایه گذاری خوب
۲۱۶	_____	۳-۱-۶- زندگی به مثابه میل
۲۱۸	_____	۳-۱-۶-۱- تصویر زندگی به مثابه میل از منظر قرآن
۲۳۰	_____	۳-۱-۷- زندگی به مثابه یک مأموریت
۲۳۱	_____	۳-۱-۷-۱- تصویر زندگی به مثابه مأموریت از منظر قرآن
۲۳۴	_____	۳-۱-۷-۲- موصوفهای عدالت در قرآن
۲۳۸	_____	۳-۱-۸- زندگی به مثابه ارتباط
۲۳۹	_____	۳-۱-۸-۱- تصویر زندگی به مثابه ارتباط از منظر قرآن
۲۴۴	_____	۳-۲- جنبه های معناداری زندگی
۲۴۴	_____	۳-۲-۱- فعالیت ارزشمند
۲۴۹	_____	۳-۲-۲- درک ارزش
۲۵۷	_____	۳-۲-۲-۱- درک کامل ارزش
۲۶۲	_____	۳-۲-۳- امکان غفلت
۲۶۵	_____	۳-۲-۴- آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح
۲۶۹	_____	فصل چهارم: جمع بندی
۲۷۹	_____	۴-۱- مقایسه ای کوتاه بین آموزه های قرآنی و نظریات مختلف درباره معنای زندگی
۲۸۴	_____	۴-۲- پیشنهاداتی برای پژوهش های آینده
منابع	_____	۲۸۷
Abstract	_____	۲۹۶



## پیشگفتار

بسیاری از چهره‌های برجسته تاریخ فلسفه به این پرسش پرداخته‌اند که چه چیزی باعث معنادار شدن زندگی می‌شود. مفاهیم مورد استفاده ارسطو در مورد غایت زندگی انسان و نیکبختی، آکویناس در مورد رؤیت خجسته و مفهوم خیر اعلای کانت، همه به نحوی غایاتی را تعیین می‌کنند که تحقق آنها باعث ارزشمندی زندگی انسان می‌شود. علی‌رغم وجود چنین سابقه درخشانی، تنها در چند دهه اخیر است که مبحث معنای زندگی به عنوان حوزه‌ای مجزا در فلسفه مطرح شده است و همپای مباحثی نظیر سعادت و منش فضیلت‌مندان به طور فزاینده‌ای بر ارزش کندوکاو عقلانی در باب آن افزوده می‌گردد.

تحقیق و تفحص درباره این موضوع در متون قدیمی فلسفی، روانشناسی و دینی، دشوار و پیچیده است، زیرا در مقام پاسخ دادن به پرسش از معنای زندگی از همین مفاهیم و اصطلاحات استفاده نکرده‌اند. تحقیق درباره این موضوع در متون مقدس پیچیدگی بیشتری دارد و باید مباحث انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و خداشناسی را با هم و در ارتباط با یکدیگر مورد بررسی قرار داد. علاوه بر آن، در بررسی موضوعاتی مانند معنای زندگی در متون دینی باید این نکته بسیار مهم را در نظر داشت که این متون، متون نظریه‌پردازی درباره مسائل مختلف نیستند و جستجوی نظریه‌شان درباره یک مسئله خاص اغلب با شکست مواجه می‌شود.

امروزه با یک تقسیم‌بندی کلی نظریات مربوط به معنا را در سه دسته کلی فراطبیعت‌گرایی، طبیعت‌گرایی و هیچ‌انگاری یا پوچ‌انگاری قرار می‌دهند، و به دنبال آن نظریات متون مقدس در باب معنای زندگی را در قالب مباحث فراطبیعت‌گرایی مطالعه و بررسی می‌کنند. این نظریات خود به دو گروه نظریات خدامحور و روح‌محور تقسیم می‌شود.<sup>۱</sup> ما در فصل اول به تقسیم‌بندی‌های مختلف درباره معنا و چیستی «معنای زندگی» خواهیم پرداخت. چنین تقسیم‌بندی‌ای در عین حال که مزایایی دارد و تحقیق در این متون را راحت‌تر می‌کند، ما را از بسیاری آموزه‌های مهم و سودمند متون مقدس

<sup>۱</sup> رجوع کنید به بخش نخست



در باب معناداری غافل و محروم می‌کند. معمولاً محققان متون دینی را ذیل طبقه فراطبیعت‌گرایی طبقه‌بندی می‌کنند در حالیکه امروزه مسائل بسیار مهمی در باب معنای زندگی مطرح است که رویکرد فراطبیعت‌گرایانه آنها را پوشش نمی‌دهد.

در این تحقیق، بنا به سنت رایج، معنای زندگی در قرآن را در دو بخش معنای زندگی و چیستی معنای زندگی بررسی می‌کنیم و سعی داریم آموزه‌های این متن مقدس را در باب آنها به دست آوریم. در بخش نخست، سعی داریم به چند پرسش اساسی در خصوص اهمیت و جایگاه معنای زندگی، تمایز معنا از سعادت و اخلاق، و زمینه‌های طرح پرسش معنای زندگی بپردازیم. در بخش دوم، بحث چیستی معنا را در قالب تصویرهای قرآن از زندگی و جوه معناداری زندگی پی می‌گیریم. سپس به جنبه‌های معناداری زندگی از منظر این کتاب مقدس خواهیم پرداخت. هر چند بحث معنای زندگی به صورت سیستماتیک قدمت چندانی در مباحث فلسفی و روانشناسی ندارد، قدمت تحقیقات دینی در این موضوع بسی کوتاه‌تر و بلکه در ابتدای راه است. بی‌تردید آنچه در اینجا روایت می‌شود بی‌کم و کاست نیست و نیازمند مطالعه و تحقیق بیشتر است.

## کلیات تحقیق

### - بیان مسئله

همه ما در زندگی حداقل یکبار با بحران‌های روحی و عاطفی روبرو بوده‌ایم و لحظات دردناک و آزارنده‌ای را به دلایل گوناگون از تجربه مرگ یک عزیز گرفته تا تجربه بیماری سخت، شکست مالی و حرفه‌ای و ... تجربه کرده‌ایم. در این مواقع پرسش‌هایی بنیادی‌ای از جمله اینکه اصلاً کارکرد زندگی من چیست؛ هدف زندگی من چیست و آیا این زندگی ارزش زیستن دارد یا نه، سر بر می‌آورند. در تصویری بزرگ‌تر این پرسش‌های درباره "من" به پرسش‌های بزرگ‌تر درباره اینکه به طور کلی کارکرد زندگی چیست، هدف زندگی چیست و ارزش زندگی چیست تبدیل می‌شوند، پرسش‌های بنیادینی که موضوع بسیاری از بزرگ‌ترین رمان‌های جهان نیز هستند. این نوع پرسش‌ها به یک بحث اصلی باز می‌گردند و آن این است که: "معنای زندگی چیست؟".

این پرسش یکی از پرسش‌های اصلی تاریخ فلسفه بوده است و از محتوای نوشته‌های بسیاری از چهره‌های برجسته فلسفی می‌توان پاسخی برای اینکه چه چیزی موجب معنادار شدن زندگی می‌شود استخراج کرد. برای مثال مفاهیم مورد استفاده ارسطو در مورد غایت زندگی انسان و نیکبختی؛ آکویناس در مورد رؤیت خجسته؛ و مفهوم خیر اعلای کانت، همه به نحوی غیاتی را تعیین می‌کنند که تحقق آنها باعث ارزشمندی زندگی انسان می‌شود. با وجود چنین سابقه درخشانی، تنها در چند دهه اخیر است که مبحث معنای زندگی به عنوان حوزه‌ای مجزا در فلسفه مطرح شده است و همپای مباحثی نظیر سعادت و منش فضیلت‌مندانه به طور فزاینده‌ای بر ارزش کندوکاو عقلانی در باب آن افزوده می‌گردد (متس، ۱۳۹۴، ۱۱).

با وجود قدمت این مسئله، امروزه پرداختن به آن بیش از گذشته اهمیت یافته است. این پرسش از یک‌سو، پرسش‌های هستی‌شناسانه انسان در باره جهان و هستی، مبدأ و پایان وجودیمان، نقش ما در کل پیکره هستی، علت پیدایش موجودات، زندگی پس از مرگ و نقش آن در ارزشمندی زندگی، مرگ و تصور بی‌معنایی یا پوچی زندگی را در بر می‌گیرد. و از سوی دیگر مستقیماً با بسیاری از روابط و



جنبه‌های انضمامی زندگی شخصی درگیر می‌شود. نوع نگاه ما به زندگی در نحوه زندگی کردن مان تاثیر دارد و اگر امروزه، آسیب‌های روانی مثل افسردگی، اضطراب، پریشانی، کمی عزت‌نفس و ... یکی از مشکلات ماست؛ اگر امروزه آسیب‌های اجتماعی مثل طلاق، اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی، رقابت در مصرف‌گرایی یکی از معضلات ما است؛ اگر با بحران‌های پوچی و بی‌هویتی انسان‌ها به‌خصوص در نسل‌های جدید سروکار داریم، یکی از دلایل آن بی‌توجهی به مباحث معنای زندگی و اهمیتی است که معنای زندگی در نوع و نحوه زندگی کردن انسان‌ها دارد.

فقدان معنای زندگی یک از مباحث مهم و یکی از دلایل ناهنجاری‌های فکری، اجتماعی و روانی افراد یا جوامع تلقی می‌شود. در واقع گم بودن چیزی که زندگی انسان‌های امروزی را معنادار کند<sup>۱</sup> یکی از دلایل پرداختن به بحث معنای زندگی از سوی فیلسوفان، دین‌شناسان، جامعه‌شناسان و روانشناسان در عصر کنونی است. مبحث معنای زندگی حداقل در سه حوزه فلسفه، روانشناسی و دین قابل ردیابی است و هریک از حوزه‌ها از زوایای گوناگونی به این موضوع پرداخته‌اند. پرداختن به معنای زندگی از زوایای گوناگون و توسط این حوزه‌های مختلف نشان‌دهنده اهمیت ابعاد نظری و کاربردی آن است.<sup>۲</sup>

این تحقیق با همین نگاه سعی می‌کند، مبحث معنای زندگی و اهمیت آن را از دو نظرگاه متفکران غربی و قرآن بررسی کند. مباحث معنای زندگی به دو بخش "معنای معنای زندگی" و "چیستی

<sup>۱</sup> رابی جاناتان در ۳ اکتبر ۲۰۱۵ در وال استریت ژورنال می‌نویسد: «همو ساینس [انسان هوشمند]، حیوان جستجوگر معناست. و اگر تنها یک چیز باشد که نهادهای مدرن آن را فراهم نمی‌کنند، آن معناست»

<sup>۲</sup> برای مثال بنیاد خیریه تمپلتون، در سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ به پروژه‌های مرتبط با معنای زندگی و تنها در حوزه فلسفه و الهیات پژوهانه‌های زیر را اختصاص داده است:

مبلغ دو میلیون دلار به پروژه «فضیلت، شادکامی و معنای زندگی» پژوهانه اختصاص داده است. مبلغ چهار میلیون و دویست شصت و هفت هزار دلار به پروژه «الهیات خوشی و زندگی خوب» و به «پروژه ارتقای زندگی» با تاکید بر ابعاد معنوی، چهار میلیون ششصد و شصت هزار دلار پژوهانه اختصاص داده شده است.

<https://www.templeton.org/grant/virtue-happiness-and-the-meaning-of-life>

<https://www.templeton.org/grant/the-enhancing-life-project>

<https://www.templeton.org/grant/theology-of-joy-and-the-good-life>



معنای زندگی " تقسیم می‌شود. در بخش اول از معنای معنای زندگی پرسیده می‌شود. پرسشی نظری - ای که اکنون در اینجا مطرح می‌شود این است که هرگاه از معنای زندگی صحبت می‌کنیم در واقع از چه چیزی صحبت می‌کنیم. معنا مفهومی است که به قلمرو زبان محدود می‌شود. در مورد کلمه‌ها جمله‌ها یا گزاره‌ها می‌توان گفت که معنا دارند، اما برای اشیاء و رویدادهای این جهان نظیر درختان، حیوانات یا انسانها نمی‌توان معنایی قائل شد. بنابراین، اصل این فکر که فلسفه می‌تواند به تحقیق در باب معنای زندگی پردازد خلط مبحث مفهومی قلمداد شد. با این همه، حکایت همچنان باقی است. جست و جوی معنا خلط مبحث باشد یا نباشد، با قوت و صلابت همیشگی‌اش برای ما پابرجاست (ولف، ۱۳۸۲: ۲۹؛ کاتینگهام، ۱۳۹۲، ۹۳).

در این بخش به ایضاح مفهومی معنای زندگی<sup>۱</sup>، معنای معنای زندگی<sup>۲</sup> و پرسشهای مهم دیگری نظیر بحث جعل و کشف معنا، تمایز نهادن بین اجزای زندگی فرد و کل زندگی؛ درجه بندی معنا، هم در مقایسه زندگی افراد مختلف باهم، هم در دوره‌های زندگی یک فرد و مبحث مناقشه آمیز تفاوت معناداری با شادکامی و خوبی زندگی پرداخته می‌شود.

در بخش دوم از چیستی معنای زندگی پرسیده می‌شود. در واقع از این پرسیده می‌شود که چه چیزهایی می‌توانند به زندگی معنا بدهند. بحثهای مربوط به معنای زندگی را می‌توان به سه نوع متفاوت تقسیم کرد: برخی بحثها به ارائه شیوه‌های خاص برای معنا دار ساختن زندگی مربوط می‌شوند، نظیر دستاوردهای معین، پروراندن منش اخلاقی، روابط با اعضای خانواده. بحثهای دیگر موضوعاتی را در بر می‌گیرد که تمام شرایط مربوط به معنادار ساختن زندگی را در ذیل اصل واحدی قرار می‌دهند. و در نهایت بحثهایی که مربوط به دیدگاه‌های پوچ انگارانه می‌شوند، بر اساس این دیدگاه‌ها شرایط تحقق معنا برای هیچکدام از ما حاصل نمی‌شود.

---

۱ بحث معنای زندگی به لحاظ منطقی متمایز از بحث هدف خلقت است؛ بحث هدف خلقت بحثی است که بیشتر جنبه ی الهیاتی دارد. گرچه در مواردی این دو بحث به هم ربط داده می‌شود.

۲ بنگرید به بند ۹، ذیل بحث تعریف متغیرهای تحقیق

در این تحقیق، پرسشهای فوق در دو بخش معنای معنا و چیستی معنا از منظر مهمترین منبع فکری و فرهنگی خودمان یعنی قرآن و متفکران غربی بررسی می‌شود. معنای زندگی در قرآن از وجوه متفاوتی قابل بررسی است؛ این مسئله بخصوص از منظر ارزشمندی زندگی اهمیت و نمود بیشتری دارد. رنج، خستگی و مشقت یکی از وجوه تراژیک زندگی انسان است که قرآن بر آن تأکید فراوان دارد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (بلد، ۴): براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم». رنج و خستگی جزء جدایی ناپذیر خلقت آدمی است. به عبارت دیگر، رنج و مشقت از هر سو و در تمامی شئون زندگی بر انسان احاطه دارد، و این امر بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. علاوه بر مصائب و حوادث ناگوار زندگی که چون شرنگی کشنده کام انسان را تلخ می‌کند، همه خوشیها و نعمتهای زندگی نیز آمیخته با درد و رنج است. انسان رو به سوی هر خوشی و نعمتی کند آن را بدست نمی‌آورد مگر آمیخته با ناملايمات و رنج و اندوه‌های دیگر. هر نعمتی مقرون با جرعه‌های اندوه و رنج است (طباطبایی، ج ۴۰، ص ۲۳۹).

از نظر قرآن، زندگی انسان سراسر تلاش و رنج به سوی پروردگارش است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًا فَمُلَاقِيهِ (انشقاق، ۶): ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». البته این آیه بنا به نظر مفسران زمینه‌ای است برای طرح مباحث معاد و تذکر این نکته که انسان از آن جهت که مخلوق و عبد پروردگار است، در اراده و عملش مسئول است ( طباطبایی، ج ۴۰، ص ۱۳۸). البته آیه فوق در بردارنده هدف نهایی تلاش و رنجهای انسان در دنیا هست و احتمال وجود مضمونی خلاف آنچه گفته شده در آن وجود ندارد؛ لیکن هدف طرح آن در اینجا بیان تلاش و سختی و رنج همیشگی انسان است که مورد تأیید قرآن نیز هست.

همانگونه که پیشتر هم گفته شد، پرسش از معنای زندگی، پرسش از دلیلی برای درد و رنج دائمی زندگی بشری در این کره خاکی است؛ قرآن ضمن تأیید این موضوع و البته توجه مکرر انسان به این مطلب سعی می‌کند او را متوجه مسئله مهم معنای زندگی بکند و از احساس زیان و خسران او بکاهد. از نظر قرآن انسانهای شقی و نگون‌بخت از اینکه می‌بینند رنج و تلاششان در دنیا بیهوده بوده است، از خستگی رنجی که برده‌اند و تلاشی که کرده‌اند، احساس خسران عجیبی می‌کنند و خستگی درد و



رنج زندگی از نشان بیرون نمی‌آید: «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (همان، ۳): که تلاش کرده رنج [بیهوده] برده اند؛ در مقابل این دسته سعدها هستند که شادند: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (غاشیه، ۸): در آن روز چهره‌هایی شادابند؛ و علت آن راضی بودن از سعی و تلاش و رنجی است که در دنیا برده‌اند.

در انتهای تحقیق، در جمع‌بندی نهایی نظرات فلسفی و قرآنی، این نکته قابل پژوهش است که از بین نظرات فلسفی در باره معنای زندگی کدامیک به آموزه‌های قرآنی نزدیکتر است.

### - اهداف پژوهش

هدف اصلی این پژوهش نشان دادن اهمیت پرداختن به مباحث نظری درباره معنای زندگی از منظر قرآن و متفکران غربی و مقایسه اجمالی این دو رویکرد است.

۱- بررسی رویکردهای متفکران غربی به «معنای معنای زندگی»

۲- بررسی جایگاه و اهمیت معنای زندگی در قرآن

۳- بررسی رویکردهای قرآنی به «معنای معنای زندگی»

۴- بررسی رویکردهای فلاسفه غرب به چیستی معنای زندگی

۵- بررسی آموزه‌های قرآنی به «چیستی معنای زندگی»





## فصل اول

### پرسشهای بنیادین در باب «معنای زندگی»

## مقدمه

اغلب انسان‌ها زمان‌هایی در زندگی‌شان پیش می‌آید که درباره اینکه زندگی‌شان معنایی دارد؛ هدفی دارد؛ ارزشی دارد؛ و غیره از خود سوال می‌پرسند. این پرسش‌ها به‌خصوص در زمانی که زندگی بر انسان سخت گرفته است بیشتر نمود پیدا می‌کند. از اینرو پرسش از معنای زندگی پرسشی دیرپاست و می‌توان گفت این پرسشی هم قدمت با پرسش از درد ورنج در زندگی نیز است.

تحقیقات مختلف در حوزه‌ها گوناگون بر اهمیت معنای زندگی برای یک زندگی خوب تاکید کرده‌اند. با اینحال پاسخ به این پرسش‌ها، به هیچ وجه پاسخ‌های روشنی نیستند. در این پژوهش خواهیم داد پاسخ‌های متفاوتی توسط اندیشمندان به این پرسش داده شده است. حتی روش نزدیک شدن به این پرسش نزد متفکرین مختلف، متفاوت است. ما در اینجا سعی خواهیم کرد، شمایی از پاسخ‌های اندیشمندان مختلف درباره معنای زندگی را ترسیم کنیم.

از این‌رو در قسمت اول این بخش به جایگاه پرسش از معنای زندگی می‌پردازیم. در قسمت دوم پرسش از معنای زندگی را به دو بخش معنای «معنای زندگی» و چیستی «معنای زندگی» تقسیم می‌کنیم. در بخش معنای معنای زندگی از این بحث می‌کنیم که آیا اصلاً چنین پرسشی مشروع است و یا نه تنها ما با یک خلط مفهومی روبرو هستیم. در ادامه منظور نظریات مختلف از «معنا» در عبارت «معنای زندگی» چیست را بحث خواهیم کرد. در قسمت انتهایی نیز به اموری که می‌توانند زندگی را معنادار سازند می‌پردازیم. این بخش در سه حوزه فراطبیعت‌گرایی، طبیعت‌گرایی و پوچ‌انگاری طرح می‌شود و ذیل هرکدام از این دیدگاه‌ها تقسیم‌بندی‌های مختلف آن ذکر می‌شود.

### ۱-۱- جایگاه پرسش از معنای زندگی

پاسخ به پرسش «معنای زندگی چیست» (اگر پاسخی وجود داشته باشد!) نیازمند دقت نظری بسیاری است. خواست معنادار بودن زندگی، نکته مهمی است که بسیار از پژوهشگران حوزه مختلف بر آن تاکید کرده‌اند. امروزه، حداقل در حوزه‌هایی مثل روانشناسی و فلسفه بر روی معنای زندگی تاکید بسیار می‌شود. این تاکید میان‌رشته‌ای بر حوزه معنای زندگی نشان از اهمیت مباحث مربوط به معنای زندگی در زندگی روزمره فردی و اجتماعی آدمیان دارد. ما در ادامه به طور خلاصه جایگاه مبحث معنای زندگی در حوزه روانشناسی را بررسی می‌کنیم.

#### ۱-۱-۱- معنای زندگی در حوزه روانشناسی

تحقیقات تجربی روانشناسی درباره معنای زندگی بسیار فراوان انجام شده است و این تحقیقات در سنت‌های مختلف روانشناسی یعنی روانشناسی کلینیکال، روانشناسی اگزیستانس، روانشناسی مثبت‌گرا و ... انجام شده است. امروزه مباحث معنای زندگی به خصوص با بهزیستی زندگی<sup>۱</sup> پیوند خورده است (Martela, and Costin, ۲۰۱۷).

تحقیقات تجربی در روانشناسی اهمیت معنای زندگی را تا حدودی نشان داده‌اند، ولی هنوز معنای زندگی مفهومی مبهم و در برخی جهات برای روانشناسان رازآمیز است. هینزمن و کینگ (۲۰۱۴) تحقیقات اخیر و مهم در حوزه معنای زندگی را بررسی کرده‌اند. آنها در مقاله‌شان گزارش می‌دهند که طبق یافته‌های تحقیقات روانشناسی، معناداری زندگی باعث بالاتر رفتن کیفیت زندگی، وضع سلامتی و کاهش آمار مرگ و میر می‌شود. همچنین تحقیقات نشان داده است که معناداری زندگی احتمال گرفتن بیماری‌هایی مثل آلزایمر را کم می‌کند و معمولاً با اختلال روانی همراه نیست. همچنین در

<sup>۱</sup> well-being



حوزه شغلی زندگی معنادار، سبب کارایی و انعطاف بهتر کاری می‌شود و به لحاظ اجتماعی افرادی که زندگی خودشان را معنادار می‌دانند، پذیرش اجتماعی بالاتری دارند (Heintzelman, S. J., & King, ۲۰۱۴: ۵۶۱). ولی آنچه که معنای زندگی را رازآمیز می‌سازد این است که گاهی فرد با وجود موقعیت شغلی، مالی و سلامتی خوب، از فقدان معنا در زندگی اش می‌گوید و حتی برخی افراد حاضر می‌شوند برای معنا و هدف در زندگی شان هزینه‌های بسیاری بدهند.

گرگ ایستربروک<sup>۱</sup> (۲۰۰۴) در کتاب با عنوان پارادوکس پیشرفت: چگونه در حالیکه زندگی مان بهتر می‌شود احساس بدتری داریم<sup>۲</sup>؛ به خوبی این وضعیت را نشان داده است. وی می‌گوید در حالیکه امروزه استانداردهای زندگی به مراتب بالاتر از استانداردهای هر زمان دیگری است، اما در عین حال شادکامی و احساس رضایت با بالارفتن استانداردهای رفاه هم‌خوانی ندارد. این نکته یکی از دغدغه‌های اصلی روانشناسان برای پرداختن به مبحث «معنای زندگی» و ارتباط آن با به‌زیستی، شادکامی<sup>۳</sup> و کیفیت زندگی<sup>۴</sup> است.

به طور کلی در روانشناسی تعریف‌های متفاوتی از اصطلاح معنا در عبارت «معنای زندگی» به دست داده شده است. هینزلمن و کینگ (۲۰۱۴: ۵۶۲) معتقدند که حداقل می‌توان سه جزء مشترک میان این تعاریف متفاوت معنا در روانشناسی پیدا کرد که دو جزء از این سه، انگیزشی یا اگزیستانسیال هستند. اولین جزء مشترک: معناداری را به مثابه داشتن حسی از یک هدف<sup>۵</sup> می‌داند. دومین جزء مشترک این است که یک زندگی معنادار، زندگی‌ای درباره یک امر بااهمیت و ارزشمند است و در پی آن است که امر ارزشمند را به دست آورد و محقق سازد. سومین جزء مشترک در تعاریف معنا در عبارت «زندگی معنادار» یک جزء شناختی است. این جزء به این امر می‌پردازد که

<sup>۱</sup> Gregg Easterbrook

<sup>۲</sup> The progress paradox: How life gets better while people feel worse

<sup>۳</sup> Happiness

<sup>۴</sup> Quality of life

<sup>۵</sup> Purpose



یک زندگی معنادار حسی از زندگی را برای شخص فراهم می‌کند که آن حس به وسیله روابط پایدار، قابل اطمینان و پیش‌بینی‌پذیر قابل درک و فهم است.

برای مثال یک تعریف از معناداری زندگی، تعریفی است که استگر (Steger, ۲۰۱۲: ۱۶۵) از معنای زندگی به دست می‌دهد. وی معتقد است که می‌توان معنای زندگی را اینگونه تعریف کرد: معنا، شبکه‌ای از ارتباطات، فهمیدن‌ها و تفاسیری است که به ما در درک تجارب شخصی مان کمک می‌کند. از این طریق ما می‌توانیم مستقیماً انرژی بگذاریم برای طرح‌ها و برنامه‌هایی که برای آینده‌ای مطلوب در نظر گرفته‌ایم. معناداری حسی را برای ما فراهم می‌کند تا با آن پی ببریم که موضوع زندگی چیزی بیشتر از جمع ثانیه‌ها، ساعت‌ها، روزها و سال‌هایی است که گذرانده‌ایم.

«معنای زندگی» یکی از پایه‌های اصلی حداقل سه مکتب مهم در روانشناسی نیز بوده است. مکتب معنادرمانی<sup>۱</sup> که توسط روانشناس مشهور اتریشی ویکتور فرانکل<sup>۲</sup> پایه‌ریزی شده است. مکتب روانشناسی وجودگرا یا اگزیستانسیال<sup>۳</sup> که به خصوص با کارهای اروین یالوم<sup>۴</sup>، مخاطبان گسترده‌ای در جامعه پیدا کرد و از همه جدیدتر روانشناسی مثبت‌گراست<sup>۵</sup> که توسط مارتین سلیگمن<sup>۶</sup> پایه‌گذاری شده است.

فرانکل (۱۳۸۶: ۲۰۷) معتقد است که فقدان معنا در زندگی، به نوعی بیماری روانی که منشاء ذهنی دارد منجر می‌شود. ویژگی خاص این نوع بیماری، فقدان هدف در زندگی و احساس تهی بودن است. وضعیتی که فرانکل آن را پدیده گسترده و شناخته شده قرن بیستم دانسته و آن را «نهیلیسم» می‌نامد. او می‌نویسد «ظاهراً عده زیادی از ما «چرای» زندگی خود را از دست داده‌ایم و به همین

---

<sup>۱</sup> logotherapy

<sup>۲</sup> Victor Frankl

<sup>۳</sup> Existential psychology

<sup>۴</sup> Irvin Yalom

<sup>۵</sup> Positive psychology

<sup>۶</sup> Martin Seligman



سبب، تحمل «چگونه‌ی» وجودمان هرچند سرشار از وفور و رفاه باشد، دشوارتر شده است» (فرانکل، ۱۳۸۶: ۷۷).

از نظر یالوم، پوچی در کنار مرگ، آزادی و تنهایی چهار دلواپسی غایی انسان را تشکیل می‌دهد؛ مجموعه‌ای بسیار پیچیده از دلواپسیها که در ژرفا مدفونند و در پوسته‌ای از لایه‌های تودر توی واپس زنی<sup>۱</sup>، انکار<sup>۲</sup>، جابه‌جایی<sup>۳</sup> و نمادسازی<sup>۴</sup> (یالوم، ۱۳۹۰، ۲۱) جای می‌گیرند. رویارویی فرد با هر یک از این حقایق زندگی، درونمایه‌ی تعارض پویای اگزیستانسیال را می‌سازد. به عبارت بهتر چهار دلواپسی اصلی انسان که همه آنها از ابعاد وجودی و اگزیستانس ما نشات می‌گیرند موجب تعارضات اصلی ما هستند. آنچه که از پوچی در اینجا نام برده می‌شود، در حقیقت فقدان معناداری زندگی است. به عبارت دیگر معنای زندگی و معنادار بودن زندگی به نحوی، یکی از ابعاد اگزیستانس انسانی است و ناکامی در دستیابی به آن موجب انواع تعارضات درون فرد می‌شود و ممکن است فرد را به برخی از بیماری‌های روانی دچار کند. یک روان‌درمانگر اگزیستانس سعی می‌کند به فرد در پیدا کردن معنای زندگی‌اش کمک کند.

از نظر سلیگمن نیز (۲۴۹: ۲۰۰۲) معنای زندگی آن چیزی است که همانند خطی گذشته زندگی فرد را به آینده‌اش وصل می‌کند و فرد در خدمت چیزی فراتر از خودش است. معناداری در زندگی به افراد کمک می‌کند که با ناملازمات، بحران‌ها و سایر رویدادهای نامطلوب زندگی کنار بیایند. معناداری در زندگی موجب کاهش رنج می‌شود. روانشناسی مثبت با مشخص کردن این که چگونه افراد در زندگی خود معنا را جستجو کرده و می‌یابند، به ارتقای کیفیت زندگی افراد کمک می‌کند. به‌طور خلاصه بسیاری از تحقیقات نشان‌دهنده‌اند که معناداری متغیر مستقلی است که با بهزیستی، کیفیت

<sup>۱</sup> repression

<sup>۲</sup> denial

<sup>۳</sup> displacement

<sup>۴</sup> symbolization



زندگی و شکوفایی شخصی ارتباط دارد. آنچه که باعث می‌شود این دستاورد مهم جلوه کند این است که این یافته‌ها در تحقیقات مختلف با روش‌های متنوعی تایید شده است (Emmons, ۲۰۰۳: ۱۰۸).

### ۱-۲- پرسش از معنای زندگی در زمان سختی

معمولا گفته می‌شود که پرسش از معنای زندگی زمانی پرسیده می‌شود که فردی دچار پریشان‌حوالی روحی شده است. این پریشان‌حوالی می‌تواند منشاء گوناگونی داشته باشد، شکست‌های فردی، اجتماعی، خانوادگی و ... می‌توانند افراد را درمانده کنند و از خود بپرسند، آیا زندگی (من) ارزش این همه را دارد یا خیر. برای مثال کلاک و مارتین<sup>۱</sup> (۱۳۸۸: ۱۴۴) می‌نویسند: «وقتی زندگی بر وفق مراد ماست، آن‌قدر داریم از زندگی لذت می‌بریم که از معنای زندگی نمی‌پرسیم. اما وقتی به تقلا و کشمکش کشنده تبدیل می‌شود این پرسش بر سرمان آوار می‌شود، اما نه به خاطر این‌که به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که معنای زندگی چیست؟ بلکه می‌خواهیم به مصیبت‌مان پایان دهیم. پس دغدغه‌ی ما حل مسئله‌ی معنای زندگی نیست. دغدغه‌ی ما حل مشکلات زندگی است». آنها همچنین معتقدند پاسخ به پرسش معنای زندگی چیست، در حقیقت راهی است برای اینکه پاسخی برای کشمکش‌های زندگی پیدا کنیم. پرسش واقعی ما این است که «چرا زندگی سراسر تقلا و کشمکش است؟» (کلاک و مارتین، ۱۳۸۸، ۱۵۷).

تامسون<sup>۲</sup> (۱۳۹۴: ۱۵-۱۶) سعی می‌کند خلاصه‌ای از زمانی که آدمها درباره معنای زندگی می‌پرسند به دست دهد. از نظر وی افراد معمولا زمانی از معنا می‌پرسند که احساس کنند زندگی‌شان فاقد معناست. برای مثال انواع بی‌معنای از نظر وی زمانی است که فرد دچار:

<sup>۱</sup> Daniel Kolak & Raymond Martin

<sup>۲</sup> Garrett Thomson



- احساس عدم رضایت از زندگی باشد. ناراحتی‌های روانی مانند افسردگی عمیق، همراه با احساس یأس و ناامیدی ممکن است زمینه‌ی طرح پرسش آیا زندگی ارزش زیستن دارد را فراهم کند.
- دچار روزمرگی زندگی شوند. وقتی کسی احساس کند که زندگی‌اش در خدمت هیچ‌گونه هدف مهم بیرونی نیست و در نتیجه هیچ‌گونه هدف درونی نیز ندارد، باعث می‌شود انسان زندگی را کسالت‌آور، پیش‌پاافتاده و پوچ احساس کند.
- در دام سرخوردگی‌های اجتماعی بیفتند. برای مثال بیکاری باعث می‌شود که افراد خود را غیر واقعی احساس کنند یا زندگی‌شان را غیر اصیل و دروغین بپندارند.
- یا دچار احساس بی‌معنایی در عین رضایت از زندگی شود. در واقع ممکن است زندگی شخص کاملاً رضایت‌بخش و حتی موفق به نظر برسد و با این حال، در باطن زندگی را خالی یا تهی احساس کرد.
- همچنین تأمل در باره جهان و هستی ممکن است ایجاد احساس سرگیجه‌ای ارزشی کند که سردرگمی تمام‌عیاری در مورد جایگاه انسانیت در طرح کیهان به بار آورد. او می‌تواند از این منظر نتیجه بگیرد که زندگی انسان معنای واقعی ندارد یا پوچ است.<sup>۱</sup>

حداقل زمان‌هایی در زندگی همه مردم بوده است که احساس تنهایی، عدم رضایت، سرخوردگی و ... داشته‌اند و از خودشان پرسیده‌اند که معنای زندگی (من) چیست؟ یا اصلاً زندگی معنادار است / می‌تواند باشد؟ و یا همه اینها درباره چه چیز است، چه هدفی دارد؟ و پرسش‌هایی از این دست. این پرسش گاهی اوقات چنان اهمیت می‌یابد که برای مثال آلبرت کامو (۱: ۱۹۹۱) در ابتدای کتاب *افسانه سزیف*<sup>۲</sup> می‌نویسد تنها مسأله جدی فلسفه، خودکشی است. داوری درباره اینکه اصلاً زندگی ارزش

<sup>۱</sup> See: Nagel, ۱۹۷۱

<sup>۲</sup> سزیف در اساطیر یونان باستان، پسر آپولوس و مؤسس و پادشاه کورنت بود. او به آسوپوس خبر داد که زئوس دخترش را ربوده است. زئوس که از این عمل خشمگین شده بود، ملک مرگ، یعنی تاناتوس، را مأمور هلاک وی کرد. سزیف که بسیار





زیستن دارد یا نه، بنیادی‌ترین پرسش فلسفه است. ... من به صورت متناقضی می‌بینیم که بسیاری از افراد کشته می‌شوند به دلیل یک ایده یا حتی توهمی که دلیل زندگی‌شان است. در واقع آنچه که دلیلی برای زندگی کردن می‌دانیم همانا بهترین دلیل برای مردن نیز است. و از این سو است که کامو پرسش از معنای زندگی را از ضروری‌ترین پرسش‌ها می‌داند.

شروع این تیتراژ با نقل از کلاک و مارتین بود که معتقد بودند که پرسش از معنای زندگی در حقیقت ندای کمک‌طلبی برای به پایان بردن بر مصیبتی است که گرفتار آن هستیم. معناداری زندگی بخشی مهمی از کیفیت و بهزیستی زندگی هر فردی است. بنابراین معنای زندگی نه فقط پرسشی برای فرار از مصیبت است؛ نه فقط پرسشی برای زمانی است که انسان درمانده است، بلکه پرسشی است که لازمه زندگی بهتر است. در واقع هر انسانی زمانی که بخواهد کار جدیدی را شروع کند که زندگی‌اش را باید درگیر و وقف آن کند، آن زمان از خود می‌پرسد، باید بپرسد آیا ارزشش را دارد، یا نه. و البته مسلم است زمان‌های درماندگی چنین پرسشی اهمیتی دو چندان می‌یابد.

بنابراین پرسش از معنای زندگی پرسشی است که قطعاً اهمیت خود را در زمان‌های پریشان احوالی نشان می‌دهد، زمان‌هایی که در زندگی هرکس وجود دارد. ولی این پرسش فراتر از زمان پریشان احوالی است، پرسشی است که همانطور که کامو می‌گوید برای انسان‌هایی نیز پیش خواهد آمد که اعتقادی وافر به کار و یا ایده‌ای دارند که حتی حاضرند جان خود را در این راه بگذارند. برای همه کسانی که چنین زندگی‌هایی (کشته شدن برای هدف و معنایی) را می‌بینند و می‌شنوند پیش می‌آید. این پرسش که «همه اینها درباره چیست؟» پرسشی است مهم و نیازمند پاسخ است.

---

حیله‌گر بود، مرگ را به‌زنجیر کشید، تا هنگامیکه آرس او را آزاد کرد، هیچکس نمی‌مرد. سرانجام سزیف تسلیم مرگ شد؛ اما پیش از آن، محرمانه به زنش گفت که برای او مراسم عزاداری برگزار نکند. وقتی به جهان زیر زمین یا جهان مرده‌ها رسید، از بی-اعتنایی زن خود نسبت به شعایر دینی شکایت کرد و از هادس، خدای جهان مرده‌ها، اجازه خواست به زمین بازگردد و او را تنبیه کند. سزیف اجازه یافت و به زمین بازگشت؛ اما از مراجعت به جهان زیر زمین خودداری کرد و مدتها زنده ماند تا اینکه هرمس، پسر زئوس، شخصاً مأمور رسیدگی به این سرکشی شد و او را به جهان زیرزمین بازگرداند. هادس برای جلوگیری از فرار مجدد او مقرر کرد که سنگ بزرگی را از پایین تپه‌ای به بالای آن بغلتاند. سنگ زمانی که به بالای تپه میرسد دوباره به پایین می‌غلتد و سزیف مجبور بود این کار را تکرار کند. (نقل از تیلور، ۱۳۹۴: ۱۸۸)



علاوه بر نکات بالا، تفکر درباره «مرگ» و این واقعیت که هرکسی روزی خواهد مرد، از دلایلی است که فارغ از نوع زندگی و اینکه فرد تا به حال به پریشان احوالی دچار شده است یا خیر، پرسش از معنای زندگی را پیش می‌کشد. هر چند کسی مثل نیگل (۱۳۸۹: ۹۰) معتقد است، مرگ نه باعث معناداری زندگی که ممکن است ترس از مرگ بی‌معنایی زندگی را به ارمغان بیاورد. او در مقاله‌اش می‌نویسد:

« اگر وجود ما واقعا با مرگ خاتمه می‌یابد و با مرگ چیزی باقی نمی‌ماند که منتظرش باشیم دیگر چه چیز ترسناکی می‌تواند وجود داشته باشد؟ اگر کسی در این باره منطقی فکر کند چنین به نظرش خواهد رسید که گویی مرگ فقط در صورتی می‌تواند ترسناک باشد که ما بعد از آن به زندگی ادامه دهیم و شاید در معرض یک استحاله<sup>۱</sup> هراس‌آور قرار گیریم. اما این حقیقت نمی‌تواند بسیاری از مردم را از این فکر که عدم یکی از بدترین چیزهایی است که می‌تواند برایشان اتفاق افتد، باز دارد (این امر باعث تصور بی‌معنایی زندگی می‌شود)».

بهر حال چه معتقد باشیم، مرگ باعث می‌شود گوش‌هایمان برای فرصت‌های زندگی و آنچه که واقعا برایمان مهم است تیز شود و یا اینکه برعکس ترس از مرگ نهایتاً به نوعی بی‌معنایی و نالارزشمندی زندگی منجر شود، این نکته درخور تاکید است که مرگ، تفکر درباره مرگ و احساس نزدیک بودن مرگ، باعث می‌شود، پرسش از معنای زندگی برای ما پرننگ‌تر شود.

### ۱-۳- معنی «معنای زندگی»

عده‌ای از فیلسوفان معاصر، پرداختن به معنای زندگی را اتلاف وقت می‌دانند چراکه معتقدند دانستن یا ندانستن پاسخ به این سوال، اثری در زندگی آدمیان ندارد. با فرض اهمیت فلسفی آن، این پرسش از دو مفهوم کلیدی و ارتباط آنها با هم می‌پرسد، یکی مفهوم زندگی و دیگری مفهوم معنا. در نظریات

<sup>۱</sup> transformation

هنجاری معنای زندگی، معنی «معنا» یکی از این سه امر است: «ارزش»، «هدف» یا «کارکرد» و مراد از زندگی یا کل زندگی یا برخی از ابعاد و جنبه‌های آن یا جمع این دو است. (Metz, ۲۰۰۷: ۱۹۷).

به طور کلی منظور از معنی «معنا» را به سه طریق می‌توان فهمید:

**آیا زندگی مقصود یا هدفی دارد؟** اگر پرسش به این نحو فهمیده شود، آنگاه پرسشهای فرعی مهمی در پی می‌آید: پرسش‌هایی نظیر مقصود چه کسی؟ چه نوع مقصودی می‌تواند به زندگی معنا دهد؟

**آیا زندگی ارزش دارد؟** می‌توان پرسش را اینگونه مطرح کرد که آیا زندگی می‌ارزد؟ پرسشهای متعاقب بعدی: آیا برای اینکه زندگی ارزشمند باشد باید ارزش مطلق داشته باشد؟ یا شاید برای اینکه زندگی معنادار باشد باید دارای ارزش واقعی باشد نه جعلی.

**آیا زندگی من نشانگر چیزی است؟** جملات و متون وقتی معنادارند که نشانگر چیزی باشند، رفتار غیر زبانی مثل حرکات و مناسک نیز می‌توانند به نوعی مشابه معنا داشته باشند. اما آیا معنا یا اهمیت زندگی نیز مشابه این موارد است؟ ما معنای زندگی شخص را با معقول ساختن آن می‌فهمیم و به این شیوه، پرسشهایی را نظیر چگونه باید زندگی انسان را فهمید؟ و شخص چگونه باید زندگی خود را تفسیر کند؟ می‌پرسیم که با اندیشه معنا دادن به زندگی مرتبطاند. علاوه بر این معنای زندگی شخص ممکن است حاوی پیام و درسی برای دیگران باشد (تامسون، ۱۳۹۴: ۱۰).

در ادامه به بررسی هر یک از نظرات مختلف درباره معنادار بودن پرسش از معنا می‌پردازیم.

### ۱-۳-۱- بی‌معنایی پرسش از معنا

معناداری مربوط به چیزهایی است که توانایی حکایت‌گری دارند. برای مثال اصوات زبانی می‌توانند از چیزی غیر از خودشان حکایت کنند و برای همین آنها را معنادار می‌دانیم. در واقع هرچیز سمبلیک



چون می‌تواند نشانه‌ای از چیزی باشد، آنگاه می‌تواند معنادار هم باشد. از آنجا که زندگی یا معنای زندگی چیزی نیست حکایت از چیز دیگری کند یا سبب و یا نشانه‌ای از چیزی باشد، بنابراین اصلاً بی‌معنا است که از معناداری زندگی پرسیم. برای مثال کاتینگهام (۱۳۹۳: ۳) در روشن کردن این موضع می‌گوید، معنا مفهومی است که واقعا به قلمرو زبان محدود می‌شود. در مورد کلمه‌ها جمله‌ها یا گزاره‌ها می‌توان گفت که معنا دارند اما برای اشیاء و رویدادهای این جهان نظیر درختان خرچنگ-ها یا انسانها نمی‌توان معنایی قائل شد. بنابراین، اصل این فکر که فلسفه می‌تواند به تحقیق در باب معنای زندگی پردازد خلط مبحث مفهومی قلمداد می‌شود.

پاسخ به این ادعا آسان است. منظور از معنا در عبارت «معنای زندگی» پرسش از معنای زندگی به این معنا که فرد نمی‌داند واژه زندگی چگونه در زبان و در جملات به کار می‌رود و یا معنایش در جمله چیست، نیست. بلکه چیزی فراتر از مساله صرف زبانی پرسیده می‌شود. در واقع پرسش کننده از این می‌پرسد که هدف زندگی چیست، ارزش زیستن به چیست و ... به عبارت بهتر معمولا کسی که از معنای زندگی می‌پرسد یکی از سه پرسش گفته شده در قسمت قبل را مد نظر داشته باشد.

اما راه دیگری برای اینکه نشان داده شود این پرسش بی‌معنا است، وجود دارد و آن استفاده از نظریه پوزیتویست منطقی در فلسفه زبان است. طبق نظر پوزیتویست‌های منطقی، زمانی جمله‌ای معنادار است و یا گزاره‌ای را اظهار می‌کند که معنا به وسیله پژوهش‌های عقلانی که بر پایه تجربی استوار هستند، نشان داده شود. مسلم است با این نگاه جملات که بیان کننده معنای «معنای زندگی چیست» باشند نمی‌تواند بر پایه تجربه استوار باشند و بنابراین این جملات بی‌معنا هستند.

### ۱-۳-۱-۱- دو رویکرد درباره بی‌معنایی «معنای زندگی»: ایر و ویتگنشتاین

ایر در مقاله «ادعاهای فلسفه» (۲۰۲-۱۹۹: ۲۰۰۷/۱۹۴۷) بحثی درباره معنی معنای زندگی انجام می‌دهد. به طور خلاصه نظر وی این است که این سوال و پرسش‌هایی از این دست پاسخ‌پذیر نیستند. وی برای نشان دادن ادعای خویش می‌گوید اینکه آیا زندگی معنا دارد یا خیر، شبیه این است که



بخواهیم هدفی برای زندگی پیدا کنیم. یک پاسخ کلی به این پرسش این است که بله زندگی هدفی دارد که موجودات زنده به سمت آن هدف معین حرکت می‌کنند و معنای زندگی یعنی فهمیدن آن هدف. بنابراین ایر معتقد است که یک پاسخ به معنای زندگی در واقع به جستجوی هدف زندگی بودن است. اما وی سعی می‌کند نشان دهد چنین پاسخی حاوی اشکالات فراوانی است.

کای نیلسون (۱۳۹۰: ۸۵-۸۶) درباره این نظر ایر می‌نویسد، همانگونه که ایر خود به خوبی روشن می‌کند، چنین پاسخی حاوی اشکالات بسیار بزرگی است. قبل از هرچیز ما دلیل خوبی برای اینکه همه موجودات زنده به سمت غایت مشخصی سیر کنند، نداریم. اما حتی اگر چنین چیزی نیز وجود داشته و بتوانیم اثبات کنیم که موجودات به سمت غایت مشخصی سیر می‌کنند آنگاه این غایت به هیچ عنوان پاسخی برای پرسش «معنای زندگی چیست» نیست. برای اینکه وقتی ما انسان‌ها این پرسش بیش از اندازه مبهم را می‌پرسیم نه به دنبال توصیف واقعیت بلکه به دنبال توجیه آن هستیم. در واقع ما دنبال یافتن نحوه‌ای از زندگی هستیم که در این میانه رنج و سردرگمی و درد ما را راهنمایی کند.

کلاک و مارتین هم شبیه چنین نظری دارند و معتقدند بسیاری از پاسخهایی که به پرسش معنای زندگی داده شده پاسخ به پرسشی نادرست است. این پاسخها برای ما از معنای زندگی سخن می‌گویند در حالی که ما نیاز داریم راه‌حلی برای کشمکشهای زندگی پیدا کنیم. پرسش واقعی ما این است که چرا زندگی سراسر تقلا و کشمکش است؟

چون میان ما و خودمان و ما و دیگران تفرقه افتاده است. اگر در جستجوی پاسخ باشیم راه به جایی نمی‌بریم؛ چون پاسخها واقعا پاسخ نیستند، آنچه نیاز داریم چیزی است که در هیچکدام از کسانی که در زندگی به پاسخها چسبیده‌اند در اختیار ندارند: حکمت زیستن بدون تفرقه و پریشانی و در پیوند مستقیم با فرایندی که همان زندگی ماست (کلاک و مارتین، ۱۳۸۸: ۱۵۷). در واقع پرسش از معنای زندگی، دانستن این است که چگونه می‌توان به به کشمکشهای درونی پایان داد (همان: ۱۴۶).



ایر نیز شبیه چنین موضوعی در این مورد اتخاذ می‌کند و می‌نویسد: «نظریه‌ای که برای انسان‌ها صرفاً توضیح دهد که جریان وقایع چه شکلی است که خواه ناخواه به تحقق هدف معینی می‌انجامد از عهده برآورده کردن نیاز انسان‌ها بر نمی‌آید. زیرا هدف مزبور هدفی نیست که خود انسان‌ها انتخاب کرده باشند. تا آنجایی که به آنها مربوط است هدف مزبور هیچ رجحان خاصی بر سایر اهداف ندارد، و اینکه وجود آنها هم طوری است که خواه ناخواه به تحقق آن هدف می‌انجامد حقیقتی است به همان اندازه بی‌دلیل، به طور خلاصه از نقطه نظر توجیه وجود انسان، فرق اساسی‌ای بین توصیف غایت‌نگرانه و توصیف مکانیکی حوادث وجود ندارد. در هر دو حالت واقعیت عینی این است که حوادث یکی پس از دیگری و به دلایل معینی اتفاق می‌افتند»<sup>۱</sup> (Ayer, ۱۹۴۷/۲۰۰۷: ۲۰۰).

ایر (Ibid: ۲۰۱) معتقد است هم به لحاظ عقلانی اینکه هدف داشتن بتواند پاسخی برای معنای زندگی باشد، غیر ممکن است و هم اینکه به لحاظ عاطفی نیز، اینکه هدفی که انتخاب خود انسان‌ها هم نیست، معنای زندگی‌شان باشد، برانگیزاننده نیست. در واقع پرسش معنای زندگی هیچ اهمیت ندارد. از نظر وی برای تاکید بر نظرش اگر پرسشی را طرح کنیم که به طور منطقی غیر قابل پاسخ باشد، نه اینکه پاسخی دارد و غلط است، غیر قابل پاسخ است؛ آنگاه این پرسش، اصلاً پرسشی نیست که اهمیت واقعی هم داشته باشد.

ویتگنشتاین نیز در کارهای اولیه خود موضعی شبیه موضع پوزیتیویست‌های منطقی دارد. از نظر وی در کتاب رساله منطقی-فلسفی هر گزاره‌ای که تصویرگری از یک امر واقعی نکند، معنادار نیز نیست. از این رو چیزهای مثل ارزش‌ها، معنای زندگی، معجزه مرگ و ... و هرچیز دیگری که گزاره‌های آن تصویری از یک وضعیت واقع جهان نباشند، معنادار نیز نیستند. هرچند نظریه معنادار ویتگنشتاین متقدم نظریه تصویری معناست و نظریه پوزیتیویست‌های منطقی نظریه تحقق‌پذیری است. اما نتایج اولیه آنها درباره اینکه ارزش‌ها جایی در جهان ندارند شبیه به همدیگر است.

---

<sup>۱</sup> این پاراگراف ترجمه محمد آزاده از کتاب «فلسفه و معنای زندگی» است.



ویتگنشتاین در رساله، بخشی از گزاره‌ها را از قلمرو معناداری بیرون می‌راند. در اینجا ویتگنشتاین حد و مرزی برای زبان ترسیم می‌کند؛ گزاره‌های معنادار، داخل این مرزند و بقیه اینگونه نیستند. این تفاوت اصلی ویتگنشتاین متقدم و کسانی مثل ایر و کارناب است که هرچند برخی از گزاره‌های که از ارزش‌های اخلاقی و زندگی سخن می‌گویند را خارج از جهان می‌داند و معنادار نمی‌داند، ولی برای این گزاره‌ها شانی قائل است.

وی در فقره ۶,۴۱ تراکتاتوس می‌نویسد:

«معنای جهان باید بیرون از جهان نهفته باشد. در درون جهان، همه چیز همانگونه است که هست؛ و همه چیز همان طور رخ می‌دهد که رخ می‌دهد. در درون جهان هیچ ارزشی وجود ندارد- و اگر ارزشی درون جهان یافته می‌شد، دیگر ارزشی نمی‌داشت.

اگر ارزشی یافته شود که ارزش داشته باشد، آنگاه این ارزش باید بیرون از هرگونه رخ دادن و بیرون از هرگونه چنین استی قرار داشته باشد. زیرا هرگونه رخ دادن و چنین استی، تصادفی است».

جان کلام ویتگنشتاین این است که، امور واقع که جایی در عالم خارج دارند، تصادفی هستند (ممکن است اتفاق بیفتد و ممکن است اتفاق نیفتد)؛ ولی امور ارزشی تصادفی نیستند؛ بنابراین ارزش، جایی در جهان خارج ندارد. در جهان واقع، همه چیز تصادفی و اتفاقی است و پس گزاره‌هایی که تصویرگر این امورند همگی هم‌ارز و هم‌ارزشند، و بنابراین اگر در جهان خارج، ارزشی باشد، چون هم ارزش با بقیه چیزهاست در واقع ارزشی ندارد و ارزش نیست (Mulhall, ۲۰۰۷, ۲۲۶). اما در عین حال، گزاره‌های اخلاقی نظیر گزاره‌های منطقی- ریاضیاتی، واجد کارکرد هستند.

ویتگنشتاین هم در رساله و هم در یادداشت‌ها از یکی بودن اخلاق و هنر می‌گوید. وی نگرستن از وجه ابدی<sup>۱</sup> را نقطه اتصال بین اخلاق و هنر می‌داند. برای توضیح این مطلب وی در یادداشت‌ها مثال بخاری را می‌زند. ما می‌توانیم یک بخاری را چیزی در عالم و در کنار بقیه چیزها ببینیم، یعنی

<sup>۱</sup>sub specie eterni



همانگونه که در عالم است و این موضوع علوم تجربی و فیزیکی است. از زاویه دیگر ما می‌توانیم همین بخاری را، نه در میانه عالم و در کنار بقیه چیزها بودن، بلکه از بیرون به آن بنگریم، و در این حالت است که این دیدن در پیش زمینه خود، کل عالم را دارد و این، همان نگرستن از وجه ابدی است.

با توجه به نوشته‌های وی، می‌توان گفت که، اخلاق هم همچون امر هنری، ناشی از نگرش فرد به جهان است و اینکه جهان را از جنبه ابدی و همچون یک کل ببینیم و یا نه؛ یعنی وجود ارزش‌های اخلاقی بسته به نوع نگاه ما دارد. اگر رفتار و عمل انسانی را به مانند رفتاری در میانه جهان و در کنار بقیه چیزها ببینیم، آنگاه آن عمل، شانی اخلاقی نداشته و می‌توان آنرا در قالب گزاره‌ها بیان نمود. ولی اگر رفتار و عمل انسانی را از وجه ابدی و نه از میانه ببینیم آنگاه می‌توانیم، ارزش اخلاقی را در رفتار و عمل شخص، مشاهده نماییم و البته این نوع دیدن در قالب گزاره‌ها بیان نمی‌شود.

نگرشی که از جنبه ابدی به رفتار و عمل یک شخص، نگاه می‌کند، ممکن است رفتاری را اخلاقی بیابد. این نگاه، نگاهی است ایستاده در مرز جهان؛ شهود چنین فردی می‌تواند بگوید که ارزش اخلاقی و امر نافراگفتنی وجود دارد؛ ولی این نوع نگرستن را در قالب گزاره‌ها نمی‌توان بیان نمود و فقط نوعی نگاه است.

بنابراین از نظر ویتگنشتاین، معنای زندگی چیست، پرسشی مشروع است که در قالب گزاره‌ها نمی‌گنجد و در واقع معناداری، به نحوه نگرستن فرد بستگی دارد و کسی بتواند خارج از مرز جهان، از منظری که در میانه روزمره‌گری نباشد، به جهان و زندگی نگاه کند، آنگاه می‌تواند ارزش‌ها و معنا را ببیند. در واقع برای ویتگنشتاین آنچه که مهم است این است که می‌توان ارزش‌ها را درک کرد. درک ارزش به زندگی انسان معنا می‌دهد. در قسمت‌های بعدی درباره اهمیت درک ارزش‌ها بحث خواهیم کرد.





### ۱-۳-۲- معنا همچون هدف

یکی از معانی «معنای زندگی چیست» این است که هدف زندگی چیست. سوال از معنا همان پرسش از هدف زندگی است. وقتی می‌گوییم منظورمان از پرسش اصلی در جستجوی هدف زندگی بودن است، آنگاه این سوال پیش می‌آید که هدف‌مند بودن زندگی به چه معنا است. وقتی از هدف زندگی سخن می‌گوییم این است که هدف کل زندگی، هدفی که برای آن خلق شده‌ایم، چیست و یا نه اینکه هدف زندگی فردی‌مان چیست. در واقع پرسش از هدف، پرسش از هدف خالق است، یا پرسش از هدف هر فرد در زندگی شخصی‌اش.

### ۱-۳-۲-۱ هدف خالق

پل ادواردز (۱۹۶۷: ۴۱۲)<sup>۱</sup> در بحث هدف زندگی این تقسیم‌بندی را پذیرفته است که باید میان هدف «برای زندگی» هر فرد انسانی و هدف «در زندگی» هر فرد تفکیک قائل شد. هدف برای زندگی توسط خالق تعیین می‌شود که بر زندگی همه افراد انسانی اشراف دارد؛ زیرا تنها خداوند می‌تواند برای کل زندگی انسان‌ها هدف یا اهدافی را در نظر بگیرد. در غیر اینصورت می‌توان از هدف در زندگی سخن گفت. در نقد پل ادواردز باید گفت، هر فرد انسانی نیز می‌تواند برای زندگی خود هدفی را در نظر بگیرد و این امر به خداوند اختصاص ندارد. مگر آنکه به دنبال هدف از فعل خداوند در آفرینش انسان باشیم (در نصری، ۱۳۹۵: ۱۱۰) که در این صورت باید پرسید هدف خداوند از خلقت چیست. هدف خلقت یکی از بحث‌های کلامی و فلسفی است که می‌توان در اینجا آن را نادیده گرفت، چرا بحث از معنای زندگی می‌تواند فارغ از این بحث پیش برود. به عبارت دیگر نتایج بحث از هدف خلقت چیست (که بحث‌های بسیاری در سنت فلسفی و کلامی‌مان وجود دارد) هرچه باشد، می‌تواند نتایج آن را استفاده کنیم.

<sup>۱</sup> Edwards, Poul; "Meaning and Value of Life"; *The encyclopedia of philosophy*, ed: poul Edwards, ۱۹۶۷.

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا هدفی که به ما بگوید کل زندگی ما چگونه و به چه سمتی می‌رود می‌تواند زندگی را معنادار کند. در واقع همانطور که در بخش قبل و از زبان ایر (۲۰۰: ۱۹۴۷/۲۰۰۷: Ayer) دیدیم، اینکه بدانیم سیر حوادث در زندگی چگونه است، ربطی به این ندارد که چرا باید این توضیح زندگی‌ام را معنادار کند.

در واقع نقدی که در اینجا به معنای زندگی همچون هدف خالق می‌شود این نیست که خالق وجود ندارد، و یا خلقت هدفمند نیست و کل زندگی موجودات به سمت هدفی نیست. در واقع نقد اصلی این است که دانستن این پرسش، نمی‌تواند انگیزه‌ای برای عمل فرد بر طبق این دانسته‌هایش بدهد. چرا که هدف در اینجا صرف توصیف است و ما نیازمند چیزی بیش از توصیف محض برای معناداری و عمل هستیم.

برای مثال بحث‌های زیادی درباره هدف خلق جهان توسط خداوند شده است، اما آیا پاسخ قطعی به این پرسش داریم؟ به نظر می‌رسد پاسخ‌های ما می‌توانند درست نباشند، چرا که در نهایت پاسخی انسانی هستند. حال اگر فرد معتقدی بگوید نمی‌دانم هدف خداوند از خلق جهان چه بوده است، ولی مطمئنم هدفی در کار است، آیا زندگی این فرد معنادار یا هدفمند نیست؟ طبق نظریه معنا همچون هدف خالق کل زندگی و سیر زندگی افراد معنادار است، چرا که خالق آن را هدفمند ساخته است، ولی پرسش معنای زندگی، پرسش از معنای زندگی افراد است، و پس معنای زندگی شخصی فرد هدفمند نیست.

### ۱-۳-۲-۲- هدف شخصی

ممکن است گفته شود که منظور از معنای زندگی، هدف زندگی است که توسط شخص تعیین می‌شود. هدفی که فرد در زندگی‌اش مشخص می‌کند، همان معنا زندگی او است. برای مثال تیلور (۱۳۹۴: ۱۹۰-۱۹۲) معتقد است حتی کار تکراری اگر هدف داشته باشد، دیگر بی‌معنا نیست (بی‌معنایی اساس بی‌پایان است؛ بنابراین، معناداری ضد آن است. فعالیت و حتی فعالیت طولانی،



درازمدت و تکراری معنایی دارد اگر حاصل مهمی، یعنی غایت کم و بیش ماندگاری که می‌توان جهت و مقصود فعالیت در نظر گرفت، داشته باشد. اما همه اینها به لحاظ عینی بازهم مثل افسانه سزیف بی‌معناست اما چنانچه تیلور می‌گوید اگر سزیف به جای برگرداندن همان سنگ به بالای تپه سنگ دیگری را به بالای تپه ببرد، و تا ابد این کار بکند به امید آنکه معبدی زیبا در آنجا احداث شود، هرچند کارش به لحاظ عینی بازهم بی‌معنا است، ولی با اینحال برای خودش برای کسی که اینکار برایش مهم است، می‌تواند معنایی کسب کند.

تیلور فکر می‌کند درست است که سزیف هدفی دارد، ولی در عمل کار او همان است، جمع کردن دوباره و دوباره سنگ‌هاست. زندگی آدمیان هم از نظر وی شبیه همین است، کارهایی را دوباره و دوباره انجام می‌دهیم برای هدفی و وقتی کاری خوب انجام شد، دوباره کار دیگری باید شروع شود برای رسیدن به هدف و این نشان می‌دهد که معنای زندگی نه در خود زندگی که در بیرون آن است:

«... آنچه اهمیت دارد این است که انسان بتواند کار جدید، قلعه جدید و حباب جدیدی را شروع کند. اهمیت این کار فقط به این دلیل است که برای انجام داده شدن وجود دارد و او اراده انجام آن را دارد. زندگی فرزندان او و فرزندان فرزندان او همین خواهد بود. اگر فیلسوف مایل باشد که در این زندگی، الگویی مشابه با چرخه‌های بی‌پایان وجود سزیف را ببیند و مایوس شود، دلیلش در واقع این است که معنا و هدفی که او دنبالش است، در این زندگی نیست؛ اما خوب است که چنین است. معنای زندگی درون ماست، از بیرون اعطا نشده است و این معنا هم از لحاظ زیبایی و هم از لحاظ دوام، از هر بهشتی که انسان‌ها تاکنون خواب آن را دیده‌اند یا آرزوی آن را داشته‌اند، بسیار فراتر می‌رود» (تیلور، ۱۳۹۴: ۲۰۲).

از نظر تیلور زندگی آدمیان شبیه زندگی سزیف است. کوششی که نهایتاً هیچ هدف عینی در پس آن نیست ولی اگر هدفی از درون خود انسان بجوشد، آنگاه می‌تواند زندگی را معنادار سازد. در واقع آنچه‌ی زندگی را معنادار می‌کند که شخصی باشد. این بحث در قسمت چستی معنای زندگی در بررسی نظرات شخصی بودن معنای زندگی بررسی خواهیم کرد.

## ۱-۳-۳- معنا همچون ارزش

همانطور که در بالا گفتیم هنگامی که از «معنای زندگی» سخن می‌گوییم، تنها به دنبال توصیف واقعیتی از زندگی نیستیم، بلکه به دنبال چیزی هستیم که بتوانیم با آن زندگی خود را توجیه کنیم، امید به ادامه راه پیدا کنیم، بتوانیم به دیگران بگوییم کارهای ما به این دلیل موجه و معنادار بوده است؛ بتوانیم هنگامی که زندگی بسیار سخت می‌شود، بگوییم ارزشش را دارد.

بسیاری معتقدند معنای زندگی، آن ارزش نهایی است که زندگی هر انسانی در پی رسیدن و نمایش آن است (Metz, ۲۰۱۳: ۱۵). باید پرسید اگر کسی زندگی شاد و مرفه، با احساس رضایت داشته باشد، آیا زندگی آن فرد معنادار است؟ به نظر می‌رسد معناداری چیزی بیش از صرف شادکامی، و یا احساس رضایت است، بلکه ما زندگی‌ای را معنادار می‌دانیم که بتوانیم آن را ارزشمند نیز بدانیم.

در این موضع، این پرسش نهفته است که آیا معنای زندگی امری است هنجارین یا توصیفی. با آنچه که تا اینجا گفتیم معنای زندگی وجهی هنجارین نیز باید داشته باشد. چراکه معنای زندگی آنچیزی است که سبب می‌شود انگیزه‌ای برای زندگی به خصوص در زمان سختی‌ها داشته باشیم، معنای زندگی آنچیزی که می‌توانیم دیگران را به سوی آن فراخوانیم و به دیگران چنین زندگی‌ای را توصیه کنیم، اگر زندگی شخصی معنادار باشید، آنگاه می‌توانیم احساس ارزشمندی برای آن زندگی داشته باشیم و ... همه اینها نشان می‌دهد که معنای زندگی صرف توصیف واقعیت نیست بلکه توصیه‌ای برای عمل نیز است.

کاتینگهام<sup>۱</sup> (۱۳۹۲: ۹۴) می‌نویسد: «مقصود از پرسش «معنای زندگی چیست؟» پرسش از نوع رابطه ما با سایر موجودات است. اینکه ما از کجا آمده‌ایم و چه کسی هستیم. در حقیقت ما در جستجوی ارزش انسانی خودمان هستیم (همان: ۱۱۲). از نظر وی پرسش از معنای زندگی به راز و

<sup>۱</sup> کاتینگهام، جان، معنای زندگی، ترجمه اسماعیل علیخانی، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۹۲.



رمز هستی بستگی دارد و علم نمی‌تواند از عهده آن بریاید، چرا که علم هرچقدر هم گسترش پیدا کند نمی‌تواند درباره غایت سخنی بگوید. البته وی معتقد است لازمه معناداری توجه به ارزش‌ها نیز است، چرا که سخن گفتن از معنای زندگی، ناگزیر سخنی ارزشی است. وقتی زندگی با فعالیت را معنادار می‌دانیم، معلوم است که آن را خوب می‌شماریم (همان: ۱۲۱) و به دیگران چنین زندگی‌ای را تجویز می‌کنیم (در نصری، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۹).

توصیفی از واقعیت، همانند یک جمله خبری، نمی‌تواند برانگیزاننده میل ما برای انجام عملی باشد. اگر امری صرفاً جنبه توصیفی داشته باشد، آنگاه نمی‌توان از آن نتیجه‌ای توصیه‌ای برای خود یا دیگران به دست داد. امر توصیفی، احساس ارزشمند بودن را در آدمی بر نمی‌انگیزاند. اینها نشان می‌دهد که معنای زندگی با توجه به چیزی که تا به اینجا ذکر کردیم، امری است که وجوهی هنجارین نیز دارد.

صحبت از معنا در معنای زندگی همچون یک ارزش، بحث را به مباحثی از فلسفه اخلاق می‌برد که در آنجا از ماهیت ارزش‌ها بحث می‌شود. اگر معنای زندگی امری است هنجارین یا حداقل وجوه هنجارین دارد؛ آنگاه آیا می‌توان معنای زندگی را شناخت یا خیر. آیا معنای زندگی قابل به چنگ آوردن است و در جهان وجود دارد و یا یا خیر معنای زندگی امری واقعی نیست و تنها زائیده احساسات فردی یا جمعی ما انسان‌هاست. پرسش‌هایی از این دست درباره ارزش‌ها مطرح است که اگر معنا را همچون ارزش بدانیم همه این پرسش‌ها درباره معنای زندگی نیز طرح می‌شود.

### ۱-۳-۳-۱- ارزش؛ توصیف و توصیه

ارزش‌ها چهره‌ای دوگانه دارند، از یک سو ارزش‌ها وجهی توصیفی دارند که در حال توصیف واقعیتی هستند. برای مثال اگر ارزشی مثال شجاع بودن، یا راستگویی را به فردی منتسب کنیم، آنگاه باور عرفی بر این باور است که ما در حال توصیف واقعیتی هستیم. همچنین از سوی دیگر ارزش‌ها وجهی هنجارین نیز دارند. در واقع راستگو و یا شجاع دانستن فردی، وجهی ارزش‌گذارانه نیز دارد که این وجه ارزش‌گذارانه، توجیه‌کننده سوبه‌های انگیزشی آن است.



در حقیقت، شهود متعارف، گفتمانی که از کلمات ارزشی استفاده می‌کند را دارای دو وجه توصیفی و توصیه‌ای می‌داند. اما تبیین همزمان این هر دو وجه از چالش‌های اصلی در برابر نظریه‌های گوناگون معاصر در این زمینه بوده است. چراکه تلاش برای جمع کردن وجوه توصیفی و توصیه‌ای از همان ابتدا با چالش معروف هیومی مبنی بر «شکاف باید از است» روبرو می‌شود: به لحاظ منطقی نمی‌توان از مجموع جمله‌های توصیفی (استی)، نتیجه‌ی توصیه‌ای (بایدی) گرفت. از نظر تاریخی این مساله به این قطعه مشهور هیوم باز می‌گردد:

"با هر نظام اخلاقی که تاکنون مواجه شده‌ام همواره ملاحظه کرده‌ام که مولف آن، مدت زمانی شیوه‌ی معمول استدلال را پی می‌گیرد و ... ملاحظات دربارۀ امور انسانی بیان می‌دارد. اما به ناگاه و با شگفتی در می‌یابم که به‌جای رابطه‌های معمول گزاره‌ها، یعنی «است» و «نیست»، با گزاره‌هایی روبرو می‌شویم که از «باید» و «نباید» تشکیل شده‌اند. این تغییر نامحسوس است اما تبعات ماندگاری دارد. ... باید دلیلی برای این موضوع ناممکن اقامه کرد، و آن اینکه چگونه این رابطه جدید می‌تواند استنتاجی باشد از آن روابط قبلی‌ای که یکسره متفاوت با آن است؟" (T ۳,۱,۱,۲۷: ۴۶۹)

این گفته هیوم به شکاف منطقی میان «است» و «باید» معروف است. این شکاف منطقی متناظر است با شکاف میان ارزش‌ها و واقعیت که تحت عنوان شکاف میان گزاره‌های توصیفی و توصیه‌ای نیز شناخته می‌شود. آنچه که موجب اهمیت این شکاف شده است وجه دوسویه توصیفی و توصیه‌ای هر ارزشی می‌باشد که هر نظریه‌ای که به وجود ارزش‌ها علاقه‌مند است باید بتواند این وجه دوسویه را تبیین کند.

منظور از ارزش در وسیع‌ترین معنای خود چه در اخلاق، سیاست، زیبایی‌شناسی، معنای زندگی و ... هر آنچه‌ای است که وجه ارزشگذارانه دارد (Schroeder, ۲۰۱۶). هرآن چیزی که سبب ارزشمندی و معناداری زندگی بشود، به دیگران توصیه می‌شود و از دیگران می‌خواهیم که بر طبق آنچه که ارزش است زندگی‌شان را معنادار سازند. اگر فرد، فداکاری در راه وطن معنای زندگی‌اش است، این ارزش فداکاری، انگیزه‌ای برای انجام اعمالش است. بنابراین این انگیزشی بودن ارزش‌ها نشان دهنده وجوه توصیه‌ای و هنجارینی آن نیز است.



اما وقتی بر وجه هنجارین دست بگذاریم، سریعا با این پرسش‌ها روبرو می‌شویم که اگر ارزش‌ها با احساسات و عواطف پیوند دارند و از این طریق سوپیه انگیزشی آنها توجیه می‌شود، آنگاه چگونه در گزاره‌های قابل شناخت و صدق و کذب‌پذیر قرار می‌گیرند. هر آنچه صدق و کذب‌پذیر است، نسبتی با واقعیت دارد و اگر این چنین است، ما با گزاره‌های توصیفی روبرو هستیم و توصیف واقعیت نمی‌تواند سوپیه‌های توصیه‌ای و هنجارین را توجیه کند. این شکاف میان گزاره‌های توصیفی و توصیه‌ای که در مساله ارزش و واقعیت خود را نشان می‌دهد، چالش مهمی در فلسفه اخلاق محسوب می‌شود. چرا که گزاره‌های توصیه‌ای کارکردی کاملا متفاوت از گزاره‌های توصیفی دارند. آنها، هیچ شکل از اشکال جهان را توصیف نمی‌کنند، بلکه بیان کننده عواطف و احساسات گوینده هستند (سرل، ۱۳۸۲: ۱۴۷). با اینحال گفتمان‌های اخلاقی و یا معناداری زندگی هر دو سوپیه توصیفی و توصیه‌ای را در خود دارند و بنابراین باید راهی برای گریز از این شکاف پیدا کرد.

### ۱-۳-۲- ساختن معنا در جهان

تامسون (۱۳۹۴: ۱۴۳-۱۸۶) از اهمیت درک ارزش برای معنای زندگی سخن می‌گوید. وی معتقد است درک و احساس کردن براساس ارزش می‌تواند برای معناداری زندگی مهم‌تر از صرف عمل در مطابقت با آن ارزش باشد زیرا ادراک و احساس مستقیما به آگاهی ما مربوط است و از این‌رو، جهان پدیدارشناختی<sup>۱</sup> شخصی ما را تعریف می‌کند. ما گرایش داریم ارزش‌ها را در قالب دلایل عمل درک و دریافت کنیم. این نحوه تفکر نقشی را نادیده می‌گیرد که ارزش‌ها می‌توانند در درک ارزش، ادراک و احساس داشته باشند. این نقش مهم است زیرا مستقیما با کیفیت زندگی شخص ارتباط دارد. به همین قیاس، زندگی را مجموعه‌ای از اعمال دیدن، ظاهرا، وجه تجربی زندگی را کنار می‌نهد. در حالیکه بخش از معناداری و کیفیت زندگی ما به این بستگی دارد که بتوانیم امور ارزشمند را درک کنیم.

---

<sup>۱</sup> phenomenological world



پیشتر و در ذیل بحث شناخت‌گرایی گفته شد که داوری‌های ارزشی می‌توانند صدق و کذب‌پذیر باشند و در نتیجه زندگی *واقعاً* می‌تواند ارزشمند و معنادار باشد. چنین استدلالی این اندیشه شناخت-گرایانه را نیز روا می‌دارد که معنا را می‌توان درک و دریافت کرد، ادعایی که ناشناخت‌گرا ناگزیر از انکار آن است. واقع‌گرایی این مدعا را نیز ممکن می‌سازد که وقتی ادراک دقیق و صادق است، آنچه دریافت‌اید صادق است. موضع شناخت‌گرایانه پدیدارشناسی تجربه روزمره را دقیق‌تر منعکس می‌کند که در آن ما می‌توانیم امور را زیبا یا ساده ببینیم، معنادار یا پوچ حس کنیم و اعمالمان را ارزشمند یا پیش‌پاافتاده ببینیم. پس درک ارزش چیزی غریب و رازآمیز نیست. همچنین فهم شناخت‌گرایانه و واقع‌گرایانه در درک ارزش دیگر افراد مفید است.

دیدگاه شناخت‌گرایانه و واقع‌گرایی این امکان را باز می‌گذارد که بدانیم واقعیات ارزیابانه‌ای هست که من از آنها غافلیم. مثلاً، موسیقی زیبایی هست که من هرگز یاد نگرفته‌ام. این نکته‌ای به غایت مهم است زیرا بدین معناست که ما در جهانی واجد ارزش‌های بکر زندگی می‌کنیم. این بدان معناست که معنای جهانی که در آن زندگی می‌کنیم غنی‌تر از تجربه‌های ما است. اهمیت این نکته در آن است که می‌توان از این واقعیت که امکان‌های ارزشی بکری در کار است آگاه بود و ارزش آنها را درک کرد و این می‌تواند بر احساسات و حس معناداری زندگی فرد مؤثر افتد. به عبارت دیگر، می‌توان این واقعیت درجه دوم را دریافت که اموری ارزشمند در کارند که ارزش آنها را به سبب نداشتن فرصت یا لیاقت درک نکرده‌ایم. درک این واقعیت درجه دوم می‌تواند تفاوتی اساسی در چگونگی احساس فرد از زندگی و محیطش پدید آورد. می‌توانیم احساس جهان غنی‌تر از چیزی است که تاکنون می‌دانستیم و هرگز نتوانیم حق مطلب را درباره معنای آن ادا کنیم (تامسون، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۴۵).

از یکسو تامسون بر وجوه واقع‌گرایی و شناخت‌گرایی تاکید می‌کند و این تاکید به این معناست که ارزش‌ها به نحوی از انحا وجود دارند و ما آنها را کشف می‌کنیم. این کشف ارزش‌ها، دیدگاه ما را به امکانات بزرگتری باز می‌کند که همانگونه که بسیاری از ارزش‌ها وجود دارد که ما از آنها غافلیم این امکان وجود دارد که جهان غنی‌تر است از چیزی که تا به حال می‌دانستیم. و در واقع بسیاری از چیزها وجود دارند که ما هنوز توانایی کشف آنها را نداشتیم.





آشتی واقع‌گرایی و ساختن زندگی که به نوعی متناظر است با مبحث شکاف توصیف و توصیه گفتمان اخلاقی. اگر به شناخت‌گرایی قوی درباره داورهای ارزش تمایل داشته باشیم، آنگاه معتقدیم معنای زندگی در واقعیت وجود دارد و انسان‌ها آن را کشف می‌کنند. همانطور که گفتیم این امر با باورهای عرفی ما سازگار است. ما معتقدیم برخی زندگی‌ها ارزشمندتر است تا زندگی‌های دیگر؛ برخی کارها ارزشمندتر هستند و بنابراین معتقدیم واقعیت‌هایی وجود دارد که بر مبنای آن می‌توانیم برای صدق سخن خود دلیل بیاوریم. اما این وجه توصیف و کشف معنا با انتقاد درگیر نکردن وجوه عاطفی و انگیزشی فرد روبرو هست. از سوی دیگر جعل معنا، یعنی آنچه که فرد خود از زندگی‌اش می‌سازد، می‌تواند این وجه را ارضا کند.

راه‌حل تامسون، هم استفاده از مزایای کشف معنا، یعنی واقع‌گرایی درباره ارزش‌هاست و هم از سوی دیگر استفاده از مزایای جعل معنا، یعنی درگیر کردن عاطفی و احساسات فرد در ساختن زندگی، با تاکید بر تجربه پدیدارشناختی است. ما معنای زندگی را جعل نمی‌کنیم، بلکه تجربه‌ای معنادار از زندگی می‌سازیم. تامسون سعی می‌کند با پیش کشیدن حیث التفاتی و ساختن تجربه پدیدارشناختی از جهان راه‌حل خود را ارائه کند.

یکی از مهمترین ویژگی‌های آگاهی و حالت ذهنی، حیث التفاتی است. تجربه‌های ذهنی معطوف به امری است. به این معنا که حالت ذهنی ما محتوایی دارند و این محتوا درباره چیزی است. ذهن ما وجوه ارزیابانه زندگی روزمره درک می‌کند، ما معنای زندگی را درک می‌کنیم، بنابراین می‌توانیم فرض کنیم که ما دارای محتوای ذهنی‌ای هستیم که ارزش‌ها را درک می‌کند. یا به عبارت دیگر معنای زندگی یا ارزش می‌توانند محتوای حالات ذهنی ما باشند. حال با این مقدمه بنابراین می‌توان از این نظر دفاع کرد که ارزش‌ها در جهان وجود دارند و حالت ذهنی ما درباره این ارزش‌ها هستند. یعنی نظریه واقع‌گرایی ارزش‌ها را توجیه کرد.

## ۱-۴- چستی معنای زندگی

تئودور متز (۲۰۱۳) نظریه مختلف درباره چستی معنای زندگی را در سه طبقه عمده، دسته‌بندی می‌کند.

۱- نظریه فراطبیعت‌گرا<sup>۱</sup>: که شامل نظریه‌های الف: روح‌محور<sup>۲</sup> و ب: خدامحور<sup>۳</sup> است.

۲- نظریه‌های طبیعت‌گرا<sup>۴</sup>: که شامل نظریه‌های الف: ذهنیت یا شخص‌گرا<sup>۵</sup> و ب: عینیت‌گرا<sup>۶</sup> است.

۳- نظریه‌های پوچ‌انگار<sup>۷</sup>

تقسیم‌بندی‌های دیگری از آنچه که موجب معنادار شدن زندگی وجود دارد که بسیار شبیه تقسیم‌بندی بالا است. برای مثال از آنجا که نظریه‌های پوچ‌گرا، چیزی درباره معناداری زندگی نمی‌گویند. می‌توان نظریه مربوط به معناداری را دو دونوع فراطبیعت‌گرایی و طبیعت‌گرایی منحصر دانست. همچنین از آنجا که تکیه اصلی نظریه فراطبیعت‌گرایی بر روی ارتباط با عالم روحانی (خدامحور، روح محور و...) است می‌توان تقسیم‌بندی بر مبنای نظریه‌های خدا محور و نظریه‌های غیر خدا محور داشت. برای مثال کلمک و کاهن (۲۰۰۷) در کتاب خود بر این مبنا پیش رفته‌اند.

مبنای تقسیم‌بندی ما در این طرح بر طبق همین تقسیم‌بندی پذیرفته شده تئودور متز است. هرچند متناسب با موضوع طرح، نکات بیشتری از این تقسیم‌بندی خواهیم گفت. برای مثال در نظریات طبیعت‌گرا می‌توان از نظریه تلفیقی یا پیوندی نام برد که جمع دو نظریه عینیت‌گرا و شخص‌گرا است.

<sup>۱</sup> Supernaturalism

<sup>۲</sup> Soul-Centered Views

<sup>۳</sup> God-Centered Views

<sup>۴</sup> Naturalism

<sup>۵</sup> Subjectivism

<sup>۶</sup> Objectivism

<sup>۷</sup> Nihilism

## ۱-۴-۱- نظریه‌های فراطبیعت‌گرا

نظریه‌های فراطبیعت‌گرا بر این نکته تاکید می‌کنند که آن چیزی که می‌تواند زندگی را معنادار کند فراتر از عالم مادی و طبیعی است و در قلمروی روحانی قرار دارد. مدافع نظریه فراطبیعت‌گرا معتقد است که اگر عالم روحانی وجود نداشته باشد، آنگاه زندگی نمی‌تواند معنایی داشته باشد. همچنین اگر عالم روحانی وجود داشته باشد، ولی فرد نتواند با آن عالم ارتباط برقرار کند بازهم این زندگی بی‌معنا است.

به طور کلی نظریه‌های فراطبیعت‌گرا را به دو نوع روح‌محور و خدامحور تقسیم می‌کنند. نظریه روح‌محور معتقد است که بدون وجود یک روح یا نفس که در یک وضعیت معینی قرار بگیرد زندگی بی‌معناست. این نظر معتقد است حتی اگر خدا وجود نداشته باشد و یا خدا مسبب معناداری زندگی نباشد، روح یا نفس که در وضع معینی قرار دارد، برای معناداری زندگی کافی است.

دیدگاه دیگر در نظریه فراطبیعت‌گرایی دیدگاه خدامحور است. دیدگاه خدامحور بر این نکته تاکید دارد که زندگی در صورتی معنادار است که ربط و نسبت خاصی میان انسان و خداوند وجود داشته باشد. این ربط و نسبت خاص می‌تواند تفسیرهای متفاوتی داشته باشد که ما در قسمت مربوطه آن را بررسی خواهیم کرد.

ذکر این نکته لازم است که معمولاً نظریه‌های خدامحور به روح اعتقاد دارند و بالعکس، کسی به روح معتقد است، به خدا اعتقاد دارد. بنابراین معمولاً اعتقاد با خدا و روح توأم با یکدیگر است. آنچه که در اینجا موجب جدایی این دو دیدگاه شده است، دادن نقش محوری به روح یا خدا برای معناداری زندگی است. نظریه‌های خدامحور، اعتقاد و رابطه با خدا را شرط لازم و کافی برای معناداری زندگی می‌دانند و دیدگاه روح‌محور، بودن روح در حالت معین را شرط لازم و کافی برای معناداری زندگی می‌داند.

## ۱-۴-۱- دیدگاه روح محور

متر (۱۳۹۰: ۲۰) در توضیح این دیدگاه می‌نویسد که نظریه روح‌محور دیدگاهی است که طبق آن معنا در زندگی از طریق ارتباط داشتن به شیوه‌ای مشخص با جوهری روحانی و فناپذیر به وجود می‌آید. این جوهر روحانی زمانی که شخص زنده است ناگهان در جسم او وارد می‌شود و همواره بعد از مرگ آن زنده خواهد بود. اگر شخص فاقد روح باشد یا اگر روح داشته باشد، اما به شیوه‌ای نادرست با آن ارتباط برقرار کند زندگی او بی‌معنا خواهد بود.

دو استدلال برای دیدگاه روح محور وجود دارد، یکی متاثر از تولستوی است می‌گوید برای اینکه زندگی معنادار باشد، باید چیزی باشد که سزاوار انجام دادن باشد و اینکه چیزی لایق انجام دادن نیست مگر آنکه انسان به هیچ‌وجه تغییر دائمی‌ای در جهان ایجاد نکند و انجام این کار نیاز به یک خود روحانی فناپذیر دارد. استدلال دیگر برای دیدگاه مبتنی بر روح درباره معنای زندگی این است که یک روح برای عدالت کامل که آن هم به نوبه‌ی خود برای زندگی معنادار ضروری است، لازم است. زمانی که یک موجود شرور در زندگی لذت می‌برد و یک فرد پارسا رنج می‌کشد، حداقل با فرض اینکه جهان دیگری وجود ندارد که این بی‌عدالتی در آن توسط خدا یا کارما اصلاح شود، زندگی بی‌معنا به نظر خواهد رسید (متر، ۱۳۹۰: ۲۰).

تولستوی در *اعترافات* (۱۸۸۰/۲۰۰۷) خود می‌نویسد: او در میانه زندگی‌اش سراسر شور ذهنی و دارای قدرت جسمی بود، مردی خوشحال همراه خانواده، ثروتمند و مشهور بود، اما ناگهان زندگی او را گرفتار کرد و او از خود پرسید، همه اینها برای چیست؟ همه این چیز نهایتاً به چه چیزی منجر می‌شود. او هیچ پاسخی برای این پرسش‌ها پیدا نکرد مخصوصاً وقتی خود را در مقابل مرگ مجسم می‌کرد. نه مطالعات فلسفی و نه مطالعات علمی پاسخ قانع‌کننده‌ای برای پرسش‌های او نداشتند.

تولستوی معتقد است پاسخ به این سوال از جنس معرفت و دانش نیست، بلکه از جنس ایمان است. آنچه که موجب بی‌معنایی زندگی می‌شود مرگ است، و آنچه زندگی را معنادار می‌کند آن



چیزی است که مرگ نتواند نابود کند. بنابراین معنادار زندگی به نوعی ارتباط میان کرانمندی و ناکرانمندی است. پرت<sup>۱</sup> (۲۳۶: ۱۹۸۵) می‌نویسد، تولستوی فرض می‌گیرد که مرگ موجب بی‌معنایی هر چیزی می‌شود و آنچه موجب می‌شود زندگی معنادار شود، غلبه بر این کرانمندی، یعنی ناکرانمندی است. پس زندگی انسانی زمانی معنادار است که به نوعی او ناکرانمند باشد. تولستوی معتقد است ناکرانمندی انسان و خداست که می‌تواند زندگی را معنادار سازد.

یکی دیگر از مشهورترین موافقان دیدگاه روح محور درباره معنی زندگی دیوید سوئسن<sup>۲</sup> است. وی در مقاله‌اش می‌نویسد که که جوانها برای اینکه مهارت‌های خاصی را در زندگی بیاموزند نیازمند تربیت و آموزش هستند. اما آنها چیز دیگری علاوه بر این مهارت خاص نیاز دارند که در آموزش‌های معمول اثری از آن نیست. آن چیز اضافه‌تری که ما نیاز داریم «دیدنی از زندگی» است. دید از زندگی، پاسخی است به پرسش اصلی‌ای که زندگی از ما می‌پرسد، یعنی پاسخ به پرسش از معنای زندگی، این پرسش که ارزش و کرامت زندگی فرد به چیست (Swenson, ۱۹۴۹/۲۰۰۷: ۱۷-۱۸).

از نظر وی همه مردم به دنبال شادکامی و فرار از بدبختی هستند. شادی برای او یک لحظه لذت-بخش نیست، بلکه چیز عمیق‌تری است. شادی نیازمند داشتن حسی از یک زندگی معقول و معنادار است. از نظر وی همه انسان‌ها باید بتوانند به این شادکامی دست یابند و اگر به خاطر نابرابری‌ها کسی نتواند به این شادکامی برسد، دیگری نیز نمی‌تواند از شادکامی خودش لذت ببرد. معنای زندگی باید چیزی باشد که همه افراد به آن دسترسی داشته باشند (Swenson, ۱۹۴۹/۲۰۰۷: ۲۲). معنای زندگی منبع کرامت و ارزش انسانی است. تمام اینها سوئسن را به این سمت می‌برد که ملاحظات اخلاقی را در نظر بگیرد. چرا که از نظر او شادکامی عمیق‌تر جز با ملاحظات اخلاق به دست نمی‌آید. از نظر وی هر کسی باید این حقیقت عمیق را در داخل خود پیدا کند. هرکسی باید خودش را پیدا کند و این خودشناسی نه به خاطر یک قدرت بیرونی که به خاطر ذات انسانیت است. آنچه که مهم است این است که اخلاق و عدالت برای انسانیت در جهان حکمفرما شود و این امر اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه

<sup>۱</sup> Perrett

<sup>۲</sup> David Swenson



همه بتوانند جزا و پاداش کار خود را ببینند. و برای دیدن چنین چیزی ابدیت و ناکرآمدی انسانها لازم است.

#### ۱-۴-۲- دیدگاه خدا محور: هدف الهی

دیدگاه‌های خدامحور درباره معنای زندگی، بر رابطه و نحوه ارتباط با خداوند برای معناداری زندگی تاکید می‌کنند. در این دیدگاه تنها خداوند است که می‌تواند موجب معناداری زندگی بشود اما اینکه چگونه نحوه ارتباط با خداوند می‌تواند موجب معناداری زندگی شود اختلاف نظر است. در اینجا پنج نظر اصلی (کریمی قدوسی و علیزمانی: ۱۳۹۰: ۶۶-۶۸) در دیدگاه خدا محور وجود دارد که عبارتند از نظریه هدف الهی، نظریه بی‌نهایت بودن خداوند، عشق خداوند به همه مخلوقات، نظریه کمال و نظریه عدالت. در این میان نظریه هدف الهی مهمترین نظریه در این پنج مورد است و ما در ذیل به معرفی تنها این نظریه می‌پردازیم.

متز (۱۳۹۰: ۱۹) می‌نویسد با نفوذترین دیدگاه مبتنی بر خدا در معنای زندگی این است که زندگی‌ای معنادار است که بر اساس اهدافی باشد که خداوند تعیین کرده است. به عبارت دیگر زندگی انسانی تا آنجا معنادار است که کمکی بر تحقق هدف خداوند باشد. اگر شخصی در انجام آنچه که خداوند قصد داشته که او در زندگی‌اش انجام دهد، شکست بخورد پس زندگی آن فرد بی‌معناست. با این وجود همانطور که متز می‌نویسد قائلان به نظریه هدف الهی درباره اینکه هدف خداوند به چه نحوی می‌تواند به زندگی انسان‌ها معنا ببخشد، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند خلق شدن از سوی خداوند به منظور دلیل و هدف خاصی، تنها راهی است که زندگی ما را از بیهوده بودن نجات می‌دهد. عده‌ای دیگر معتقدند زندگی تنها در صورتی معنادار است که از روی قصد و اراده توسط خالق‌ی ایجاد شده باشد و بنابراین کسب معنا همانند یک اثر هنری است که از سوی هنرمند دارای اراده و شعور خلق شده باشد.

یک نظریه جالب در دیدگاه هدف الهی نظریه کاتینگهام است. به طور خلاصه نظر وی بر این امر مبتنی است که هدف خداوند می‌تواند تنها منبع و منشا قوانین اخلاقی ثابت باشد، در حالی که فقدان چنین قوانینی سبب بی‌معنایی زندگی می‌شود.

به نظر می‌رسد دیدگاه کاتینگهام رنگ و بویی داستایوسکی‌وار دارد. داستایوسکی نیز در کتاب معروف خود *برادران کارامازوف* از زبان شخصیت اصلی داستان می‌گوید، اگر خدا نباشد، پس همه چیز مجاز است. در آنجا نیز داستایوسکی بر این امر تاکید دارد که خداوند است که می‌تواند منبع و منشا اخلاق باشد و اگر به وجود خدا اعتقاد نداشته باشیم، دیگر اخلاقی نیز وجود ندارد و در اینصورت همه چیز رواست.

کاتینگهام (۲۰۰۳: ۳۰) معتقد است زندگی‌ای معنادار است که متناسب با طبیعت بشری ما باشد. همچنین از نظر وی معناداری چیزی بیش از صرف رضایت شخصی فرد است و باید احساس ارزشمند به شخص بدهد. در واقع احساس فعالیت ارزشمند، بخشی از طبیعت بشری ما است. و از این امر می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق و زیستن اخلاقی نه تنها لازم است بلکه مطابق طبیعت بشری ما نیز است.

گام بعدی کاتینگهام وصل کردن اخلاق به نظریه خدا محوری است. وی معتقد است خوبی و بدی ذاتا دارای ارزش است اما آنچه که یک نظریه خدامحور برای اخلاق دارد این است که تنها در یک دیدگاه خدااورانه است که می‌توان دلیلی عینی و قطعی برای اخلاق فراهم کرد. چراکه در این دیدگاه خداوند به عنوان خالق خیرخواه این افعال اخلاقی را از ما خواسته و عالم مخلوق دارای طرح و غایتی است و این خود دلیل قطعی برای انجام خوبی‌ها در اختیار ما می‌گذارد به گونه‌ای که احکام اخلاقی برخاسته از امیان شخصی و قراردادهای اجتماعی مبتنی بر سرشت تصادفی انسان نیستند و برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه اوضاع و احوال دارای عینیت می‌گردند (علیزمانی و غفوریان، ۱۳۸۹: ۲۵). چرا که همانطور که کاتینگهام (۲۰۰۹: ۴۲) می‌نویسد «در یک جهان بدون خدا دلیلی که من برای انجام افعال اخلاقی دارد صرفا مبتنی خواهد بود بر مجموعه‌ای از



امیال ممکنه که به طور اتفاقی شکل یافته‌اند و نیز مجموعه‌ای از گرایش‌ها و ترجیحاتی که به طور اتفاقی و تصادفی توسط من و جامعه‌ام به وجود آمده است».

بنابراین یکی از شروط اصلی زندگی معنادار از نظر کاتینگهام، زندگی مبتنی بر اخلاق است و زیستن اخلاقی با طبیعت بشری نیز متناسب است. ولی آنچه که مهم است این است که تنها یک نظریه خدا‌باور می‌تواند دلیلی برای زیستن بر وفق ارزش‌های اخلاقی به دست بدهد. هر نظریه غیر خدا‌باوری تنها بر پایه ویژگی‌ها و امیال شخصی یا اجتماعی انسانی می‌خواهد دلیلی بر عمل بر طبق ارزش‌های اخلاقی به دست بدهد. و از آنجا که این سرشت انسانی تصادفی و گاه مبتنی بر ترجیحاتی بلا دلیل است، آنچه که آن نظریه به دست خواهد داد در نهایت دلیلی قطعی برای عمل به اخلاق آنهم برای همه انسان‌ها و نه یک جامعه نخواهد بود.

دیدگاه پاسخ دینی منتقدانی دارد. برای مثال یکی از منتقدان پاسخ دینی به معناداری زندگی نیگل (۱۳۸۹: ۹۵-۹۷) است. وی معتقد است توسل به پاسخ دینی مساله معنای زندگی را تغییر می‌دهد. اگر معتقد باشید که زندگی‌تان معنایش را از برآوردن مقصود خدایی کسب می‌کند که شما را دوست دارد و او را در عالم ابدی می‌بینید، آن‌گاه مناسب به نظر نمی‌رسد که بپرسیم این یکی چه معنایی دارد؟ تصور می‌شود این حیات دینی امری است که خود دلیل و معنای خود است و نمی‌تواند هدفی بیرون از خود داشته باشد. اما به همین دلیل این جواب هم مسائل خاص خود را دارد.

نیگل (همان) معتقد است که به نظر می‌رسد ایده‌ی خدا، ایده‌ی امری باشد که بدون آن که لازم باشد تبیین شود، می‌تواند هر چیز دیگری را تبیین کند. در واقع اگر بپرسیم که چرا جهان چنین است؟ برای این سوال جوابی دینی دریافت کنیم، چگونه می‌توانیم خود را از پرسیدن مجدد این سوال باز داریم که «و چرا آن تبیین درست است؟ نکته اصلی در این‌جا این است که چه نوع جوابی یک‌بار و برای همیشه به تمام چراهای ما خاتمه می‌دهد. اگر خداوند و غایات او به عنوان تبیین نهایی ارزش و معنای زندگی‌مان ارائه شوند، باز هم همین مشکل به وجود می‌آید. این عقیده که زندگی ما برآورده شدن اراده و مقصود خداوند است، آیا دلیلی برای زندگی به دست می‌دهد که خود از هر دلیل دیگری مستغنی است؟ و شخص دیگر نمی‌پرسد که هدف و فایده‌ی مقصود خداوند چیست؟ همانطور که





نمی‌پرسد تبیین خداوند چیست؟ این تصور که خداوند به زندگی ما معنایی می‌دهد که ما از درک آن عاجزیم، چندان تسلائی خاطری نخواهد بود. خدا به عنوان توجیه نهایی نیز درست مثل خدا به عنوان تبیین نهایی شاید یک جواب غیر قابل درک برای سؤالی باشد که نمی‌توانیم از چنگ آن رهایی یابیم. (در نهایت شاید فرد به این جا برسد که) کل نکته همین است و این من هستم که از درک عقاید دینی قاصریم. شاید اعتقاد به خدا، اعتقاد به این باشد که جهان قابل فهم است، اما نه برای ما.

در نهایت باید ذکر کنیم پرسش «آیا زندگی می‌تواند مستقل از وجود خدا معنادار باشد؟» به این معنا نیست که «آیا خدا وجود دارد یا نه؟». به همین ترتیب: توسل به زندگی خداناباوران نمی‌تواند قرینه‌ای بر این مدعا باشد که «حتی اگر خدا وجود نداشته باشد، زندگی معنادار است؟». افرادی که به خدا باور ندارند، ممکن است زندگی خود را معنادار احساس کنند. اما این قرینه‌ی کافی بر دعوی معناداری زندگی مستقل از وجود خدا نیست چون ما باید بین دو گزاره‌ی «خدا وجود ندارد» و این ادعا که «برخی معتقدند که خدا وجود ندارد» تمییز دهیم. این واقعیت که کسانی زندگی را معنادار احساس می‌کنند ضرورتاً بدین معنا نیست که زندگی معنادار است. همین واقعیت در مورد احساس بی‌معنایی زندگی برقرار است. در نتیجه، اگر خدا وجود داشته باشد و این برای معناداری زندگی کفایت کند، آنگاه حتی زندگی خداناباوران معنادار خواهد بود. البته خداناباوران این معنا را تصدیق نخواهند کرد اما این نکته‌ای دیگر است. مراد از این پرسش آن نیست که آیا خدا حیات را خلق کرده است یا نه. اگر خدا حیات را خلق باشد، آنگاه آشکار است که بدون خدا اصلاً حیاتی درکار نخواهد بود که بخواهد معنا داشته باشد، با این حال این نکته به تنهایی نشان نمی‌دهد که معنای زندگی به خدا مربوط است (تامسون، ۱۳۹۴: ۲۴).

#### ۱-۴-۲- نظریه‌های طبیعت‌گرا

یک مدافع نظریه طبیعت‌گرا بر آن است که می‌توان بدون چنگ انداختن به امور غیر طبیعی یا فراطبیعی، معناداری زندگی را توضیح داد. طبیعت‌گرایی درباره معنای زندگی لزوماً غیر معتقد به امور



روحانی نیست، بلکه وی معتقد است درباره معنای زندگی امور روحانی کاری از پیش نمی‌برند. به عبارت دیگر نظریه طبیعت‌گرایی لزوماً نظریه‌ای خداناباور نیست، بلکه معتقد است معناداری زندگی را نباید به امور روحانی پیوند زد و در جهان پیرامون مان می‌توان اموری برای معنادار کردن زندگی یافت.

به طور کلی درباره ارزش‌ها نیز می‌توانند چنین نکته‌ای را طرح کرد، برای مثال فوق طبیعت‌گرایی اخلاقی معتقد است که ویژگی‌های اخلاقی مستقل از باور ما وجود دارند ولی نه مثل طبیعت‌گرایی، بلکه در وعائی شبه افلاطونی و یا در نزد خدا موجود هستند (Pojman, ۱۹۹۹: ۲۳۹). برای مثال در نگاه افلاطونی ما این توانایی را داریم که حقایق اخلاقی‌ای که با استقلال از وضع و حال خود ما صادق‌اند را بفهمیم (داروال، گیاره، ریلتن، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳). دیدگاهی که معتقد به فرمان الهی است و در بالا به آن اشاره کردیم نیز یک دیدگاه فوق طبیعت‌گرایانه اخلاقی است.

دیدگاه فوق طبیعت‌گرایانه اخلاقی در سنت کلامی خودمان در مشاجره اشاعره و معتزله درباره حُسن و قبح ذاتی مطرح بوده است. پرسش اصلی در این مساله بدین صورت است: آیا خدا آنچه را که خوب است خلق می‌کند یا آنچه خدا خلق کند، خوب است. معتزله اعتقاد داشت چون خوب بوده است خدا خلق کرده است و اشاعره معتقد بودند چون خدا خلق کرده است، خوب شده است. از نظر معتزله دیدگاه اشاعره، دیدگاهی است که اراده بلا مرجح را تایید می‌کند و از این رو نظریه‌ای باطل است. در آن سو اشاعره اعتقاد داشتند که ادعای معتزله، قدرت مطلق داشتن خدا را به چالش می‌کشاند و این مخالف نظریات دینی و کلامی است. دیدگاه اشاعره یک دیدگاه فوق طبیعت‌گرایانه اخلاقی است که معتقد است صدق و کذب احکام اخلاقی را خدا ایجاد کرده است.

یک طبیعت‌گرا می‌تواند معتقد به این امر باشد که خوبی و بدی اخلاقی بخشی از جهان ماست و مستقل از تمایلات و احساسات شخص وجود دارد، و می‌توان آنها را شناخت، اما در عین حال معتقد نباشد که برای شناخت آنها باید به ورای عقل و امور روحانی رجوع کرد. برخی تفسیرها از نظر علامه طباطبایی درباره تعیین ارزش‌ها نیز چنین تفسیری را از علامه طباطبایی به دست می‌دهند (ببینید: موحدی، دهباشی، ۱۳۹۲). هرچند برخی از طبیعت‌گرایان منکر وجود عالمی فوق طبیعی و روحانی

می‌شوند و معتقدند هر چه هست، همین عالم است و معنای زندگی را باید در پیوند با همین عالم جستجو کرد.

طبیعت‌گرایی شکل‌ها و تعاریف مختلفی دارد برای مثال فلنگن (۴۳۱-۴۳۰: ۲۰۰۶) پانزده تعریف مختلف از طبیعت‌گرایی را ذکر می‌کند. در برخی از تعاریف طبیعت‌گرایی در مقابل فیزیکیالیسم و ماده‌گرایی قرار می‌گیرد. برای مثال اگر کسی معتقد به اموری غیرمادی مثل آگاهی باشد و در عین حال معتقد باشد، این امور غیرمادی بخشی از جهان ما هستند، وی در عین حال اینکه طبیعت‌گرا محسوب می‌شود معتقد به تقلیل همه چیز به ماده نیست. (برای مثال در مورد آگاهی نگاه کنید به نظر چالمرز<sup>۱</sup>؛ در مورد ارزش‌های اخلاقی نگاه کنید به مور<sup>۲</sup>).

به هر حال طبیعت‌گرایی در مورد چیستی معنای زندگی بر این نکته تاکید می‌کند که معنای زندگی امر یا اموری غیر روحانی نیستند. حال اینکه این امور چه هستند یا چه می‌توانند باشند، میان طبیعت‌گرایان اختلاف نظر است. به طور کلی سه نظر عمده در این مورد وجود دارد. نظریه‌های شخص‌گرا<sup>۳</sup>، نظریه‌های عین‌گرا<sup>۴</sup> و نظریه‌های پیوندی<sup>۵</sup>.

شخص‌گراها معتقدند معنا به شخص وابسته است؛ یعنی معنای زندگی آنچیزی است که با امیال، یا انتخاب‌ها، یا اهداف شخصی ما تعیین می‌شود. یک نظریه شخص‌گرا معیار ثابتی برای معناداری زندگی ندارد. شخص‌گرایی با جعل معنا برای معنای زندگی، هم‌خوان است. در مقابل شخص‌گراها، عین‌گراها وجود دارند که معتقدند معنای زندگی ارتباطی به شخص ندارد و مستقل از ذهن آدمی

<sup>۱</sup> چالمرز (۲۰۰۳) معتقد است آگاهی یک ویژگی طبیعی است و در عین حال قابل تحویل به فیزیک نیز نیست.

از نظر مور (۱۹۰۳) خوبی یک ویژگی یگانه و غیر قابل تعریف است؛ اما، گرچه نمی‌توان آنرا تحلیل کرد ولی می‌توان دریافت که شخصی واجد آن هست یا نه. خوب، بسیط است و هیچ جزئی هم ندارد. خوبی بخشی از جهان پیرامون ماست، مادی نیست و به‌وسیله شهود قابل کشف است.

<sup>۳</sup> subjectivism

<sup>۴</sup> objectivism

<sup>۵</sup> hybrid

است. معنای زندگی آنچیزی است که مستقل از حالات ذهنی شخص است. بنابراین نظریه‌ای مبتنی بر کشف معنا با نظریه‌های عین‌گرا هم‌خوان‌تر است. و در نهایت یک نظریه پیوندی معتقد است نه شخص‌گرایی محض و نه عین‌گرایی محض نمی‌توانند معیارهای یک زندگی معنادار را ارضا کنند و معنای زندگی احتمالاً چیزی است حاصل سنتز شخص‌گرایی و عین‌گرایی. ما در ادامه به هر یک از این نظریات خواهیم پرداخت.

#### ۱-۴-۲-۱- شخص‌گرایی

اگر معتقد به این امر باشیم که معنای زندگی بستگی به حالت‌های ذهنی ما دارد، آنگاه ما یک شخص-گرا هستیم. یک شخص‌گرا معتقد است که معنای زندگی از هر شخص به شخص دیگری ممکن است متفاوت باشد. بسیاری از مدافعان دیدگاه شخص‌گرایی به جای آنکه به صورت ایجابی از این دیدگاه دفاع کنند، به این امر بدگمان هستند که دیدگاه‌های جایگزین مثل دیدگاه عینیت‌گرا مستقل از ذهن، بتوانند معناداری زندگی را تبیین کنند.

متز (۱۳۹۶: ۳۷۱-۳۷۲) برخی از استدلال‌های مهم شخص‌گرایان را برای دفاع از این نظریه را به-

صورت زیر برمی‌شمارد:

مهمترین استدلال همان است که در پاراگراف قبل گفتیم، شخص‌گرایان معتقدند ارزش‌ها، به طور کلی، و معنا به طور خاص وجود دارد اما در نمی‌یابند که معنا چگونه می‌تواند بر چیزی مستقل از ذهن، خواه طبیعی، خواه غیر طبیعی و فراطبیعی مبتنی باشد. در مقابل اینکه معناداری را امری بدانیم که بر حسب آنچه انسان‌ها از زندگی می‌خواهند تبیین شود، بسیار مقبول‌تر است. استدلال دیگر که از فرانکفورت<sup>۱</sup> (۱۹۸۲) اخذ شده است این است که شخص‌گرایی قابل قبول است زیرا معقول است فکر کنیم زندگی با معنا اصیل<sup>۲</sup> است. اگر زندگی شخص‌بامعنا است از این جهت که او با خودش یا

<sup>۱</sup> Frankfurt, H., ۱۹۸۲, "The Importance of What We Care About", Synthese, ۵۳: ۲۵۷-۷۲.

<sup>۲</sup> authentic



با عمیق‌ترین ماهیت‌اش صادق است، پس ما دلیلی بر این باور داریم که معنا صرفاً نتیجه ارضای بعضی از امیال فرد یا تحقق برخی غایت‌های او است. استدلال دیگر به نفع شخص‌گرایی این است که معنا به نحو شهودی از غرق شدن، یعنی مجذوب شدن در یک فعالیت یا تجربه ناشی می‌شود. به نظر می‌رسد کاری که ذهن را متمرکز می‌کند، و روابطی که جذابیت دارند برای معنا محوری هستند و دلیل این محوریت وجود ویژگی شخصی، یعنی تمرکز و جذابیت است.

معنادار بودن زندگی به این معناست که شخص نوعی اشتیاق و میل برای اعمالش مطابق با آنچه معنادار می‌یابد دارد. شهودا بر این باوریم که زندگی معنادار به این معناست که شخص انگیزه کافی برای پیشروی در آنچه که می‌خواهد علیرغم مشکلات پیش رو دارد. و همانطور که در بخش مربوط معنای زندگی در روانشناسی دیدیم، زندگی معنادار زندگی‌ای است که درگیر با چیزی باشیم که مجذوبش هستیم. همه اینها نشان از درگیری امیال و عواطف فرد دارد با آنچه که زندگی‌اش را معنادار می‌کند. همین نکات مهمترین دلیل قدرتمند برای نظریه شخص‌گرایی در معنای زندگی است. این نظریه می‌تواند دلیل خوبی برای ارضاء شهودهای گفته شده درباره زندگی معنادار به دست بدهد. همچنین شخص‌گرایی مانند ناشناخت‌گرایی اخلاقی به خوبی می‌تواند نحوه مدخلیت امیال در عمل فرد را نشان دهد.

برای مثال از نظر ناشناخت‌گرایان اخلاقی اولیه‌ای مثل آیر، جمله «دزدی بد است» چیزی جز اظهار «دزدی آه» نیست. وی هرگونه معنای توصیفی از قضایای اخلاقی را منکر شد و معتقد بود، داوری‌های اخلاقی، فقط اظهار احساسات هستند (آیر، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۲۰ و ۱۲۶-۱۲۷). در روایت پیشرفته‌تری از ناشناخت‌گرایی، استیونسن پذیرفت که داوری‌های اخلاقی می‌توانند در قالب گزاره‌ها بیان شوند و معتقد بود داوری‌های اخلاقی، علاوه بر اظهار احساسات، خبر از احساسات ما نیز می‌دهند. استیونسن سعی کرد با تاکید بر نقش اقناع‌کنندگی و نه صرفاً وصف‌الحالی داوری‌های اخلاقی، (داروال، گیبارد، ریلتون، ۱۳۸۰: ۳۴) امکانات ناشناخت‌گرایی برای تبیین مسائل اخلاقی را گسترش بدهد. همچنان که مشخص است ناشناخت‌گرایی به وابسته بودن ویژگی‌های اخلاقی به فرد انسانی تاکید دارد. اما اعتراضاتی که به ناشناخت‌گرایی اخلاقی وارد است، به دیدگاه شخص‌گرایی

درباره معنای زندگی نیز وارد است. از جمله این اعتراضات نسبی‌گرایی موجود در دل این نظرات است که انگار معتقدند هر چیزی که برای شخصی ارزش باشد، آنگاه واقعا ارزش است، در حالیکه از دیدگاه سوم شخص آنچیزی ارزشمند، ممکن است یک امر مبتذل مثل بزرگ کردن ناخن انگشت کوچک پا باشد.

### ۱-۴-۲-۲- دیدگاه عینیت‌گرا

مطابق با دیدگاه عینیت‌گرا آنچیزی که موجب معناداری زندگی می‌شود، نمی‌تواند وابسته به شخص باشد. زندگی‌ای معنادار است که از نظرگاه افراد دیگر نیز ارزشمند بیاید. به عبارت بهتر همانطور که متز (۱۳۹۶: ۳۷۴) می‌گوید عین‌گرای افراطی فکر می‌کند معناداری همچون حالت ذهنی شخصی بودن هیچ نقشی در بامعنا کردن زندگی آن شخص ایفا نمی‌کند.

عینیت‌گرایی در باب معناداری زندگی، یعنی اینکه معنای زندگی، ارزشی است که به نحوی از انحاء، بخشی از جهان پیرامون ما است. شبیه چنین مسأله‌ای در فلسفه اخلاق با طبیعت‌گرایی اخلاقی توضیح داده می‌شود. در واقع، یک عین‌گرای محض، واقعیت‌های اخلاقی را بخشی از جهان طبیعی می‌داند. اما در اینکه چگونه واقعیت‌های اخلاقی می‌توانند بخشی از جهان طبیعی باشند، دو دیدگاه ذکر می‌شود (Rottschaefer, ۱۹۹۹)؛ اولین دیدگاه از طبیعت‌گرایی استدلال می‌کند که می‌توان اصطلاحات اخلاقی را بر وفق اصطلاحات غیر اخلاقی<sup>۳۹</sup> تعریف کرد. احکام اخلاقی اقسام فرعی از احکام تجربی است و در واقع اصطلاحات اخلاقی برای خصایص طبیعی محض وضع شده است (نیلسون، ۱۳۷۸: ۴۶). در واقع این نظریه معتقد است که واقعیت‌های اخلاقی بوسیله تئوری‌های تجربی حمایت می‌شوند (Railton, ۱۹۸۶) یعنی واقعیت‌های اخلاقی به صورت صریح و بی‌پرده به واقعیت‌های طبیعی قابل تحویلند. این نوع طبیعت‌گرایی را تحویل‌گرایی<sup>۴۰</sup> می‌نامند. تحویل‌گراها معتقدند در یک موقعیت اخلاقی می‌توان ویژگی‌های اخلاقی را به یک خصوصیت غیر اخلاقی طبیعی مثل لذت تحویل کرد و با اندازه‌گیری آن ویژگی طبیعی، عمل اخلاقی مرتبط با آن موقعیت را انجام داد.



دومین نظریه معتقد است هرچند ویژگی‌های اخلاقی در نهایت واقعیت‌های طبیعی‌اند ولی آنها قابل تحویل به گزاره‌های تجربی نیستند. این گروه به نام ناتحویل‌گراها<sup>۴</sup> برخلاف تحویل‌گراها معتقدند ویژگی‌های اخلاقی به صورت سراسر و صریح قابل تحویل به ویژگی‌های غیر اخلاقی نیستند (Miller, ۲۰۰۳: ۱۳۹).

آنچه که مورد تاکید یک طبیعت‌گرای اخلاقی<sup>۱</sup> و همچنین یک عین‌گرای محض درباره معناداری زندگی است، تاکید بر این نکته است که اولاً معنای زندگی وجود دارد و زندگی می‌تواند معنادار باشد و بنابراین با نظریات که قائلند زندگی بی‌معناست، مرزبندی دارد. و دوماً معناداری زندگی چیزی فراطبیعی نیست، بلکه در جهان است و می‌توان آن را به چنگ آورد.

عینی‌گرایان و واقع‌گرایان اخلاقی دو ادعای وجودشناسی و معرفت‌شناسی ملازم همدیگر دارند؛ اول آنکه جهانی در خارج که حقیقتاً از ذهن ما مستقل است، وجود دارد، و دیگر آنکه ما می‌توانیم این جهان را تا حدی بشناسیم (Rescher, ۲۰۰۶: ۳۸۶). از این منظر، گزاره‌های مربوط به ارزش، اولاً صدق‌پذیرند و دوماً بعضی از آنها واقعاً صادقند (Smith, ۲۰۰۰: ۱۵) و مک‌کورد، (۱۳۸۱: ۶۰).

اما در این میان، مشکل عمده پاسخ به این پرسش است که این واقعیت‌های اخلاقی و ارزشی چگونه بوسیله حواس قابل تشخیص‌اند و چگونه می‌توانند انگیزه‌ساز و هادی اعمال<sup>۲</sup> ما باشند؟ ارزش‌های عینی<sup>۳</sup> مدنظر واقع‌گرایان بدین معنا که هادی اعمالند ارزش‌هایی عجیب و غریبند<sup>۴</sup> (Mackie, ۴۸-۴۹: ۱۹۹۰/۱۹۷۷). به عبارت بهتر اگر معنای زندگی چیزی در پیرامون ما باید قابل کشف کردن برای ما باشد، ولی چگونه یک امر معنادار قابل تحویل به امور طبیعی نباشد قابل تشخیص است. و اگر هم قابل تحویل به امری فیزیک باشد، مشکل چرایی انگیزمند بودن طبق آن امر معنادار پیش می‌-

<sup>۱</sup> هرچند طبیعت‌گرایی اخلاقی با آنچه که نظریه‌های طبیعت‌گرا درباره معناداری زندگی نامیدیم، هم‌پوشانی دارد، ولی از برخی جهات و تقسیم‌بندی‌هایی تفاوت‌هایی نیز وجود دارد.

<sup>۲</sup> action-guiding

<sup>۳</sup> objective value

<sup>۴</sup> queer

آید. برای مثال سودگراها در خصوص معنا (برخلاف اخلاق) عین گراهای محض هستند، زیرا ادعا می‌کنند که اعمال خاصی صرف‌نظر از واکنش‌هایی که فاعل به آنها نشان می‌دهد، به زندگی معنا می‌دهند. بر اساس این دیدگاه، هرچه انسان بیش‌تر به دیگران سود برساند زندگی او بامعنا تر است، صرف‌نظر از اینکه آیا از سود رساندن به آنان لذت می‌برد یا نه، باور دارد که باید به آنان کمک شود یا نه (متس، ۱۳۹۶: ۳۷۵). به طور خلاصه اعتراض اصلی به این دیدگاه این است که اگر من با کاری که انجام می‌دهم بیگانه‌ام، حتی اگر چنین کاری ارزشمند باشد هیچ نقطه اتکایی که من این کار همچنان ادامه بدهم وجود ندارد (Kauppinen, ۲۰۱۲: ۳۵۶).

همین اعتراض به اینکه یک نظریه عینی‌گرایانه چگونه می‌تواند، انگیزه‌ای برای اعمال ما فراهم کند، باعث شده است بسیاری از عینی‌گراها از عینی‌گرایی محض فاصله گرفته است و قائل به یک نظریه پیوندی باشند. نظریه پیوندی گرچه معمولاً در رده نظریه‌های عینی‌گرا دسته‌بندی می‌شود، اما ما در اینجا به دلیل اهمیت‌شان به طور مستقل آنها را بررسی می‌کنیم.

#### ۱-۴-۲-۳- نظریه‌های پیوندی

یک نظریه پیوندی نظریه‌ای است که این گفته سوزان ولف درباره معنای زندگی یعنی «درگیری فعالانه با پروژه‌های ارزشمند» را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد. نظریه‌های شخص‌گرا بر حالت ذهنی شخص اعم از باور، میل، غایت یا هر چیز شخصی‌ای برای معناداری زندگی تاکید می‌کردند. این نظریات با این اعتراض عمده روبرو بودند که گاهی اوقات اهداف غیر ارزشمندی مثل «داشتن ناخنی بسیار بلند» نمی‌تواند زندگی فرد را معنادار کند. در واقع بخشی از معناداری زندگی هرکسی به آن است که آن چیز معنادار واقعاً ارزشمند نیز باشد. اما نظریه‌های عین‌گرا گرچه بر این واقعیت تاکید داشتند که ارزش زندگی و معنای آن نباید به حالات شخصی فرد وابستگی داشته باشد، با این حال این نظریات نمی‌توانستند تبیین کنند چرا فردی باید مطابق با این واقعیت عمل کند. به عبارت بهتر بدون توجه انگیزه شخصی، درگیر شدن عواطف و جذابیت شخصی، معنای زندگی چه معنایی می‌تواند داشته





باشد. برای همین است که نظریات پیوندگرا که در شعار سوزان ولف تبلور یافته است سعی در جمع این دو دیدگاه شخص گرا و عینی گرا دارند.

دیدگاه پیوندی حاوی این نکته است که اگر انسان به طرحی که ارزشمند نیست باور داشته باشد، یا آن جزوی از هدفش باشد، آن طرح، طرح زندگی‌ای معنادار نیست و از سوی دیگر اگر برنامه‌ای واقعا ارزشمند از سوی فردی در پیش گرفته شود، اما آن فرد آن برنامه را مهم نشمارد و نتواند به آن اهمیت دهد، بازهم زندگی آن فرد، زندگی‌ای معناداری نیست.

آنچه در نظریه پیوندگرایی مورد تاکید است این است که حداقل بخشی از آنچه معنای زندگی نامیده می‌شود باید معنای خود از شرایط به لحاظ عینی جذاب و ذاتا ارزشمند به دست آورد. به عبارت بهتر آنچه که معنای زندگی است باید ارزشمند باشد و از سوی دیگر شخص جذب آنها بشود. برخی از این شرایط را متز (۱۳۹۶: ۳۷۶) اینگونه جمع‌آوری کرده است:

فرارفتن از محدودیت‌های خود برای مرتبط شدن با یک وحدت انداموار (Nozick, ۱۹۸۱: ch<sup>۱</sup>)؛ تحقق بخشیدن به فضل انسانی خود (Bond, ۱۹۸۳)؛ به حداکثر رساندن خیرهای غیرذلت-گرایانه مانند دوستی، زیبایی و شناخت (Railton, ۱۹۸۴)؛ به کارگیری یا ارتقاء سرشت عقلانی به شیوه‌های استثنایی (Smith, ۱۹۹۷)؛ بهبود قابل ملاحظه بخشیدن به کیفیت زندگی انسان‌ها و حیوانات (Singer, ۱۹۹۳: ch ۱۲)؛ غلبه بر چالش‌هایی که انسان آنها را در برهه خود از تاریخ مهم

<sup>۱</sup> Nozick, R., ۱۹۸۱, *Philosophical Explanations*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

<sup>۲</sup> Bond, E. J., ۱۹۸۳, *Reason and Value*, Cambridge: Cambridge University Press.

<sup>۳</sup> Railton, P., ۱۹۸۴, "Alienation, Consequentialism, and the Demands of Morality", repr. in *Consequentialism and Its Critics*, S. Scheffler (ed.), New York: Oxford University Press, ۱۹۸۸: ۹۳-۱۳۳.

<sup>۴</sup> Smith, Q., ۱۹۹۷, *Ethical and Religious Thought in Analytic Philosophy of Language*, New Haven: Yale University Press.

<sup>۵</sup> Singer, P., ۱۹۹۳, *Practical Ethics*, ۲nd Ed., New York: Cambridge University Press.



می‌داند (Dworkin, ۲۰۰۰, ch ۶)؛ ایجاد تجارب ارزنده در زندگی فاعل یا زندگی افراد دیگری که فاعل بر آنان اثر می‌گذارد (Audi ۲۰۰۵)؛ پیشرفتن به سوی غایت‌هایی که اصولاً هرگز نمی‌توانند به طور کامل تحقق یابند زیرا همچنان که انسان به آنها نزدیک می‌شود شناختش از آنها تغییر می‌کند (Levy ۲۰۰۵)؛ تحقق بخشیدن به اهدافی که متعالی‌اند زیرا از لحاظ مدت، طولانی و از لحاظ گستره، وسیع هستند (Mintoff, ۲۰۰۸)؛ یا هدایت کردن هوش به سوی شرایط بنیادی زندگی انسان (Metz, ۲۰۱۳). همین گستردگی شرایط معنادار زندگی از نظر متفکران یکی از نقدهای وارد بر نظریات پیوندی است و آن این است که هیچ شرط مورد توافقی برای اینکه چه چیزی زندگی را معنادار می‌سازد، وجود ندارد.

برای مثال یک نظریه پیوندی مثل دیدگاه سوزان ولف (۱۳۸۲؛ ۱۰: ۱۹۹۷/۲۰۰۷) معتقد به ترکیب دو بعد شخص و عینی از برای معناداری زندگی است. چرا که بعد شخصی معناداری زندگی تاکید دارد تا زمانی که شما چیزی را که دوست دارید انجام می‌دهید، مهم نیست که با زندگی‌تان چه کاری می‌کنید و بعد عینی معناداری زندگی می‌گوید برای زندگی رضایت‌بخش واقعی نیازمند درگیری با چیزی هستیم که بزرگتر و فراتر از خودمان باشد. ولف (Ibid: ۲۶) در نهایت معتقد است که معنای زندگی زمانی به دست می‌آید که شخصی مجذوب یک ارزش عینی شود. این رابطه مجذوب شدن بین شخص و یک ابژه است که فرد را به عمل و او می‌دارد. صرف یک شناخت منفعل یا یک نگرش مثبت برای معناداری کافی نیست. «معنا از طریق درگیری مثبت با اشیای دوست‌داشتنی که ارزش دوست داشته شدن دارند به دست می‌یاید» (Ibid: ۸).

<sup>۱</sup> Dworkin, R., ۲۰۰۰, *Sovereign Virtue*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

<sup>۲</sup> Audi, R., ۲۰۰۵, "Intrinsic Value and Meaningful Life", *Philosophical Papers*, ۳۴: ۳۳۱-۵۵.

<sup>۳</sup> Levy, N., ۲۰۰۵, "Downshifting and Meaning in Life", *Ratio*, ۱۸: ۱۷۶-۸۹.

<sup>۴</sup> Mintoff, J., ۲۰۰۸, "Transcending Absurdity", *Ratio*, ۲۱: ۶۴-۸۴.

<sup>۵</sup> Metz, T., ۲۰۱۳, *Meaning in Life: An Analytic Study*, Oxford: Oxford University Press.



جوزف راز (۱۳۹۰: ۹۰) به طور خلاصه دیدگاه ولف را اینگونه صورتبندی می‌کند: «معنا از اشیای دوست‌داشتنی و چیزهایی که ارزش دوست داشتن دارند برمی‌خیزد، البته از طریق درگیری مثبت با آنها (Wolf, ۲۰۱۰: ۸)'. این ایده به به طور خاص بیان می‌کند که زندگی یک شخص می‌تواند تنها در صورتی پرمعنا باشد که وی عمیقاً درباره چیز یا چیزهایی فکر کند یا مجذوب، علاقه‌مند، هیجان‌زده، و درگیر شود یا ... که آنها را دوست داشته باشد. بنابراین، حتی اگر فردی خیلی درگیر مساله‌ای شود، در صورتی که آن موضوع که فرد خیلی مجذوب آن است، ارزش دوست داشتن نداشته باشد، زندگی‌اش معنادار قلمداد نمی‌شود.

در تمامی نظریات طبیعت‌گرایی یا فرا طبیعت‌گرایی بررسی شده تا به اینجا، این نظریات معتقد بودند که زندگی به‌رحال می‌تواند معنادار باشد. اما در این میان برخی از نظریه‌پردازان معتقدند که زندگی معنایی ندارد و معناداشتن برای زندگی همانند پیدا کردن اسب تک‌شاخ در جهان است. ما در ادامه این نظریات که به نظریات پوچ‌انگار معروفند را بررسی می‌کنیم.

### ۱-۴-۳- نیهلیسم / پوچ‌انگاری

پوچ‌گراها معمولاً معتقدند باید یکی از امور فراطبیعی یا طبیعی باعث معناداری زندگی شود، ولی از آنجا که چنین اموری وجود ندارد، پس معنا هم وجود ندارد. برای مثال بسیاری از پوچ‌گراها معتقدند که تنها امور فراطبیعی است که می‌تواند زندگی را معنادار سازد؛ اما تلاش دارند نشان دهند که این امور وجود ندارد و پس زندگی نیز بی‌معناست. در اینجا چند نوع نظریه پوچ‌گرایی مثل نظریه بی-معنایی زندگی نیگل، عدم ارضای خواست شوپنهاور و پوچ‌گرایی اخلاقی را بررسی خواهیم کرد.

<sup>۱</sup> Wolf, Susan. *Meaning in Life and Why It Matters*. Vol. ۳۵. Princeton University Press, ۲۰۱۰.

## ۱-۳-۴-۱- تامس نیگل و بی معنایی زندگی

تامس نیگل در مقاله معروف خود «پوچی» (۱۳۸۲: ۹۳) می‌نویسد اغلب مردم گاهی احساس می‌کنند که زندگی پوچ است و البته برخی به‌صورت دائمی چنین احساسی دارند. اما وی معتقد است مردم نمی‌توانند به‌طور روشنی تبیین کنند چرا چنین احساسی دارند. وی سعی می‌کند که دلایلی برای تبیین چنین احساسی که وی آن را طبیعی نیز می‌داند به‌دست بدهد.

اولین دلیل وی (۱۳۸۲: ۹۴) این است که بسیاری از کارهایی که انجام می‌دهیم را اگر در زمانی طولانی مثلاً یک میلیون سال در نظر بگیریم دیگر اهمیتی نخواهند داشت. به عبارت دیگر همه کارهای ما در بازه زمانی بسیار طولانی اهمیت خود را از دست می‌دهند. از سوی دیگر وی می‌گوید فرض کنید که کاری که انجام می‌دهیم برای یک میلیون سال بعد نیز دارای اهمیت باشد آنگاه اینکه کاری برای یک میلیون سال بعد دارای اهمیت است، چه سود و اهمیت برای من (در الان) می‌تواند داشته باشد.

البته وی ادامه می‌دهد و می‌گوید اگر ما تا ابد زنده می‌ماندیم و یا بسیار بزرگتر از آنچه در مقایسه کنونی کیهان هستیم، می‌بودیم، بازهم چه دلیل داشت که زندگی از عبث بودنش کم بشود؟ در واقع هرکاری ما در حال انجام آن هستیم، یا در مقیاس طولانی بسیار کم اهمیت و ناچیز است؛ و یا اگر در این مقیاس اهمیت هم داشت، تفاوتی ایجاد نمی‌کند و نمی‌توانست برای الان من، زندگی‌ای معنادار بسازد.

استدلال دیگر (نیگل، ۱۳۸۲: ۹۵) برای داشتن احساس پوچی، وجود مرگ است. اگر قرار باشد با مرگ، تمام شویم، آنگاه تمام توجیه کارهای مان بر روی هوا می‌رود. البته نیگل استدلال می‌کند که این دلیل به نتیجه‌ای منتج نمی‌شود. چرا که این استدلال فرض گرفته است که هر چیزی در زندگی باید بر اساس چیز دیگری توجیه شود و این سلسله توجیه باید در جایی تمام شود. در واقع هرکاری که من انجام می‌دهم ارزشش را برای چیزی دیگری که هدف انجام آن کار است به‌دست می‌آورد و اگر همه کارها نهایتاً به مرگ ختم شوند، دیگر چرا باید همان کار اول من ارزشمند باشد. این استدلال بیان



می‌کند که یک زنجیره محدود از دلایل نمی‌تواند چیزی را توجیه کند و اگر این درست باشد، نیگل می‌پرسد چرا یک زنجیره نامحدود از دلایل بتواند چیزی را توجیه کند. یعنی اگر یک زنجیره محدود که با مرگ محدود شده است نتواند کارهای من را توجیه کند؛ آنگاه اگر مرگی وجود نداشته باشد و زنجیره کارهای من به صورت نامحدود ادامه داشته، آنگاه چرا باید فرض کنم که این زنجیره نامحدود توجیه کننده زندگی من باشد. نیگل می‌نویسد (۱۳۸۲: ۹۶) هرچند معتقدم این استدلال بر اساس مرگ منتج نیست ولی چیزی درست در بنیاد خود می‌گوید. و آن این است که بهر حال مرگ به نوعی بر بی‌معنایی زندگی تاثیر دارد.

دلیل دیگری که نیگل (۱۳۸۲: ۹۶-۹۸) برای احساس پوچی زندگی به دست می‌دهد این است که ما تفاوت فاحشی بین آرمان‌ها و واقعیات زندگی می‌بینیم. ما همیشه آماده‌ایم که زندگی را به طور جدی دنبال کنیم و به دنبال آرمان‌هایمان باشیم. اما واقعیت همیشه چیز دیگری است و انگار ما را به سخره می‌گیرد. واکنش ما تعدیل آرمان‌هایمان است و در نهایت به این امر می‌رسیم که زندگی پوچ و عبث است و می‌خواهیم از این وضعیت پوچی فرار کنیم و ممکن است به این نتیجه برسیم که اصلاً از خود زندگی فرار کنیم.

در واقع ما میان جدی گرفتن زندگی و احساس شک و تردید به زندگی در نوسانیم. برای همین ما یا از نیاز و سائقی به نیاز و سائق دیگری می‌پریم. یعنی الان فکر ازدواج هستیم، بعداً فکر شغل، سپس فکر ارتقا و ... تا اینکه دیگر به این امور فکر هم نکنیم و یا اینکه سعی می‌کنیم فراتر از خودمان برویم. برای مثال در خدمت امری فراطبیعی باشیم، یا در خدمت امری بزرگتر از خود مثل کشور، حزب یا ... باشیم و از این طریق به دنبال معنادادن به زندگی مان باشیم. اما نیگل معتقد است به دنبال چیزی فراتر از من رفتن همان ضعف قبلی را نیز در پی دارد. چرا که این پرسش پیش می‌آید که اگر واقعیت تصادفی است و ما همیشه در شک و تردید هستیم درباره واقعیت و آرمانی که داریم، پس چرا همین شک و تردید درباره یک چیز بزرگتر مثل امر فراطبیعی یا کشور یا حزب و ... تکرار نشود (نیگل، ۱۳۸۲: ۹۹-۱۰۰).



اگر پاسخ ما برای معناداری زندگی تاکید بر اهمیت کارهای روزانه باشد، آنگاه پاسخهایی که برای اهمیت امور روزانه می‌دهیم، تنها در زمانی به کار می‌آید که واقعا بتوانید از منظری رفیع‌تر به امور ننگرید و سوالی درباب دلیل و اهمیت کل امور نکنید. زیرا به محض این‌که از منظری رفیع‌تر به امور بنگریم و بپرسیم که کل عالم و آدم چه اهمیتی دارد خودمان را در معرض این امر قرار می‌دهید که زندگی مان معنایش را از دست می‌دهد (نیگل، ۱۳۸۹: ۹۳).

حال اگر پاسخ ما، پاسخ‌های فراتر از زندگی روزمره باشد؛ یعنی اگر معنای زندگی شما به عنوان یک کل، معنی و اهمیتهای خود را از ارتباط خود با چیز بزرگتر کسب کند. یعنی اگر زندگی کسی به این سبب که جزئی از چیز بزرگتر است اهمیت پیدا کند. مثلا از ارتباط با دیگران و حتی ارتباط با مردمانی در آینده‌ای دوردست، باز هم ممکن است سوال شود که خود آن چیز بزرگتر چه معنا و اهمیتی دارد (نیگل، ۱۳۸۹: ۹۴).

از نظر نیگل (۱۳۸۹: ۹۱-۹۲) مشکل برای یافتن معنای زندگی برای کل زندگی نه جزء جزء آن است. اگر آنچه انجام می‌دهیم اساسا معنایی داشته باشد باید آن را در درون زندگی خودمان بجوییم. شما می‌توانید اهمیت و دلیل اکثر کارهایی را که انجام می‌دهید، شرح دهید، اما مشکل اینجاست که هرچند برای اکثر کارهای بزرگ و کوچک که در درون زندگی‌تان انجام می‌دهید، توضیحات و توجیهاتی وجود دارد، لیکن هیچ‌یک از این توضیحات، توضیحی برای روشن ساختن اهمیت و دلیل زندگی به عنوان یک کل نیست. کلی که تمام فعالیت‌ها، تقلاها، تلاش‌ها و نومیدی‌ها جزئی از آن هست. اگر در مورد این کل فکر کنید به نظر می‌رسد که اصلا دلیلی برای آن وجود ندارد. اگر از بیرون به زندگی بنگرید، درخواهید یافت که اگر هرگز نبودید فرقی به حال دنیا نمی‌کرد و هنگامی هم که نیست شدید، این حقیقت که زمانی وجود داشتید، دیگر اهمیتی نخواهد داشت.

در واقع نیگل از نوعی شکاکیت فلسفی استفاده می‌کند تا نشان بدهد که استدلال‌های ما که به دنبال معناداری زندگی هستند نمی‌توانند به درستی کار کنند. البته وی معتقد است (۱۳۸۲: ۱۰۳) که:



«شکاکیت فلسفی موجب نمی‌شود که ما از باورهای عادی خود دست بشوییم، اما یک طعم و چاشنی خاص به آن‌ها می‌دهد. پس از تصدیق اینکه حقانیتشان ناسازگار با شقوقی است که ما هیچ مبنایی برای محقق نبودن آنها نداریم» واکنش درست به این نوع شکاکیت فلسفی درباره معناداری زندگی و اینکه پس ما باید چگونه به زندگی نگاه کنیم از نظر وی این است که «ما به همان اعتقادات معمولمان با نوعی طنز و تسلیم باز می‌گردیم. در حالیکه از ترک واکنش‌های طبیعی که بدان‌ها بستگی داریم ناتوانیم، آنها را بر می‌گردانیم، مثل همسری که با فرد دیگری فرار کرده است و بعد تصمیم می‌گیرد که بازگردد، اما ما طور دیگری به آنها نگاه می‌کنیم». در واقع درست است که ما به زندگی باز می‌گردیم و کارهای عادی‌مان را از سر می‌گیریم. اما به اعتقاد نیگل این بار و با وجود شک معرفتی چاشنی‌ای از طنز درباره جدی بودن زندگی همراه‌مان است.

حتی اگر زندگی به عنوان یک کل بی‌معنا باشد، شاید جایی برای نگرانی وجود نداشته باشد. شاید بتوانیم بی‌معنا بودن زندگی را بپذیریم و همچنان مثل سابق به زندگی خود ادامه دهیم. با این ترفند که چشمانتان را به روبه‌رو بدوزید و بگذارید سلسله توجیحات در زندگی شما و در زندگی هر کس که در ارتباط با شماست به پایان برسند: پاسخ شما به پرسش معنای زندگی یا اصلاً دلیل زنده بودن چیست؟ چنین خواهد بود: دلیلی وجود ندارد. هیچ مهم نبود اگر من اصلاً وجود نداشتم یا اگر دغدغه‌ی چیزی نداشتم. اما من هستم و دغدغه دارم. این تمام ماجراست (نیگل، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

#### ۱-۴-۳-۲- پوچ انگاری اخلاقی و بی‌معنایی زندگی

دیدگاه دیگر برای بی‌معنایی زندگی توسط به عدم قوانین جهانشمول اخلاقی است. گفتیم برخی مانند کاتینگهام معتقدند تنها قوانین جهانشمول اخلاقی است که تضمین کننده معناداری زندگی است ولی از سوی دیگر اگر به این امر معتقد باشیم که قوانین جهانشمول اخلاقی وجود ندارد، پس باید نتیجه بگیریم که زندگی نیز نمی‌تواند معنادار باشد. این امر در نظریه فرااخلاقی نیز طرفدارانی دارد که به نهیلیست‌های اخلاقی معروف هستند.



آنها معتقدند که واقعیت‌های اخلاقی باید وجود داشته باشند. برای مثال اسپینوزا<sup>۱</sup> در کتاب معروف خود/اخلاق<sup>۲</sup> می نویسد: خوب و بد چیزی جز تصور از روی جهل و نادانی مردمی که فکر میکنند آنها اوصافی خاص برای اشیا هستند، نیست. در قرن بیستم جی.ال.مکی<sup>۳</sup> فیلسوف مشهور آکسفورد، نظریه‌ای که ادامه دهنده این نگرش اسپینوزایی بود، ارائه کرد. این نظریه «تئوری خطا»<sup>۴</sup> خوانده شد. از نظر مکی افراد وقتی گزاره های اخلاقی را بیان می کنند، از پیش پنداشته‌اند که واقعیت‌های اخلاقی به نحوی از انحا در جهان خارج موجود هستند؛ ولی جهان خارج خالی از ارزشهاست، پس این اعتقاد که در گُنه اندیشه‌شان وجود دارد، اعتقادی است اشتباه و از همین رو گزاره‌های اخلاقی، جملگی کاذبند.

مکی خود ملاحظاتی که موید نیهیلیسم اخلاقی است را اینگونه بیان می‌کند: ۱- نسبت و تغییر پذیری برخی از مهمترین مبانی تفکر اخلاقی و وابستگی مشهود آنها به شیوه‌های واقعی و بالفعل زندگی بشری. ۲- عجیب و غریب بودن ارزشهایی که عینی شمرده می‌شوند. بدین معنا که این ارزشها باید ذاتا هادی اعمال و انگیزه‌ساز باشند. ۳- چنین ارزشهایی چگونه می‌توانند پیامد یا نتیجه بی‌واسطه ویژگی‌های طبیعی باشند. ۴- همتای معرفت‌شناختی مساله فوق، یعنی نحوه پیوند ویژگی‌هایی که پدیدارهای ارزشی پیامد آنها محسوب می‌شوند، چگونه تبیین معرفتی می‌شوند. ۵- توسل به انواع متفاوتی از الگوهای عینیت بخشیدن که رد پای آنها در مفاهیم و زبان اخلاقی ما هنوز باقی است (مکی، ۱۳۷۹).

---

<sup>۱</sup> Spinoza

<sup>۲</sup> ethics

<sup>۳</sup> G.L.Macki

<sup>۴</sup> error theory





دوسال بعد از جزر و مد مکی موجی از نیهیلیسم اخلاقی با کتاب طبیعت اخلاق<sup>۱</sup> نوشته گیلبرت هارمان<sup>۲</sup> (۱۹۷۷) به راه افتاد. هارمان که رادیکال‌تر از مکی بود استدلالی با این مضمون در تایید نیهیلیسم اخلاقی ارائه نمود:

عدم تقارنی بین تئوریهای علمی (چیزی که لازم است مشاهده کننده‌ای آنها را تایید کند) و تئوریهای اخلاقی (چیزی که به نظر می‌رسد بدین طریق تایید نمی‌شود) وجود دارد. در تئوریهای علمی اگر توصیفی خلاف واقع انجام شود و یا نظریاتمان توسط مشاهده تایید نشود، ما تئوریهایمان را تعدیل، دگرگون و یا رد می‌کنیم. ولی در نظریات اخلاقی مثلاً درستی و نادرستی را بدین شیوه تعیین هویت نمی‌کنیم. بدین طریق، نظریات اخلاقی علیرغم اینکه فکر می‌کنیم راجع به جهان هستند، در واقع چیزی از جهان نمی‌گویند. آنها را نمی‌توان همچون تئوریهای علمی آزمایش کرد. درون بینی اخلاقی، نتیجه تربیت ماست و نه روشی درباره جهان (Pojman, ۱۹۹۹: ۲۴۱).

بنابراین اگر معتقد به واقعیت‌های اخلاقی یا اصول اخلاقی برای توجیه معناداری زندگی باشیم آنگاه فردی که معتقد است چنین اصولی وجود ندارد، پس باید بپذیرد که زندگی نیز بی‌معناست. برای مثال مکی منکر عینیت هرگونه ارزش مطلقى - مطلق در معنای کانتی کلمه - است؛ در عین حال وی معتقد است در مفروضات اخلاقی ما یک خصوصیت مطلق گونه‌ای نهفته است. بنابراین نیهیلیسم اخلاقی به هیچ وجه هدایتگر رفتار اخلاقی ما نیست. در حقیقت اگر استفاده از زبان را به انجام دادن اعمال مذهبی تشبیه کنیم، نیهیلیسم اخلاقی می‌گوید ما مردمانی هستیم که اعمال مذهبی انجام می‌دهیم - انجام عمل مذهبی در کنه رفتارمان، وجود دارد - ولی اگر خدایی وجود نداشته، پس اعمالمان نیز جعلی خواهند بود.

<sup>۱</sup> The Nature of Morality

<sup>۲</sup> Gilbert Harman

## ۱-۴-۳- پوچ‌انگاری و عدم ارضای همیشگی امیال انسان

بسیاری از پوچ‌انگاران با قبول دعاوی فراطبیعت‌گرایی به این امر رو می‌آورند که اگر امکان فراطبیعت‌گرایی از بین برود، امکان معناداری زندگی نیز از بین می‌رود. به خصوص آنکه مرگ واقعه‌ای نزدیک در زندگی است. شوپنهاور نیز این نوع استدلال را می‌پذیرد و یکی از دلایل بی‌معنایی زندگی را همین امر می‌داند. اما وی دلیل دیگری نیز برای بی‌معنایی زندگی ذکر می‌کند و آن درد و رنج در زندگی انسانی است.

همانطور که مگی (۱۳۷۳: ۳۶۱) می‌گوید شوپنهاور جهان انسانی را سراسر درد و رنج می‌بیند و به همین علت زندگی نیز بی‌معنا و بی‌هدف است. وی می‌گوید بنیاد و زیرلایه مابعدالطبیعه جهان چیزی است لاجرم آنچنان نفرت‌انگیز و غیرقابل پذیرش که نیامدن به این جهان، بهتر است بودن در این جهان هستی و تحت این شرایط است. در واقع اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم شوپنهاور جهان هستی را سراسر تصادفی، و واقعیت‌هایی رنج‌آور می‌بیند که با آرمان‌ها و معناداری زندگی نمی‌خواند و به همین دلیل زندگی را بی‌معنا می‌داند. این استدلال از همان جنس سخنی است که در بخش قبل نیگل برای تبیین چرایی احساس بی‌معنایی زندگی ذکر کرد. واقعیت همیشه آرمان‌های ما را له می‌کند و همین دلیل شاید به این نتیجه برسیم که شاید بهتر است از زندگی گذر کنیم. دلیل دیگری که شوپنهاور که برای بی‌معنایی زندگی طرح می‌کند منطبق با فلسفه خود اوست.

از نظر وی جهان سراسر اراده است. نیرویی کور و غیرآگاه و غیر معقول. اراده چیزی جز شر نیست. زیرا میل و خواست حد و مرزی ندارد و هیچگاه پایان نمی‌پذیرد. هرگاه آرزویی برآورده شود، آرزویی دیگر آدمی را به سوی خود می‌کشانند، گذشته از آن، اگر به خواسته خویش برسیم، خرسندی و لذت آن بی‌دوام است و به زودی به کسالت و ملالت تبدیل می‌شود. او معتقد است آنچه موجب بی‌معنایی زندگی انسان می‌شود، تاثیر شدید اراده است. انسان‌های کم‌اراده، نسبت به افراد با اراده قوی، کمتر احساس بی‌معنایی می‌کنند. از آنجا که اراده بی‌نظم و فاقد خرد و بی‌هدف در کانون هستی آدمی است و در خواستن متجلی می‌شود، چون نمی‌تواند به غایت خود برسد، به‌مثابه تلاشی سیری-



ناپذیر و رنجی ابدی نمایان می‌شود. بنابراین زندگی رنج است، چون اراده همواره ناخشنود باقی می‌ماند (رستمی، ۱۳۹۷: ۱۱۹-۱۲۰).



## فصل دوم:

# معنای «معنای زندگی» از نگاه قرآن کریم

### مقدمه

پیشتر گفته شد که مباحث معنای زندگی به طور کلی به دو بخش عمده "چیستی" معنای زندگی (معنای زندگی چیست؟)، و "معنای" معنای زندگی تقسیم می‌شود. در این فصل به بحث معنای معنای زندگی از منظر قرآن کریم خواهیم پرداخت و در فصل بعدی درباره چیستی معنا تحقیق خواهیم کرد. مباحث معنای معنای زندگی طیف گسترده‌ای دارند و متفکران هر کدام از زاویه یا زوایای خاصی به آن پرداخته‌اند. در این تحقیق، ما بعد از اهمیت و جایگاه معنای زندگی در قرآن، به بحث تمایز معنای زندگی از شادکامی در قرآن خواهیم پرداخت و سپس زمینه‌های طرح پرسش معنای زندگی از منظر قرآن را بررسی خواهیم کرد. در بحث اهمیت و جایگاه معنای زندگی، موضوع مهم معقولیت پرسش معنای زندگی و اهمیت فرد، زندگی و فرایندهای زندگی بحث خواهد شد. در بحث تمایز معنا از شادکامی به یکی از اختلاف‌های مهم در معنای معنای زندگی یعنی تفاوت شادی و معنا خواهیم پرداخت. این موضوع در بحث‌های آینده ما در خصوص چیستی معنا اهمیت دارد. در پایان زمینه‌ها و بلکه نگرانی‌ها و دلواپسی‌هایی که در زندگی باعث طرح پرسش "معنای زندگی من چیست؟" می‌شود، بررسی خواهد شد.

## ۲-۱- اهمیت و جایگاه معنای زندگی

پرسش معنای زندگی، علاوه بر اینکه یک پرسش فلسفی است و نیازمند تحلیل و استدلال آوری، پرسشی بسیار کاربردی نیز است. فهم ضعیف از مسائل مربوط به آن می‌تواند کیفیت زندگی ما را تضعیف کند در حالی که داشتن درکی عمیق می‌تواند کیفیت زندگی ما را بهبود ببخشد. ترکیب این دو ویژگی فلسفی و کاربردی، این موضوع را به موضوعی بسیار جالب برای مطالعه تبدیل می‌کند. به ویژه در زمانه‌ای که به نظر می‌رسد بسیاری از پرسش‌های فلسفی از زندگی روزمره دورند.

در متن قرآن کریم، مانند هر متن قدیمی به طور مستقیم عبارت «معنای زندگی» استفاده نشده ولی می‌توان این موضوع را از منظرهای مختلفی مانند معقولیت پرسش معنای زندگی، جایگاه فرد، زندگی و فرایندهای زندگی بررسی کرد. بی‌تردید همانطور که در ابتدا گفته شد، هر کدام از این مباحث نیازمند تحقیق مفصلی است، لیکن در اینجا از باب مقدمه‌ای برای تحقیقات بیشتر، بطور اجمالی موضوعات را طرح و بررسی می‌کنیم.

## ۲-۱-۱- معقولیت پرسش معنای زندگی

یکی از مباحث مهم معنای معنای زندگی معقول بودن خود پرسش معنای زندگی است. آیا طرح این پرسش درباره زندگی معقول است؟ ما معمولاً از معنای کلمات، عبارات و سخن می‌گوییم، حداکثر گاهی از معنای حالات و مناسک نیز پرسش می‌شود. اما وقتی از معنای واژه‌ها یا عبارات پرسش می‌کنیم، در واقع پرسش ما این است که واژه‌ها یا عبارات معمولاً برای ابلاغ چه چیزی استعمال می‌شوند. اما زندگی، یک کلمه یا عبارت نیست، زندگی جزئی از اجزای یک نظام ابلاغ و انتقال نیست. ظاهراً زندگی برای عرضه چیزی و رای خود به کار نمی‌رود یا مقصود از آن چیزی و رای خود نیست. همانطور که در فصل قبل گفتیم معقول بودن طرح پرسش معنا را می‌توان در هر سه شیوه فهم پرسش معنای زندگی، یعنی: ۱- آیا زندگی مقصود یا هدفی دارد؟ آیا زندگی ارزشی دارد؟ آیا زندگی نشانگر چیزی است؟ بررسی کرد. در اینجا، بطور مثال، به بحث معقولیت پرسش معنای زندگی با توجه به



مفهوم نشانگر بودن زندگی اکتفا می‌کنیم. قرآن نشانگر بودن یا علامت بودن چیزی را با عبارت "آیه" بودن آن چیز به کار می‌برد. آیه در لغت به معنای نشان، نشانه، علامت، معجزه، چیز شگفت و پدیده خارق‌العاده است (آذرنوش، ۱۳۷۹، ۲۳). به نظر برخی، این کلمه از ماده «اوی»، «یاوی» است به معنای توجه و قصد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۸۶). برخی ریشه آن را «اویّه» به معنای نشانه و علامت می‌دانند (جوهری، ج ۶: ۲۲۷۵). قرآن اصطلاح «آیه» را برای بیانگر بودن چیزی به کار می‌برد. در این کتاب ویژگی بیانگری برای چیزهای مختلفی استعمال شده است. گاهی بطور عام سراسر عالم خلقت را نشانه‌های خداوند می‌داند<sup>۱</sup> و گاهی، بطور خاص و جزئی به چیزی به عنوان آیه اشاره می‌کند. یکی از متعلقات آیه در قرآن، آیه بودن زندگی انسان‌ها برای یکدیگر است. در این آیات، معمولاً آیه بودن، برای عبرت‌آموزی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر قرآن زندگی بعض افراد را حاوی پیام یا درسی برای دیگران می‌داند. بطور مثال، قوم نوح و سرگذشت و سرانجام آنها نشانه و عبرتی است برای همه مردم؛<sup>۲</sup> یا مثلاً زندگی و سرگذشت سران و قوم بنی‌اسرائیل بعد از فوت موسی(ع)<sup>۳</sup>. برخورد و جنگ بین دو گروه کافران و مؤمنان نیز نشان و عبرتی است برای خردمندان. هردو گروه کافر و مؤمن در جنگ متحمل زیان و درد و رنج بسیاری می‌شوند؛ لیکن ارزش فعالیت‌های گروه مؤمنان و معناداری

<sup>۱</sup> «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره، ۱۶۴): راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد».

<sup>۲</sup> «وَقَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» (فرقان، ۳۷): و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای [همه] مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده‌ایم».

<sup>۳</sup> بنگرید به: آیات ۲۴۶-۲۵۲ سوره بقره



زندگی‌شان بیش از گروه کافران است.<sup>۱</sup> همچنین بقایای برجای مانده از زندگی دیگران مانند خانه‌ها و برج و باروهایشان می‌تواند نشان و مایه عبرتی برای دیگران باشد.<sup>۲</sup>

موضوع آیه و نشانه بودن جهان، زندگی و غیره، از جهت دیگری نیز مهم است. از منظر قرآن، زندگی بیهوده نیست و امور ارزشمندی وجود دارند که ما آنها را نیافته‌ایم و درک نکرده‌ایم. امکانات ارزشی یا ارزش‌هایی کشف نشده در کارند که مستقیماً با جهان پدیداری تجربه ما تماسی ندارند. این بدان معناست که جهان واقعی غنی‌تر از آن است که ما می‌شناسیم. به این ترتیب، فرد ممکن است احساس کند که جهان واقعی آکنده از امکانات معنایی است و این فهم می‌تواند طرز تلقی او را از زندگی تغییر دهد.<sup>۳</sup> بر این اساس، قرآن تأکید دارد که خلقت آسمان و زمین و پدیدارهای طبیعی آن مانند آمدن شب و روز "باطل" نیست: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا (آل عمران، ۱۹۱): پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای». باطل بودن زندگی، ضد معناداری زندگی در هر سه معنای معنای زندگی<sup>۴</sup> است: "باطل" یعنی نادرست، پوچ، بیهوده، بی‌ارزش، بی‌اساس، بی‌هدف و غیره (آذرنوش، ۱۳۷۹، ۴۱؛ جوهری، ج ۴: ۱۶۳۵). از نظر قرآن، خلقت آسمان و زمین، کیفیت وجود و آثار و افعال از حرکت و سکون و دگرگونی‌های آسمان و زمین (آیات محسوسه خدای تعالی)، معنادار است و آنها بیانگر هستند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (آل عمران، ۱۹۰): مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است». درک این معنا خاص خردمندان است و برای هر کسی میسر نیست. اولی‌الالباب یا

<sup>۱</sup> «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (آل عمران، ۱۳): قطعا در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه ای [و درس عبرتی] بود گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر [گروه] کافر بودند که آنان [مؤمنان] را به چشم دو برابر خود می‌دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تالیید می‌کند یقیناً در این [ماجرای] برای صاحبان بینش عبرتی است».

<sup>۲</sup> «فَبَلِّغْ بُيُوتَهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (نمل، ۵۲): و این [هم] خانه‌های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کرده‌اند قطعا در این [کیفر] برای مردمی که می‌دانند عبرتی خواهد بود».

<sup>۳</sup> رجوع کنید به: تامسون، ۱۳۹۴، ۱۵۷-۱۵۸.

<sup>۴</sup> هدف‌مند بودن زندگی، ارزشمند بودن زندگی، نشانگر بودن زندگی





خردمندان کسانی هستند که اولاً خشوع و تذلل در برابر پروردگار خود دارند و مدام یاد او می‌کنند، ثانیاً آن‌ها به تفکر در آفرینش آسمان و زمین می‌پردازند. خردمندان در نتیجه این تذلل و خشوع و تفکر پی می‌برند که این دنیا بیهوده آفریده نشده است و معنادار است (طباطبایی، ج ۳: ۳۱). در نتیجه این تفکر و تذلل و خشوع پی می‌برند که به زودی مبعوث خواهند شد و از درگاه خداوند می‌خواهند که آنان را از عذاب آتش در امان بدارد<sup>۱</sup>.

### ۲-۱-۲- فرد، زندگی و فرایندهای زندگی

اهمیت توجه و پرداختن به خود، موضوع معنای زندگی در قرآن را با اهمیت می‌کند. معمولاً در پاسخ به این پرسش که چرا موضوع معنای زندگی اهمیت دارد، گفته می‌شود چون فرد و فرایندهایی که زندگی او را می‌سازند اهمیت دارد. در واقع، ارزش غیرابزاری اصلی از آن خود فرد است. قرآن کریم به انحاء مختلف درباره اهمیت فرد و زندگی او سخن می‌گوید. توصیه مکرر قرآن به انسان این است که درباره خود و هستی، زندگی این جهانی و زندگی اخروی، سرگذشت پیشینیان، مرگ و دیگر نشانه‌ها و آیات خداوند بیاندیشد و تدبر کند.

### ۲-۱-۲- تفکر درباره خود و جهان هستی

قرآن در آیات بسیاری به مناسبت‌های مختلف از انسان می‌خواهد که درباره خودش، درباره جهان هستی، مرگ و زندگی، زندگی این جهانی و زندگی اخروی، روابط انسانی، سرگذشت پیشینیان و

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (ال عمران، ۱۹۱): همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آریمده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

دیگر آیات الهی تفکر کند<sup>۱</sup>. توصیه به تفکر در باب این امور، از ادله اهمیت معنا در زندگی انسان است زیرا، تفکر درباره خود و جهان هستی زمینه طرح پرسش «معنای زندگی چیست؟» را به وجود می‌آورد. پرسش‌های هستی‌شناسانه درباره جهان و هستی، درباره مبدأ و پایان وجودیمان، نقش ما در کل پیکره هستی، علت پیدایش موجودات، زندگی پس از مرگ و نقش آن در ارزشمندی زندگی، مرگ و غیره، پرسش‌هایی هستند درباره معناداری یا بی‌معنایی زندگی که با تفکر درباره جهان هستی و خود بوجود می‌آیند.

<sup>۱</sup> بطور مثال بنگرید به:

تفکر در باره خود و خلقت آسمانها و زمین: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (روم، ۸): آیا در خودشان به تفکر پرداخته اند خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است و [با این همه] بسیاری از مردم لقای پروردگارش را سخت منکرند؛ یا «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران، ۱۹۱): همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آریمه یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

تفکر درباره سرگذشت گذشتگان: «لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف، ۱۷۶): و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند»

تفکر درباره مرگ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (زمر، ۴۲): خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند] پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می‌فرستد قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [از قدرت خدا] است».

تفکر درباره روابط انسانی: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم، ۲۱): و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است»

بیان آیات الهی همه برای این است که انسان درباره زندگی دنیا و آخرت بیندیشد<sup>۱</sup>. تفکر درباره این دو، زندگی دنیا و آخرت، متضمن دو نکته است: «یکی، تشویق مردم به تفکر پیرامون حقایق وجود، و دیگری، عدم رضایت به تقلید و اطاعت کورکورانه. اول اینکه مردم را تشویق و تحریک می‌کند به این که پیرامون حقایق وجود، و معارف مبداء و معاد و اسرار طبیعت بحث کنند و در طبیعت اجتماع و نوامیس اخلاق، و قوانین زندگی فردی و اجتماعی بیندیشند و از میان تمامی علوم که از مبداء و معاد و حقایق بین آن دو بحث می‌کند، آنچه را که مربوط به سعادت و شقاوت انسان است بکار بگیرند. دوم اینکه قرآن کریم هر چند که بشر را به اطاعت مطلقه و بی‌چون و چرای خدا و رسول دعوت می‌کند، به این هم رضایت نمی‌دهد که مردم احکام و معارف قرآنی را با جمود محض و تقلید کورکورانه، و بدون هیچ تفکر و تعقلی بپذیرند، بلکه باید فکر و عقل خود را بکار بگیرند، تا در هر مسأله حقیقت امر کشف شود، و با نور عقل راهشان در این سیر و سلوک روشن گردد» (طباطبایی، ج ۲: ۱۹۶-۱۹۷).

همچنین، قرآن کریم از انسان می‌خواهد عنایت بیشتری به خود داشته باشد و به خود پردازد: "عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ" (مائده، ۱۰۵). از نظر قرآن، نتیجه پرداختن به خود یا شناخت خود رهایی از هرگونه گمراهی است<sup>۲</sup>. مراد از «خود» در عبارت «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»، همان ساحت نفس است که البته تفاسیر معنانشناختی کلمه نفس نیز مؤید این معناست. به علاوه با در نظر گرفتن اینکه قدامت کارکردهای ذهن را به نفس نسبت می‌دادند و این روال در قرآن نیز ادامه یافته است، نفس مفهوم وسیع‌تری پیدا می‌کند و شامل کارکردهای نفس و ذهن با هم می‌شود. همچنین از عبارت "لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ" در ادامه آیه فوق، این معنا استفاده می‌شود که مراد از خود، بدن انسان نیست، چون هیچ کس مدعی نیست که گمراهان به بدن کسانی که به خود پرداخته‌اند نمی‌توانند آسیب برسانند.

<sup>۱</sup> «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (بقره، ۲۱۹-۲۲۰): این گونه خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می‌گرداند باشد که بیندیشید، درباره دنیا و آخرت».

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (مائده، ۱۰۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند بازگشت همه شما به سوی خداست پس شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد»



خودشناسی در بحث‌های معنای زندگی اهمیت زیادی دارد. شناخت هر چیزی مقدمه درک ارزش آن چیز است. مشکلات بشر بیشتر معلول خودشناسی است؛ شرور و مصائبی که به انسان می‌رسد از جانب خودش<sup>۱</sup> و حاصل کارهای خودش<sup>۲</sup> است.

رفع مشکلات اجتماعی و مادی مقدمه استکمال نفس و سعی در جهت وصول به ارزش‌های والای معنوی است که به عقیده متفکران نیازمند خودشناسی است. به عبارت بهتر، مقصد همه فعالیت‌ها و حرکات انسان نباید نیل به وضع و حالی باشد که در آن، خود را با مشکلی مواجه نیند، بلکه باید وصول به وضع و حالی باشد که از لحاظ اخلاقی و معنوی کمال مطلوب است و وصول به این وضع و حال متوقف است بر خودشناسی. پس خودپژوهی شرط لازمی است برای حل بسیاری از مسائل نظری و رفع بسیاری از مشکلات عملی که بر سر راه استکمال اخلاقی و معنوی انسان پدیدار می‌شوند (ملکیان)<sup>۳</sup>.

علاوه بر موارد فوق، بسیاری از مسائل و ابهامات انسان در باب معنای زندگی در ارتباط با جهان-بینی و خداشناسی است که به نظر می‌رسد با شناخت آنها انسان به درک بهتری از معنای زندگی دست می‌یازد. از نظر متفکران خودشناسی شرط لازم و اجتناب‌ناپذیر جهان‌شناسی و خداشناسی است. به عقیده ایشان، شناخت خود و توانایی‌ها و استعدادهای خود به انسان کمک می‌کند که جهان را بهتر بشناسد. در واقع، شناخت هر چیزی متوقف است بر شناخت خود و آدمی تا خود را نشناسد هیچ چیز دیگری را نمی‌تواند شناخت. رمز این سخن علی بن ابیطالب (ع): «کیف یعرف غیره من یجهل

<sup>۱</sup> «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء، ۷۹): هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است.»

<sup>۲</sup> «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنذِرْكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (شوری، ۳۰): و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد»

<sup>۳</sup> <https://www.mehrnews.com/news/390634>



نفسه (تمیمی آمدی، ج ۱: ۵۱۸): کسی که خود را نمی‌شناسد دیگری را چگونه تواند شناخت<sup>۱</sup> در همین نکته است.

برای بسیاری از انسان‌ها معنای زندگی در رابطه با خداوند درک می‌شود. رابطه مناسب با خداوند نسبت مستقیم با خودشناسی دارد. از نظر متفکران خودشناسی شرط لازم برای خداشناسی است و برای این مدعای خود دلایلی ذکر کرده‌اند. برخی آفریده شدن انسان بر صورت خداوند را دلیل این مدعا دانسته‌اند، و از این جهت گفته‌اند هر کس از دو چیز شبیه هم یکی را بشناسد دومی را نیز شناخته است. برخی گفته‌اند خود واقعی انسان روح اوست که با خدا یکی است. در هر صورت، شناخت خود به منزله فاعل شناسا در شناخت همه چیز از جمله خداوند تأثیرگذار است.

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون معنای عبارت «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» بیشتر روشن می‌گردد. چرا که شناخت خود، انسان را به درک بهتری از خدا، جهان، و مشکلات و مسائل خود نائل می‌گرداند و در نتیجه این شناخت درک معنا و ارزش زندگی برای انسان راحت‌تر شده و می‌تواند در ساخت جهان خود موفقیت بیشتری کسب کند.

## ۲-۱-۳- اهمیت زندگی

عموما تصور می‌شود که از نظر قرآن زندگی دنیوی اهمیت اندکی دارد. قائلان به این نظریه مدعای خود را مستند به آیاتی می‌کنند که صریحا زندگی دنیا را بیهوده و بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. به نظر ایشان، در این آیات تعبیراتی به کار رفته که زندگی را پست و خوار و غیر قابل اعتنا دانسته است.

<sup>۱</sup> یا «من عرف نفسه كان لغیره اعرف و من جهل نفسه كان بغیره اجهل (تمیمی آمدی، ج ۱: ۶۳۶): کسی که خود را بشناسد دیگری را بیشتر می‌شناسد و کسی که خود را نشناسد دیگری را بیشتر نمی‌شناسد». و یا «لا تجهل نفسك فإن الجاهل بمعرفة نفسه جاهل بكل شيء (تمیمی آمدی، ج ۱: ۷۵۵): خود را بشناس؛ که هر که از شناخت خود بی‌بهره باشد هیچ چیز را نمی‌شناسد».

تحقیر دنیا در آیات قرآن کریم را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد. یکی نحوه کاربرد کلمه حیات/زندگی در آیات این کتاب است، دیگری از جنبه اوصافی است که در این کتاب به دنیا نسبت داده می‌شود. مثلاً از جنبه اول، در آیه ۹۵ سوره بقره حیات دنیایی را به صورت نکره ذکر کرده است: «وَأَتَجِدُ فِيهِمْ أُخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ...» (بقره، ۹۵): و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی ... خواهی یافت». به نظر مفسرین نکره بودن حیات (حیاء) در این آیه برای تحقیر دنیاست (طباطبایی، ج ۱: ۲۲۸). یا مثلاً از نظر مفسران به کار بردن "هذه" در ابتدای حیات در سوره عنکبوت، آیه ۶۴ (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ) دال بر تحقیر و پست شمردن دنیاست (طباطبایی، ج ۱۶: ۱۴۹). از جنبه دیگر، ویژگی‌هایی به دنیا نسبت داده شده که همگی دال بر آن است که زندگی دنیوی پست و خوار و غیر قابل اعتنا است: مؤید این نظر آیاتی است که در آن زندگی دنیا با توصیفاتی نظیر "لهو" و "لعب"، "متاع"، "عرض"، "متاع الغرور"، و "زینت" وصف شده است. "متاع" به معنای هر چیزی است که خود آن هدف نباشد، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد. "عرض" چیزی است که خودی نشان می‌دهد و به زودی از بین می‌رود. "زینت" به معنای زیبایی و جمالی است که ضمیمه چیز دیگری شود، تا به خاطر زیبائیش، آن چیز دیگر محبوب و جالب شود، در نتیجه آن کسی که به طرف آن چیز جذب شده، چیزی را خواسته که در آن نیست، و آنچه را که در آن هست نخواسته است. "لهو" عبارت است از کارهای بیهوده‌ای که آدمی را از کار واجبش باز بدارد. "لعب" عبارت است از عملی که به خاطر یک هدف خیالی و خالی از حقیقت انجام گیرد. و "متاع غرور"<sup>۱</sup> به معنای هر فریبنده‌ای است که آدمی را گول بزند. بطور مثال، در برخی آیات زندگی دنیوی لهو و لعب دانسته شده است. در آیات ۶۴ سوره عنکبوت و آیه ۳۶ سوره محمد و آیه ۲۰ سوره حدید به وضوح بر این مطلب تأکید شده است.<sup>۲</sup> کلمه "لهو"، به معنای هر چیز و هر کار بیهوده‌ای است که انسان را از کار

<sup>۱</sup> «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (غافر، ۳۹): ای قوم من این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است و در حقیقت آن آخرت است که سرای پایدار است».

<sup>۲</sup> «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ (عنکبوت، ۶۴): این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست ...»؛ «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ... (محمد، ۳۶): زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید خدا پاداش شما را می‌دهد و امواتان را [در عوض] نمی‌خواهد»؛ «اعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ... (حدید، ۲۰): بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی است...»



مهم و مفیدش باز بدارد، و به خود مشغول سازد. و کلمه "لعب"، در لغت به معنای بازی، بازیچه، سرگرمی و تفریح است. فعل آن "لَعِبَ" است به معنی بازیچه قرار دادن، و رفتن، بازی کردن (با چیزی) (آذرنوش، ۱۳۷۹، ۶۱۹). "لعب" به معنای عملی است که با نظم خاصی انجام بشود، ولی غرضی عقلایی بر آن مترتب نگردد، بلکه به منظور غرضی خیالی و غیر واقعی انجام شود، مانند بازی-های بچه‌ها که جز مفاهیمی خیالی از تقدم و تأخر و سود و زیان و رنج و خسارت، که همه‌اش مفاهیمی فرضی و موهوم است، اثری ندارد. چون لعب چیزی است که نفس آدمی را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می‌دارد، در نتیجه، لعب یکی از مصادیق لهُو هم خواهد بود (طباطبایی، ج ۱۴: ۲۶۰؛ ج ۱۶: ۱۴۹).

از نظر مفسران، لهُو و لعب بودن زندگی دنیا دلایلی دارد: مثل اینکه، لهُو نامیده می‌شود برای این-که آدمی را با زرق و برق و آرایش فانی و فریبنده خود از زندگی باقی و دائمی باز می‌دارد، و به خود مشغول و سرگرم می‌کند. زندگی دنیا لعب نیز هست، چرا که دارای ویژگی‌های بازی‌های کودکانه است مانند زودگذر و موقتی بودن، حرص و شورش و هیجان داشتن بازیکنان هنگام بازی، دعوا و داد و فریاد برای چیزهای خیالی و غیره. مردم دنیا نیز در زندگی موقت خود بر سر امور دنیوی مانند اموال و دیگر دارایی‌ها، شهرت، مقام، احترام با یکدیگر رقابت می‌کنند و می‌جنگند، غافل از این‌که آنچه بر سر آن مبارزه می‌کنند در حقیقت سرابی هستند که از دور آب به نظر می‌رسد، انسان منافع مذکور را مالک نمی‌شود، مگر در ظرف وهم و خیال (طباطبایی، ج ۱۶: ۱۴۹-۱۵۰).

یکی دیگر از صفاتی که برای مواهب و لذائد دنیوی در قرآن به کار می‌رود صفت «عرض»<sup>۱</sup> هست. "عرض" به معنای هر چیز غیر ثابت است، چیزی که خودی نشان می‌دهد و به زودی از بین می‌رود. در جمله "عرض الحیاه الدنیا" (شؤون ناپایدار زندگی دنیا) به همین معنا است، و مراد از "عرض هذا الادنی" نیز لذائد زندگی دنیا و نعمت‌های زودگذر آن است. در این عبارت، با به کار بردن کلمه اشاره "هذا" به جای "هذه" تأکید دیگری نیز بر حقیر بودن دنیا شده است، گویا خواسته

<sup>۱</sup> «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء، ۹۴)؛ یا «عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى» (اعراف، ۱۶۹).

است با تجاهل کردن در حق آن برساند که دنیا آنقدر بی‌ارزش و غیر قابل اعتنا است که هیچ خصوصیت و صفت مرغوبی که جلب نظر کند ندارد (طباطبایی، ج ۸: ۲۹۷).

با وجود کاربرد صفات تحقیرآمیز برای دنیا، از نظر قرآن، زندگی و فرایندهای آن اهمیتی فراوانی دارند. قرآن زندگی را ارزشمند می‌داند و معتقد است که انسان‌ها باید قدردان زندگی باشند. زندگی خود و دیگران محترم است و نباید بی‌جهت دیگران را از نعمت زندگی محروم کرد. زندگی و زنده بودن نعمت است و باید برای آن شکرگزار خداوند بود؛ لیکن اکثر مردم شکرگزار این نعمت نیستند و قدر زندگی را نمی‌دانند. یکی از مراتب قدردانی از زندگی، نحوه عملکرد انسان در زندگی است؛ از این جهت، خداوند همواره به انسان هشدار می‌دهد که قدر زندگی را بداند و زنده‌ار که به سبب اعمالش دچار بلا و مصیبت مرگ نشود: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا (نساء، ۱۳۳): ای مردم اگر [خدا] بخواهد شما را [از میان] می‌برد و دیگران را [پدید] می‌آورد و خدا بر این [کار] تواناست». هر چند همانطور که از ظاهر آیه برمی‌آید این آیه در مقام بیان قدرت و توانایی مطلق خداوند و اظهار بی‌نیازی وی از خلق است و همانطور که مفسران می‌گویند درصدد بیان این نکته هست که خلقت این عالم مشهود، از عزت و غنای خدای تعالی ناشی شده است و اگر بخواهد همه شما را از بین برده، خلقی جدید می‌آفریند. این کار برای خداوند دشوار نیست، چرا که او دارای اسماء حسنی، و دارای هر عزت و کبریاء است (طباطبایی، ج ۱۲: ۴۳). لیکن، این آیه هشدار می‌دهد که انسان نیز هست که قدر زندگی را بداند و مراقب اعمالش باشد تا مبادا به خاطر اعمال بدی که می‌کند زندگی از او گرفته شود و به کسان دیگری اعطا شود. خداوند اگر اعمال گروهی از مردم را نپسندد و از اعمال نکوهیده آنان به خشم آید، برای اینکه امور به دست آنان جاری نشود، می‌تواند به کلی آن گروه را از بین ببرد و گروهی دیگر را جایگزین آنان کند (طباطبایی، ج ۵: ۱۰۳-۱۰۴).

در یکی از تمثیل‌های قرآن، گروه زیادی از مردم (هزاران تن) مثال زده می‌شوند که از ترس مرگ (به علتی، شاید بیماری یا حمله دشمنان و غیره) دیارشان را ترک می‌کنند، لیکن ترک دیار مانع از مردن آنها نمی‌شود و همه می‌میرند. سپس زنده می‌شوند، ولی شکر این نعمت را به جا نمی‌آورند. با



وجودی که خداوند فضل و کرم زیادی بر مردم دارد، اکثر مردم سپاسگزار نعمت‌های خداوند مانند نعمت زندگانی نیستند<sup>۱</sup>.

نهی از خودکشی و کشتن دیگران یکی دیگر از علائم توجه به زندگی و ارزشمند بودن آن است. از نظر قرآن کریم، خداوند همواره با انسان است و بر او مهربان است بنابراین نباید خودشان یا دیگران را بکشند<sup>۲</sup>. در بحث معنای زندگی، این پرسش که چرا باید زندگی کنم در حالی که می‌توانم خودکشی کنم؟ چه دلیل و انگیزه‌ای دارم که به زندگی و فعالیت‌هایم ادامه دهم در حالی که می‌توانم خودکشی کنم؟ یکی از چهار پرسش اصلی معنای زندگی است. این پرسش آلبرکامو، متفکر اگزیستانسیالیست فرانسوی بود که دائماً آن را در ذهن داشت و بنیادی‌تر از همه پرسش‌ها می‌نامید (تامسون، ۱۳۹۴: ۱۶). از نظر قرآن کریم، خداوند، خالق هستی، بر انسان مهربان است؛ مهربانی خداوند با انسان، تسلا و مایه امیدواری انسان در لحظات سخت و مصیبت‌بار زندگی است. اینکه زندگی با همه مشقاتش پوچ و بیهوده نیست و آفریننده هستی انسان را دوست دارد و همواره با اوست.

از نظر قرآن کریم، زندگی تک تک افراد جامعه محترم است؛ اهمیت زندگی هر فرد مساوی با زندگی همه انسان‌ها است؛ بنابراین، اگر کسی یک نفر را به قتل برساند گویا همه مردم را به قتل رسانده و هر کس کسی را زنده بدارد گویا همه مردم را زنده نگاه داشته است<sup>۳</sup>. طباطبایی در ضمن تفسیر مضمون فوق در آیه ۳۲ سوره مائده می‌گوید: «حقیقتی که یک انسان با خود حمل می‌کند و با آن زنده است و با آن می‌میرد، حقیقتی است که در همه افراد یکی است، و فرقی بین بعضی از افراد و

<sup>۱</sup> «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (بقره، ۲۴۳): آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی پس خداوند به آنان گفت تن به مرگ بسپارید آنگاه آنان را زنده ساخت آری خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند

<sup>۲</sup> «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (نساء، ۲۹): ای کسانی که ایمان آورده‌اید و خودتان را مکشید زیرا خدا همواره با شما مهربان است».

<sup>۳</sup> «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (مائده، ۳۲): هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است».

کل افراد نیست و فرد واحد و افراد بسیار در آن حقیقت واحدند. لازمه این معنا این است که کشتن یک فرد به منزله کشتن نوع انسان باشد و به عکس زنده کردن یک فرد زنده کردن همه انسانها باشد (طباطبایی، ج ۱: ۴۳۶؛ ج ۵: ۲۹۹). زحیلی در این خصوص به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌گوید در نزد خداوند هیچ فرقی بین یک نفس با نفس دیگر نیست و عداوت در حق یک نفس عداوت با کل جامعه بشری است؛ از این جهت خداوند می‌گوید: «و هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است»<sup>۱</sup>. هر کس نفسی را زنده بدارد یعنی از قتل آن امتناع کند، با تأمین امنیت و آرامش برای آنها و رفع اضطراب و هراس آنها، گویی همه مردم را زنده داشته است. این خود دلیلی است بر این که نفس هر کسی ملک و دارایی خودش نیست، بلکه متعلق به همه اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند، پس اگر کسی به نفسی تجاوز کند و آن را بکشد، هر چند نفس خودش باشد، مستحق عذاب شدید الهی است، و هر کسی نفسی را به هر سببی احیا کند، گویی همه مردم را احیا کرده است (زحیلی، ج ۶: ۱۵۶).

مترتب بر مطلب فوق، قرآن از مردم می‌خواهد که کاری نکنند که جامعه رو به فساد و نابودی برود. از آنها می‌خواهد که با انفاق و نیکوکاری جامعه را حفظ کنند<sup>۲</sup>. «از تبعات بخل و انفاق نکردن در جامعه هلاکت آن است هلاکت به معنای آن مسیری است که انسان نمی‌تواند بفهمد کجا است، و آن مسیری که نداند به کجا منتهی می‌شود. مطلق بودن آیه بر نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تفریطی دلالت دارد، که یکی از مصادیق آن بخل ورزیدن و امساک از انفاق مال در هنگام جنگ است. این بخل ورزیدن باعث بطلان نیرو و از بین رفتن قدرت و غلبه دشمن بر آنان می‌شود، همچنان که اسراف در انفاقات و از بین بردن همه اموال باعث فقر و مسکنت و در نتیجه انحطاط حیات و بطلان مروت می‌شود» (طباطبایی، ج ۲: ۹۳).

<sup>۱</sup> «وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعَمَدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء، ۹۳)».

<sup>۲</sup> «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (بقره، ۱۹۵): و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت می‌فکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

قرآن کریم به وضعیت زندگی مادی و معنوی انسان در این دنیا اهمیت فراوانی می‌دهد و از این جهت، توصیه‌های فراوانی برای بهبود حالات نفسانی و رفع مشکلات روانی انسان در این جهان دارد. گاهی پیامدهای بد اعمال انسان را در این دنیا ذکر می‌کند و از او می‌خواهد که برای آنکه به چنین عواقب مصیبت‌باری دچار نشود و کام زندگی بر او تلخ نگردد، مراقبت کرده و از اعمال بد و شرورانه پرهیز کند. تباهی اعمال،<sup>۱</sup> نداشتن یار و یاور،<sup>۲</sup> خفت و خواری،<sup>۳</sup> لعنت و عذاب الهی<sup>۴</sup> از جمله عواقب سوء اعمال بد انسان در زندگی است. از سوی دیگر، اعمال نیک و خیرخواهانه علاوه

<sup>۱</sup> «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (الاعمران، ۲۲): آنان کسانی‌اند که در [این] دنیا و [در] سرای] آخرت اعمالشان به هدر رفته و برای آنان هیچ یآوری نیست».

<sup>۲</sup> «يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (التوبة، ۷۴): به خدا سوگند می‌خورند که [سخن ناروا] نگفته‌اند در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند و به عیبجویی برنخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانیدند پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند و در روی زمین یار و یآوری نخواهند داشت».

<sup>۳</sup> «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (البقره، ۱۱۴): و کیست بیدادگرت‌تر از آن کس که مساجد خدا نام وی برده شود و در ویرانی آنها بکوشد آنان حق ندارند جز ترسان لرزان در آن [مسجد]ها درآیند در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذابی بزرگ است». و نیز: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائده، ۳۳): سرای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

<sup>۴</sup> «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (النور، ۲۳): بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر [از همه جا] و با ایمان نسبت زنا می‌دهند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود». و نیز: «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعْدَبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (آل‌اعمران، ۵۶): اما کسانی که کفر ورزیدند در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت».



بر پاداش اخروی، در این دنیا نیز پاداش و پیامدهایی خوبی برای انسان دارد. یکی از دلایل توجه قرآن به زندگی دنیوی پاداش‌های فردی و اجتماعی به مؤمنان است.

در خصوص اهمیت زندگی و فرایندهای آن توجه قرآن کریم به معنادارتر بودن زندگی برخی از مردم نسبت به دیگران تأمل‌برانگیز است. زندگی انسان در این جهان همواره با ناملایمات فراوانی روبرو است و هیچ استثنایی وجود ندارد. درد و رنج، شکست و پیروزی، سختی و دشواری در زندگی همه هست، تفاوت اساسی در میزان معناداری زندگی افراد است. از این جهت، قرآن برای تسلی خاطر مؤمنان در جنگ با کفار و ایجاد انگیزه و نیروی کافی برای مقابله و استقامت در مواجهه با آنها می‌گوید: «و اگر مؤمنید سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید؛ همانطور که شما در زندگی سختی می‌کشید و زخم برمی‌دارید آنها هم سختی می‌کشند و روزهای شکست و پیروزی، خوشی و غم بین مردم به نوبت می‌گردد...»<sup>۱</sup>؛ لیکن شما با آنها این فرق را دارید که شما بر آنها برتری دارید و زندگی شما معنادارتر از آنهاست

در پایان این مبحث لازم است گفته شود که توجه قرآن به زندگی اخروی به معنای بی‌اهمیت جلوه دادن زندگی در این دنیا نیست. به نظر می‌رسد که کم‌اهمیت بودن دنیا و امور دنیوی نسبی است. زندگی دنیوی فی‌نفسه کم‌اهمیت نیست بلکه نسبت به آخرت و امور اخروی کم‌اهمیت است. به عبارت دیگر، این کم‌اهمیتی به نسبت آخرت است و دلیلی بر بی‌اهمیت بودن دنیا وجود ندارد. فرد و زندگی او و فرایندها و اعمالی که زندگی او را می‌سازند اهمیت و ارزش بسیاری دارد. قرآن از

<sup>۱</sup> «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران، ۱۳۹): «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آل عمران، ۱۴۰): اگر به شما آسیبی رسیده آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا آنان پند گیرند] و خداوند کسانی را که [واقعا] ایمان آورده اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد».



انسان می‌خواهد که به این مسئله توجه کند و تا آنجا که به خود او مربوط می‌شود و در توانش هست بکوشد تا زندگی خوب و سعادت‌مندان‌های داشته باشد.<sup>۱</sup>

همچنین نکوهش دلبستگی به دنیا معمولاً به این علت است که دلبستگی زیاد به دنیا باعث غفلت از آخرت و فراموشی آن می‌شود. این مضمون در برخی آیات با عبارت "خرید زندگی دنیا به بهای آخرت" ذکر شده است.<sup>۲</sup> غفلت آنان از آخرت، و بیم نداشتن از سنجش اعمالشان در روز جزا و مجازات شدن باعث می‌شود که به انواع فساد و خونریزی و تجاوز در دنیا دست بزنند و هراسی از نتایج اعمالشان نداشته باشند. قرآن آنها را از خواری و خفت در دنیا و عذاب در آخرت بیم می‌دهد؛ این‌ها کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریده‌اند و سعادت جاوید را با مواهب و تمتعات کم و موقت دنیا عوض کرده‌اند.

یکی دیگر از دلایل بی‌اهمیتی نسبی دنیا، ناچیزی و بی‌اهمیتی مواهب زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت است. از نظر قرآن، هرچند امور دنیا چه زنان، پسران و چه دارایی و اموال در نزد انسان زیبا جلوه داده شده و انسان به آنها دلبستگی دارد؛ لیکن این امور در مقابل زیبایی‌های آخرت که هم از نظر کیفیت بهتر از زیبایی‌های دنیا است و هم دوام بیشتری دارد و با خشنودی خداوند همراه است، کم اهمیت و ناچیز است.<sup>۳</sup> از این رو، دلبستگی انسان به دنیا و فراموشی آخرت معقول نیست.

<sup>۱</sup> ترس، اندوه و خواری و ذلت،... نمونه درد و رنج‌هایی هستند که کام زندگی را بر انسان تلخ می‌کند قرآن برای زدودن درد و رنج از زندگی بشر توصیه‌هایی دارد. بطور مثال بنگرید به: بقره، ۳۸ و ۶۲؛ و ۸۵.

<sup>۲</sup> «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (بقره، ۸۶): همین کسانی که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند پس نه عذاب آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند».

<sup>۳</sup> «زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ... ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ (آل عمران، ۱۴): دوستی خواستنی‌های [گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیا است و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست»، یا «قُلْ أُوْتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِيَلِدِينَ اتَّقُوا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (آل عمران، ۱۵): بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است در آن جاودانه بمانند و همسرانی پاکیزه و [نیز] خشنودی خدا [را دارند] و خداوند به [امور] بندگان [خود] بیناست».



مواهب و لذائد دنیوی نسبت به آخرت بسیار ناچیز است و طبعاً هر عقل سلیمی حکم می‌کند که نباید به خاطر لذائد دنیوی آخرت را ازدست بدهد.<sup>۱</sup>

قرآن کریم در تمثیلی زیبا زندگی دنیا را به بارانی تشبیه می‌کند که بر زمین بارد و انواع رویدنی‌ها از آن درآید. موجودات زنده اعم از انسان و حیوان از آن ارتزاق کنند، آنگاه به یکباره ازبین برود و ناپدید شود، گویی هیچ‌گاه وجود نداشته است. قرآن کریم، این‌گونه تمثیلات و آیات الهی به روشنی بیان می‌کند تا مردم را به تأمل و اندیشه در باب زندگی دنیا و آخرت وادارد.<sup>۲</sup>

## ۲-۲- تمایز معنا از شادکامی

پرسیدن معنای زندگی چیست، فارغ از هر چیز، خواست تبیین یا تعیین آن وجوه زندگی است که ارزش غیر ابزاری دارند. در اینجا ممکن است این بحث پیش بیاید که معناداری چه فرقی با شادکامی یا زندگی اخلاقی دارد؟ این پرسش خاصه از این جهت مهم است که می‌توان این دیدگاه را داشت که زندگی برخی مردم نسبت به دیگران معنادارتر است، درعین حال ممکن است شأن اخلاقی آنها برابر

«تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَاظِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء، ۹۴): ... [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجوید چرا که غنیمت‌های فراوان نزد خداست پس خوب رسیدگی کنید که خدا همواره به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنِ بِالْأُحْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (یونس، ۲۴): در حقیقت مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم پس گیاه زمین از آنچه مردم و دامها می‌خورند با آن درآمیخت تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است این گونه نشانه‌ها [ای خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم».



باشد یا به لحاظ شناسی شاد نباشند. این موضوع یکی از عناصر مناقشه‌ناپذیر در معنای «معنای زندگی» است. به نظر بسیاری معناداری حاکی از خیری است که مفهوماً از شادکامی یا اخلاقی بودن متمایز است. از این نظر، پرسیدن این سؤال که آیا زندگی کسی معنادار است با پرسیدن این سؤال که آیا زندگی‌اش شادکامانه یا خوب/ درست است فرق دارد. ممکن است که زندگی کسی خوب و خوش باشد اما فاقد عنصر معنا باشد. بر عکس آن هم ممکن است؛ یعنی زندگی کسی معنادار باشد و در عین حال خوب یا شاد نباشد. در واقع، نکته اصلی در این تمایز این است که «پرسش چه چیزی زندگی را معنادار می‌کند از حیث مفهومی با این پرسش که چه چیزی باعث می‌شود زندگی قرین سعادت یا زندگی اخلاق‌مدارانه باشد متمایز است؛ حتی اگر معلوم شود که بهترین پاسخ پرسش مربوط به معنا به پاسخ یکی از این پرسش‌های ارزش‌گذارانه دیگر متوسل می‌شود با وجود این، کسانی هستند که خوبی یا خوشی و معناداری را یکی می‌دانند و معتقدند زندگی وقتی فاقد سعادت یا غیراخلاقی است، بی‌معنا هم هست. به عبارتی دیگر، ممکن است زندگی کسی در یک دستگاه تجربه یا دستگاه واقعیت مجازی به‌واقع سعادتمند باشد، اما افراد خیلی کمی هستند که آن را گزینه موجهی برای معناداری بدانند. درواقع، بسیاری می‌گویند سخن گفتن از معنا این امکان را منتفی می‌کند که معناداری از زمان صرف شده در نوعی سیستم تجربی به‌دست بیاید. هر چند عده‌ای هم هستند که زندگی معنادار را همان زندگی خوشایند می‌دانند. ثانیاً، این امکان منطقی وجود دارد که زندگی فرد دقیقاً با قربانی کردن سعادتش، معنادار گردد» (متز، ۱۳۹۴، ۱۷-۱۸).

موضوع شادکامی از مباحث مناقشه‌برانگیز و اختلافی در میان متفکران است و از این جهت بهتر است قبل از ورود به بحث تمایز معنا از شادکامی به موضوع شادکامی و نظریات موجود درباره آن بپردازیم.

درباره مفهوم شادکامی<sup>۱</sup> وفاقی وجود ندارد و معنای آن روشن نیست. ما از این اصطلاح برای بیان چیزهای متفاوت در زمینه‌های مختلف استفاده می‌کنیم و غالباً تصویری روشن از آنچه به آن اشاره می‌کنیم نداریم. به نظر برخی شادکامی، در درجه نخست پدیده‌ای فاعلی و درونی است که قضاوت نهایی در مورد آن بر عهده شخصی است که آنرا تجربه می‌کند. امروزه شادکامی بیش از هر چیز با

<sup>۱</sup> Happiness



احساس خوب تداعی می‌شود. با این حال، نمی‌توان آن را به سادگی هم‌معنای تجربه لذتی شدید و سطحی دانست. شادکامی مدلولی عمیق‌تر در خود دارد (Froh, 2011). بررسی نظریات گوناگون درباره شادکامی نشان می‌دهد که بطور کلی دو معنای متفاوت از این اصطلاح اراده می‌شود: یکی به عنوان یک «حالت ذهنی»<sup>۱</sup> و دیگری به معنای «خوب سپری شدن زندگی برای شخص». بر این اساس، اصطلاح شادکامی در دو زمینه متفاوت، ارزشی و روانشناختی بکار می‌رود. یکی از آنها شادکامی را به عنوان یک اصطلاح ارزشی مترادف با بهزیستی<sup>۲</sup> یا شکوفایی<sup>۳</sup> بکار می‌برد، و دیگری به عنوان یک اصطلاح کاملاً روانشناختی، شبیه افسردگی یا آرامش (Hybron, 2019). نظریه شادکامی به عنوان رضایت از زندگی و نظریه شادکامی به عنوان حالت عاطفی شادکامی به معنای روانشناختی آن همواره مورد توجه فلاسفه بوده است. در حالی که اهمیت شادکامی برای زندگی خوب به شدت مورد اختلاف است. اخیراً به اهمیت شادکامی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بهای زیادی داده می‌شود. باوجود شبهاتی که درباره اهمیت شادکامی وجود دارد، عموماً وجود آن برای زندگی خوب مسلم فرض می‌شود.

در شادکامی به عنوان یک حالت ذهنی، دغدغه اصلی شادکامی به عنوان یک موضوع روانشناختی است، نظیر لذت، افسردگی، آرامش و غیره. پس پرسش اصلی درباره چیستی شادکامی عبارت است از اینکه: حالت یا حالات ذهنی که شادکامی نامیده می‌شود/می‌شوند کدامند؟ یک تقریر از شادکامی به عنوان حالت ذهنی مربوط به آثار دینر است. شادکامی در این معنا دارای سه مؤلفه عاطفه مثبت غالب، عاطفه منفی مغلوب، و سطح بالای رضایت از زندگی است با اینکه این مؤلفه‌ها با هم مرتبط هستند، اما مستقل از هم به‌نظر می‌رسند (Froh, 2011). در تقریر دیگر، شادکامی نوعی عاطفه دانسته می‌شود و در تعریف آن گفته شده است که شادکامی، بازنمایی روند پیشرفت به دست آوردن هدف است (Prinz, 2004).

<sup>۱</sup> mental state

<sup>۲</sup>

<sup>۳</sup> flourishing





با وجود اختلاف نظرهایی که درباره چیستی شادکامی به عنوان حالت ذهنی وجود دارد از مجموعه پاسخ‌هایی که به این پرسش داده می‌شود می‌توان استفاده کرد و نظریات موجود را در سه رده رضایت از زندگی<sup>۱</sup>، لذت<sup>۲</sup>، و وضعیت عاطفی<sup>۳</sup> مثبت طبقه‌بندی کرد (Hybron, ۲۰۱۹).

رضایت نوعی عاطفه‌ی لذت‌بخش است که با آرامش و آسودگی در ارتباط است. رضایت پاسخی هیجانی است که بیشتر در شرایط واجد قطعیت بالا و تلاش کم بروز می‌کند و در نتیجه شبیه به حس راحتی و خوشی ملایمی است که در واکنش به احساس امنیت و دریافت مراقبت تجربه می‌شود (Beaumont, ۲۰۱۱). در نقد و بررسی نظریات شادکامی معمولاً نظریه رضایت از زندگی در تقابل با نظریه عاطفه‌بنیان نقد می‌گردد و نقدهای وارد بر آن عمدتاً رویکرد عاطفی دارند. برخی معتقدند که رضایت از زندگی بیشتر با اولویت‌های شخص مربوط است و از این نظر با حالت‌های احساسی عمیقاً منفی مانند افسردگی سازگار است. مثلاً ممکن است برای هنرمندی دردمند مسائل عاطفی ارزش زیادی نداشته باشد و از صمیم قلب زندگی خود را تأیید کند. به عبارتی بهتر، ممکن است فردی حتی با زندگی بسیار ناخوشایند و به لحاظ عاطفی غم‌زده از آن راضی به نظر برسد. با این حال شاید سعادت‌مند دانستن چنین فردی خلاف شهود به نظر برسد.

رضایت از زندگی کل‌نگرانه است و شامل کل زندگی فرد یا تمامیت زندگی او در دوره‌ای از زمان می‌شود، به عبارتی رضایت از زندگی کیفیت کلی تمامی زندگی فرد را منعکس می‌کند. این در حالی است که ما فقط به مقدار کلی خیر در زندگی‌مان اهمیت نمی‌دهیم بلکه به توزیع آن هم توجه می‌کنیم - مثلاً پایان خوش مهم‌تر از میانه خوش محسوب می‌شود.

بطور کلی نظریه‌های مبتنی بر رضایت از زندگی به نگرش‌های افراد به زندگی مربوط هستند و حال و روز افراد را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند. بر این اساس، یک بیمار سرطانی پس از تشخیص

<sup>۱</sup> The life satisfaction

<sup>۲</sup> hedonism

<sup>۳</sup> Emotional state

بیماری‌اش ممکن است از زندگی خود راضی‌تر باشد، چرا که اکنون از نظرگاه متفاوتی به زندگی‌اش می‌نگرد و بر فضایی مثل بردباری و قدرشناسی در برابر مثلاً فروتنی و عدم رضایت خویش تأکید می‌کند. با وجود این، به هیچ‌وجه لازم نمی‌آید که او حال و روز خود را بهتر تصور کند و حتی ممکن است حال و روز خودش را بدتر از زمانی که کمتر راضی بود بداند. علت این است که او اکنون زندگی‌اش را به شکل متفاوتی می‌بیند (Hybron, 2019).

بر اساس نظریه لذت، «بهزیستی منوط به داشتن حالات ذهنی لذت‌بخش است. شادکامی با لذت بیشتر و رنج کمتر بوجود می‌آید و در نتیجه زندگی بهتر زندگی خوش‌تر است. جرمی بنتام و جان استوارت میل نخستین فایده‌گرایانی بودند که اول بار این نظریه را با صراحت بیان کردند». «نظریه میل بدیلی برای نظریه لذت بنتام و میل است که فیلسوفان فایده‌گرای متأخر آن را به عنوان نظریه ترجیح یا میل<sup>۱</sup> آورده‌اند. براساس این نظریه، شادکامی منوط به دست یافتن به آن چیزی است که آدمی می‌خواهد یا بدان میل دارد» (تامسون، ۱۳۹۴، ۹۰-۹۳).

لذت اصطلاحی است که برای توصیف دامنه‌ای از تجربیات مثبت شامل عواطف، هیجان‌ها، و حس‌های جسمانی خوشایند به کار برده می‌شود. لذت کماکان مفهومی ذهنی است و انتقال آن از فردی به فرد دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر با مشکلاتی مواجه است. گستردگی و ذهنی بودن مفهوم لذت باعث شده که رویکردهای مختلف روانشناسی نگاه‌های متفاوتی به آن داشته باشند.

هر دو نظریه لذت و میل تا حدی ذهنی هستند، اما بر اساس نظریات عینی بعضی چیزها مستقل از نگرش‌ها و احساسات به ما سود می‌رسانند. بطور مثال در نظریه ارسطویی شادکامی درگیر زندگی عملی با فضیلت یا به طور گسترده‌تر، تحقق ظرفیت‌های انسانی ما می‌شود.

نظریه سوم که شادکامی یک حالت عاطفی تلقی می‌شود به نوعی با نظریه لذت متفاوت است و به جای اینکه شادکامی یک تجربه لذت‌بخش باشد با وضعیت عاطفی شخص در کل تشخیص داده می‌شود. شامل جنبه‌های غیرتجربی عواطف و حالات می‌شود و دربردارنده لذاتی است که مستقیماً

<sup>۱</sup> preference or desire theory



حالت عاطفی شخص را درگیر نمی‌کند. همچنین ممکن است مستعد بودن فرد برای تجربه حالات مختلف باشد که با گذشت زمان ممکن است متفاوت باشد. شادکامی در چنین دیدگاهی تقریباً بر خلاف افسردگی یا اضطراب است - یک وضعیت روانی گسترده - در حالی که شادکامی هدونیستی صرفاً با ناخوشایند بودن مخالف است.

شادکامی در معنای دوم نوعی ارزش تلقی می‌شود و با رفاه، سودمندی و شکوفایی فرد در ارتباط است. کاربرد رایج اصطلاح بهزیستی در ارتباط با سلامت<sup>۱</sup> است، اما حوزه فلسفی آن وسیع‌تر است و به خوب سپری شدن زندگی فرد اشاره دارد. هنگام بحث در مورد اینکه چه چیزی زندگی فرد را بهتر می‌کند بهتر است از اصطلاح بهزیستی به جای شادکامی استفاده کنیم چون مفهوم بهزیستی به بهزیستی کسانی که متحمل درد و رنج فراوان در زندگی نیز می‌شوند اشاره دارد. اصطلاح شادکامی اغلب در زندگی روزمره استفاده می‌شود و به وضعیت‌های کوتاه مدت فرد که در آن احساس رضایت می‌کند، اشاره دارد.

به هر حال شادکامی در معنای دوم به بهزیستی و شکوفایی اشاره دارد. شادکامی در این معنا یک ارزش داوری است و به نحوه تفکر افراد درباره ارزش‌ها ربط دارد. اینکه افراد چه چیزی را ارزشمند می‌دانند در نحوه تفکر آنها درباره چیستی شادکامی در زندگی مؤثر است. بطور کلی نظریات شادکامی در معنای بهزیستی در سه طبقه نظریات لذت‌جویی، میل و نظریات عینی طبقه‌بندی می‌شوند (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۰۳).

## ۲-۱- تمایز معناداری از شادکامی از منظر قرآن کریم

تمایز معنا از شادکامی در قرآن، در هر دو معنای شادکامی یعنی شادکامی به عنوان یک موضوع روانشناختی و شادکامی به عنوان بهزیستی قابل بررسی است. قرآن کریم به شادکامی به عنوان یک

<sup>۱</sup> health

موضوع روانشناختی توجه زیادی دارد، از حالات عاطفه مثبت و منفی بسیاری سخن می‌گوید و نسبت آنها را با دو گروه سعادت و اشقیاء بیان می‌کند. بطور مثال، سعادت دارای عاطفه امید و اطمینان هستند و ترس و اندوه در آنها راه ندارد. حالت عاطفی مثبت متمایز از لذت‌گرایی است و به کل وضعیت عاطفی شخص تعلق می‌گیرد. در چنین دیدگاهی شادکامی به متضاد با افسردگی یا اضطراب -یک وضعیت روانی کلی- نزدیک‌تر است. در حالی که شادکامی در دیدگاه لذت‌گرایانه صرفاً متضاد عدم لذت است. مثلاً فرد عمیقاً افسرده ممکن است با فعالیت مدام برای حفظ زندگی لذت‌بخش به قدر کفایت حواس خودش را پرت کند. بنابراین چنین فردی شاید از منظر لذت‌گرایی شادکام محسوب شود اما از منظر حالت عاطفی شادکام نیست. حالات عاطفی مشمول شادکامی در طیف گسترده‌ای قرار دارند. بر اساس یک نظر، شادکامی شامل سه طبقه کلی از حالات عاطفی است شامل حالات تأیید مثل شادی در مقابل غم، حالات درگیری مثل جنب و جوش یا حس سرزندگی، و حالات سازگاری مثل آرامش، گشاده‌رویی عاطفی در مقابل فروبستگی عاطفی، و اعتماد به نفس (هیرون، ۱۳۹۵: ۲۴-۲۵).

در آیات زیادی به حالات عاطفی مثبتی مانند اطمینان قلب، فقدان اندوه و ترس اشاره می‌شود. در برخی موارد مانند داستان حضرت ابراهیم (ع) و داستان حواریون عیسی (ع) اطمینان قلب در درجه‌ای به مراتب بالاتر از ایمان قرار دارد و از این رو، ابراهیم (ع) از خداوند می‌خواهد که برای اینکه اطمینان قلب پیدا کند به او نشان دهد که چگونه مردگان را زنده می‌کند: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي ... (بقره، ۲۶۰): و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟) فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد...». مشابه این آیه، حواریون حضرت عیسی (ع) با اینکه ایمان داشتند، از او می‌خواهند که از خدا بخواهد که مائده‌ای آسمانی فرو فرستد تا آنها بخورند و اطمینان قلب پیدا کنند و بدانند که عیسی راست گفته و از گواهان آن باشند<sup>۱</sup>. در این آیات بعد از ایمان و درک ارزشی

<sup>۱</sup> «قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (مائده، ۱۱۳): گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرامش یابد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم».

که در قلوب مؤمنین وجود دارد، کسب حالت عاطفی مثبت یعنی اطمینان نسبت به آن ارزش‌ها اهمیت زیادی پیدا می‌کند. «اطمینان به معنای سکون و آرامش است، و اطمینان به چیزی آنگاه حاصل می‌شود که آدمی با آن دلگرم و خاطر جمع شود» (طباطبایی، ج ۱۱: ۳۵۳). نکته قابل توجه در این آیات این است که حتی اگر به خواسته کسانی که دنبال یافتن اطمینان بودند نیز پاسخ مثبتی داده نمی‌شد آنها از ایمان خود دست برنمی‌داشتند و اعمال صالح خود را ترک نمی‌کردند. معناداری در این دسته آیات، صرفاً به عوامل عینی تعلق ندارد و بیشتر ناشی از عوامل ذهنی نظیر شناخت، عاطفه و هیجان است. در واقع، معنا در این دسته آیات حاصل تلاقی جاذبه ذهنی با جذابیت عینی است. به همین جهت در هر دو مورد خواسته ابراهیم (ع) و حواریون اجابت می‌شود. ماجرای زنده شدن پرنندگان و نزول مائده آسمانی برای اطمینان یافتن ابراهیم (ع) و حواریون عیسی (ع) بود. در آیات دیگر، حالات عاطفی مثبت مانند اطمینان، و فقدان ترس و اندوه حالات عاطفی مثبت کسانی تلقی شده که زندگی معناداری دارند. این حالات نتیجه معناداری در زندگی است. در اینجا به چند مورد از این عواطف اشاره می‌کنیم:

#### ۲-۲-۱-۱- فقدان ترس و اندوه

شاید مهم‌ترین ثمره آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح خوف و اندوه نداشتن مؤمنان و صالحان است: « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (مائده، ۶۹): هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد<sup>۱</sup>. مفسران در تفسیر عبارت " وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند" که بارها در قرآن تکرار شده اقوال متعددی دارند. ابوحنیفه اندلسی حدود دوازده نظر مختلف درباره اینکه آیا ترس و اندوه نداشتن مؤمنان مختص به آخرت است یا شامل این دنیا نیز می‌شود و کیفیت و متعلق ترس و اندوه را ذکر کرده است و در آخر، ضمن آنکه هیچ‌کدام از این اقوال را

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: بقره، ۲۷۷ و ۱۱۲ و ۶۲؛ احقاف، ۱۳؛ اعراف، ۳۵؛ و...



رد نمی‌کند می‌گوید ظاهر آیه دلالت بر عموم دارد یعنی هم شامل دنیا می‌شود و هم شامل آخرت. لیکن ترس و اندوه نداشتن به بعد از دنیا اختصاص دارد، زیرا خوف و حزن در این دنیا به مؤمن می‌رسد (آندلسی، ج ۱: ۲۷۵). زحیلی با توجه به پشیمانی و حسرت انسان در هنگام مرگ از اینکه جزء نیکوکاران و صدقه دهندگان نبوده است، می‌گوید، انفاق کنندگان هنگامی که دیگر مردم می‌ترسند، ترسی ندارند و هنگامی که مردم بخیل غم و غصه می‌خورند که چرا در راه خدا انفاق نکرده‌اند و از این کار پشیمانند آنها غم و اندوهی ندارند (زحیلی، ج ۳: ۴۵). وی در تأیید این مدعای خود به آیه ۱۰ سوره منافقون استناد می‌کند که در آن به مردم اندرز داده می‌شود که از فرصت زندگانی استفاده کنند و به کارهای نیکوکارانه مثل انفاق مبادرت کنند؛ چرا با فرا رسیدن مرگ حسرت و پشیمانی عظیمی به انسان دست می‌دهد و عاجزانه از خداوند می‌خواهد که اجل او را به تأخیر بیندازد تا بتواند جبران مافات کند و به دیگران نیکی کند<sup>۱</sup>.

طباطبایی درباره کلمات خوف و حزن در عبارت "فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" می‌گوید: کلمه "خوف" به معنای انتظار ضرر است، و کلمه "حزن" به معنای اندوهی است که بر دل سنگینی کند، چه اندوه از امری که واقع شده، و چه از آنکه بخواهد واقع شود (طباطبایی، ج ۲: ۳۸۸). وی در ضمن تفسیر این عبارت در آیه ۶۲ سوره یونس (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (یونس، ۶۲): آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند)، نفی ترس و اندوه از مؤمنان را هم در دنیا می‌داند و هم در آخرت. البته به نظر او، خوف و اندوه نداشتن شامل حال همه مؤمنان نیست و به اولیاء الله اختصاص دارد. کسانی که ایمان داشته و پرهیزگاری می‌ورزند<sup>۲</sup>. از نظر قرآن، تقوا و ترس از خداوند، باعث کم‌رنگ شدن و از بین رفتن ترس از چیزهای دیگر می‌-

<sup>۱</sup> «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (منافقون، ۱۰): و از آنچه روزی شما گردانیده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم».

<sup>۲</sup> «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (یونس، ۶۳): هم‌انان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند».

شود: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ (مائده، ۷۵): پس از ایشان مترسید و از من بترسید». این مرتبه به نظر طباطبایی شامل کسانی می‌شود که به درجه عالی ایمان رسیده‌اند، ایمانی که با آن معنای عبودیت و مملوکیت صرف، برای بنده به حد کمال می‌رسد، و بنده غیر از خدای واحد بی‌شریک مالکی نمی‌بیند و معتقد می‌شود که خودش چیزی ندارد تا از فوت آن بترسد و یا به خاطر از دست دادن آن اندوهناک گردد. چون خوف همیشه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که نفس، احتمال ضرری را بدهد که ضرر او است، و از این راه اندوه به دل وارد می‌شود که آدمی چیزی را که دوست داشته از دست بدهد، و یا چیزی را که کراهت داشته گرفتارش شود. و تحقق این خوف و اندوه وقتی قابل تصور است که آدمی برای خود ملک و یا حقی نسبت به آن چیزی که از آن خوف و اندوه دارد قائل باشد، مثلاً خود را مالک فرزند و یا جاه، و یا آنها و غیر آنها را متعلق حق خود بداند. اما چیزی را که می‌داند به هیچ وجه بین او و آن چیز علقه و رابطه‌ای نیست، هیچ وقت درباره آن نه ترسی پیدا می‌کند و نه اندوهی. پس اولیای خدا نه از چیزی می‌ترسند، و نه برای چیزی اندوه می‌خورند - نه در دنیا و نه در آخرت - مگر آنکه خدای تعالی اراده کند که آنان از چیزی بترسند و یا درباره آن اندوه بخورند، همانطور که از آنان خواسته است تا از پروردگارش بترسند، و از فوت کرامتی الهی که از آنان فوت شده اندوه بخورند، و همه اینها مراحل است از تسلیم خدا شدن (طباطبایی، ج ۱۰: ۹۰).

در ارتباط این موضوع با معناداری زندگی، گفته شد که رنج‌ها و مصائب زندگی از یکسو خود عامل ایجاد حس بی‌معنایی در زندگی است و از سوی دیگر، معناداری زندگی توجیه ترس و رنج و اندوه‌هایی است که در زندگی بر انسان وارد می‌شود و دلیلی است بر ادامه زندگی. آیاتی که در آنها نفی غم و اندوه از مؤمنان می‌کند، اولاً خود تأییدی است بر تصویر تراژیکی که قرآن از زندگی ارائه می‌دهد. در این آیات ترس و اندوه وجه جدایی‌ناپذیر زندگی است و هیچ‌کس از آن راه فراری ندارد مگر اولیاءالله که خود را بنده طلق خداوند می‌دانند. نداشتن خوف و اندوه در سرای دیگر یکی از مصادیق اجر و پاداش الهی است که خداوند به مؤمنان در قبال ایمان و اعمال صالحشان می‌دهد و از این جهت، هزینه‌های فعالیت اخلاقی مانند انفاق با سود حاصل از آن در سرای دیگر جبران می‌شود. اما اگر همانطور که برخی از مفسران می‌گویند نفی ترس و اندوه شامل دنیا هم بشود، این به بحث



هدف و انگیزه انسان از کار اخلاقی برمی‌گردد. در اینجا کار اخلاقی به دلیل ارزشمندی آن برای خود و دیگران باعث معناداری زندگی فرد می‌شود و احتمال و انتظار ضرر و اندوه از امری که واقع شده با معنای حاصل از آن برابری نمی‌کند.

بررسی تمایز معنا از شادکامی در قرآن از جهات دیگری نیز قابل بحث است. همانطور که گفته شد، در قرآن کرارا بر این موضوع تأکید می‌شود که کسانی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند خوف و اندوهی بر آنان نیست. اگر مراد از خوف و اندوه نداشتن آنها در سرای آخرت باشد، بررسی موضوع معناداری زندگی مؤمنان از منظر فراطبیعت‌گرایی قابل بررسی است و اشکالی بر آن نیست. ولی اگر همانطور که برخی مفسران بر آن تأکید دارند و از مطلق آمدن نفی خوف و اندوه در برخی آیات نیز استنباط می‌شود شامل زندگی دنیوی آنها نیز بشود، آنگاه ممکن است شبهاتی ایجاد شود، چون همانطور که در بحث تمایز معنا از شادکامی مطرح شد، معناداری لزوماً به منزله شادکامی نیست. ممکن است کسی واقعا زندگی معناداری داشته باشد ولی به لحاظ عاطفی شاد نباشد. زندگی معنادار انگیزه و نیروی لازم برای فعالیت‌های ارزشمند را در انسان بوجود می‌آورد و این لزوماً با عواطف مثبت همراه نیست. با رجوع و کمک از تفاسیر مختلفی که از آیات مربوط به نفی ترس و اندوه مؤمنان شده است اینگونه استنباط می‌شود که آن دسته از مفسرانی که نفی ترس و اندوه از افراد را مطلق دانسته و متعلق به هر دو سرای دنیوی و اخروی می‌دانند، تا حد زیادی این موضوع را مبتنی به جهان‌بینی افراد و نگرش آنها به مشکلات و مصائب زندگی می‌دانند.

نکته دیگر در ارتباط با تمایز شادکامی از معناداری در قرآن به ارزیابی این کتاب آسمانی از عواطف مربوط می‌شود. قرآن از عواطف مثبت و منفی زیادی سخن می‌گوید و آنها را با توجه به متعلقشان خوب یا بد می‌داند. بررسی آیات مرتبط با این موضوع نشان می‌دهد که معناداری زندگی با شادکامی متفاوت است و لزوماً کسانی که زندگی معناداری دارند رها از عواطف منفی‌ای مانند ترس نیستند بلکه آنها این عاطفه را عمیقاً در ارتباط با خداوند دارند. ترس از خداوند که در قرآن که از آن به "تقوا" تعبیر می‌شود مورد ستایش فراوان است و از جمله ویژگی‌های مهم مؤمنان است.



از خودگذشتگی، ایثار و اعمال نیکوکارانه ابرار و صالحین یکسره به علت ترس از خداوند، روز جزا و شدت و سختی آن روز است.<sup>۱</sup>

در مقابل، کسانی که زندگی بی‌معنایی دارند لزوماً از عواطف مثبت بری نیستند بلکه شاید این عواطف را به میزان بالایی داشته باشند. در این خصوص می‌توان به "مرح" اشاره کرد. "مرح" یعنی شادی بیش از اندازه، خوشحالی بیرون از حد اعتدال (فراهیدی، ۱۴۰۹ هـ ج ۳؛ ابن منظور، ج ۲). از نظر قرآن ریشه نفسانی مرح "تکبر" و "خودبزرگ‌بینی" است که باعث سبک مغزی شده و آثارش در رفتار و گفتار ظاهر می‌گردد. قرآن سعی دارد به انحاء مختلف و با مثال‌های گوناگون انسان را متوجه علت این شادی بیش از حد و اندازه بکند و او را از این حالت نفسانی بد بازدارد. کسانی که خودبینی و تکبر دارند، و بطور مثال با تکبر راه می‌روند باید بدانند که هیچ‌گاه نمی‌توانند زمین را بشکافند یا در بلندی به کوه‌ها برسند.<sup>۲</sup>

## ۲-۱-۲- رضایت

علاوه بر حالات عاطفی مثبت، سعادت به مرتبه رضایت رسیده‌اند. رضایت در قرآن<sup>۳</sup>، هم در مورد رضایت از خداوند در زندگی دنیوی مطرح می‌شود و هم در مورد رضایت از خداوند در سرای

<sup>۱</sup> «وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (انسان، ۷): و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسیدند»؛ «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (انسان، ۱۰): ما از پروردگارانمان از روز عبوسی سخت، هراسناکیم».

<sup>۲</sup> «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (اسراء، ۳۷): و در [روی] زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت، و در بلندی به کوه‌ها نمی‌توانی رسید».

<sup>۳</sup> رضایت در اینجا به معنای تن دادن به چیزی نیست. این معنا را می‌توان در آیه ۸۳ سوره توبه ملاحظه کرد: «فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوا لَلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْفُجُورِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (توبه، ۸۳): و اگر خدا تو را به سوی طایفه ای از آنان بازگردانید و آنان برای بیرون آمدن [به جنگ دیگری] از تو اجازه خواستند بگو شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد زیرا شما نخستین بار به نشستن تن دردادید پس [اکنون هم] با خانه نشینان بنشینید».



جاوید. سعادت در سرای آخرت در مرتبه رضایت از خداوند به سر می‌برند، خداوند نیز از آنان خشنود است.<sup>۱</sup>

رضایت یعنی خشنودی و پسندیدگی و میل<sup>۲</sup>، احساس دلپذیری که در برخورد با چیزی که انسان خواهانش است یا در نتیجه انجام کاری است که انسان می‌خواسته انجام بدهد، به او دست می‌دهد. در تضاد با مفهوم رضایت، مفهوم "سخط" یا خشم قرار دارد. خشم احساس شدیدی است که در نتیجه آن انسان بخواهد به دیگری صدمه بزند یا از اینکه چیزی نامنصفانه یا نامهربانه اتفاق افتاده ناخشنود باشد. طباطبایی «رضایت» را حالتی می‌داند که در برخورد با هر چیز ملایم عارض بر نفس انسان می‌شود، و آن را می‌پذیرد و از خود دور نمی‌کند. البته همانطور که وی می‌گوید کاربرد عبارت رضایت خداوند از بندگان (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) به معنای فوق نیست چون خداوند نفس ندارد که حالتی بر آن عارض شود، از این جهت خشنودی، رضایت و خشم خداوند به بندگان به معنای پاداش و عقاب بنده است (طباطبایی، ج ۱۸: ۲۸۴).

در آیه ۱۳۰ سوره طه اشاره به این مطلب دارد که چگونه تسبیح و تحمید خدا انسان را به مقام رضا می‌رساند: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (طه، ۱۳۰): پس بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز باشد که خشنود گردی». طباطبایی متعلق رضا در این آیه را «قضای الهی» می‌داند و این همان نتیجه‌ای است که از مضمون آیه «و استعینوا بالصبر و الصلوه» حاصل می‌-

<sup>۱</sup> «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْأَفْوَرُ الْعَظِيمُ (مائده، ۱۱۹): خدا فرمود این روزی است که راستگویان را راستی‌شان سود بخشد برای آنان باغهایی است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است همیشه در آن جاودانند خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند این است رستگاری بزرگ».

<sup>۲</sup> <http://www.vajehyab.com/dehkhoda/>

شود.<sup>۱</sup> در این صورت، معنای آیه این می‌شود که: صبر کن و پروردگارت را حمد و تسبیح گوی آنقدر که حالت رضا برایت حاصل شود، رضا به قضای خدا. بدین ترتیب در این آیه وجه معناداری زندگی، انگیزه لازم برای فعالیت‌ها و مقاومت در برابر اندوه و مصائب زندگی، به‌خوبی با «رضایت داشتن» تبیین می‌گردد. اما چگونه تسبیح و تحمید خداوند منجر به رضایت می‌شود؟ طباطبایی در این باره می‌گوید: «تنزیه فعل خدا از نقص و عیب، و او را به ثنای جمیل یاد کردن و مداومت در این کار باعث می‌شود انسان انس قلبی به خدا پیدا کند و علاقه‌مند به بیشتر کردن آن شود وقتی انس به زیبایی و جمال فعل خدا و نزاهت او زیاد شد رفته رفته این انس در قلب رسوخ پیدا می‌کند و آنگاه آثارش در نظر نفس هویدا گشته خطورهایی که مایه تشویش در درک و فکر است از نفس زایل می‌گردد و چون جبلی نفس این است که به آنچه دوست دارد راضی و خشنود باشد و آنچه غیر جمیل و دارای نقص و عیب است دوست ندارد لذا ادامه یاد خدا با تسبیح و تحمید باعث می‌شود که به قضای خدا راضی گردد» (طباطبایی، ج ۱۴: ۳۳۲-۳۳۳). زندگی سخت / «مَعِيشَةً ضَنْكًا» نتیجه رویگردانی از ذکر خداوند است که با معنای فوق سازگار است.<sup>۲</sup> طباطبایی مراد از زندگی سخت (مَعِيشَةً ضَنْكًا) را «نارضایتی در زندگی» می‌داند. وی در رد نظر کسانی که «معیشت سخت» را به ظاهر آن معنا کرده‌اند، می‌گوید چنین تفسیری درست نیست چرا که در بسیاری موارد اینان زندگی مرفه‌تری نسبت به مؤمنان دارند. قرآن در مقام مقایسه بین زندگی آنها از نظر فقر و رفاه نیست، بلکه مرادش مقایسه زندگی مومن و کافر از نظر رضایت از زندگی است. مؤمن حیات حر و سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد، ولی کافر دارای چنین حیاتی

<sup>۱</sup> و این همان نتیجه‌ای است که از مضمون آیه و استعینوا بالصبر و الصلوه حاصل می‌شود چون صبر هر بلا و یا حادثه عظیمی را کوچک و ناچیز می‌کند، و نماز که اقبال بخدا، و التجاء به او است، روح ایمان را زنده می‌سازد، و به آدمی می‌فهماند که بجائی تکیه دارد که انهدام پذیر نیست و به سببی دست زده که پاره شدنی نیست (طباطبایی، ج ۱: ۱۵۲). همچنین در سوره مزمل (آیات ۱۰ الی ۱۲) خطاب به پیامبران و دیگر مسلمانان گفته می‌شود که «برای مقاوم شدن در برابر ناملازمات از صبر و نماز کمک بخواهند. با این دستور به آن جناب فهمانده که باید خود را در مقابل اندوه‌های بزرگتر و مصائب تلخ به وسیله نماز و صبر مقاوم سازد، نه به وسیله پیچیدن جامه و خوابیدن (طباطبایی، ج ۲۰، ۶۰).

<sup>۲</sup> «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه، ۱۲۴): و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم».



نیست، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می‌شود، نارضایتی نسبت به آنچه دارد (طباطبایی، ج ۱۴: ۲۲۵).

بحث رضایت از زندگی در قرآن در معنایی عام و به صورت رضایت از خداوند مطرح می‌شود. هر چند در بحث‌های روانشناسی و فلسفی رضایت داشتن یکی از مؤلفه‌های شادکامی است و دلیل معناداری نیست، لیکن این موضوع را می‌توان به عنوان یکی از ثمرات مهم معناداری زندگی در افراد مورد بررسی قرار داد. رضایت داشتن یکی از ویژگی‌های مطلوب سعادت است و نقش بسیار مهمی در معنای زندگی و به تبع آن کیفیت زندگی آنها دارد. از نظر قرآن این مفهوم در جست و جوی‌های انسان برای یافتن راهنمای عمل در زندگی نقش دارد. قرآن ارتباط مناسب با خداوند را در کیفیت زندگی افراد بسیار مؤثر می‌داند و آنان را رستگار می‌داند.<sup>۱</sup> یکی از ارتباط‌های مهم و دوسویه انسان و خداوند رضایت است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مجادله، ۲۲): خدا از ایشان خوشنود و آنها از او خوشنودند.<sup>۲</sup> علت رستگاری ایشان این است که آنان در زندگی به نحو درست هدایت می‌شوند.<sup>۳</sup> «خداوند به وسیله کتابش و یا به وسیله پیغمبرش هر کس را که پیرو خوشنودی او باشد به راه‌هایی هدایت نموده و در آن راهها می‌افکند که شان آن راه‌ها این است که هر کس را که در آنها قدم بردارد از بدبختی در زندگی دنیا و آخرت حفظ نموده و نمی‌گذارد زندگی سعیده او مکدر گردد» (طباطبایی، ج ۵: ۲۴).

<sup>۱</sup> بنگرید به: مجادله، ۲۲

<sup>۲</sup> نیز بنگرید به: مائده، ۱۱۹

<sup>۳</sup> «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده، ۱۶): خدا هر که را از خوشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

## ۲-۲-۲- بهزیستی و معناداری

همانطور که دیدیم، شادکامی در معنای روانشناختی آن هر چند دلیل معناداری زندگی نیست ولی می-تواند به عنوان نتیجه یا ثمره معنا در زندگی افراد وجود داشته باشد. اکنون این موضوع را در معنای دیگر شادکامی یعنی بهزیستی مورد توجه و بررسی قرار می‌دهیم. به نظر متفکران فهم شادکامی به این معنا نمی‌تواند بیانگر اندیشه زیستن به شیوه‌ای معنادار باشد (تامسون، ۱۳۹۴، ۸۹ و ۱۰۳). همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، شادکامی در مفهوم بهزیستی معمولاً در قالب دو نظریه مشهور نظریه لذت<sup>۱</sup> و نظریه میل<sup>۲</sup> ارائه می‌شود. بر اساس نظریه لذت، کیفیت برتر زندگی منوط به داشتن حالات ذهنی<sup>۳</sup> لذت‌بخش است؛ و از آنجا که خوشبختی با لذت بیشتر و رنج کمتر بوجود می‌آید، زندگی بهتر زندگی خوش‌تر است. جرمی بنتام و جان استوارت میل نخستین فایده‌گرایانی بودند که اول بار این نظریه را با صراحت بیان کردند. بر اساس این نظریه فقط حالات ذهنی، زندگی شخص را می‌سازند (تامسون، ۱۳۹۴، ۹۰).

متفکران در نقد این نظر گفته‌اند که پذیرفتن نظریه لذت، به معنای پذیرفتن زندگی به عنوان حالات ذهنی صرف است، احساس زندگی لذت‌بخش. در این نظریه، فعالیت‌ها و اعمالی را که زندگی را به وجود می‌آورند، ابزارهای غیرضروری محض برای حالات لذت‌بخش آگاهی هستند. لازمه پذیرفتن چنین نظری جنبه ابزاری دادن به ارزش‌هایی مانند دوستان و خانواده است. آنها صرفاً منابع لذت شخصی‌اند. احساس خوشبختی و شادی جزء اصلی زندگی خوب است. این احساسات در خوب بودن زندگی سهیم‌اند اما همه آن نیستند. خوشی همان احساس خوشی نیست. احساس خوشبختی و شادی شاخص یا نشانه‌ای از چگونگی زندگی آدمی است. این احساسات جزئی از زندگی‌اند و در آن سهیم‌اند، اما خوب بودن زندگی فقط منوط به داشتن آن احساسات نیست (تامسون، ۱۳۹۳: ۹۱-۹۳).

<sup>۱</sup> pleasure<sup>۲</sup> desire<sup>۳</sup> mental states



نظریه مشهور دیگر بهزیستی نظریه میل است. به نظر بسیاری، کیفیت بهبود یافته زندگی منوط به دست یافتن به آن چیزی است که آدمی می‌خواهد یا بدان میل دارد. این نظریه بدیلی برای نظریه لذت‌بتام و میل است که فیلسوفان فایده‌گرای متأخر آن را به عنوان نظریه ترجیح یا میل<sup>۱</sup> آورده‌اند (تامسون، ۱۳۹۴، ۹۳). نظریه‌پرداز ترجیح مدعی است که سعادت در ارضای انواع خاصی از ترجیحات است. بیشتر کار این نظریه‌ها فراهم کردن شرایطی است که انواع مربوط ترجیح باید با آن منطبق شوند تا در راستای سعادت باشند.

استدلالات زیادی علیه نظریه میل شده است. به نظر برخی، گمان فوق غلط است؛ زیرا ارضای میل به خودی خود ارزش‌های مربوط را به وجود نمی‌آورد. زندگی خوب را نمی‌توان برحسب دستیابی به خواسته آدمی تعریف کرد (تامسون، ۱۳۹۴، ۹۳). بطور کلی، تمایز مفهوم معناداری از سعادت و میل مستلزم ارزش غیر ابزاری فعالیت‌هاست. دو نظریه فوق به همان میزان که نادرست‌اند مخرب نیز هستند. اولاً، این دعوی که فعالیت‌ها فقط وسیله‌ای برای لذت بردن هستند، اعمال ما را به وسیله محض بدل می‌کند. با تجسم بخشیدن به لذت و بدل کردن آن به محصولی دلخواه و مجزا از فعالیت‌ها، ما ارزش غیرابزاری خود فعالیت‌ها را نفی و بدین وسیله درک ارزش<sup>۲</sup> آن فعالیت‌ها را ناممکن می‌کنیم. دوم، تبیین مبتنی بر میل سعی دارد مطلوبیت فعالیت‌ها را بر حسب تعلقشان به میل یا ترجیحات آگاهانه تعریف کند. این کار باعث می‌شود ارزش ظاهری امیالمان را مفروض بگیریم. در واقع این ادعا به نگرشی غیر انتقادی به خواسته‌ها و ترجیحات ما تأکید می‌کند. لیکن امیال در واقع، راهنمایی برای نوعی ارزش غیر ابزاری‌اند و به عنوان راهنما می‌توانند ما را گمراه کنند.

بر اساس تبیین فوق نمی‌توان فعالیت‌ها و تجربه‌های ارزشمندی را که تا حدی زندگی را معنادار می‌سازند در قالب لذت و ارضای میل، یعنی با مفاهیمی که تصور سنتی از بهزیستی/خوشبختی را می‌سازند، به کفایت توضیح داد. در نتیجه، خوشبختی به معنای سنتی آن، معنای زندگی نیست (تامسون، ۱۳۹۳: ۹۸ و ۱۰۳).

<sup>۱</sup> preference or desire theory

<sup>۲</sup> appreciation



برای بررسی تمایز معنا از شادکامی در قرآن و اینکه آیا با بررسی این کتاب آسمانی می‌توان بین معناداری زندگی و سعادت‌مندی/خوشی تمایزی قائل بود، موضوع را می‌توان از چند جهت در این کتاب بررسی کرد. یکی از جهت تفاوتی که احتمالاً بین غایات شایسته انتخاب وجود دارد؛ چرا که در خصوص تمایز زندگی معنادار از زندگی خوب و خوش گفته شده است که زندگی معنادار به غایات شایسته انتخاب دست یافته است؛ یا متضمن رضایت از انجام دادن چنین کاری است. در این صورت باید وجوه تمایز غایات مرتبط با معناداری از دیگر غایات مشخص شود. در این خصوص عده‌ای معتقدند که گزینه‌های مفهومی برای قرار گرفتن به عنوان بنیان معنا، غایاتی هستند که نه تنها ارزش مثبتی دارند، بلکه موجب انسجام زندگی نیز می‌شوند، آن را معقول می‌کنند، یا از طبیعت حیوانی فراتر می‌روند. جنبه دیگری بررسی تمایز معناداری از خوشی، بررسی موضوع از جهت خیرهایی است که از لحاظ کیفی برتر، سزاوارتر دوست داشتن و مورد احترامند. و سرانجام این موضوع را می‌توان از این جنبه نیز مورد بررسی قرار داد که احتمالاً جستجوی معنای یکه و اولیه برای زندگی اشتباه است زیرا چنین معنایی تاکنون یافت نشده است. چرا که وقتی از معنای زندگی سخن می‌گوییم، ممکن است یک سری تصوراتی در ذهن داشته باشیم، پاره‌ای از وضعیت‌ها که در خور مباحثات یا تحسین بسیارند. ارزش‌های ضامن عشق و دلبستگی، کیفیت‌هایی که زندگی را معقول می‌کنند یا غایاتی جز لذت‌های نازل که انتخاب آنها فوق‌العاده ارزشمند است. در واقع ممکن است که معنای زندگی ملغمه-ای باشد از تصوراتی نامتجانس (متز، ۱۳۹۴، ۲۰-۲۱).

بررسی آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که معنای زندگی معنایی یکه و اولیه نیست و زندگی افراد می‌تواند از جهات مختلفی معنادار گردد. این موضوع را هم می‌توان از منظر غایات شایسته انتخاب و هم از منظر خیرهایی از لحاظ کیفی برتر، سزاوار دوست داشتن و مورد احترام، بررسی کرد. یکی از راه‌های قرآن برای معنا دادن به فعالیت‌ها، تمایزی است که این کتاب آسمانی بین برخوردار از مواهب و لذات دنیوی و معناداری زندگی قائل می‌شود. در این کتاب مکرراً به انسان هشدار داده می‌شود که تمامی لذات و مواهب دنیوی اندک و موقت و کوتاه است. اصطلاحی که قرآن برای مواهب و لذات دنیوی به کار می‌برد "متاع" است. متاع یعنی کالای تجاری (سلعه)، منفعت و آنچه از آن بهره



برده می‌شود (جوهری، ج ۳: ۱۲۸۲). به همین دلیل، در زبان عرب به لذت، خوشی مایه لذت، ضروریات زندگی، دارایی، ملک، وسایل زندگی، وسایل متفرقه، خنزر و پنزر، بار و بنه و توشه راه، «متاع» گفته می‌شود (آذرنوش، ۱۳۷۹، ۶۳۴). کلمه متاع با اوصافی نظیر قلیل (متاع قلیل) و غرور (متاع الغرور) به کار برده می‌شود که حکایت از ناچیز بودن و فریبندگی مواهب و لذات دنیوی دارد.

توجه به خاستگاه انگیزشی امیال در این خصوص مهم است. بطور مثال در آیه ۲۰۵ سوره بقره به انسان هشدار داده می‌شود که در پس امیال بد و کشاننده شدن وی به سوی فساد در زمین و نابودسازی انسان‌ها و منابع زمین وجود دارد میل به "عزت" است. "عزت" در لغت به معنای قدرت و غلبه است (جوهری، ج ۳: ۸۸۶). این مفهوم به حالتی در انسان اطلاق می‌شود که مانع از شکست می‌شود (مصطفوی، ج ۸: ۱۱۸، راغب اصفهانی، ج ۲، ۵۹۰). عزت برای انسان ارزش غیر ابزاری دارد و در واقع علاقه به آن یکی از امور معنا بخش به زندگی است.<sup>۱</sup>

زندگی مجاهدان و مهاجرین در راه خدا مصداق روشن تمایز معنا از شادکامی در قرآن کریم است. مجاهدان، از نظر قرآن کسانی هستند که از مال و جان خود و تمامی امیال و لذات زندگی برای ارزشهای بسیار والا که از لحاظ کیفی برتر و دوست‌داشتنی‌تر هستند می‌گذرند. زندگی این افراد بسیار معنادارتر از زندگی افراد معمولی است و از حیث مقام و رتبه بر دیگران برتری دارند.<sup>۲</sup> خداوند

<sup>۱</sup> «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (بقره، ۲۰۵): و چون برگردد [با ریاستی یابد] کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهاکاری را دوست ندارد؛ «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (بقره، ۲۰۶): و چون به او گفته شود از خدا پروا کن نخوت وی را به گناه کشاند پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است».

<sup>۲</sup> «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء، ۹۵): مؤمنان خانه نشین که زیان‌دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده و [لی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است





مجاهدان را بر قاعدین (در خانه نشستگان) برتری بخشیده و به آنان اجری عظیم داده است. اجر عظیم آنها در جاتی از ناحیه خداوند، مغفرت و رحمت الهی است.<sup>۱</sup>

خیرهای مهمی که مجاهدان در راه خداوند به دنبال آند عبارت است از جلب محبت خداوند، بخشش گناهان و زیاده روی در کارها، رحمت خداوند، ملاقات خداوند و خشنودی خداوند.<sup>۲</sup> این

<sup>۱</sup> «دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (نساء، ۹۶): [پاداش بزرگی که] به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او [نصیب آنان می‌شود] و خدا آمرزنده مهربان است»

<sup>۲</sup> در ذیل به برخی از آیاتی که متضمن ارزش‌های فوق هستند اشاره می‌شود. نکته مهم و درخور توجه در باب تمایز معنا از شادکامی، فدا کردن جان و خوشی و رفاه خود برای معنابخشی به زندگی است. در آیات زیر به وضوح به این موضوع اشاره شده است:

– جلب خشنودی خداوند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْإِبْرَةِ» (بقره، ۲۰۷): و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است. یکی ارزش‌های معناده به زندگی جلب خشنودی خداوند است که مجاهدان در راه خدا حاضرند جان خود را برای بدست آوردن آن فدا کنند.

– رحمت و غفران الهی: ارزش مهم دیگری که افراد برای بدست آوردن آن از مال و جان خود می‌گذرند و تن به سختی‌های می‌دهند رحمت و غفران الهی است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره، ۲۱۸): آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و راه خدا جهاد نموده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند آمرزنده مهربان است. در این خصوص می‌توان به آیات دیگری نیز اشاره کرد: «وَكَايُنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (آل عمران، ۱۴۶): و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد». «وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (آل عمران، ۱۴۷): و سخن آنان جز این نبود که گفتند پروردگارا گناهان ما و زیاده روی ما در کارمان را بر ما ببخش و گامهای ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده».<sup>۳</sup>

– جلب محبت خداوند: در ادامه آیات ۱۴۶ و ۱۴۷ آل عمران به ارزش دیگری اشاره می‌کند که مجاهدان در راه خداوند برای آن مجاهدت می‌کنند و آن دوستی با خداوند است: «فَاتَّاهُمُ اللَّهُ تَوَابًا دُونَ ذَلِكَ وَحَسُنَ تَوَابًا الْآخِرَةَ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران، ۱۴۸): پس خداوند پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».



خیرها/ ارزش‌ها همه در ارتباط با خداوند است. هیچ‌کدام از آنها جنبه ابزاری ندارد و خودشان فی‌نفسه برای مؤمن ارزشمند هستند. این ارزش‌ها در کل زندگی فرد هم در این جهان و هم در جهان دیگر ساری و جاری است و اینگونه نیست که به زندگی این جهانی ارزش ابزاری بدهد. زندگی کردن بر اساس این ارزش‌ها ذاتی علایق طبیعی فرد است، و از این جهت، فرد دلیل خوبی برای اصلاح و متبدل ساختن خود دارد.

همانطور که گفتیم معناداری زندگی با غایات شایسته انتخاب یا رضایت از انجام دادن چنین کاری مرتبط است. این غایات نه تنها ارزش مثبتی دارند، بلکه موجب انسجام زندگی نیز می‌شوند، آن را از حد طبیعت حیوانی فراتر برده و معقول می‌کنند. برخی از این غایات ارزشمند از نظر قرآن عبارتند از ملاقات با خداوند و نیل به پاداش عظیم اخروی. ملاقات خداوند، یکی از غایات مهم شایسته انتخاب است. به عبارتی، فدا کردن سعادت و لذات و خوشی در زندگی به امید ملاقات با پروردگار یکی از امور معنادار به زندگی است. این‌که برخی حاضرند برای رسیدن به این مرتبه سعادت و خوشی خود را فدا کنند<sup>۱</sup>، بیانگر تمایز معناداری و سعادت در زندگی مؤمنان است.

غایت شایسته انتخاب دیگر در زندگی مؤمنان نیل به پاداش بزرگ الهی است. از این منظر، فرد حاضر است از جان و مال و تمامی لذات و خوشی‌های زندگی بگذرد و در مقابل به پاداش بزرگ

<sup>۱</sup> «... فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ يَّادُنِ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره، ۲۴۹): ... و هنگامی که [جالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن [نهر] گذشتند گفتند امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند گفتند بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است». "لقاء" یعنی روبرو شدن و برخوردن دو چیز با یکدیگر. و ملاقات خداوند عبارت است از قیامت و بازگشت به سوی او، مانند: «وَاعْلَمُوا أَنكُم مُّلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (بقره، ۲۲۳): و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده». و نیز مانند: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۴۶): همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت» (طباطبایی، ج ۹: ۳۷).



الهی دست یابد. این افراد زندگی موقت و محدود دنیا را به زندگی کامل و جاویدان آخرت سودا می-کنند. برای بدست آوردن پاداش عظیم الهی حاضرند هرگونه فداکاری بکنند و در جهاد شرکت بکنند. ایشان چه در جهاد کشته بشوند و چه پیروز شوند، در هر حال، خداوند پاسخ تلاش و از خودگذشتگی آنها را می‌دهد و به پاداش بزرگ الهی دست می‌یابند.<sup>۱</sup>

در پایان تذکر این نکته لازم است، قرآن کریم به وضوح بر ارزشمندی خود فعالیت و بر جنبه غیرابزاری آن تأکید می‌کند. از نظر قرآن، نحوه زندگی فرد صرف‌نظر از تحقق هدفی که نظرا، می-توانسته است بدون ابزارهای خاص و غیر ضروری به دست آید اهمیت دارد. از این رو، به انسانها توصیه می‌کند به اهمیت و ارزش خود فعالیت توجه کنند و از اعمال بد هر چند لذت‌بخش و مطابق با امیالشان دوری کنند. بطور مثال، در مورد فعالیت ارزشمندی مانند عدالت به مردم سفارش می‌کند که در راه تحقق عدالت بکوشند و عمل عادلانه انجام بدهند، هر چند انجام آنها به زیان خود و نزدیکان‌شان باشد و سعادت و رفاه آنها را به خطر بیندازد.<sup>۲</sup> از این منظر، ارزش غیرابزاری فعالیت نیک (در اینجا فعالیت عادلانه و عدل‌ورزی) اهمیت می‌یابد. فعالیتی که به خودی خود نیکو و ارزشمند است و ممکن است در نتیجه انجام آن سعادت<sup>۳</sup> انسان و نزدیکانش به خطر بیافتد.

<sup>۱</sup> «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء، ۷۴): پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه خدا بجنگند و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد».

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء، ۱۳۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است پس از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است»

<sup>۳</sup> قرآن کریم به هر دو جنبه سعادت/شادکامی در زندگی دنیوی لذت و ارضای امیال توجه دارد. بطور مثال، در آیه ۱۳۵ سوره نساء، از یک سو، به مردم می‌گوید عمل عادلانه انجام بدهند و در راه تحقق عدالت بکوشند هر چند به زیان خود و

## ۲-۳- زمینه‌های طرح پرسش «معنای زندگی چیست؟»

بررسی زمینه‌های طرح پرسش «معنای زندگی چیست؟»، یک شیوه‌ی اندیشیدن به این پرسش است. با این کار اهداف عملی در پس طرح این پرسش را بهتر درمی‌یابیم. افراد معمولاً زمانی از معنا می‌پرسند که احساس کنند زندگی‌شان فاقد معناست. به همین دلیل لازم است بحث را با بررسی انحاء "بی‌معنا" به نظر رسیدن زندگی آغاز کنیم. تامسون<sup>۱</sup> بی‌معنایی زندگی را معلول عللی نظیر ناراحتی‌های روانی، روزمرگی زندگی، و سرخوردگی‌های اجتماعی می‌داند. ناراحتی‌های روانی مانند افسردگی عمیق، همراه با احساس یأس و ناامیدی ممکن است زمینه‌ی طرح پرسش "آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟" را فراهم کند. روزمرگی زندگی علت دیگر به بی‌معنایی است، وقتی کسی احساس کند که زندگی‌اش در خدمت هیچ‌گونه هدف مهم بیرونی نیست و در نتیجه هیچ‌گونه هدف درونی نیز ندارد، زندگی را کسالت‌آور، پیش‌پاافتاده و پوچ احساس می‌کند. سرخوردگی‌های اجتماعی نیز می‌تواند باعث بی‌معنایی زندگی شوند. سرخوردگی‌های اجتماعی مانند بیکاری باعث می‌شود که افراد خود را غیر واقعی احساس کنند یا زندگی‌شان را غیر اصیل و دروغین بپندارند. با این وجود، تامسون تأکید می‌کند که ممکن است زندگی شخص کاملاً رضایت‌بخش و حتی موفق به نظر برسد و با این حال، در باطن زندگی را خالی یا تهی احساس کند. به عبارت بهتر، لازم نیست این مسئله خود را در یک بحران نشان دهد، گرچه در مورد لئو تولستوی<sup>۲</sup>، رمان‌نویس بزرگ روسی و جان استوارت میل<sup>۳</sup>، فیلسوف و اصلاح‌طلب انگلیسی چنین بود (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۵-۱۶).

---

نزدیکانشان باشد و سعادت آنها را به خطر اندازد. از سوی دیگر، به آنها هشدار می‌دهد که برآوردن امیال و هوس نباید باعث ظلم و عدول از حق و عدالت شود.

<sup>۱</sup> Garret Tomson

<sup>۲</sup> Leo Tolstoy

<sup>۳</sup> John Stuart Mill



از سوی دیگر، فیلسوف معاصر توماس نیگل<sup>۱</sup> معتقد است که تأمل درباره جهان و هستی ممکن است ایجاد احساس سرگیجه‌ای ارزشی کند که سردرگمی تمام عیاری در مورد جایگاه انسانیت در طرح کیهان به بار آورد. او می‌تواند از این منظر نتیجه بگیرد که زندگی انسان معنای واقعی ندارد یا پوچ است (Nagel, ۱۹۸۶).

زمینه‌های طرح پرسش معنای زندگی را می‌توان از انحاء مختلفی مورد بحث و بررسی قرار داد. برای اکثر ما، پرسش معنای زندگی احتمالاً در زمان پریشانی ایجاد می‌شود، وقتی اضطراب داریم یا وقتی حادثه‌ای اتفاق می‌افتد که به ارزش‌ها و انتظارات ما لطمه زده است. از این جهت، بررسی منابع و خاستگاه‌های اضطراب بشر از منظر زمینه‌های طرح پرسش «معنای زندگی چیست؟» اهمیت دارد.

از نظر روانشناسان، واکنش‌های روان‌پریشانه، روان‌نزدانه و روان‌فیزیولوژیکی واکنش به اضطراب است و از این جهت، اضطراب نقش محوری در روان‌درمانی دارد (یالوم، ۱۳۹۰: ۷۱). تشویش و اضطراب نمی‌گذارد زندگی خوبی داشته باشیم. نه تنها اجازه نمی‌دهد خوشحال باشیم، بلکه آزادی را نیز از ما می‌گیرد. دغدغه و تشویش، ترس از چیزهای بازگشت‌ناپذیر را در ما برمی‌انگیزد و فلج‌مان می‌کند، به دنبال آن توان اندیشیدن و آزادانه عمل کردن را از دست می‌دهیم (فری، ۱۳۹۴: ۲۷). در داستان هبوط آدم و حوا از بهشت، شیطان تلاش می‌کند با جدایی انسان از خدا وی را به تشویش و اضطرابی بیاندازد که ایمان توانسته بود شفا دهد. شیطان با فریب آنها و جدا کردنشان از خدا، همه رنج و عذاب زندگی زمینی را بر آنها آوار می‌کند. در بهشت انسان هیچ اضطراب و اندوهی نداشت و در کمال سعادت به سر می‌برد. تشنگی، گرسنگی، برهنگی و آفتاب‌زدگی از بلایای زندگی دنیوی است که انسان در بهشت از شر آنها مصون بود<sup>۲</sup>. همه این نعمتها به این دلیل بود که انسان در پیوند با

<sup>۱</sup> Thomas Nagel

<sup>۲</sup> «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (طه، ۱۱۸): در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی؛ «وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (طه، ۱۱۹): و [هم] اینکه در آنجا نه تشنه می‌گرددی و نه آفتاب‌زده».



با خداوند بود و از شیطان جدا بود<sup>۱</sup>. اما بعد شیطان آنها را به تردید و تمرد از فرمان خداوند واداشت<sup>۲</sup>. بدین ترتیب در نتیجه جدایی از خداوند و سرپیچی از فرمانش به رنج و اضطراب دچار شدند<sup>۳</sup>.

از منظر روانشناسی اگزیزتانس، پوچی در کنار مرگ، آزادی و تنهایی چهار دلواپسی غایی انسان را تشکیل می‌دهند. مجموعه‌ای بسیار پیچیده از دلواپسی‌ها که در ژرفا مدفونند، در پوسته‌ای از لایه-های تودر توی واپس زنی<sup>۴</sup>، انکار<sup>۵</sup>، جابه‌جایی<sup>۶</sup> و نمادسازی<sup>۷</sup> (یالوم، ۱۳۹۰، ۲۱).

در ادامه بحث، به بررسی این چهار دلواپسی از منظر قرآن کریم می‌پردازیم. از نظر ما، قرآن به این چهار دلواپسی اهمیت ویژه‌ای می‌دهد و سعی می‌کند در مواجهه درست با آنها و بلکه معنادار کردن زندگی از طریق آنها به انسان کمک کند.

<sup>۱</sup> «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (طه، ۱۱۷): پس گفتیم ای آدم در حقیقت این [ابلیس] برای تو و همسرت دشمنی [خطرناک] است زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی».

<sup>۲</sup> «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُولَى (طه، ۱۲۰): پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود راه نمایم»

<sup>۳</sup> «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه، ۱۲۱): آنگاه از آن [درخت ممنوع] خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود و [این‌گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت».

<sup>۴</sup> repression

<sup>۵</sup> denial

<sup>۶</sup> displacement

<sup>۷</sup> simbolization

## ۲-۳-۱- مرگ

مرگ سرچشمه‌ی اصلی و آغازین اضطراب است و در نتیجه منشأ اصلی ناهنجاری روانی نیز هست. مرگ ناخوشایندترین و وحشتناک‌ترین تجربه زندگی بشر است. نگرش ما نسبت به مرگ بر شیوه‌ی زندگی و تکامل‌مان و شیوه‌ی از توان افتادن و بیمارشدن‌مان اثر می‌گذارد. آشکارترین حقیقت زندگی این است که همه چیز رو به زوال و نابودی است، ما از محو شدن و نابودی در هراسیم و به رگم رویارویی یا نابودی و ترس باید زندگی کنیم (یالوم، ۱۳۹۰، ۵۶). تقریباً هر متفکر بزرگی عمیقاً درباره مرگ اندیشیده و نوشته است. اندیشیدن به این موضوع، بیش از بسیاری از موضوعات دیگر در متون مقدس مانند قرآن اهمیت پیدا می‌کند.

ترس از مرگ علت بسیاری از اعمال بد و شرورانه است. بسیاری از مخالفت‌ها و سرپیچی از دستورات پیامبر به علت ترس از مرگ بوده است. اما این امر باعث نمی‌شود که انسان از مرگ رهایی یابد یا زمان آن را به تأخیر بیندازد. مرگ امری حتمی برای هر موجودی است و هیچ کس و هیچ موجودی یارای فرار از آن ندارد<sup>۱</sup>. زمان زندگی هر کس از قبل مشخص شده و برای او اجلی معین است. هیچ کس نمی‌تواند این مهلت مقرر را به تعویق بیندازد. حتی تغییر مکان و رفتن به جاهای بسیار محکم و استوار نیز فایده‌ای ندارد و هر وقت اجل کسی فرا برسد در هر جایی باشد مرگ به سوی او روی خواهد آورد و از هر دری داخل می‌شود<sup>۲</sup>.

اگر کسانی بخواهند با شرکت نکردن در جهاد از کشته شدن بگریزند و دیگران را نیز به این کار تشویق کنند، هیچ فایده‌ای ندارد و پندار آنان خام است؛ چرا که اگر اجل کسی سر برسد یا کشته شدن بر کسی مقرر شده باشد، در همان زمان مقرر در هر کجا باشد خواهد مرد یا به سوی قتلگاه

<sup>۱</sup> «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (آل عمران، ۱۸۵): هر جاندار چشنده [طعم] مرگ است»؛ نیز بنگرید به عنکبوت، ۵۷؛ انبیاء، ۳۵

<sup>۲</sup> «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ (نساء، ۷۸): هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد هر چند در برجهای استوار باشید».



خود حرکت خواهد کرد<sup>۱</sup>. مرگ و زندگی در دست خداوند است و هیچ کس یارای گریز از آن را ندارد<sup>۲</sup>. کسانی که به دیگران توصیه می‌کنند که برای دوری از مرگ به جنگ نروند، قادر نیستند مرگ را از خودشان هم دور کنند چه برسد به اینکه بخواهند مانع از مرگ دیگران بشوند<sup>۳</sup>.

### ۲-۳-۱-۱- رویارویی با اضطراب مرگ

اهمیت و نقش نظریه‌های فراطبیعت‌گرایی در مواجهه با دل‌واپسی مرگ قابل ملاحظه است. بر اساس این نظریات دین وعده رستگاری و نجات انسان را در ارتباط با خطر یا شوربختی بزرگ یعنی مرگ مطرح می‌کند. دین می‌کوشد به شیوه‌های مختلف وعده زندگی ابدی را به ما بدهد؛ و ما را مطمئن سازد که روزی با عزیزانمان هم‌نشین خواهیم شد: عزیزانی چون والدین، دوستان، برادران، خواهران ... و هر که در نهایت زندگی زمینی ما را از آنها جدا می‌کند (فری، ۱۳۹۴: ۲۱). از نظر ایشان دین در رویارویی با قدرتمندترین چیزی که هستی ما را تهدید می‌کند تنها به یک نحو عمل می‌کند و از انسان می‌خواهد با ایمان و تعبد با این خطر مواجه شود. ایمان و تعبد می‌تواند لطف خداوند را شامل حال انسان کند و وی را نجات دهد. بدین ترتیب، بر اساس این نظریات آنچه دین در مواجهه با این دل‌واپسی عاید انسان می‌کند نجات از خود مرگ است نه نجات از تشویش و اضطرابی که ایجاد می‌کند (فری، ۱۳۹۴: ۲۳).

<sup>۱</sup> «... قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ... (آل عمران، ۱۵۴): ... بگو اگر شما در خانه های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می‌رفتند...».

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (آل-عمران، ۱۵۶): ای کسانی که ایمان آورده‌اید همچون کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفته [و در سفر مردند] و یا جهادگر شدند [و کشته شدند] گفتند اگر نزد ما [مانده] بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند [شما چنین سخنانی مگویید] تا خدا آن را در دل‌هایشان حسرتی قرار دهد و خدا [ست که] زنده می‌کند و می‌میراند و خدا [ست که] به آنچه می‌کنید بیناست.»

<sup>۳</sup> «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آل-عمران، ۱۶۸): همان کسانی که [خود در خانه] نشستند و درباره دوستان خود گفتند اگر از ما پیروی می‌کردند کشته نمی‌شدند بگو اگر راست می‌گویید مرگ را از خودتان دور کنید.»



از نظر متفکران، ترس از مرگ، تنها دلیل اضطرابی نیست که ایجاد می‌کند، بلکه ترس از مرگ مانع زندگی است. در بیشتر مواقع به فناپذیری نمی‌اندیشیم. ولی در سطحی عمیق‌تر، بازگشت‌ناپذیری چیزها نوعی مرگ است که در قلب زندگی جاری است و همواره این خطر هست که ما را به یاد گذشته‌ها بیندازد و به خانه دل‌تنگی، احساس گناه، و حسرت و پشیمانی بکشاند و این‌ها خوشی و سعادت را زایل می‌کنند.

فیلسوفان یونان، گذشته و آینده را بزرگ‌ترین شیاطینی می‌دانستند که بر زندگی انسان سنگینی می‌کنند و منبع همه تشویش‌هایی هستند که بر زمان حال سایه می‌اندازند. لحظه حال تنها بعدی از هستی است که ارزش سکنی‌گزیدن دارد، چون تنها چیزی است که در دسترس ماست. آنها به ما یادآوری می‌کردند که گذشته دیگر نیست و آینده هنوز نیامده است. ولی همه زندگی خود را جایی میان خاطره‌ها و آرزوها، دل‌تنگی و انتظار می‌گذرانیم. تصور می‌کنیم با کفش‌های جدید، رایانه سریع‌تر، خانه بزرگ‌تر، تعطیلات عجیب و غریب‌تر، و دوستان متفاوت بسیار خوشحال‌تر و سعادتمندتریم. ولی با حسرت گذشته یا امید آینده، در نهایت تنها زندگی‌ای را که ارزش زیستن دارد از دست می‌دهیم: زندگی‌ای که از همین جا و هم‌اکنون آغاز می‌شود و شایسته دوست داشتن است (فری، ۱۳۹۴: ۲۵).

از نظر منتقدین به نظریات فراطبیعت‌گرایی اشکال این نظریات آن است که تنها به یک رویه و چهره مرگ توجه دارند. مرگ چهره‌های مختلفی دارد و اضطراب مرگ از جنبه‌های مختلفی باید اندیشیده شود. وعده رستگاری برای نجات از اضطراب و تشویش مرگ کافی نیست، باید با درک دنیا، با درک خویشتن و دیگران تا جایی که هوشمان اجازه می‌دهد، با روشن‌بینی بر ترس غلبه کنیم (فری، ۱۳۹۴: ۲۴).

بعد از آشنایی مقدماتی با نظریات فراطبیعت‌گرایان در مواجهه با اضطراب مرگ، در ادامه بحث به نحوه مواجهه قرآن با اضطراب مرگ می‌پردازیم. بررسی مواجهه قرآن با این اضطراب در چارچوب نظریات فراطبیعت‌گرایی خالی از اشکال نیست. درواقع، آموزه‌های قرآنی در این خصوص در انطباق کامل با نظریات فراطبیعت‌گرایی نیست. از نظر قرآن، هر کس به نوعی از مرگ می‌ترسد و اضطراب

مرگ امری طبیعی است. به کار بردن کلمات خوف و نقص و مصیبت<sup>۱</sup> برای مرگ حاکی از آن است که قرآن با این نظر که احساس مرگ مخالف طبع آدمی است موافق هست؛ از این رو، سعی دارد ضمن پذیرش این پدیده طبیعی آن را معنادار کند. معنادار شدن مرگ تا حد زیادی از شدت درد و رنج آن می‌کاهد و رویارویی با آن را آسان‌تر می‌کند.

ترس از مرگ ممکن است به دلیل سرنوشت نامعلوم و حزن انگیز انسان بعد از مرگ باشد. قرآن سعی می‌کند این نگرانی و ترس را با توصیه و سفارش به زندگی نیک و انجام عمل صالح بزدايد. از این رو به مؤمنانی که اعمال نیک می‌کنند بشارت می‌دهد که مغفرت و رحمت خداوند شامل حال آنان خواهد شد<sup>۲</sup> و بعد از مرگ زندگی بسیار لذت‌بخشی در انتظارشان است<sup>۳</sup>؛ تمامی ترس و اندوه‌ها از آنها زدوده می‌شود و به کمال آرامش و آسایش خواهند رسید<sup>۴</sup>.

مرگ خود و عزیزان مصیبت و نقصی دهشتناک برای بشر است و اضطراب آن طبیعی است؛ اما این سرنوشت محتوم همه ابناء بشر است و گریزی از آن نیست. قرآن برای کاهش این اضطراب و تبعات منفی آن در نفس آدمی به انسان توصیه می‌کند که به هنگام مواجهه با مصیبت مرگ عزیزان صبور باشد<sup>۵</sup>. "صبر" یعنی پذیرفتن مصیبت و «نگه‌داشتن نفس از جزع» (جوهری، ج ۲: ۷۰۶)، تحمل

<sup>۱</sup> «مُصِيبَةُ الْمَوْتِ» (مائده، ۱۰۶)

<sup>۲</sup> «وَلَئِنْ قُلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِنْكُمْ لَمَعْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (ال-عمران، ۱۵۷): و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید قطعاً آمرزش خدا و رحمت او از [همه] آنچه [آنان] جمع می‌کنند بهتر است».

<sup>۳</sup> «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنْتُمْ بِه مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۵): و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده که ایشان را باغهایی خواهد بود که از زیر [درختان] آنها جوی‌ها روان است هر گاه میوه ای از آن روزی ایشان شود می‌گویند این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمت‌ها] به ایشان داده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند؛ نیز بنگرید به: نساء، ۵۷

<sup>۴</sup> «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (ال-عمران، ۱۷۰): به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند».

<sup>۵</sup> «وَلَنْزَلْنَكُمْ بِشْيَاءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (بقره، ۱۵۵): و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را».

کردن، طاقت داشتن، استواری ورزیدن و... (آذرنوش، ۱۳۷۹، ۳۵۴). پذیرفتن این مصیبت در صورتی است که انسان اولاً بداند مالک حقیقی او خداوند است و به سوی او بازگردانده می‌شود. ثانیاً، بداند که همه چیزهایی که در زندگی او اتفاق می‌افتد اعم از خوب یا بد آزمایش الهی است: آگاهی به این دو امر و یقین به آنها باعث صبر و استقامت در برابر مصائب و شدائد دیگر زندگی می‌شود.<sup>۱</sup> این که انسان بداند همه وقایع و اتفاقات زندگی اعم از خوب یا بد آزمایش الهی است، مصائبی مانند مرگ را بپذیرد و در برابر آنها صبوری بورزد، تأثیر بسیار مطلوبی در زندگی‌اش خواهد گذاشت؛ چرا که صبر کردن در برابر ترس و اضطراب ناشی از دست دادن مال و جان، در واکنش‌های نامطلوب ناشی از اضطراب انسان را ایمن می‌کند. از نظر قرآن، صابران ره‌یافتگانی هستند که همواره و در لحظه لحظه زندگی‌شان مشمول رحمت و صلوات الهی هستند.<sup>۲</sup> «رحمت خدا به ایشان این است که ایشان را بسوی خود هدایت کند و صلوات او بر ایشان به منزله مقدمه این هدایت است و اهداء ایشان نتیجه هدایت خداست، خدا ایشان را هدایت کرد و ایشان هم هدایت خدا را قبول کردند» (طباطبایی، ج ۱: ۳۶۱).

یکی دیگر از انواع ترس از مرگ، ترس از نابودی و محو شدن در جهان بی‌متنا است. ترس از نابودی و فنا گاهی به صورت میل به جاودانگی و خلود ابراز می‌شود. از این جهت خداوند در آیات بسیاری به مومنانی که کارهای نیک می‌کنند مژده می‌دهد که پس از مرگ در حضور پروردگار محشور شده<sup>۳</sup> و زندگی جاودانه خواهند داشت. زندگی جاودانه آنها اینگونه نیست که صرفاً جاودان باشند

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره، ۱۵۶): [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».

<sup>۲</sup> «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (بقره، ۱۵۷): بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه‌یافتگان [هم] خود ایشانند».

<sup>۳</sup> «وَلَيْنُ مَتُّهُ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ» (آل عمران، ۱۵۸): و اگر [در راه جهاد] بمیرید یا کشته شوید قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد».



بلکه آنها در بهترین و خوش‌ترین حالت زندگی به سر برده و تحت حمایت و توجهات دائمی هستند (راغب اصفهانی، ماده ظلل؛ مصطفوی، ج ۷: ۱۶۶).<sup>۱</sup>

فنا و نیستی برای مجاهدان در راه خداوند معنایی ندارند. کسانی که در راه خداوند، تلاش می‌کنند و متحمل درد و رنج زیادی می‌شوند، از خودگذشتگی و ایثار فراوانی به خرج می‌دهند و سرانجام در این راه کشته می‌شوند. آنان مرده نیستند بلکه زنده‌اند هر چند ما در نمی‌یابیم.<sup>۲</sup> تلاش و مشقت آنان در زندگی بی‌ثمر نمی‌ماند؛ غم و اندوه یکسره از آنان رخت برمی‌بندد و در جوار رحمت الهی به شادی مطلق می‌رسند.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از چیزهایی که باعث اضطراب مرگ می‌شود، ترس از سرنوشت نامعلوم انسان بعد از مرگ است. قرآن برای مواجهه با این نوع اضطراب و کاهش واکنش‌های نامطلوب ناشی از این اضطراب، به نجات از شر آخرت وعده می‌دهد. از نظر قرآن، زندگی دنیا نیز جز متاعی فریبنده نیست. البته این فریبندگی برای همه نیست مخصوص کسانی است که به حقیقت دنیا پی نبرده‌اند و به آن دل بسته‌اند. از نظر قرآن، دنیا متاع غرور و دام فریب است که چون سراب بیابان به نظر بیننده لب تشنه، آب می‌آید و او را به سوی خود می‌کشاند. دنیا با هر آنچه در آن هست موقت و زودگذر است و مرگ فراخواهد رسید و از آن گریزی نیست. اگر انسان به چنین آگاهی‌ای دست یابد، واکنش‌های نامطلوب ناشی از اضطراب مرگ مانند ناشکری و ناشکیبایی کمتر از او سرخواهد زد و اعمال خود را

<sup>۱</sup> «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (نساء، ۵۷): و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درآوریم برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه ای پایدار درآوریم».

<sup>۲</sup> «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (بقره، ۱۵۴): و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نخوانید بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید».

<sup>۳</sup> «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (آل عمران، ۱۷۰): به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند».

با هدف رسیدن به نجات از شرور آخرت انجام خواهد داد<sup>۱</sup> (طباطبایی، ج ۴: ۸۵، ج ۱۱: ۱۵۸، ج ۱۹: ۱۶۵).

به هر حال، مرگ دلواپسی بزرگ بشر است که گریزی از آن نیست و سرانجام روزی باید جام تلخ آن را سربکشد. قرآن ضمن درک این نگرانی و طبیعی دانستن آن سعی دارد از تلخی زهر آن بکاهد و انسان را در مواجهه با آن یاری دهد. از این رو، با منسوب کردن زندگی و مرگ به خداوند<sup>۲</sup> و غایتمند کردن مرگ<sup>۳</sup>، آن را معنادار می‌کند. مرگ سرنوشت محتوم همه ابناء بشر است؛ آگاهی به این امر و پذیرش آن (مرگ‌آگاهی)، شوق به مرگ ارزشمند/ معنادار را در انسان برمی‌انگیزد. ترغیب و تشویق قرآن به نیک مردن و در زمره نیکان مردن، بیانگر توجه عمیق قرآن کریم در نقش اشتیاق به مرگ معنادار/ ارزشمند در مواجهه معقولانه با اضطراب مرگ است<sup>۴</sup>. ارزشمندترین و معنادارترین مرگها مرگ کسانی که در راه‌های ارزشمند کسانی که در راه خداوند مهاجرت کرده<sup>۵</sup>؛

<sup>۱</sup> «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ (آل عمران، ۱۸۵): هر جاننداری چشنده [طعم] مرگ است و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می‌شود پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآوردند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست».

<sup>۲</sup> «وَاللَّهُ يُحِبُّ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (آل عمران، ۱۵۶): و خدا [ست که] زنده می‌کند و می‌میراند و خدا [ست که] به آنچه می‌کنید بیناست».

<sup>۳</sup> «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (آل عمران، ۱۵۷): و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید قطعاً آموزش خدا و رحمت او از [همه] آنچه [آنان] جمع می‌کنند بهتر است».

<sup>۴</sup> «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (آل عمران، ۱۹۳): پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگار خود ایمان آورید پس ایمان آوردیم پروردگارا گناهان ما را ببامرز و بدیهای ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران»؛ «رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آل عمران، ۱۹۴): پروردگارا و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو وعده ات را خلاف نمی‌کنی»

<sup>۵</sup> «وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآءًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (النساء، ۱۰۰): و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین اقامتگاه های فراوان و گشایشها خواهد یافت و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید سپس مرگش دررسد پاداش او قطعاً بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است».



کشته می‌شوند یا می‌میرند. به ایشان حتی نام مرده نیز اطلاق نمی‌شود. آنها زنده‌اند و در نزد خداوند روزی می‌خورند و در کمال سعادت روزگار را به سپر می‌برند.<sup>۱</sup>

## ۲-۳-۲- تنهایی

یالوم سه شکل متفاوت تنهایی را ترسیم می‌کند: بین فردی، درون فردی و اگزستانسیال. تنهایی بین-فردی معمولاً به صورت جداافتادگی و بی‌کسی تجربه می‌شود. به معنای دورافتادن از دیگران است. عوامل بسیاری مانند انزوای جغرافیایی، فقدان مهارت‌های اجتماعی مناسب، احساسات به شدت متضاد درباره صمیمیت یا یک سبک شخصیتی (اسکیزوتیپ، خودشیفته، استثمارگر یا قضاوت‌گر) که مانع تعامل اجتماعی راضی‌کننده‌ست و عوامل فرهنگی در تنهایی بین‌فردی نقش مهمی ایفا می‌کند. (یالوم، ۱۳۹۰، ۴۹۱-۴۹۲).

تنهایی درون‌فردی فرایندی‌ست که در آن، اجزای مختلف وجود فرد از هم فاصله می‌گیرند و وجود انسان تکه تکه می‌شود. این تنهایی زمانی اتفاق می‌افتد که فرد احساسات یا خواسته‌هایش را خفه کند، بایدها و اجبارها را به جای آرزوهایش بپذیرد، به قضاوت خود بی‌اعتماد شود یا استعدادهای خود را به بوته‌ی فراموشی سپارد (یالوم، ۱۳۹۰، ۴۹۲).

افراد اغلب از دیگران و از اجزای خود جدا می‌افتند ولی در عمق این جدا افتادگی‌ها تنهایی اساسی‌تری جای دارد که به هستی مربوط می‌شود. تنهایی‌ای که به رغم رضایت‌بخش‌ترین روابط با دیگران و به رغم خودشناسی و انسجام درونی تمام عیار، همچنان باقی است. تنهایی اگزستانسیال به مغاک اشاره دارد که میان انسان و هر موجود دیگری دهان گشوده و پلی هم نمی‌توان بر آن زد. تنهایی اگزستانسیال، بسیار بنیادی‌تر و ریشه‌ای‌تر از دو تنهایی دیگر است. این تنهایی حاکی از جدایی



میان فرد و دنیا است؛ جدایی از دنیا. تنهایی اگزستانسیال، دره‌ای است که از راه‌های مختلف می‌توان به آن نزدیک شد. رویارویی با مرگ و آزادی، ناگزیر آدمی را به آن دره راهنمایی خواهد کرد.

دو عامل مرگ و آزادی در تشدید حس تنهایی نقش زیادی دارند. آگاهی از «مرگ من» موجب می‌شود فرد عمیقا دریابد که قادر نیست با دیگری یا برای دیگری بمیرد. با این‌که آدمی می‌تواند برای دیگری به کام مرگ رود، ولی این مردن برای دیگری بدان معنا نیست که آن دیگری از مرگ خود به کمترین میزان رهایی یابد (یالوم، ۱۳۹۰، ۴۹۴-۴۹۵). مرگ تنهایی انسان را در رویارویی با مرگ به شکلی ساده و نیرومند ترسیم می‌کند.

«بنی-آدم»، مشهورترین نمایشنامه قرون وسطایی درباره مرگ، تنهایی انسان را در رویارویی با مرگ به شکلی ساده و نیرومند ترسیم می‌کند: مرگ به دیدار بنی‌آدم می‌آید و به او اطلاع می‌دهد باید آخرین سفرش را به سوی خدا آغاز کند. بنی‌آدم التماس می‌کند بر او رحم آورد، ولی سودی ندارد مرگ به او اطلاع می‌دهد که باید خود را برای روزی آماده کند که هیچ انسان زنده‌ای قادر به گریز از آن نیست. بالاخره آنچه بنی‌آدم را از وحشت تنهایی اگزستانسیال می‌رهاند، شخصیت گوددیدی (کردار نیک) است که حاضر می‌شود حتی تا کام مرگ هم همراهی‌اش کند. و این درواقع نتیجه اخلاقی مسیحی نمایش است: کارهای خوب در بافت مذهبی، پشتیبان انسان در برابر تنهایی واپسینند. بنی‌آدم بی‌دین امروزی که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ایمان دینی را درک کند، حقیقتا باید این سفر را تنها بیاغازد (یالوم، ۱۳۹۰، ۴۹۶-۴۹۷).

عامل مؤثر دیگر در حس تنهایی اضطراب آزادی است. تنهایی ناشی از والد خود بودن. همان‌قدر که آدمی مسئول زندگی خویش است همان‌قدر تنهاست. مسئولیت به معنای مؤلف بودن است؛ آگاهی از مؤلف بودن خویش به معنای ترک این اعتقاد است که دیگری مرا آفریده و حفاظت می‌کند. تنهایی عمیق از عمل خودآفرینندگی جدایی‌ناپذیر است. فرد به بی‌تفاوتی عظیم جهان آگاه می‌شود. احساس بی‌پناهی نتیجه معقول این بی‌تفاوتی است. عواطف به هم جوش خورده‌ی تنهایی - درماندگی یک پاسخ هیجانی قابل درک به این دریافت است که به هستی واردمان کرده‌اند بی‌آنکه خود بخوایم یا به آن راضی باشیم (یالوم، ۱۳۹۰، ۴۹۸-۴۹۷).



این تجربه‌ی تهی بودن، گم شدن و محرومیت جایی بیرون از ما نیست: در درون ماست و برای یافتن آن نیازی به محرک خارجی نداریم. همه‌ی آنچه لازم داریم یک جست و جوی درونی و صادقانه است. وقتی انسان در کام صحرای متروک درون خودش می‌افتد، دنیا ناگهان ناآشنا و بیگانه می‌شود (یالوم، ۱۳۹۰: ۴۹۹). هیچ چیز آن‌طور که فکر می‌کردیم نیست. تضاد و اتفاق حکمفرماست، همه چیز می‌تواند طور دیگری باشد؛ همه آن چیزهایی که استوار، ارزشمند و خوب می‌دانستیم، می‌توانند ناگهان از میان بروند؛ زمین محکمی زیر پایمان نیست؛ نه در این جا و نه در هیچ جای دیگر این دنیا در خانه خود نیستیم (یالوم، ۱۳۹۰: ۵۰۲).

قرآن با صراحت تمام به تنهایی انسان اشاره می‌کند؛ تنهایی حقیقت بنیادینی که قادر به از بین بردن آن نیستیم. روش مواجهه قرآن با تنهایی تأمل برانگیز است: نه تنها سعی ندارد ما را بطور کاذب از مواجهه با تنهایی برهاند بلکه برعکس، سعی دارد تنهایی واقعی ما را به ما بنمایاند. فهم اینکه خیلی تنهاییم خیلی مهم است. انسان تنها خلق شده و در زندگی نیز به معنای واقعی کلمه تنهاست و هیچ یار و یاور ندارد<sup>۱</sup>. تنهایی راه حل ندارد. بخشی از هستی است باید با آن روبه‌رو شویم و راهی برای هضم آن بیابیم. انسان بودن انسان به معنای تنها بودن است. فهم تنهایی یکی از اساسی‌ترین گرایش‌ها به دین است. موضوع بسیاری از ادعیه دینی نمایاندن تنهایی و غربت واقعی انسان است و در آنها سعی می‌شود با ایجاد ارتباط مناسب با خداوند به حس تنهایی او معنا داده شود.

قرآن نه تنها سعی ندارد حس تنهایی را از بین نبرد بلکه با نمایاندن تنهایی واقعی انسان، به او، کمک می‌کند که در سازندگی خود گام بردارد. سرمنشأ همه گرفتاری‌ها و بلاهای بشر، توجه نکردن به حقیقت تنهایی خود است. بسیاری از ظلم‌ها و عدول از حق و عدالت، تبعیت از ظالمان و فاسدان،

<sup>۱</sup> «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ (انعام، ۹۴): و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده اید»؛ نیز بنگرید به: الکهف،





و ارتباط‌های نادرست برای رهنایدن خود از حس تنهایی و خشنود کردن اعوان و انصار و به پشتگرمی آنهاست (ملکیان، ۱۳۷۱: ۲۹-۳۰).<sup>۱</sup>

حس تنهایی باعث می‌شود که انسان به خود توجه بیشتری بکند و به تعبیر قرآن به خود پردازد.<sup>۲</sup> اطرافیان ما احساس تنهایی را از ما می‌گیرند و باعث می‌شوند با وجود گرفتاری‌های زیاد، خود را مشغول این و آن بکنیم. بالاخره روزی فرا خواهد رسید که انسان از تمام کسانی که خودش را به آنها مشغول کرده فرار می‌کند، چون آنقدر مشغولیت دارد که نمی‌تواند دلنگران آنها بشود.<sup>۳</sup>

قرآن به انحاء مختلفی سعی دارد انسان را به تنهایی عظیمش متوجه سازد. چرا که اولین قدم برای مواجهه با تنهایی توجه به این نکته است که تنهایی حقیقت بنیادینی است که انسان قادر به ازبین بردن آن نیست. تنهایی راه حل ندارد. بخشی از هستی است باید با آن روبه‌رو شویم و راهی برای هضم آن بیابیم. انسان بودن انسان به معنای تنها بودن است. پیشرفت در جهت انسان شدن به معنای کشف شیوه‌های نوین برای آرام گرفتن در تنهایی خویش است. بطور مثال، درک ضعف و ناتوانی خود در هستی یکی از عوامل فهم تنهایی است. وقتی انسان به واقعیت گریزناپذیر ضعف خود<sup>۴</sup> در هستی پی می‌برد، حس تنهایی‌اش در هستی تقویت می‌شود. احساس ضعف چه در برابر نیروهای درونی و چه در برابر پدیده‌ها و نیروهای بیرونی اضطراب تنهایی را افزایش می‌دهد. هر چقدر انسان به ضعف خود بیشتر پی می‌برد حس بی‌پناهی و سرگشتگی‌اش در عالم هستی افزایش می‌یابد.

مردم اکثراً برای مواجهه با اضطراب تنهایی به شیوه‌های نادرستی متمسک می‌شوند. اکثر مشکلات و گرفتاریهای انسان نیز برخاسته از همین امر است. دوستی، همراهی، تبعیت و پرستش شیطان،

<sup>۱</sup> <http://bidgoli1371.blogfa.com/category/>

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ (مائده، ۱۰۵): ای کسانی که ایمان آورده اید به خودتان پردازید».

<sup>۳</sup> «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (عبس، ۳۴-۳۶): روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدرش، و از همسرش و پسرانش می‌گریزد». چرا؟ چون در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (عبس، ۳۷))

<sup>۴</sup> «... وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (نساء، ۲۸): و انسان ناتوان آفریده شده است».

کافران، منافقان، بتها، طاغوت و غیره از جمله شیوه‌های نادرست مواجهه با تنهایی است. دوستی‌های نادرست، تقلید و تبعیت از ظالمان، کفار و فاسقان و قصد خشنود کردن آنها، اکثرا با این تصور است که آنها می‌توانند ما را از تنهایی بدر آورده و در مواقع نیاز کمک کنند.

قرآن سعی دارد درباره شیوه‌های نادرست مواجهه با اضطراب تنهایی به انسان آگاهی بدهد. بطور مثال، در مورد ارتباط با شیطان و دوستی ورزیدن با او. از نظر قرآن این ارتباط نه تنها سودی برای انسان ندارد بلکه وی را به ضرر و زیان عظیمی دچار خواهد کرد. تعبیرات مختلفی برای ارتباط با شیطان به کار برده می‌شود؛ مانند پیروی از شیطان<sup>۱</sup>، دوستی با شیطان<sup>۲</sup>، پرستش شیطان<sup>۳</sup>، کمک به شیطان<sup>۴</sup> و دمسازی و همنشینی با شیطان<sup>۵</sup>. از نظر قرآن، این ارتباطها نه تنها تنهایی آنها را از بین نمی‌برد، بلکه باعث گمراهی آنها شده و به ترس و وحشت آنها دامنه بیشتری می‌دهد<sup>۶</sup>. شیطان با دادن وعده‌های دروغ؛ آرزوافکنی و فریب انسان<sup>۷</sup>؛ و زیبا جلوه دادن کارهای بد و شرورانه انسان<sup>۸</sup>؛ باعث

<sup>۱</sup> «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (حج، ۳): و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکش پیروی می‌نمایند؛ نیز بنگرید به: نور، ۲۱؛ بقره، ۲۰۸.

<sup>۲</sup> «إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران، ۱۷۵): در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید؛ نیز بنگرید به: نساء، ۷۶.

<sup>۳</sup> «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (مریم، ۴۴): پدر جان شیطان را می‌پرست که شیطان [خدای] رحمان را عصیانگر است».

<sup>۴</sup> «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (مریم، ۴۵): پدر جان من می‌ترسم از جانب [خدای] رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی؛ نیز بنگرید به: مجادله، ۱۹.

<sup>۵</sup> «وَالَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (النساء، ۳۸): و کسانی که اموالشان را برای نشان‌دادن به مردم انفاق می‌کنند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و هر کس شیطان یار او باشد چه بد همدمی است».

<sup>۶</sup> «إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران، ۱۷۵): در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید».

<sup>۷</sup> «يَعِدُّهُمْ وَيُؤْمِنُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (نساء، ۱۲۰): آری شیطان به آنان وعده می‌دهد و ایشان را در آرزوها می‌افکند و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد؛ نیز بنگرید به: اسراء، ۶۴؛ محمد، ۲۵؛ انفال، ۴۸.

<sup>۸</sup> «فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ (نحل، ۶۳): ... شیطان اعمالشان را برایشان آراست؛ نیز بنگرید به: نمل، ۲۴.

می‌شود انسان یاد خداوند را فراموش کرده<sup>۱</sup>، به سوی اعمال بد و غیر اخلاقی همچون تغییر خلقت خداوند<sup>۲</sup>، از بین بردن روابط دوستانه و برادرانه<sup>۳</sup>، دشمنی و کینه<sup>۴</sup> سوق داده شود. مبتلا کردن انسان به رنج و عذاب<sup>۵</sup>، و غمگین کردن مؤمنان<sup>۶</sup> از دیگر نشانه‌های دشمنی شیطان با انسان است. با وجود این شیطان مسئولیت هیچیک از دشمنی‌هایش با انسان را نمی‌پذیرد<sup>۷</sup>، به همین دلیل، قرآن از انسان می‌خواهد که از دوری کند و از دوستی با او بپرهیزد؛ چرا که نه تنها دوستی با شیطان هیچ سودی برای او ندارد بلکه به زیان آشکاری دچار خواهد شد که سرانجامش عذاب جاودان الهی است<sup>۸</sup>.

<sup>۱</sup> «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ ... وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ (مائده، ۹۱): همانا شیطان می‌خواهد ... و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد»، نیز بنگرید به: یوسف، ۴۲

<sup>۲</sup> «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره، ۲۶۸): شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و (لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست»، «إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره، ۱۶۹): او شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و [وامی‌دارد] تا بر خدا چیزی را که نمی‌دانید برنیدید»؛ نیز بنگرید به: نساء.

<sup>۳</sup> «نَزَعَ الشَّيْطَانُ بُنْيَانِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي (یوسف، ۱۰۰): شیطان میان من و برادرانم را به هم زد».

<sup>۴</sup> «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ (مائده، ۹۱): همانا شیطان می‌خواهد ... میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند».

<sup>۵</sup> «وَأَذْكَرَ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (ص، ۴۱): و بنده ما ایوب را به یاد آور آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد».

<sup>۶</sup> «... مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا ... (مجادله، ۱۰): چنان نجوایی صرفا از [القات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند ...».

<sup>۷</sup> «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر، ۱۶): چون حکایت شیطان که به انسان گفت کافر شو و چون [وی] کافر شد گفت من از تو بیزارم زیرا من از خدا پروردگار جهانیان می‌ترسم»، نیز بنگرید به: انفال، ۴۸؛ فرقان، ۲۹؛ فاطر، ۶؛ لبراهیم، ۲۲

<sup>۸</sup> «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (النساء، ۱۱۹) ... [ولی] هر کس به جای خدا شیطان را دوست [خدا] گیرد قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است»، «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (الفاطر، ۶): در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن بگیرید [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند».

شیوه اشتباه دیگر برای مواجهه با تنهایی، تبعیت از پیشوایان کافر و فاسق است که از نظر قرآن، سرانجامی جز حسرت و پشیمانی ندارد. در سرای قیامت پیشوایان کافر و فاسقی که از آنها تبعیت شده، مسئولیت هیچیک از اعمالشان را نمی‌پذیرند و از پیروان خود بیزاری می‌جویند. آنگاه، پیروانشان قلباً آرزو می‌کنند که کاش راه بازگشتی بود تا همانطور که آنها اکنون از او بیزاری می‌جویند او هم در دنیا راهش را از آنها جدا کرده بود و از آنها بیزاری می‌جست.<sup>۱</sup> امید به این که روزی پیشوایان کافر به یاریمان خواهند شتافت و گناهانمان را به گردن خواهند گرفت امیدی واهی است آنها هیچ چیزی را به گردن نخواهند گرفت.<sup>۲</sup>

بر این اساس، قرآن سعی می‌کند فرد را ابتدا از دیگری جدا کند تا بتواند با تنهایی روبه‌رو شود و آن را تجربه کند. رویارویی با تنهایی به فرد امکان می‌دهد تا رابطه‌ای عمیق و پرمعنا با دیگری برقرار کند.<sup>۳</sup> هیچ رابطه‌ای قادر به از میان بردن تنهایی نیست. هر یک از ما در هستی تنهایییم. ولی می‌توانیم در تنهایی یکدیگر شریک شویم همانطور که عشق درد تنهایی را جبران می‌کند. اگر بتوانیم موقعیت‌های تنها و منفرد خویش را در هستی بشناسیم و سرسختانه با آنها روبرو شویم، قادر خواهیم بود رابطه‌ای مبتنی بر عشق و دوستی با دیگران برقرار کنیم. در صورتی که اگر در برابر مغاک تنهایی، وحشت بر ما غلبه کند، نمی‌توانیم دستمان را به سوی دیگران بگشاییم، بلکه باید دست‌وپا بزیم تا در

<sup>۱</sup> «إِذْ نَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (البقره، ۱۶۶): آنگاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و میانشان پیوندها بریده گردد؛ «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمُ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (البقره، ۱۶۷): و پیروان می‌گویند کاش برای ما بازگشتی بود تا همان گونه که [آنان] از ما بیزاری جستند [ما نیز] از آنان بیزاری می‌جستیم این گونه خداوند کارهایشان را که بر آنان مایه حسرت‌هاست به ایشان می‌نماید و از آتش بیرون آمدنی نیستند».

<sup>۲</sup> «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (العنكبوت، ۱۲): و کسانی که کافر شده‌اند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و [لی] چیزی از گناهانتان را به گردن نخواهند گرفت قطعاً آنان دروغ‌گویند».

<sup>۳</sup> «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (انعام، ۲۲): و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می‌کنیم آنگاه به کسانی که شرک آورده‌اند می‌گوییم کجا بندگان شریکان شما که [آنها را شریک خدا] می‌پنداشتید؛ «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِبَانًا تَعْبُدُونَ (یونس، ۲۸): و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می‌آوریم آنگاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند می‌گوییم شما و شریکانتان بر جای خود باشید پس میان آنها جدایی می‌افکنیم و شریکان آنان می‌گویند در حقیقت شما ما را نمی‌پرستیدید».

دریای هستی غرق نشویم. در چنین حالتی روابط ما، حقیقی نخواهد بود، بلکه ناساز، ناکام، ناهنجار و... خواهد بود. هنگام ارتباط با دیگران، آنها را افرادی مانند خود نمی‌بینیم یعنی موجوداتی دارای احساس، تنها و وحشت‌زده که با به هم پیوستن چیزها، در پی ساختن دنیایی هستند که در آن احساس آرامش و در خانه بودن کنند، بلکه با آنها مانند ابزار یا وسیله رفتار می‌کنیم. دیگر با انسانی دیگر روبه‌رو نیستیم، بلکه با یک شیء مواجهیم که در محدوده دنیای ما قرار گرفته تا کاربردی برایمان داشته باشد. کاربرد اصلی‌اش هم انکار تنهایی است ولی آگاهی از این کاربرد به آن وحشت نهفته بسیار نزدیک است (یالوم، ۱۳۹۰، ۵۰۶-۵۰۴).

درک تنهایی، گام نخست در سازندگی و ارتباط درست است. در گام دوم به عنوان، اساسی‌ترین وظیفه بین‌فردی انسان باید در آن واحد هم بخشی از جمع باشد و هم جدا از آن. کسانی که برای رهایی از اضطراب تنهایی دوستانی غیر خدا برمی‌گزینند و آنها را چون خداوند دوست می‌دارند به خود ستم می‌کنند. در مقابل، مؤمنان با پذیرفتن تنهایی خود در دنیا، در عین حال که به وظیفه بین فردی خود عمل می‌کنند و با دیگران ارتباط دارند، به خداوند محبت بیشتری دارند<sup>۱</sup>؛ چرا که می‌دانند هیچ ارتباط بین فردی‌ای آنها را از تنهایی عمیقشان نجات نمی‌دهد.

## ۲-۳-۳- آزادی

دلواپسی بزرگ دیگر بشر آزادی و مسئولیت است؛ تصور آزادی بی‌قید و شرط که هیچ حدی ندارد جز این که نمی‌توانیم انتخاب کنیم که آزاد نباشیم. آگاهی از آزادی خود «ترس آگاهی» نام دارد. ترس-آگاهی بازشناسی دردناک آن است که انتخاب‌های مرا هیچ چیز متعین نکرده است. مثلاً هنگام قدم

<sup>۱</sup> «مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (البقره، ۱۶۵): و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که [با برگزیدن بتها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت کیفر است.»



زدن در یک مسیر صخره‌ای خطرناک، احساس ترس آگاهی می‌کنیم چون می‌دانیم چیزی وجود ندارد تا مانع آن شود که خود را به پایین پرتاب کنیم. غالباً با عمل کردن برپایه سوء نیت تلاش می‌کنیم به خود بقبولانیم که آزاد نیستیم. مثلاً خدمتکار کافه سعی می‌کند خود را با نقش خود بشناساند تا تظاهر کند که در قبال اعمالش هیچ انتخابی ندارد. با این حال آیا اصیل بودن و اجتناب از سوءنیت ممکن است؟ یعنی در انتخاب‌های فردی آگاه باشیم که هیچ چیز آنها را برای ما معین نمی‌کند. فرد باید انتخاب کند که با بی‌معنایی زندگی از طریق تصمیم آزادانه در مورد آنچه می‌خواهد انجام بدهد یا بدان ارزش دهد مبارزه کند (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۰۶-۱۰۷). دلواپسی آزادی به دفاع‌های اجتناب‌کننده از مسئولیت منجر می‌شود. مسئولیت، عمیق‌ترین توضیح را برای هستی ارائه می‌کند. بنیان‌گذاشتن خود و دنیای خود (به معنای مسئولیت در برابر آن) و نیز آگاهی از مسئولیت خویش، بصیرت عمیقاً ترس-آوری است (یالوم، ۱۳۹۰، ۳۱۵).

همانطور که گفته شد، یکی از راه‌های مقابله با ترس آگاهی این است که فرد به خود بقبولاند که آزاد نیست. قرآن برای مواجهه با این امر سعی دارد حس مسئولیت فرد را در قبال اعمالش بالا ببرد و از این‌رو، به انتخاب‌های فرد در زندگی اهمیت می‌دهد. مسئولیت یعنی آگاهی از این‌که سرنوشت، رنج‌ها و گرفتاری‌هایمان زندگی خود پدید آورده‌ایم. از نظر قرآن، فرد باید انتخاب کند که با بی‌معنایی زندگی از طریق تصمیم آزادانه در مورد آنچه می‌خواهد انجام بدهد یا بدان ارزش دهد مبارزه کند. آیات بسیاری به مسئولیت انسان در قبال کارهایش و آثار و نتایج حاصل از آنها اشاره می‌کند. از نظر قرآن انسان مسئول سرنوشت خود، گرفتاری‌ها و مشکلات و رنج‌هایش هست<sup>۱</sup>. هر کس باید متوجه این معنا باشد که هر گناهی مرتکب شود علیه خودش می‌کند، و دود گناهش به چشم خودش می‌رود، و باید منتظر عواقب سوء آن باشد. از این جهت، خداوند دانا و حکیم شخص گناهکار را مؤاخذه می‌کند نه کس دیگری را که احیاناً وی گناهش را به گردن او انداخته است<sup>۲</sup>. از نظر قرآن انسان مسئول

<sup>۱</sup> «وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (نساء، ۱۱۱): و هر کس گناهی مرتکب شود فقط آن را به زیان خود مرتکب شده و خدا همواره دانای سنجیده کار است.»

<sup>۲</sup> بنگرید به: سوره النساء، ۱۱۲.



سرنوشت خود، گرفتاری‌ها و مشکلات و رنج‌هایش هست از این‌رو، به دفاع‌های اجتناب‌کننده از مسئولیت افراد واکنش نشان می‌دهد.

یکی دیگر از راه‌های مقابله با ترس‌آگاهی، انداختن مسئولیت اتفاقات و پیشامدهای بد بر عهده خداوند یا دیگر مردم است. از نظر قرآن، مسئولیت اتفاقات بدی که برای انسان رخ می‌دهد خود اوست نه خداوند، پیامبر و یا کس دیگری. اتفاقات خوب از جانب خداوند است و اتفاقات بد از خود انسان است.<sup>۱</sup> قرآن کریم چندین بار به مسئولیت‌ناپذیری عده‌ای در زمان پیامبر(ص) اشاره می‌کند. ایشان مسئولیت پیشامدهای بدی که برایشان اتفاق می‌افتاد را به پیامبر نسبت می‌دادند. این کار آنها یا از باب تطییر و فال بد زدن بوده است و یا می‌خواستند بگویند که آن حضرت ضعف مدیریت دارد و زمامداری را آنطور که باید نمی‌داند، و به این ترتیب خودشان را تبرئه می‌کردند. از نظر قرآن، این افراد، در واقع، از واقعیت فرار می‌کنند و نمی‌خواهند سخنی را دریابند.<sup>۲</sup> از این‌رو، همواره به پیامبر(ص) تأکید می‌شود که تو ای محمد از قبل ما هیچ سمتی نداری، جز اینکه رسول مائی و وظیفه تو رساندن پیام است و شأن تو همان رسالت است و بس، غیر از آن هیچ کاری نداری و هیچ اختیاری در امر خلق به دست تو نیست تا در خوش‌قدمی و بدقدمی اثری داشته باشی و یا سیئات و ضررهائی به طرف مردم بکشانی و یا حسنات و منافع از آنان دور سازی؛ خود مردم مسئول مشکلات و پیشامدهای بدشان هستند (طباطبایی، ج ۵: ۸-۹). از این جهت، قرآن به صراحت کسانی را که

<sup>۱</sup> «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ... (نساء، ۷۹): هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست...»

<sup>۲</sup> «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء، ۷۸) باشید و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست [آخر] این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را [درست] دریابند.»

مسئولیت خطاها و گناهان خود را نمی‌پذیرند و آن را به دوش دیگران می‌اندازند، نکوهش کرده و این عملشان را بهتان و گناه بزرگی می‌داند که باید منتظر عواقب آن باشند.<sup>۱</sup>

از منظر قرآن، انکار زندگی اخروی و اینکه به جز زندگی در این جهان زندگی دیگری انسان ندارد یکی از بهانه‌های انکار مسئولیت و توجیه اعمال بد و شرورانه است.<sup>۲</sup> اما جهان در برابر خیر و شر بی تفاوت نیست و جهان بیهوده آفریده نشده است.<sup>۳</sup> حق از باطل جدا است و این گونه نیست که آنها هر عمل باطلی بخواهند انجام بدهند و جهان بی تفاوت است.<sup>۴</sup> تنها کسانی که کافر شده‌اند و حق را می‌پوشانند تصور می‌کنند که جهان و بیهوده باطل آفریده شده است.<sup>۵</sup> سرانجام، روزی فرا می‌رسد که آنان به کیفر حق‌پوشانی خود خواهند رسید.<sup>۶</sup> در آن روز به علت کارهای بدی که کرده‌اند و بار سنگینی که بر دوش خود گذاشته‌اند به حسرت و پشیمانی عظیمی دچار می‌شوند؛ زیانکار واقعی اینانند.<sup>۷</sup>

«وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (نساء، ۱۱۲): و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است»

«وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (انعام، ۲۹): و گفتند جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد»

«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى (احقاف، ۳): [ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و [تا] زمانی معین نیافریدیم»

بطور مثال، بنگرید به: الانبیاء، ۱۸.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (ص، ۲۷): و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده] اند پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند».

«وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (انعام، ۳۰): و اگر بنگری هنگامی را که در برابر پروردگارشان باز داشته می‌شوند [خدا] می‌فرماید آیا این حق نیست می‌گویند چرا سوگند به پروردگارمان [که حق است] می‌فرماید پس به [کیفر] آنکه کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید».

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (انعام، ۳۱): کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند تا آنگاه که قیامت به-ناگاه بر آنان دررسد می‌گویند ای دریغ بر ما بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند چه بد است باری که می‌کشند»





یکی دیگر از راه‌های انکار مسئولیت، اظهار جهل و عدم آگاهی نسبت به وظایف خویش است. این بهانه در قرآن معمولاً به اهل کتاب نسبت داده می‌شود. اهل کتاب کسانی هستند که به خداوند و پیامبران الهی ایمان دارند و می‌دانند که باید از فرامین الهی اطاعت کنند. بنابراین، ایشان برای انکار مسئولیتشان ممکن است بهانه بیاورند که برای مدت‌های طولانی پیامبری برای آنها فرستاده نشده که آنها را هدایت کرده و به وظایف‌شان آگاه بکند.<sup>۱</sup> از نظر قرآن، بهانه‌هایی که آنها می‌آورند موجه نیست و صرفاً برای انکار مسئولیت در برابر دین جدید است.<sup>۲</sup>

انکار مسئولیت، و خود را قربانی بی‌گناه و قیامی دانسته که ناخواسته به بار آمده، یکی دیگر از دفاع‌های اجتناب‌کننده از مسئولیت است. قرآن با این نحوه تفکر که انسان خود را قربانی بی‌گناه و قیام ناگوار پیش آمده بداند و به این طریق از خود سلب مسئولیت بکند به شدت مخالفت می‌کند. از این جهت، عذر و بهانه کسانی را که به خودشان ستم کرده و مسئولیت پیشامدهای ناگواری را که برایشان رخ داده را به گردن دیگران می‌اندازند نمی‌پذیرد. از نظر قرآن عذر و بهانه کسانی که علت وضع ناگواریشان را استضعافشان می‌داند پذیرفته نیست. از این جهت به کسانی که می‌گویند ما مردم مستضعف و بیچاره‌هایی بودیم که گرفتار یک قوم مستکبر و استضعاف‌گر شده بودیم و کاری از دست ما بر نمی‌آمد، می‌گوید به هیچ‌وجه عذرشان پذیرفته نمی‌شود؛ چرا که حداقل کاری که از دست آنها برمی‌آمد این بود که مهاجرت کنند.<sup>۳</sup> از سرزمین خودشان فرار کنند و خودشان و ایمانشان را نجات بدهند. اگر توانایی مقابله با آنها را نداشتید، توانایی فرار از دست آنها را که داشتید! (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۹۶). بدین ترتیب، سرانجام ایشان (مستضعفین) نیز مانند ستمگران دوزخ است؛ مگر

<sup>۱</sup> «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (مائده، ۱۹): ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می‌کند تا مبادا [روز قیامت] بگویید برای ما بشارتگر و هشداردهنده ای نیامد پس قطعاً برای شما بشارتگر و هشداردهنده ای آمده است و خدا بر هر چیزی تواناست».

<sup>۲</sup> بنگرید به: طباطبایی، ج ۵: ۲۵۳.

<sup>۳</sup> «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (النساء، ۹۷): کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند می‌گویند در چه [حال] بودید پاسخ می‌دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم می‌گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است».

مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است را با حیلتی از خود برگردانند و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی‌برند.<sup>۱</sup>

روایت قرآن از قوم بنی‌اسرائیل نمونه بارزی است از انحاء مسئولیت‌گریزی این قوم. موسی (ع) به روش‌های مختلف سعی می‌کرد آنها را هدایت کند؛ لیکن آنها به بهانه‌های مختلف از اطاعت دستورات موسی سرباز می‌زدند. تذکر به نعمت‌های الهی و یادآوری نعمت و بدبختی گذشته، ترساندن از آینده شقاوت‌آمیز و مجازات‌های الهی، بیان سرگذشت دیگر اقوام هیچکدام تأثیری بر آنها نداشت و مانع از بهانه‌تراشی‌هایشان نمی‌شد.<sup>۲</sup>

در مقابل شیوه‌های نادرست مواجهه با دل‌واپسی آزادی و مسئولیت‌گریزی، قرآن به انحاء مختلف سعی می‌کند در مواجهه درست با این دل‌واپسی به انسان کمک کند. بطور مثال، توکل کردن بر خداوند هنگام انتخاب و تصمیم‌گیری در کارها یکی از شیوه‌های مهم قرآن برای مواجهه با این اضطراب است. توکل کردن یعنی یعنی اظهار عجز و اعتماد بر غیر خود، امید بستن و تکیه کردن بر غیر خود. توکل کردن بر خداوند یعنی خود را به خدا سپردن، اعتماد کردن و امید بستن بر او (جوهری، ج ۵: ۱۸۴۵؛ آذرنوش، ۱۳۷۹، ۷۶۸). توکل بر خداوند به صورت یک امر مولوی به مؤمنان توصیه شده است. و فلسفه‌اش هم از نظر مفسران این است که تدبیر امور همه به دست خداوند است و هر چه بخواهد می‌کند و هر حکمی که اراده کند انفاذ می‌نماید. انسان با کمی درایت متوجه می‌شود که هیچ استقلالی در اداره امور خود ندارد و همه اسباب در اختیار خداوند است. از این رو، خداوند را در همه امور وکیل خود می‌کند و به او اعتماد دارد (طباطبایی، ج ۱۱: ۲۱۸). البته توکل به معنای دست روی دست گذاشتن و تصمیم نگرفتن در موقعیت‌های مهم نیست، بلکه توکل به معنای داشتن حس

<sup>۱</sup> «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَّا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (نساء، ۹۸): مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند»؛ «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَدُورًا (نساء، ۹۹): پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است».

<sup>۲</sup> بنگرید به: مائده، ۲۰-۲۶

خاصی هنگام تصمیم است. حسی که به انسان اعتماد می‌دهد و در گرفتن تصمیم‌های مهم به او یاری می‌رساند.<sup>۱</sup>

توکل آثار نفسانی بسیار سودمندی دارد. از ثمرات توکل بر خداوند صبر بر آزار و اذیت دیگران است. مؤمنان به پاس اینکه خداوند راه‌های هدایت و رستگاری را به آنها نشان داده در همه امور بر خداوند توکل می‌کنند و بر آزار و اذیتی که کافران و ظالمان به آنها می‌رسانند شکیبایی می‌ورزند تا نصرت خداوند برسد.<sup>۲</sup> صبر و شکیبایی مؤمنان در برابر ظالمان از روی عجز و ناتوانی نیست؛ بلکه آگاهانه است و برخاسته از نگرش آنها به هستی و خالق آن است. از نظر آنان، همانگونه که خلقت در دست خداوند است عموم گرفتاری‌ها و رحمت نیز به دست اوست و هرگاه اراده کند هیچ مانع و رادعی بر سر راه او قرار نمی‌گیرد. خیر و شر همه بدست خداوند است، اگر بخواهد شری به ما برسد هیچ چیزی مانع اراده او نیست و اگر بخواهد خیری به ما برسد هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند مانع از رسیدن خیر او بر ما بشود.<sup>۳</sup> از این نظر، خداوند همواره در قرآن کریم به پیامبر تذکر و دلداری می‌دهد که بر خداوند توکل کند.<sup>۴</sup> غیر از آنچه که خداوند بر عهده او گذاشته تکلیف دیگری ندارد، اطاعت و نافرمانی کافران به دست او نیست و از این جهت مسئولیتی در قبال آنها ندارد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> «وَتَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران، ۱۵۹): پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

<sup>۲</sup> «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آدَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (ابراهیم، ۱۲): و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه هایمان رهبری کرده است و البته ما بر آزاری که به ما رسانید شکیبایی خواهیم کرد و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند».

<sup>۳</sup> «وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (زمر، ۳۸): و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده قطعا خواهند گفت خدا بگو [هان] چه تصور می‌کنید اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند آیا آنچه را به جای خدا می‌خوانید می‌توانند صدمه او را برطرف کنند یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند بگو خدا مرا بس است اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند».

<sup>۴</sup> «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (شعراء، ۲۱۷): و بر [خدای] عزیز مهربان توکل کن».

<sup>۵</sup> «فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (شعراء، ۲۱۶): و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آنچه می‌کنید بیزارم».

ثمره مهم دیگر توکل کردن بر خدا، دچار نشدن به تکبر و غرور هنگام موفقیت و ناامیدی به هنگام شکست است. غرور و تکبر هنگامی به انسان دست می‌دهد که تصور کند دارائیه‌ها و دیگر نعمت‌هایی که از آنها برخوردار است به علت لیاقت و شایستگی خودش هست یا اگر در کاری موفق شده متکی بر توان و تدبیر خودش بوده است. اما توکل‌کنندگان بر خداوند می‌دانند که تدبیر همه امور بدست خداوند است و اگر در کاری موفق می‌شویم به یاری خداوند بوده است. اگر خداوند ما را یاری کند هیچ کس یارای مقابله با او ندارد و اگر او دست از یاری ما بردارد، کسی جز او نمی‌تواند به ما یاری برساند<sup>۱</sup>.

در هیچ‌یک از آیات قرآن کریم توکل به معنای بی‌مسئولیتی و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت نیست. بر عکس، برای انجام فعالیت‌های مهم و پرخطر، توکل به خداوند به انسان انگیزه می‌دهد و امید او را به موفقیت و پیروزی بیشتر می‌کند. آیات ۲۲-۲۴ سوره مائده به نقش توکل کردن بر خدا در شجاعت و دلگرمی افراد برای انجام کارهای پرخطر اشاره می‌کند. این آیه درباره قوم موسی(ع) است آنگاه که از خطر کردن می‌ترسیدند و نمی‌خواستند به سرزمین مقدسی که خداوند برای آنها مقرر کرده بود وارد بشوند<sup>۲</sup>. اما دو تن در میان این قوم بودند که به آنها وعده پیروزی بر قوم ستمگر ساکن در آن سرزمین را دادند و با سفارش کردن به توکل بر خداوند انگیزه خطر کردن و وارد شدن به آن سرزمین را در آنها ایجاد کردند<sup>۳</sup>؛ «چون ایمان داشته‌اند به این‌که خداوند کفایت و کفالت

<sup>۱</sup> «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (ال عمران، ۱۶۰): اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

<sup>۲</sup> «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (المائده، ۲۲): گفتند ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی‌شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد»؛ «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (المائده، ۲۴): گفتند ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم».

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (المائده، ۲۳): دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می‌ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود گفتند از آن دروازه بر ایشان [بتنازید و] وارد شوید که اگر از آن درآمدید قطعاً پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید به خدا توکل کنید



می کند هر کسی را که به وی توکل کند، و این جمله خود تشویقی است مایه دلگرمی بنی اسرائیل، تا به خود جرأت داده دعوت آن دو را بپذیرند» (طباطبایی، ج ۵: ۲۹۲).

یکی دیگر از راه‌های قرآن برای مواجهه با دلواپسی آزادی و دفاع‌های اجتناب‌کننده از مسئولیت، اطمینان بخشیدن و امید دادن به انسان است. اینکه انسان بداند در میان انتخاب‌های فراوانی که در زندگی باید بکند و حیرت و سرگردانی‌های ناشی از آن، احتمال این‌که درست عمل بکند و از سرگردانی نجات یابد نیز وجود دارد. از نظر قرآن کریم، قرار گرفتن در مسیر درست، به دور از انحراف، و نجات از بدبختی زندگی دنیا و آخرت تنها در صورتی امکان دارد که در همه امور به دنبال کسب خشنودی / رضوان خداوند باشیم<sup>۱</sup>.

## ۲-۳-۴- پوچی

تأمل درباره جهان و هستی ممکن است ایجاد احساس سرگیجه‌ای ارزشی کند که سردرگمی تمام عیاری در مورد جایگاه انسانیت در طرح کیهان به بار آورد. او می‌تواند از این منظر نتیجه بگیرد که زندگی انسان معنای واقعی ندارد یا پوچ است (Nagel, ۱۹۸۶). یکی از دلواپسی‌های بشر احساس پوچی و بیهودگی است. احساس پوچی دلایل و انگیزه‌های متعددی دارد. اگر از منظر بیرونی به عالم خلقت بنگریم، ممکن است این تصور به وجود بیاید که هیچ چیز واقعا معنا و اهمیتی ندارد. سرانجام روزگاری منظومه‌ی شمسی سرد خواهد شد و چرخ گردون باز خواهد ایستاد. در این نگرش حتی اگر معتقد به وجود خداوند هم باشیم، بیهودگی و بی‌هدفی موجود در عالم خلقت، ما را به بی‌معنایی سوق خواهد داد.

<sup>۱</sup> «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (مائده، ۱۶): خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند». طباطبایی در ضمن تفسیر این آیه می‌گوید: «خداوند به وسیله کتابش و یا به وسیله پیغمبرش هر کس را که پیرو خشنودی او باشد به راه‌هایی هدایت نموده و در آن راه‌ها می‌افکند که شان آن راه‌ها این است که هر کس را که در آنها قدم بردارد از بدبختی در زندگی دنیا و آخرت حفظ نموده و نمی‌گذارد زندگی سعیده او مکدر گردد. پس امر هدایت به سوی سلامتی و سعادت دائر مدار پیروی خشنودی خدا است، اگر کسی در صدد بدست آوردن خشنودی خدا بود مشمول آن هدایت می‌شود و الا نه» (طباطبایی، ج ۵: ۲۴۵).

تأمل در باب هستی و آفرینش و نیز امکان معاد و دوباره زنده شدن مردگان روایت های شگفتی در قرآن پیدا می‌کند. از نظر قرآن شبهات و تردیدهای حاصل از تأمل در باب آفرینش و زندگی مجدد طبیعی است. از این نظر، خداوند به درخواست‌های کسانی که خالصانه و از سر صدق پرسش‌ها و شبهاتی برایشان ایجاد می‌شود پاسخ مثبت می‌دهد. در سوره بقره در دو آیه پی‌در پی دو روایت نقل می‌شود: یکی روایت مشهوری است از ابراهیم(ع) که درباره دوباره زنده کردن مردگان از خداوند سوال کرد. خداوند به او گفت مگر ایمان نداری؟ ابراهیم پاسخ داد ایمان دارم، لیکن می‌خواهم دلم آرامش یابد [و شبهات از دلم زایل شود]. ناآرامی دل و شبهه یقینا نتیجه تأمل در باب خلقت معاد است که با وجود ایمان و باور قطعی احتمالا سراغ هر کسی از جمله پیامبر خداوند نیز خواهد آمد. از این رو، در پاسخی بسیار اقناعی و در عین حال زیبایی شناسانه خداوند درخواست ابراهیم را اجابت می‌کند و او را به اطمینان می‌رساند.<sup>۱</sup>

داستان دیگر، روایت مردی است که با چهارپایش از شهری کاملا ویرانه می‌گذشت و کاملا اتفاقی این مسئله به فکرش رسید که "چگونه خداوند اهل این ویرانکده را زنده خواهد ساخت؟" خداوند او را به مدت صد سال میراند و سپس زنده کرد و با گوشت رویاندن بر استخوان‌های چهارپایش و سالم ماندن غذا و نوشیدنی‌اش وی را در مورد زنده کردن دوباره انسان به یقین رسانید.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُوْمِنُونَ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيْطْمِئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۶۰): و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟) فرمود: (مگر ایمان نیاورده‌ای؟) گفت: (چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.) فرمود: (پس، چهار پرنده بگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است).

<sup>۲</sup> «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (البقره، ۲۵۹): یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و با خود می‌گفت: (چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می‌کند؟). پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آنگاه او را برانگیخت، (و به او) گفت: (چقدر درنگ کردی؟) گفت: (یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم.) گفت: (نه) بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم) و هم تو را (در مورد معاد) نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به (این) استخوانها بنگر، چگونه آنها



در این داستان، مرد هیچ خواسته غیر منطقی‌ای از خداوند نداشت و آن مرد خیلی اتفاقی با دیدن آن ویرانه‌ها این سوال در ذهنش به وجود آمد که "چگونه اهالی این ویرانه دوباره زنده خواهند شد" که بعد خداوند او را می‌میراند و ... ادامه داستان. خداوند در این آیه می‌گوید این کار هم برای این بود تا آن مرد در کار زنده شدن مردگان یقین پیدا کند و هم این داستان نشانی باشد برای دیگر مردم تا درباره معاد اطمینان یابند.

قرآن برای مواجهه با مسئله پوچی و بیهودگی از انسان می‌خواهد که قوه تعقل و تفکر خود را به کار بگیرد. تفکر در خلقت آسمان و زمین انسان را به نظام آفرینش آگاه‌تر می‌کند و پی می‌برد که جهان به عبث آفریده نشده است.<sup>۱</sup> از نظر قرآن، عالم خلقت سراسر بیانگر است و در آن آیات<sup>۲</sup> و نشانه‌های زیادی وجود دارد. کسانی که می‌اندیشند، نشانه‌ها و علائم موجود در عالم خلقت را درک خواهند کرد.<sup>۳</sup>

موضوع بی‌معنایی و پوچی در قرآن سویه‌های دیگری نیز دارد. بطور مثال، از منظر قرآن، علت بیشتر کفرورزی‌ها و اعمال بد و شرورانه انسان احساس پوچی در جهان است. از نظر بسیاری، جهان غایت خاصی ندارد و بعد از مرگ انسان همه چیز تمام می‌شود. امکان دوباره زنده شدن و خروج از

را برداشته به هم پیوند می‌دهیم؛ سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم.) پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده (برای او آشکار شد، گفت: ((اکنون) می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست).

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ ... وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (ال عمران، ۱۹۱): همانان که ... و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزه‌ای تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

اصطلاح "آیه" در قرآن برای بیانگر بودن چیزی به کار می‌رود. آیه به نظر برخی از ماده "اوی"، "یاوی" است به معنای توجه و قصد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۸۶). برخی ریشه آن را "اویه" به معنای نشانه و علامت می‌دانند (جوهری، ج ۶: ۲۲۷۵).

<sup>۲</sup> «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (بقره، ۱۶۴): راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادهای و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد».



گورها وجود ندارد. از این جهت، یا در مقابل اندازهای پیامبر از مبتلا شدن به عذاب الهی، از او می-خواستند که برای اثبات حقانیتش نشانه‌ای آشکار (مانند معجزه) بیاورد<sup>۱</sup>، یا بی‌محابا و با حالت تمسخر و تحقیر تقاضای عذاب از پیامبر می‌کنند<sup>۲</sup>؛ یا می‌خواستند که گنجی بر او فرستاده شود یا همراه او فرشته‌ای بیاید<sup>۳</sup>. این درخواست‌ها از نظر خودشان کاملا معقول بود، از این نظر می‌گفتند چون پیامبر پاسخی به خواسته‌های ما نمی‌دهد پس رسالت او راستین نیست و دروغ بر هم می‌بافد<sup>۴</sup>. آن‌ها می-گفتند که زنده شدن دوباره و گرفتاری به عذاب الهی داستان و افسانه‌ای بیش نیست. قبلا هم این اندازها به پدران‌شان داده شده است<sup>۵</sup>؛ لیکن این وعده‌ها فریبی بیش نیست<sup>۶</sup> و ایشان ایمان نخواهند آورد.

از نظر قرآن، آنان برای شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت و توجیه اعمال زشت و ظالمانه‌شان گمان می‌کنند که خلقت جهان بیهوده و پوچ است. این فقط گمان و تصور آنان است و باید منتظر عقوبت اعمال زشتشان باشند<sup>۷</sup>. این جهان بیهوده و باطل آفریده نشده و اعمال مؤمنان و صالحان با مفسدان و نیز اعمال پرهیزگاران با اعمال ناپرهیزگاران و فاجران یکسان نیست<sup>۸</sup>.

<sup>۱</sup> بنگرید به: الرعد، ۷.

<sup>۲</sup> بطور مثال، بنگرید به: الرعد، ۶ و ۲۷؛ یونس، ۲۰؛ انعام، ۳۷.

<sup>۳</sup> بنگرید به: هود، ۱۲؛ انعام، ۸.

<sup>۴</sup> بنگرید به: هود، ۱۳.

<sup>۵</sup> بنگرید به: النمل، ۶۷.

<sup>۶</sup> بنگرید به: الاحزاب، ۱۲.

<sup>۷</sup> وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (ص، ۲۷): و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده] اند پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند»

<sup>۸</sup> «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ص، ۲۸): یا [مگر] کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند چون مفسدان در زمین می‌گردانیم یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم».



پرسشی که این دسته درباره معاد و زنده شدن مردگان در قیامت می‌کردند، به کلی با دسته اول متفاوت بود. آنان از سر صدق و پاکی نیت شبهاتی برای شان ایجاد می‌شد و از این رو، خداوند درخواست آنان را اجابت می‌کرد و شبهاتشان را از بین می‌برد و به اطمینان می‌رسیدند؛ لیکن پرسش-هایی که کفار و ظالمان درباره معاد و زنده شدن مردگان طرح می‌کردند. بیهوده و پوچ بودن خلقت از نظر آنان صرفاً برای ایجاد شبهه و تردید در دل مردم و توجیه اعمال زشت و شرورانه‌شان. از این جهت، پاسخ قرآن به این افراد کاملاً با پاسخی که به دسته اول می‌داد متفاوت است. قرآن با توجه به نیت پلید آنان برای طرح بیهودگی خلقت و بی‌تفاوتی جهان در برابر خیر و شر، استدلال آنان را از اساس باطل می‌داند و و اینگونه نیست که آنان هر کاری بخواهند بکنند و مجازاتی نبینند. جهان آفرینش به حق آفریده شده و در برابر خیر و شر بی‌تفاوت نیست و در برابر کوچکترین عمل خیر و شر واکنش نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> از این جهت، بر خلاف دسته اول، قرآن کریم به شدت با این دسته مردم برخورد کرده و آنان را تهدید به عذاب الیم الهی می‌کند.<sup>۲</sup> در حالی که دیدیم، قرآن خواسته کسانی را که از سر اخلاص درباره معاد و زنده شدن مردگان سوالاتی برایشان ایجاد می‌شد اجابت می‌کرد و آنها را به اطمینان می‌رساند.

<sup>۱</sup> «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (الزلزله، ۷): پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید؛ «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزله، ۸): و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

<sup>۲</sup> «وَكَانُوا يَقُولُونَ أَيُّدًا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَيُّدًا لَمَبْعُوثُونَ»؛ «أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ»، «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»، «لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»، «ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ»، «لَا تَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ» (الواقعه، ۴۷-۵۲): و می‌گفتند آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم واقعا [باز] زنده می‌گردیم، یا پدران گذشته ما [نیز]، بگو در حقیقت اولین و آخرین، قطعاً همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند، آنگاه شما ای گمراهان دروغ‌پرداز، قطعاً از درختی که از زقوم است خواهید خورد».



## فصل سوم: چیستی معنای زندگی

## درآمد

همانطور که در فصل پرسش‌های بنیادین در باب معنای زندگی گفته شد، عموماً بحث‌های معنای زندگی از منظر دینی ذیل نظریات فراطبیعت‌گرایان گنجانده شده و در قالب آنها بررسی می‌شود. نظریه‌های فراطبیعت‌گرا مدعی هستند که زندگی باید به موجب رابطه با ساحتی معنوی تقوم یابد و معنادار باشد. اگر خدا یا روح وجود نداشته باشد یا اگر وجود داشته باشد و نتوان رابطه مناسبی با آن برقرار کرد، زندگی بی‌معنا است. متفکران فراطبیعت‌گرا خود به دو دسته متفکران خدا محور و متفکران روح محور تقسیم می‌شوند. دیدگاه‌های خدامحور، ربط و نسبت خاص با خداوند را شرط لازم معناداری می‌دانند. متفکران خدامحور معتقدند خود همین ربط و نسبت، معناداری است ولی درباره این‌که دقیقاً کدام ربط و نسبت زندگی را با معنا می‌کند اختلاف دارند. البته دیدگاه‌های آنها خالی از اشکال نیست و نقدهای زیادی بر آنها شده است. بر اساس دیدگاه‌های روح محور، معنا در زندگی از داشتن نسبتی خاص با جوهری نامیرا و روحانی حاصل می‌شود که هنگام زنده بودن جسم، به طور با واسطه بر آن عارض می‌گردد و پس از مرگ جسم تا ابد به زندگی ادامه می‌دهد. اگر کسی فاقد روح باشد، یا اگر روح داشته باشد اما به شیوه‌ای غلط با آن ارتباط برقرار کند، زندگیش بی‌معناست.

بررسی آموزه‌های قرآن کریم نشان می‌دهد که قالب‌بندی آموزه‌های این کتاب آسمانی و تعیین چارچوب‌های خاص برای تحقیق درباره موضوعات مختلف، و حتی تلاش برای استخراج نظریه



درباره موضوعات مختلف در آن اغلب با شکست مواجه می‌شود. قرآن کتاب زندگی برای همه انسان‌ها در همه اعصار است و کتاب نظریه‌پردازی برای موضوعات مختلف نیست. از این جهت، جستجو برای استخراج نظریه‌ای خاص در باب معنای زندگی محدود کردن و مقید کردن این کتاب آسمانی به موضوعی خاص و برای قشری خاص از افراد جامعه است و به همین دلیل، از اساس اشتباه است. از نگاه ما، آموزه‌های قرآن کریم، یکسره برای معنادار کردن زندگی همه مردم با سنخ‌های شخصیتی مختلف است. هر کسی با توجه به سنخ شخصیتی خود و نگرش‌های جهان بینی و انسان-شناسی‌اش تصویر خاصی از زندگی دارد. برخی زندگی را همچون بازی می‌نگرند؛ و برخی همچون سرمایه؛ برخی دیگر آمدن به این جهان را برای به سرانجام رساندن مأموریت خاصی می‌دانند؛ و برخی دیگر زندگی را سراسر رنج و اندوه می‌دانند. هر کسی بنا به تصویری که از زندگی دارد زندگی‌اش را معنا می‌بخشد و پیچیدن نسخه خاصی برای همگان بیهوده است. از نظر ما، آیات قرآنی سراسر برای ارزشمند کردن و معنادارتر زندگی انسان است و با توجه به تصویری که هر کس از زندگی دارد زندگی را معنا می‌بخشد. بر این اساس، در این تحقیق، برخی تصویرهای زندگی از منظر قرآن کریم ارائه شده و نحوه معنابخشی زندگی با کمک این آموزه‌های قرآنی بررسی می‌گردد. البته آنچه در اینجا روایت می‌شود بی‌کم و کاست نیست و بلکه نقص زیادی دارد. خام است و نیازمند مطالعه و تحقیق بیشتر. نویسندگان هیچ ادعایی در مورد تمامیت و کمال مطالب ندارند و امیدوارند با تحقیق و تفحص‌های بیشتری که در قرآن کریم می‌شود بهره‌مندی اقشار مختلف مردم از این کتاب آسمانی بیشتر شود.

بر اساس مطالب فوق، در ادامه، بحث چستی معنای زندگی را در دو بخش تصویرهای زندگی از منظر قرآن و جنبه‌های معناداری زندگی از منظر قرآن بررسی می‌کنیم.

## ۳-۱- تصویرهای زندگی

## ۳-۱-۱- زندگی به مثابه نועدوستی

نوعدوستی / دگردوستی / غیردوستی / آلتوریسم<sup>۱</sup> یعنی علاقه نیکخواهانه<sup>۲</sup> و بی‌غرضانه و بی‌طمعانه<sup>۳</sup> به دیگر مردم، یعنی، به جای اینکه به افزایش سعادت و رفاه خودمان توجه کنیم، به افزایش سعادت<sup>۴</sup> و شادکامی دیگران به خاطر خودشان توجه کنیم یا به علائق دیگران بیش از علائق خود توجه نشان بدهیم. این معنا در تضاد با اگنویسم/خوددوستی<sup>۵</sup> است که اخلاقی زیستن را به خاطر منافع شخصی<sup>۶</sup> زیر پا می‌گذارد. غیردوستی مسئله همیشگی اخلاق بوده است. در اخلاق یونانی، غیردوستی به‌طور علی‌السویه همراه با فضایل بزرگ دیگر مهم شمرده می‌شد. اما در اخلاق جدید، غیردوستی مهم‌ترین دغدغه اخلاق به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر فیلسوفان ضد سنت مانند نیچه و کی‌یرکگارد معتقد بودند که غیر دوستی به کاهش عزت نفس<sup>۷</sup> و نفی خود<sup>۸</sup> منجر می‌شود (Bunnin & Yu, ۲۰۰۴: ۲۹).

آلتوریسم به نوعی دغدغه همیشگی فلسفه اخلاق بوده است. و اخیراً، روانشناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، و نیز زیست‌شناسی به آن توجه نشان داده‌اند. از زمان افلاطون، این پرسش مطرح بوده است که آیا غیردوستی ممکن است و در صورت امکان، آیا خوب است یا بد. باوجود این ارزیابی غیردوستی مبتنی بر تعریف آن است و این حوزه آشفته است. برخی روانشناسان اجتماعی این اصطلاح را در مورد رفتارهایی که به قصد کمک به دیگران انجام می‌شود به کار می‌برند. اما از آنجا که

<sup>۱</sup> Altruism<sup>۲</sup> benevolent<sup>۳</sup> disinterested<sup>۴</sup> welfare<sup>۵</sup> egoism<sup>۶</sup> Self- interest<sup>۷</sup> Self- esteem<sup>۸</sup> Self- negation



چنین رفتارهایی می‌تواند به دلایل نفع شخصی انجام شود، فلاسفه آن را با انگیزه مستقیم دیگری مانند توجه به سعادت دیگران به خاطر خودشان تعریف کرده‌اند. با این حال، سرگشتگی درباره تعریف غیردوستی باز هم وجود دارد. برخی آن را بطور ضمنی یا صریح برای هر توجهی به دیگران به کار می‌برند؛ برخی آن را محدود به این می‌کنند که شخص علائق دیگران را به علائق خودش ترجیح بدهد. تعریف اولی در زبان عامه بیشتر متداول است، در حالی که تعریف اخیر تعریف انتخابی فلاسفه و روانشناسان است.

آلترویسم/ غیردوستی چه واقعا وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد، و چه اعمال به ظاهر غیردوستانه به انگیزه نفع شخصی باشد یا انگیزه به نفع رسیدن دیگری، در هر حال، غیردوستی در تاریخ فلسفه اخلاق موضوع بزرگترین مباحثات و مجادلات بوده است. جوزف باتلر اثبات کرده که رضایت بسیاری از دغدغه برای سعادت دیگران، همانند دغدغه برای سعادت خود نیست. اما مباحثات ادامه دارد و این فرض که همه انگیزه‌های انسان خوددوستانه است هنوز در بیشتر رشته‌های روانکاوی و روانشناسی تجربی و نیز فلسفه اخلاق سیطره دارد.

برخی اختلاف‌ها درباره اهمیت نوعدوستی معلول سردرگمی در تعریف آن است. آیا نوعدوستی مستلزم سرکوب، نفی و تحقیر خود<sup>۱</sup> است، همانگونه که به دیگران بیش از خود ارزش بدهیم. این نگرش در تصدیق نگرش نیچه در رد نوعدوستی به این معناست که اهمیت به دیگران محصول بی-ارزش دانستن خود و فرار از خود است. اما به نظر بسیاری دیگر، اهمیت دادن به دیگران ریشه در خود قوی و مطمئن انسان دارد. کسی که به گرفتاری دیگران اهمیت می‌دهد و با احساس همدردی یا دلسوزی خود واکنش نشان می‌دهد، می‌تواند به نیازهای خود اهمیت بدهد بدون آنکه در خود غرق شود و همچنان احساس ارزش دادن به خود را تقویت کند.

بسیاری از فلاسفه انگیزه انسان را به این نحو فهمیده‌اند که هر عمل غیردوستانه‌ای همیشه به قیمت و هزینه کردن فدا کردن خود تمام می‌شود. به نظر ایشان در هر موقعیتی انسان مخیر بین خیر

---

<sup>۱</sup> Self negation



خود و خیر دیگران است (مگر آنکه اتفاقاً بر یکدیگر منطبق شوند). این نگرش اشتباه مدافع این تعریف از آلتروویسم است که نوعدوستی مستلزم نفی خود است و فرصت را برای نقدهای امثال نیچه بوجود می‌آورد. اما خیلی از محققان همانند باتلر بر این عقیده‌اند که عمل غیردوستانه مستلزم ضرر به خود نیست و پیشرفت‌های روانشناسی در قرن بیستم این نگرش را تقویت کرده که توجه سالم به خود، تعارضی با توجه به دیگران ندارد و اغلب یکدیگر را تقویت می‌کنند. بی‌تردید نوعدوستی مستلزم ریسک شخصی عظیم و از خودگذشتگی است.

مسئله دیگر تأثیر نوعدوستی بر خیر شخص دیگر است. اگر نوعدوستی صرفاً با عبارت میل به خیر دیگری تعریف شود، هیچ ضمانتی وجود ندارد که خیر دیگری در واقع در نوعدوستی است. شاید فاعل در واقع فهمی از خیر دیگری نداشته باشد و به جای اینکه خیر او را بیشتر کند به او لطمه برساند. بنابراین باید نشان داده شود که فاعل واقعا به خیر دیگری اهمیت می‌دهد و بنابراین باید به فهم آن خیر هم اهمیت بدهد. اگر چنین نکند به خیر او اهمیت نمی‌دهد و دگردوست واقعی نیست. باوجود این در بسیاری موارد، ما به خود نوعدوستی بها می‌دهیم و آن را اصل و معتبر می‌دانیم حتی وقتی فاعل شناخت کمی نسبت به دیگری نشان می‌دهد. اگر ما تعریف نوعدوستی را متفاوت از فهم دیگری بدانیم، نوعدوستی همراه با فهم دیگری بهتر از نوعدوستی تنها و به خودی خود است.

پرسش سیستماتیک‌تر دیگر درباره خیر دیگری است. پرسش این است که وقتی شخص واقعا می‌تواند به دیگری اهمیت بدهد و موفق به برآورده کردن نیازهای شخص باشد، آیا بهتر نیست که به شخص کمک نکند و بگذارد که او با نیازش مواجه شود؟ گاهی کمک بیشتر باعث وابستگی می‌شود و قوای شخص برای کمک به خود ضعیف شده و خودگردانی نیاز به رضایت دارد.

حتی بدون پیامد از خودگذشتگی و شناخت دیگران که در خود تعریف نوعدوستی نهاده شده است، خود مفهوم نوعدوستی به مثابه دغدغه دیگران را داشتن پدیده یکپارچه‌ای نیست بلکه شامل پدیده‌های متمایزی می‌شود که بطور متفاوت ارزش‌گذاری می‌شود. مثلاً در مورد روابط شخصی با خویشاوندان و دوستان چه باید گفت؟ آیا نوعدوستی شامل حال آنان نیز می‌شود؟ احتمالاً شخص به



آنها به خاطر خودش اهمیت می‌دهد و این پدیده کاملاً با دغدغه بیگانه را داشتن متفاوت است. یک فرق این است که خیر شخص مقید به خیر خویشانش است و آنها غریبه محسوب نمی‌شوند.

موضوع دیگر در ارتباط با ارزش نوعدوستی است فیلسوفان انگلیسی - آمریکایی در دهه‌های اخیر به عقلانی بودن یا غیر عقلانی بودن نوعدوستی توجه نشان داده‌اند و این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا خیر دیگری خودش دلیلی هست برای فاعل که آن خیر را گسترش دهد؟ برخی وضع خوددوستی اخلاقی<sup>۱</sup> سستی را تأیید می‌کنند که بر اساس آن عقلانیت اقتضا می‌کند که صرفاً علائق شخصی مبنای عمل هر فرد باشد (گرچه ممکن است شخصی اتفاقاً این علاقه را در علائق شخص دیگری بیابد). برخی مانند توماس نیگل عقلانیت نوعدوستی را بر اساس این دلیل می‌دانند که آن دلیل ما را ملزم می‌کند که خودمان را تنها شخصی میان اشخاص دیگر بدانیم و این شناخت باید در دلایل فاعل بی - طرف<sup>۲</sup> برای عمل انعکاس یابد. کاملاً مشخص نیست که آیا این نگرش ما را ملزم به نوعدوستی می‌کند یا این که فقط آن را به لحاظ عقلانی قابل فهم اعلام می‌کند (برخلاف برخی ورژن‌های خودگروی اخلاقی). این ابهام به نوبه خود باعث باعث ابهام در پیامدهای نگرش برای وضعیت اخلاقی - و بیشتر برای ارزش اخلاقی - نوعدوستی می‌شود.

به هر حال، توجه کمی به رابطه نوعدوستی عقلانی و نوعدوستی به عنوان یک پدیده روانشناسی شده است. به عنوان مثال آیا نوعدوستی عقلانی نیروی انگیزشی خودش را ایجاد می‌کند و چگونه به لحاظ انگیزشی آن نیرو مؤثر و سودمند است؟ یا نه، نوعدوستی عقلانی در زمینه وسیعتری از ارزش است که در آن نوعدوستی به مثابه یک کل باید ارزشگذاری شود (Lawrence et. al., ۲۰۰۱).

بطور معمول رفتاری غیردوستانه است که به انگیزه سودرساندن به شخص دیگری باشد نه خود شخص. این اصطلاح در تضاد با خوددوستی<sup>۳</sup> بکار می‌رود. این کلمات برای رفتاری که صرفاً به

<sup>۱</sup> Ethical egoist

<sup>۲</sup> Agent- neutral

<sup>۳</sup> self-interested” or “selfish” or “egoistic”





انگیزه نفع شخص است بکار می‌روند. اصطلاح «بدخواه»<sup>۱</sup> حتی یک تضاد بزرگتر را نیز مشخص می‌کند: این اصطلاح در مورد رفتارهایی اعمال می‌شود که ابراز تمایل به آسیب رساندن به دیگران را به سادگی به دلیل آسیب رساندن به آنها نشان می‌دهد.

معمولاً فرض بر این است که ما باید حداقل تا حدی نועدوستانه باشیم. اما تا چه حد؟ و آیا نועدوستی لزوماً قابل تحسین است؟ چرا باید به خاطر دیگران و نه تنها به خاطر شخص خود عمل کرد؟ برای آن موضوع، آیا افراد در واقع از نועدوستی خارج شده‌اند یا اینکه تمام رفتارها در نهایت خود علاقه‌مند هستند؟

مسئله دیگر تفاوت نועدوستی و ازخودگذشتگی است. اگر کسی صرفاً عملی را به انگیزه غیردوستانه انجام دهد، رفتار او نועدوستی ناب است. اما باید بین آلتورسم ناب و رفتار از خودگذشتگی فرق گذاشت. اولی هیچ منفعتی برای شخص ندارد در حالی که دومی مستلزم زیان زدن به خود است. اگر کسی بلیط سینمایی دارد که به خاطر بیماریش نمی‌تواند استفاده کند و آن را به کس دیگری می‌دهد که استفاده کند رفتار او نועدوستانه هست ولی مستلزم از خودگذشتگی نیست (Kraut, R, ۲۰۱۶).

قوت غیردوستی بر پایه این واقعیات هست که افعال غیردوستانه در هر جامعه‌ای هست و آداب اخلاقی از اعمال نیکخواهانه و غیر دوستی دفاع می‌کنند و خود دوستی را محکوم می‌کنند. با وجود این، غیردوستی با پرسش‌ها و اشکالاتی روبرو است که همچنان متفکران طرفدار آن را با چالش‌های جدی در پاسخ دادن به آنها روبرو می‌کند:

با فرض اینکه صیانت نفس / حفظ جان<sup>۲</sup> میل طبیعی بشر است، چه دلیل موجهی برای وجود غیردوستی داریم؟ حتی اگر بدانیم غیردوستی چگونه اتفاق می‌افتد، آیا از نظر اخلاقی توجیه‌پذیر است؟ آیا اعمال غیردوستانه صرفاً معلومند و انگیزه نفع شخصی دارند؟ از آنجا که به لحاظ عقلانی

<sup>۱</sup> malicious

<sup>۲</sup> Self- preservation



انسان باید علائق خود را دنبال کند، آیا خیر دیگران خودش می‌تواند دلیلی باشد که برای افزایش آن خیر تلاش کند؟ با توجه به مشکلی که در فهم دیگری هست، نوعدوستی چگونه می‌تواند به خیر دیگران کمک کند؟ آیا تمایز کافی بین غیردوستی و قیم‌مآبی / پدرسالاری<sup>۱</sup> وجود دارد؟ ( Bunnin & Yu, ۲۰۰۴: ۲۹).

### ۳-۱-۱-۱- تصویر زندگی به مثابه نوعدوستی از منظر قرآن

تصویر زندگی به مثابه غیردوستی یا نوعدوستی در قرآن بحث پیچیده و گسترده‌ای است. این موضوع از منظر فلسفه اخلاق و روانشناسی هر دو قابل بررسی است. همانطور که ملاحظه شد در تعریف غیردوستی سرگشتگی زیادی هست. روانشناسان اجتماعی این اصطلاح را در مورد رفتارهایی که به قصد کمک به دیگران انجام می‌شود به کار می‌برند. اما از آنجا که چنین رفتارهایی می‌تواند به دلایل نفع شخصی انجام شود، فلاسفه آن را با انگیزه مستقیم دیگری مانند توجه به سعادت دیگران به خاطر خودشان تعریف کرده‌اند. با این حال، سرگشتگی درباره تعریف نوعدوستی باز هم وجود دارد. برخی آن را بطور ضمنی یا صریح به هر توجهی به دیگران بکار می‌برند؛ برخی آن را محدود به این می‌کنند که شخص علائق دیگران را به علائق خودش ترجیح بدهد. تعریف اولی در زبان عامه بیشتر متداول است، در حالی که تعریف اخیر تعریف متداول فلاسفه و روانشناسان است.

اما همانطور که پیشتر هم توضیح داده شد، بطور معمول، ما عموماً رفتار نوعدوستانه را رفتاری می‌دانیم که به انگیزه سودرساندن به شخص دیگری باشد نه خود شخص. این اصطلاح در تضاد با خوددوستی به کار می‌رود. از این جهت، فهم بهتر این موضوع در ارتباط با فهم بحث خوددوستی/اگوئیسم است.

<sup>۱</sup>paternalism



از سوی دیگر، طرح مسئله نועدوستی ناب یعنی علاقه نیکخواهانه و بی‌غرضانه و بی‌طمعانه به دیگر مردم، به خاطر خودشان و برای افزایش سعادت<sup>۱</sup> و شادکامی ایشان مستلزم درک چستی سعادت از منظر قرآن نیز هست. موضوع اخیر، مستلزم تفکیک انگیزه‌های اخلاقی از انگیزه‌های نועدوستانه است و از این جهت به همه کارهایی که به انگیزه کمک به دیگران انجام می‌شود و مشمول اعمال اخلاقی‌اند عمل نועدوستانه نمی‌گویند. این امر اعمال نועدوستانه را محدودتر می‌کند چرا که، فقط به کارهایی که به خاطر خیر/ سعادت<sup>۲</sup> دیگران انجام می‌شود، ویژگی نועدوستانه اطلاق می‌شود.

مسئله فوق باعث بوجود آمدن مسئله چالش برانگیز دیگری در فلسفه اخلاق می‌شود که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم. چالش این است که اگر عمل نועدوستانه صرفاً به عملی اطلاق می‌شود که به خاطر خیر و سعادت دیگران هست، آن خیر چیست؟ به بیان بهتر، اگر فاعل واقعا به خیر دیگری اهمیت می‌دهد، بنابراین باید به فهم آن خیر اهمیت بدهد؛ اگر چنین نکند به خیر او اهمیت نمی‌دهد و نועدوست واقعی نیست. متعاقب این موضوع، تشخیص خیر، این مسئله را می‌توان طرح کرد که آیا نועدوست واقعی کسی است عملش صرفاً با نیت و انگیزه خیر رساندن به دیگری است؟ یا نه، نועدوست واقعی کسی است با فهم دیگری و شناخت خیر و سعادت واقعی او عمل می‌کند؟

نکته مهم دیگر، در تفکیک معنای نועدوستی از خودگذشتگی یا ایثار است. این تفکیک به طور کلی، ممکن است در شناخت اعمال نوعدوستانه موانعی ایجاد کند. در فرق معنای این دو گفته شده است که عمل نوعدوستانه هیچ منفعتی برای شخص ندارد در حالی که خودگذشتگی مستلزم زیان زدن به خود است. یکی از اشکالات عمده به نועدوستی تردید در امکان وجود نועدوستی است که بر اساس آن انگیزه همه اعمال انسان خوددوستانه تفسیر می‌شود. از خودگذشتگی شاید یکی از طرق شناخت عمل نوعدوستانه باشد. و از این جهت تفکیک از خودگذشتگی از عمل نوعدوستانه خارج از اشکال نیست. البته خودگذشتگی با نفی خود نباید یکسان پنداشته شود. در اینجا در مقام نقد

<sup>۱</sup> welfare

<sup>۲</sup> Well-being



این نظر نیستیم و مراد ما از طرح تفکیک موضوع از خودگذشتگی و عمل نועدوستانه در همه شرایط و احوال است. به بیان بهتر، خود گذشتگی یا ایثار می‌تواند دلیلی باشد برای امکان وجود نועدوستی.

نکته مهم دیگر در باب عقلانیت نועدوستی که قبلا نیز به آن اشاره شد این است که آیا خیر فرد دیگر خودش انگیزه و دلیلی کافی را برای فاعل بوجود می‌آورد که آن خیر را گسترش دهد؟ آیا نועدوستی عقلانی نیروی انگیزشی خودش را ایجاد می‌کند و چگونه به لحاظ انگیزشی آن نیرو مؤثر و سودمند است؟

مسائل و نکات فوق و مسائلی دیگری از این دست که در مقدمه به آن اشاره شد، مباحث مهمی است که برای فهم و بررسی موضوع نועدوستی از منظر قرآن باید به آنها توجه کرد و بدون فهم دقیقی از آنها احتمالا به فهم درستی از موضوع نועدوستی در این متن مقدس نرسیم. در اینجا به مقتضای طرح پژوهشی معنای زندگی، بطور اجمالی به این موضوع می‌پردازیم و برخی آموزه‌های قرآن درباره آنها را بیان کرده و بررسی می‌نماییم.

اما در مورد نועدوستی در قرآن کریم، اگر با توجه و براساس مصادیق عمل نועدوستانه در قرآن بخواهیم درباره تصویر نועدوستی در این کتاب مقدس قضاوت کنیم، بی‌شک ادله فراوانی به نفع این مدعا وجود دارد. آیات مختلف فراوانی درباره نועدوستی وجود دارد و سفارش زیادی به انجام این اعمال شده است. کمک به یتیم<sup>۱</sup>، فقیر، مسکین<sup>۲</sup>، در راه مانده، بردگان، وامداران<sup>۳</sup>، و به طور کلی نیازمند از هر نوع و گروهی: مسلمان و غیر مسلمان، خویشاوند<sup>۴</sup> و غیرخویشاوند. این کمک‌ها با نام‌های

---

<sup>۱</sup> والفجر، ۱۷

<sup>۲</sup> والفجر، ۱۸

<sup>۳</sup> التوبه، ۶۰

<sup>۴</sup> البقره، ۸۳



مختلفی چون اطعام<sup>۱</sup>، انفاق<sup>۲</sup>، صدقه<sup>۳</sup>، زکات<sup>۴</sup>، احسان<sup>۵</sup>، برّ<sup>۶</sup> و اکرام<sup>۷</sup> سفارش شده است. انجام این اعمال نوعدوستانه مستحق پاداش و انجام ندادن آنها سزاوار کیفر و عقوبت است.

عدالت، احسان، برّ و اکرام مظاهر نوعدوستی در قرآن کریم است، سفارش به امور دیگر که در بالا به آنها اشاره شد مانند اطعام، انفاق، ایتاء و زکات از مصادیق احسان و بر است. در قرآن به تمامی موارد فوق سفارش و بلکه امر شده است. علاوه بر آن، شرایط و ویژگی‌های یک عمل نوعدوستانه خوب و درست نیز ذکر شده و از مردم خواسته شده که به آنها عمل کنند. سفارش، توصیه و امر به این اعمال نیک ممکن است این ابهام را بوجود آورد، که از نظر قرآن این اعمال وظیفه اخلاقی و شرعی هستند و مصداق عمل نوعدوستانه نیستند. همانطور که گفته شد این موضوع یکی از مباحث اختلافی درباره تعریف نوعدوستی است. از منظر فلسفه و روانشناسی، غیردوستی نیکی کردن به دیگران برای انجام وظیفه نیست، بلکه عبارت است از نیکی کردن به دیگران به خاطر نیکی خود عمل یا به خاطر نیکی کردن به دیگران است (Nowell- Smith Ethics، ۲۹: ۲۰۰۴، Bunnin & Yu). لیکن از منظر روانشناسان اجتماعی، در مورد رفتارهایی که به قصد کمک به دیگران انجام می‌شود این اصطلاح را می‌توان به کار برد.

تلاش برای برقراری عدالت و انجام اعمال عادلانه یکی از مهمترین اعمال نوعدوستانه است که سهم عظیمی در سعادت فرد و جامعه دارد. در واقع سعادت اجتماع در گرو برقراری عدالت است؛ از این رو، هدف از ارسال پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی و میزان برپایی قسط و عدل در جامعه

<sup>۱</sup> الانسان، ۸

<sup>۲</sup> البقره، ۲۷۴

<sup>۳</sup> التوبه، ۶۰

<sup>۴</sup> البقره، ۲۷۷

<sup>۵</sup> الاسراء، ۲۳

<sup>۶</sup> البقره، ۱۷۷

<sup>۷</sup> والفجر، ۱۷

دانسته شده است.<sup>۱</sup> از این رو، برپایی عدالت به صورت مأموریتی از سوی خداوند بر دوش پیامبر گذاشته شده بود: «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ (الشوری، ۱۵): و مامور شدم که میان شما عدالت کنم».

برپایی عدالت به صورت امر مولوی در قرآن ذکر شده و وظیفه اخلاقی و اجتماعی است<sup>۲</sup> و از مؤمنان خواسته می‌شود که قسط و عدل را در جامعه برپا کنند.<sup>۳</sup>

مراد از عدل در آیه فوق عدالت اجتماعی است و مترتب بر آن، امر به عدل امر به عدالت اجتماعی است. احسان یعنی بیش از حق کسی به او پرداخت گردد. تعریف احسان در ارتباط با یکی از تعریف‌های مشهور عدالت یعنی اعطای حق هر کس چه کم چه زیاد. طباطبایی در تفاوت عدل و احسان با استناد به سخن راغب در مفردات می‌گوید: «عدل به معنای مساوات در تلافی است، اگر خیر است خیر، و اگر شر است شر، و احسان به معنای این است که خیری را با خیری بیشتر از آن تلافی کنی، و شری را به شری کمتر از آن جواب گوئی. سپس وی گفتار راغب را مستند به این تعریف مشهور از عدالت می‌کند و می‌گوید، عدالت میانه‌روی و اجتناب از دو سوی افراط و تفریط در هر امری است، و این در حقیقت معنا کردن کلمه است به لازمه معنای اصلی، زیرا معنای اصلی عدالت اقامه مساوات میان امور است به اینکه به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود، و هر یک در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار گیرد».

پس عدالت در اعتقاد این است که به آنچه حق است ایمان آوری، و عدالت در عمل فردی آن است که کاری کنی که سعادتت در آن باشد، و کاری که مایه بدبختی است بخاطر پیروی هوای نفس انجام ندهی، و عدالت در مردم و بین مردم این است که هر کسی را در جای خود که به حکم عقل و

<sup>۱</sup> «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحديد، ۲۵): به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است»

<sup>۲</sup> «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ (الاعراف، ۲۹): بگو پروردگام به دادگری فرمان داده است»

<sup>۳</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ (النساء، ۱۳۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید».



یا شرع و یا عرف مستحق آن است قرار دهی، نیکوکار را بخاطر احسانش احسان کنی، و بدکار را بخاطر بدیش عقاب نمایی، و حق مظلوم را از ظالم بستانی و در اجرای قانون تبعیض قائل نشوی. پس به هر حال عدالت هر چند که به دو قسم منقسم می شود یکی عدالت انسانی فی نفسه و یکی عدالتش نسبت به دیگران، یکی عدالت فردی، یکی عدالت اجتماعی، و نیز هر چند لفظ عدالت مطلق است و شامل هر دو قسم می شود؛ لیکن ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است، و آن عبارت از این است که با هر یک از افراد جامعه طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی جای داده شود که سزاوار آن است، و این خصلتی اجتماعی است که فرد، فرد مکلفین مامور به انجام آنند، به این معنا که خدای سبحان دستور می دهد هر یک از افراد اجتماع عدالت را بیاورد، و لازمه آن این می شود که امر متعلق به مجموع نیز بوده باشد، پس هم فرد فرد مامور به اقامه این حکمند، و هم جامعه که حکومت عهده دار زمام آن است» (طباطبایی، ج ۱۲: ۳۳۱).

علاوه بر عدالت، برای سعادت جامعه، احسان به نیازمندان نیز لازم است<sup>۱</sup>. احسان از ریشه احسن، به معنای صحیح انجام دادن کار درست کردن، خوب انجام دادن، به نیکی انجام دادن ... است و به معنای نیکی، خیرخواهی، دستگیری، صدقه دادن، عمل نیک کردن نیز استفاده می شود (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۱۲۳). احسان به هر دو معنی خوب و نیک انجام دادن عمل<sup>۲</sup> و نیکی و خیرخواهی در قرآن آمده است. لیکن آنچه مراد ما هست احسان در رابطه با دیگری است. از نظر طباطبایی، «مراد از این احسان انسانی است که به دیگران هم می رسد، و آن کارهای پسندیده است که چیزی از آن که خوش آیند باشد عاید غیر هم بشود. پس مقصود از احسان، احسان به غیر است نه اینکه فرد کار را نیکو کند، بلکه خیر و نفع را به دیگران برساند، آنهم نه بر سیل مجازات و تلافی بلکه همانطور که گفتیم به اینکه خیر دیگران را با خیر بیشتری تلافی کند، و شر آنان را با شر کمتری مجازات کند، و نیز ابتداء و تبرعا به دیگران خیر برساند.

<sup>۱</sup> «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ (النحل، ۹۰): در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد».

<sup>۲</sup> بنگرید به: کشف، ۳۰



احسان صرفنظر از اینکه مایه اصلاح مسکینان و بیچارگان و درماندگان است، و علاوه بر اینکه انتشار دادن رحمت و ایجاد محبت است، همچنین آثار نیک دیگری دارد که به خود نیکوکار برمی گردد، چون باعث می شود ثروت در اجتماع به گردش در آید، و امنیت عمومی و سلامتی پدید آید، و تحبیب قلوب شود.

" ایتاء ذی القربی " یعنی دادن مال به خویشاوندان که خود یکی از مصادیق احسان است، و اگر خصوص آن را بعد از ذکر عموم احسان ذکر نمود برای این بود که بر مزید عنایت به اصلاح این مجتمع کوچک خاندان دلالت کند، زیرا تشکیل صحیح این مجتمع کوچک است که باعث اصلاح مجتمع مدنی بزرگ می شود، همچنان که مجتمع ازدواج یعنی تشکیل خانواده، مجتمعی کوچک تر از مجتمع خاندان و دودمان است، و سببی است مقدم بر آن، و مایه به وجود آمدن آن « (طباطبایی، ج ۶: ۱۲۸؛ ج ۱۲: ۳۳۰-۳۳۲). همانطور که ملاحظه شد، عدالت و احسان هر دو برای سعادت اجتماع و فرد لازم است. و از این رو، اگر بخواهیم نوع دوستی را عملی برای خیر و سعادت دیگران تعریف کنیم بهترین مصداق نوع دوستان کسانی هستند که به عدالت و احسان رفتار می کنند یعنی عادلان و محسنین.

یکی از مهمترین مصادیق نیکوکاری در جامعه "انفاق" که قرآن کریم تأکید فراوانی بر آن کرده است. انفاق یکی از بزرگترین اموری که اسلام در یکی از دو رکن "حقوق الناس" و "حقوق الله" مورد اهتمام قرار داده و به طرق و انحاء گوناگون، مردم را بدان وادار می سازد. بررسی این موضوع با توجه به این که انفاق از منظر قرآن کریم به همه دارائی های انسان تعلق می گیرد، نیازمند بررسی بیشتری است که در این مقال نمی گنجد<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> «أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ (بقره، ۲۶۷): از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده ایم، انفاق کنید؛ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ (بقره، ۲۵۴): از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید؛ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلْنَاكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ (حدید، ۷): از آنچه شما را در [استفاده از] آن جانشین [دیگران] کرده انفاق کنید».



انفاق دارای آثار اجتماعی و فردی فراوانی است. از جمله علل و اهداف تأکید شدید نسبت به انفاق، تعدیل ثروت ها، کم کردن فاصله طبقاتی، ایجاد برادری بین مسلمین و... است. از نظر قرآن، انفاق به لحاظ فردی و اجتماعی آثار و برکات زیادی دارد، از این رو، آنچه را انفاق می شود به دانه ای تشبیه می کند که بروید و چندین برابر برای باغبانش ثمره به بار آورد<sup>۱</sup>.

از جنبه فردی نیز، انفاق با رعایت شرایطی باعث رسیدن به مرتبه "بر" می شود ابرار/ نیکوکاران کسانی هستند که از آنچه به آن نیاز دارند و به آن علاقمندند انفاق می کنند<sup>۲</sup>. "بر" ترکیبی است از ایمان در همه شوئنش (ایمان به خداوند، پیامبران، روز جزا، ملائک و...)، به علاوه عمل صالح شامل انفاق، وفای به عهد، به همراه اقامه نماز، فضایل اخلاقی (مانند صبر) و غیره که با مرتبه متقیان برابر است<sup>۳</sup>.

درک ارزش از نظر قرآن، زندگی کردن براساس ارزش ها، صرفاً عمل کردن براساس آن ارزش نیست بلکه درک و دریافت و احساس کردن از طریق آن ارزش نیز هست. درک، دریافت و احساس از طریق ارزش در عمل نوع دوستانه مستلزم علاقه نیکخواهانه<sup>۴</sup>، بی غرضانه و بی طمعانه<sup>۱</sup> به دیگر

<sup>۱</sup> «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره، ۲۶۱): مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می کند، و خداوند گشایشگر داناست».

<sup>۲</sup> «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (آل عمران، ۹۲): هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعاً خدا بدان داناست».

<sup>۳</sup> «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره، ۱۷۷): نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راهماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد ببنند به عهد خود وفادارند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند».

<sup>۴</sup> benevolent



مردم، به خاطر خودشان و برای افزایش سعادت<sup>۲</sup> و شادکامی ایشان است. بطور مثال در بحث انفاق، قرآن با مطرح کردن مولفه‌هایی مانند لزوم داشتن نیت پاک و خالص حین انفاق، منت نگذاشتن بر سر انفاق گیرنده و اذیت و آزار نکردن او، انفاق از طبیات، انفاق از چیزهایی که انسان دوست دارد، بر درک و احساس ارزش فرد نوع‌دوست می‌افزاید. برخی از این مؤلفه‌ها عبارتند از:

از منظر قرآن کریم، نیت پاک و خالص اولین شرط ارزشمندی انفاق است. کسانی که در انفاق و کمک به نیازمندان نیت و غرضی جز خشنودی خداوند ندارند ارزش عمل نیک‌خواهانه خود را درک نکرده‌اند. از این نظر، کسانی که اموال و دارایی‌هایشان را برای بدست آوردن خشنودی خداوند انفاق می‌کنند و اهداف دیگری مانند ریا و خودنمایی یا کسب خشنودی دیگران یا دریافت اجر و مزدی از سوی نیازمندان ندارند مورد ستایش قرآن کریم قرار می‌گیرند. این افراد در مراقبه و تثبیت نفس خود می‌کوشند و سعی دارند نیت خالصی را داشته‌اند حفظ کنند<sup>۳</sup>.

بر این اساس، ریا و آزار و اذیت نیازمندان پس از انفاق کردن به آنها<sup>۴</sup>، ارزش انفاق را از بین می‌برد و باعث باطل شدن آن می‌شود<sup>۵</sup>. ریا یعنی کاری را نه به دلیل ارزشمند بودن خود فعالیت بلکه برای خودنمایی و جلب نظر دیگران انجام بدهیم. ریا باعث می‌شود که عمل ما اثر سودمندی نداشته باشد و تباه گردد. به کسی که در انفاق خود مرتکب ریا می‌شود، در ریا کردنش و در ترتیب ثواب بر انفاقش حال سنگ صافی را دارد که مختصر خاکی روی آن باشد، همینکه بارانی تند بر آن ببارد، همین بارانی که مایه حیات زمین و سرسبزی آن و آراستگی اش به گل و گیاه است، در این

<sup>۱</sup> disinterested

<sup>۲</sup> welfare

<sup>۳</sup> «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ (بقره، ۲۶۵): کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند».

<sup>۴</sup> «تُمْ لَا يُبْغُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنْأً وَلَا أَدَى (بقره، ۲۶۲): سپس در پی آنچه انفاق کرده اند، منت و آزاری روا نمی‌دارند»؛

<sup>۵</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (بقره، ۲۶۴): ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد»



سنگ خاک آلود چنین اثری ندارد، و خاک نامبرده در برابر آن باران دوام نیاورده و بکلی شسته می شود (طباطبایی، ج ۲: ۳۸۹). پس ارزشمندی انفاق در صورتی است که اثری از ریا و آزار و اذیت در آن نباشد و با نیت خالص در جهت جلب رضایت خداوند و ثبات نفس انجام شود<sup>۱</sup>.

نکته مهم دیگر، انفاق از طیبات است<sup>۲</sup>. "طیب" از ماده طاب به معنی خوب بودن، خوشایند بودن، مطبوع بودن، خوشمزه بودن، لذیذ بودن، عطرناک بودن، و ... است. و طیب به معنای خوب، خوشایند، گوارا، مطبوع، دلپذیر، دلخواه، خوشمزه، لذیذ و ... است (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۰۹). از این جهت، انفاق باید از چیزهایی باشد که برای انسان خوشایند و دلپذیر است و انفاق از چیزهایی که طبع انسان از آنها گریزان و برایش ناخوشایند است جایز نمی باشد.

بر اساس آنچه گفته شد، انفاق دارای مراتب مختلفی است؛ هر چقدر شخص منفق در این راه از خودگذشتگی بیشتری نشان بدهد به مرتبه بالاتری می رسد. مرتبه "بر" مرتبه‌ای است که در آن فرد از چیزهایی که دوست دارد<sup>۳</sup> و با وجود نیاز شدید به آنها<sup>۴</sup> به نیازمندان انفاق می کند. ابرار و نیکوکاران علاوه بر صدق در ایمان (به خداوند، پیامبران، روز جزا، ملائک و...)، از چیزهایی که دوست دارند به نیازمندان از خویشاوندان و یتیمان، فقرا و مساکین، در راه ماندگان و ... انفاق می کنند.

<sup>۱</sup> «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره، ۲۶۵): و مثل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند، همچون مثل باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد (که اگر) رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی (برای آن بس است)، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست»

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» (بقره، ۲۶۷): ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده ایم، انفاق کنید، و در پی ناپاک آن نروید که (از آن) انفاق نملیید»

<sup>۳</sup> «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آل عمران، ۹۲): هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید».

<sup>۴</sup> «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (الانسان، ۸): و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند».

<sup>۵</sup> بنگرید به: سوره بقره، ۱۷۷



درک، دریافت و احساس ارزش را می‌توان در اجرای عدالت و تحقق آن در جامعه ملاحظه کرد. برقراری عدالت و توجه به خیر و سعادت دیگران و جامعه هزینه‌های زیادی برای انسان دارد، و ممکن است به زیان خود و نزدیکان انسان تمام شود. ولی از آنجا که سعادت کلی جامعه و فرد منوط به آن است باید هزینه‌های مترتب بر آن را نیز تحمل کرد. "قوامین بالقسط" کسانی هستند که در راه ارزش مورد نظرشان که تحقق و اجرای عدالت است حاضرند از سعادت خود و نزدیکانشان بگذرند و آن را فدا کنند!

قرآن کریم به مؤمنان سفارش می‌کند که در هر حالی هر چند به زیان خود و نزدیکان و آشنایانشان باشد برای تحقق این هدف بزرگ قیام کنند! و هوا و هوس هیچگاه باعث نشود که آنان از حق عدول کنند و از اجرای عدالت چشم‌پوشند. بنابراین، دشمنی و مخالفت با گروهی نباید مانع از اجرای عدالت باشد. از نظر قرآن کریم، هدف هیچگاه وسیله را توجیه نمی‌کند و مؤمنان برای رسیدن به اهدافشان نباید کار غیر اخلاقی بکنند.

### ۳-۱-۱-۲- عقلانیت نועدوستی

معمولاً گفته می‌شود که نועدوستی به این دلیل اهمیت دارد که ما باید به سایر مردم، یعنی کسانی که این هستی را با آنان شریک هستیم، نیز علاقمند شویم. چون نه فقط تنها نیستیم، بلکه نمی‌توانیم بدون کمک دیگران، که والدینمان نخستین آنها هستند، زاده شویم و زنده بمانیم (فری، ۱۳۹۴: ۳۱). اما

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (مائده، ۸): ای کسانی که ایمان آورده اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء، ۱۳۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است پس از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است»



علاوه بر اهمیت نועدوستی بحث اختلافی و چالشی مهمی درباره عقلانیت نועدوستی مطرح است. این موضوع غالباً به این دلیل طرح می‌شود که برخی خوددوستی را اصلی مسلم در سرشت انسان تلقی کرده‌اند و بر اساس آن می‌گویند: عقلانیت اقتضا می‌کند که صرفاً علائق شخصی مبنای عمل هر فرد باشد (گرچه ممکن است شخصی اتفاقاً این علاقه را در علائق شخص دیگری بیابد). با این وجود توجه کمی به رابطه نועدوستی عقلانی و نועدوستی به عنوان یک پدیده روانشناسی شده است. به عنوان مثال آیا نועدوستی عقلانی نیروی انگیزشی خودش را ایجاد می‌کند و چگونه به لحاظ انگیزشی آن نیرو مؤثر و سودمند است؟ و یا نه، نועدوستی عقلانی در زمینه وسیع‌تری از ارزش است که در آن نועدوستی به مثابه یک کل باید ارزشگذاری شود.

بررسی این موضوع در قرآن نیازمند تحقیق مجزایی است، در اینجا، صرفاً برای طرح مسئله و از باب مقدمه از دو جهت موضوع را بررسی می‌کنیم. یکی آنکه به نظر برخی، هدف مورد نظر خداوند یگانه منبع و منشا قوانین اخلاقی ثابت است. به این نظر/توجیه اشکالاتی گرفته شده است. در این-خصوص می‌توان به مشکلاتی که محذور اوتوفرون<sup>۱</sup> پیش می‌کشد، اشاره کرد. این محذور در قالب این مسئله طرح می‌شود که آیا کردار دیندارانه از آن رو دیندارانه است که مورد پسند خدایان است یا چون دیندارانه است مورد پسند خدایان است (متز، ۱۳۹۴، ۲۴-۲۵). البته درباره این موضوع که خداوند یگانه منبع قواعد اخلاقی است متفکران مسلمان هم مانند دیگر متفکران اختلاف نظر دارند. از همان اوان ظهور اسلام متفکران به دو گروه عدلیه و غیر عدلیه تقسیم شدند. از نظر عدلیه، حسن و قبح اعمال و کارها، نوعی صفت ذاتی آنهاست. مثلاً راستی، امانت، احسان و عدالت در ذات خود خوب و نیکو هستند و دروغ و خیانت و امساک و ظلم در ذات خود بد و قبیح هستند. پروردگار جهان به حکم اینکه حکیم و عادل است کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انجام می‌دهد. از نظر آنها، ذات افعال قطع نظر از این‌که آن افعال مورد تعلق اراده تکوینی یا تشریحی ذات حق قرار دارند یا ندارند با یکدیگر متفاوت است و ذات مقدس باری تعالی که خیر مطلق، حکیم مطلق و عادل مطلق است، کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انتخاب می‌کند. از نظر عدلیه، عقل، در ادراک حُسن و

---

<sup>۱</sup> اشاره است به مکالمه‌ای از افلاطون به همین نام که در آن محذوری در قالب مسئله فوق طرح می‌شود (متز، ۱۳۹۴، ۲۵).

قیح اشیاء استقلال دارد و به تنهایی قادر به درک و تشخیص آنهاست. غیر عدلیه به شدت مخالف حسن و قبح ذاتی افعال بودند و عقل را در ادراک حسن و قبح، تابع راهنمایی‌هایی شرع می‌دانستند (مطهری، ۱۳۷۹، ۱۹-۲۰). یکی از مسائل مهمی که زائیده مسئله حسن و قبح عقلی است، این است که آیا افعال خداوند معلل به اغراض و غایات هستند یا نه؟ انسان‌ها در کارهایی که انجام می‌دهند هدف و غرضی را در نظر دارند. هدف و غرض داشتن، کار انسان‌ها را معنی‌دار می‌کند. کار بی‌هدف مانند لفظ بی‌معنی است. به عبارتی، انسان در کارهای عقلانی و منطقی خود، هدف و غرضی دارد و اگر کاری را بی‌هدف انجام دهند، آن کار لغو و عبث و بیهود و پوچ است (مطهری، ۱۳۷۹، ۲۱-۲۲). عدلیه معتقدند افعال خداوند نیز مانند افعال انسان‌ها معلل به اغراض است. خداوند حکیم است و هیچ کاری را بدون غایت و غرض انجام نمی‌دهد و افعال او همه به خاطر یک سلسله مصلحت-هاست. غیر عدلیه برعکس، منکر غایت و غرض داشتن خداوند در فعل خویش شدند و مفهوم حکمت در آیات قرآن کریم را اینگونه توجیه کردند که آنچه خداوند می‌کند حکمت است نه این که آنچه حکمت است خدا می‌کند (مطهری، ۱۳۷۹، ۲۳).

از نظر قرآن، اعمال نیک فی‌نفسه ارزشمندند و ارزشمندی آنها به این دلیل نیست که خداوند به آنها امر کرده است. از این جهت، طرح محذور اوتوفرون درباره توصیه‌ها و اوامر دینی در قرآن موضوعیتی ندارد. از نگاه این کتاب مقدس، خداوند به اعمال نیک و خیر امر می‌کند، چون این اعمال فی‌نفسه خوبند و خوبی آنها به خاطر امر خداوند نیست. همچنین از اعمال شر و بد برحذر می‌دارد چون این اعمال فی‌نفسه بدند و بدی آنها به خاطر نهی خداوند نیست. قرآن برپایی عدالت و انجام اعمال نعدوستانه مانند احسان، انفاق، و غیره را فی‌نفسه خوب و ارزشمند می‌داند و از این جهت به آن توصیه یا امر می‌کند و از سوی دیگر بی‌عدالتی و ظلم و ستم را فی‌نفسه بد می‌داند و از آن باز می‌دارد. خداوند هیچ‌گاه به فحشاء و بدی امری نمی‌کند و نباید این مسئله را عده‌ای بهانه قرار دهند و کارهای بد خودشان را توجیه کنند<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف، ۲۸): چون کار زشتی کنند می‌گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است بگو قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید».



پس از نظر قرآن، خداوند به نیکی امر می‌کند چون نیکی و خیرخواهی برای دیگران فی‌نفسه خوب است و از بدی و ظلم کردن به دیگران باز می‌دارد چون بدی و ظلم به دیگران فی‌نفسه بد است. از سوی دیگر، شیطان چون با انسان دشمن است به هر آنچه بدی و شر است امر می‌کند.<sup>۱</sup> مؤمنان باید از شیطان دوری کنند و به وسوسه‌ها و اوامر او گوش نکنند، چرا که شیطان انسان را به فحشاء و بدی امر می‌کند.<sup>۲</sup>

نکته دیگر در خصوص عقلانیت نوع‌دوستی این است که بر فرض این‌که خوبی و بدی ذاتا دارای ارزش باشد؛ تنها در یک نظریه خدامحور، عقلانیت اخلاقی زیستی فراهم می‌شود؛ چراکه در این دیدگاه خداوند به عنوان خالق خیرخواه این افعال اخلاقی را از ما خواسته و عالم مخلوق دارای طرح و غایتی است و این خود دلیل قطعی برای انجام خوبی‌ها در اختیار ما می‌گذارد به گونه‌ای که احکام اخلاقی برخاسته از امیال شخصی و قراردادهای اجتماعی مبتنی بر سرشت تصادفی انسان‌ها نیستند و برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه اوضاع و احوال دارای عینیت می‌گردند (علیزمانی و غفوریان، ۱۳۸۹: ۲۵). بررسی این موضوع در قرآن ابعاد گوناگونی دارد. در اینجا می‌توان از آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح در قرآن استفاده کرد. عمل صالح در قرآن به همه اعمال خوب و ارزشمند انسان در هر دو حیطه فردی و اجتماعی اطلاق می‌شود و بنابراین می‌توان اعمال اخلاقی و نوع‌دوستانه را نیز در زمره اعمال صالح برشمرد. از نظر قرآن ایمان و عمل صالح از هم جدایی‌ناپذیرند، بنابراین از نظر این کتاب آسمانی پرداختن به مسئله دین جدای از اخلاق، خود امری بی‌معناست در واقع، از نظر قرآن بهره بردن از نتایج واقعی ایمان مستلزم عمل صالح داشتن است و بدون

<sup>۱</sup> « إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقره، ۱۶۹): او [شیطان] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و [وامی دارد] تا بر خدا چیزی را که نمیدانید بریندید»

<sup>۲</sup> « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (النور، ۲۱): ای کسانی که ایمان آورده اید پای از پی گامهای شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند وامی‌دارد».



آن مقدور نیست (طباطبایی، ج ۱۸: ۳۰۱)<sup>۱</sup>. از نظر این کتاب آسمانی بینش و نظر صحیح دینی بدون بسط کامل حس اخلاقی غیر ممکن است.

از نظر قرآن رابطه مناسب و مطلوب با خداوند در سایه ایمان و عمل صالح هر دو ایجاد می‌شود. به عبارت بهتر، قرآن این دو را با هم و در هم پیوسته می‌پذیرد. نتایج مطلوب آن که همان معناداری زندگی و توجیه فعالیت‌ها و رنج و تلاش‌های انسان در زندگی است نیز حاصل به هم پیوستگی ایمان و عمل صالح است. ایمان و عمل صالح است که باعث می‌شود خداوند انسان را در جوار فضل و رحمت خود بیاورد و در نتیجه آن انسان راه درست را در زندگی بیابد و تلاش‌ها و رنج و دردهایش در زندگی بی‌فایده نشود<sup>۲</sup>. مؤمنانی که عمل صالح در زندگی کرده‌اند پاداش رنج و تلاشش را به تمام و کمال می‌بینند و فعالیت‌هایشان بی‌اجر و پاداش نمی‌ماند. خداوند مهربان بیش از آنچه استحقاق دارند از فضل و رحمت خویش به آنها عطا می‌کند. همچنین خداوند آنها را به سوی "صراط مستقیم" هدایت می‌کند<sup>۳</sup>. صراط مستقیم صراطی است که در هدایت مردم و رساندنشان بسوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند بطوری که انسان در تعیین هدف و غایت خود در زندگی اشتباه نمی‌کند و راه درست به سوی آن هدف را هم می‌شناسد، از این جهت، راه به سوی خدا، صراط مستقیم است<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> بحث و بررسی درباره این موضوع، مستلزم بحثهای تفسیری تفصیلی است که در این مقال نمی‌گنجد. برای مطالعه بیشتر به کتب تفسیری ارجاع داده می‌شود.

<sup>۲</sup> «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (نساء، ۱۷۳): اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پاداششان را به تمام [و کمال] خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر می‌بخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یابوری نخواهند یافت»؛ و یا «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (نساء، ۱۷۵): و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد و ایشان را به سوی خود به راهی راست هدایت کند».

<sup>۳</sup> «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (نساء، ۱۷۵): و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد و ایشان را به سوی خود به راهی راست هدایت کند».

<sup>۴</sup> بنگرید به: طباطبایی، ج ۱: ۳۱.



## ۳-۱-۱-۳- انگیزه عمل نועدوستانه

آیات مربوط به نועدوستی در قرآن کریم فراوان است. تمام این آیات با توجه به تعریف روانشناسان اجتماعی مصادیق نועدوستی هستند، چرا که همانطور که پیشتر گفته شد، روانشناسان اجتماعی این اصطلاح را در مورد رفتارهایی که به قصد کمک به دیگران انجام می‌شود به کار می‌برند. اما از آنجا که چنین رفتارهایی می‌تواند به دلایل نفع شخصی انجام شود، فلاسفه آن را با انگیزه مستقیم دیگری مانند توجه به سعادت دیگران به خاطر خودشان تعریف کرده‌اند. تعریف اولی در زبان عامه بیشتر متداول است، در حالی که تعریف اخیر تعریف انتخابی فلاسفه و روانشناسان است. با توجه به مطالب اخیر اگر بخواهیم نועدوستی را با توجه به تعریف فلاسفه و روانشناسان در قرآن بررسی کنیم و آموزه‌های قرآنی را درباره آن به دست آوریم باید علت اعمال نועدوستانه را از نظر کسب نفع شخصی و توجه به نفع دیگران مورد بررسی قرار دهیم.

علاوه بر توصیه و سفارش مؤکد و مکرر به نیکی کردن به همه افراد و طبقات جامعه از نزدیکان و خویشان گرفته تا دیگر افراد جامعه و عدل و احسان که سعادت جامعه در گرو آن است، توجه و پرداختن به خود در قرآن کریم اهمیت بسیاری دارد و از این جهت، به مردم توصیه می‌کند که به خود پردازند. همچنین این نگرش که همه نیکی‌ها و بدیهای انسان در نهایت متوجه خودش هست در سرتاسر این کتاب وجود دارد و بر آن تأکید می‌شود.

قرآن کریم از مؤمنان می‌خواهد که به خودشان پردازند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (مائده، ۱۰۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند بازگشت همه شما به سوی خداست پس شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد». بنابر نظر مفسران، مراد از خود ساحت نفس است که البته تفاسیر معاشناختی کلمه نفس نیز مؤید این معناست. عبارت "لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ" نیز بر معنای فوق تأکید می‌کند و مشخص می‌کند که مراد از خود در این آیه "بدن" انسان نیست، چون هیچ کس مدعی نیست که گمراهان به بدن کسانی که به خود پرداخته‌اند نمی‌توانند آسیب برسانند. بر اساس این آیه، نتیجه پرداختن به خود



یا شناخت خود رهایی از هرگونه گمراهی است. از نظر قرآن، خاستگاه بسیاری از مشکلات و مصائب بشر خودش هست و هر بدی‌ای به انسان می‌رسد از سوی خودش هست.<sup>۱</sup> مصائب بشر معلول کرده‌های بد خود او و دستاورد خودش هست.<sup>۲</sup> متفکران به خودشناسی و نقش آن در بسیاری از معارف بشری و حل مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی اهمیت بسیاری می‌دهند. به نظر ایشان، شناخت هر چیزی متوقف است بر شناخت خود و آدمی تا خود را نشناسد هیچ چیز دیگری را نمی‌تواند شناخت. رمز این سخن علی بن ابیطالب (ع) در همین نکته است: «کیف یعرف غیره من یجهل نفسه (تمیمی آمدی، ج ۱: ۵۱۸): کسی که خود را نمی‌شناسد دیگری را چگونه تواند شناخت».<sup>۳</sup> خودشناسی مقدمه دیگری‌شناسی است و انسان تا خود را نشناسد، دیگری را نمی‌شناسد و به تبع آن شناخت درستی از خیر و سعادت دیگری هم ندارد. با توجه به آنچه گفته شد، اکنون معنای عبارت "لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ" در آیه ۱۰۵ سوره مائده که پیشتر از آن سخن گفتیم، روشن تر می‌گردد. چرا که شناخت خود، انسان را به درک بهتری از خدا، جهان و دیگری نائل می‌گرداند و در نتیجه این شناخت می‌تواند در تأمین سعادت خود و دیگری موفقیت بیشتری کسب کند.

پس در واقع، از منظر قرآن، اهمیت شناخت و توجه به خود نه تنها منافاتی با توجه به خیر و سعادت دیگران ندارد، بلکه از این جهت که موجب شناخت دیگری و خیر و سعادت او می‌شود،

<sup>۱</sup> « مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء، ۷۹): هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است»

<sup>۲</sup> «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (شوری، ۳۰): و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد».

<sup>۳</sup> «من عرف نفسه كان لغيره اعرف و من جهل نفسه كان بغيره اجهل (تمیمی آمدی، ج ۱: ۶۳۶): کسی که خود را بشناسد دیگری را بیشتر می‌شناسد و کسی که خود را نشناسد دیگری را بیشتر نمی‌شناسد؛ یا «لا تجهل نفسك فإن الجاهل بمعرفة نفسه جاهل بكل شيء (تمیمی آمدی، ج ۱: ۷۵۵): خود را بشناس که هر که از شناخت خود بی‌بهره باشد هیچ چیز را نمی‌شناسد».



موجب می‌شود که انسان در نیکی کردن به دیگران و تأمین سعادت و خیر آنها بهتر عمل کند و موفقیت بیشتری بدست آورد<sup>۱</sup>.

نکته مهم دیگر این است که سود و زیان هر رابطه‌ای با دیگران در نهایت متوجه با خود ماست. اگر به دیگری نیکی کنیم به خودمان نیکی کرده‌ایم و اگر به دیگری بدی کنیم به خودمان بدی کرده‌ایم<sup>۲</sup>. به عبارت بهتر، «هر احسان و اسائه شما مختص به خود شما است، بدون این که به دیگران چیزی از آن بچسبد، و این خود سنت جاری خداست که اثر و تبعه عمل هر کسی را - چه خوب و چه بد - به خود او برمی‌گرداند و اثر هر عمل - چه خوب و چه بد - به صاحبش برمی‌گردد<sup>۳</sup>. بنابراین، اثر فعل از فاعلش جدا نمی‌شود و بطور دائم به غیر او نمی‌رسد. نیکوکار سهمی از عمل نیک و بدکار سهمی از عمل بد خود دارد<sup>۴</sup>؛ و این همان معنایی است که از علی(ع) روایت شده که فرمودند: توهیج احسانی به غیر نمی‌کنی و هیج بدی نیز به غیر نمی‌کنی» (طباطبایی، ج ۱۳: ۴۰-۴۱).

### ۳-۱-۲- زندگی به مثابه افتخار

افتخار<sup>۵</sup> یعنی اعتبار داشتن، ارجمند شمردن و شهرت داشتن کسی به علت موقعیت اجتماعی‌اش، دستاوردهایش، یا برتری‌اش از هر جهت. ارزش افتخار به ارزش احترام است و مفتخر کردن یعنی

<sup>۱</sup> همانطور که قبلاً نیز گفتیم این موضوع در مباحث فلسفی نودوستی/ آلتوریسم اهمیت زیادی دارد. به نظر متفکران، اگر نودوستی صرفاً با عبارت میل به خیر دیگری تعریف شود، هیچ ضمانتی وجود ندارد که خیر دیگری در واقع در نودوستی است. شاید فاعل در واقع فهمی از خیر دیگری نداشته باشد و به جای اینکه خیر او را بیشتر کند به او لطمه برساند. (Lawrence et. al., ۲۰۰۱).

<sup>۲</sup> «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (الاسراء، ۷): اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود [بد] نموده اید».

<sup>۳</sup> «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (البقره، ۱۳۴): آن جماعت را روزگار به سر آمد دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست و از آنچه آنان می‌کرده اند شما بازخواست نخواهید شد».

<sup>۴</sup> «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (الزلزله، ۷): پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید» و «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزله، ۹): و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

<sup>۵</sup> honour



احترام گذاردن، ارجمند شمردن و بزرگ داشتن<sup>۱</sup>. افتخار و شهرت<sup>۲</sup> ارتباط وثیقی دارند، اکثرا این دو مفهوم به جای یکدیگر بکار می‌روند، والبته گاهی به عنوان مفاهیم متمایزی به کار می‌روند. ارتباط این دو، فهم ارتباط افتخار با تمجید و ستایش<sup>۳</sup>، اشتها و خوشنامی<sup>۴</sup> را بهتر می‌کند. افتخار و شهرت از جنبه فردی و اجتماعی هر دو اهمیت دارد. در زندگی شخصی می‌توان افتخار را از ابعاد گوناگونی بررسی کرد؛ مانند افتخار و شهرت به عنوان: وفاداری<sup>۵</sup>، حالت جاودانگی<sup>۶</sup>، ضمانت دوستی<sup>۷</sup>، موضوع میل و عامل/سازنده<sup>۸</sup> فضیلت و سعادت<sup>۹</sup>، چاپلوسی<sup>۱۰</sup>، تقلید<sup>۱۱</sup>، و رقابت/هم‌چشمی<sup>۱۲</sup>؛ و افتخار ناشی از عزت نفس: بزرگواری<sup>۱۳</sup> طبع یا غرور<sup>۱۴</sup> مناسب (Adler, ۲۰۰۷: ۵۶۰-۵۶۸).

بحث افتخار در زندگی اجتماعی و روابط بین افراد اهمیت زیادی دارد. فهم اجتماعی افتخار و شهرت با واکنش جامعه به مردان نیک یا بزرگ تعریف می‌شود؛ از این جهت، شرایط افتخار و شهرت

<sup>۱</sup> esteem

<sup>۲</sup> fame

<sup>۳</sup> praise

<sup>۴</sup> reputation

<sup>۵</sup> loyalty

<sup>۶</sup> immortality

<sup>۷</sup> Pledge of freindship

<sup>۸</sup> factor

<sup>۹</sup> happiness

<sup>۱۰</sup> flattery

<sup>۱۱</sup> imitation

<sup>۱۲</sup> emulation

<sup>۱۳</sup> magnanimity

<sup>۱۴</sup> pride



و علل رسوایی/ننگ<sup>۱</sup> و بدنامی<sup>۲</sup> اهمیت می‌یابد. ظاهراً افتخار در دوره‌های مختلف زندگی بشر و با توجه به نوع فرهنگ حاکم در جوامع متعلق‌های کمابیش متفاوتی داشته است. افتخار در هر جامعه‌ای مرتبط با ارزش‌های حاکم بر آن جامعه است. در واقع از آنجا که افتخار مبتنی بر نظر دیگران است، ارزش‌های مورد قبول دیگران است، که افتخار را تعریف می‌کند. به عبارت بهتر، از آنجا که افتخار از شخصی به شخص دیگر گذاشته می‌شود، ناگزیر اجتماعی است و بنابراین مبتنی بر هنجارهای اجتماع است. بطور مثال در عصر هومر، که فرهنگ نظامی سیطره داشت، افتخار ارتباط نزدیکی با فتوحات نظامی داشت. تخیل انسانی به نحو شدیدی جذب رفتار و کاریزمای قهرمان جنگی بود. از نظر یونانیان زندگی موضوع عمل کردن بر طبق انتظارات جامعه خود است، اثبات خود در نبرد و نه رسوایی و خفت در راه هر راهی. این به این معنا نیست که شما نمی‌توانید رفتار بدی داشته باشید، آشیل وقتی پادشاه یکی از دختران برده محبوبش را گرفت با دلخوری و عصبانیت به چادرش رفت. اما وقتی به میدان نبرد بازگشت در انتقام گرفتن از خون بهترین دوست خود شرافتش را به اثبات رساند. از نظر قهرمانان یونان، عزت بسیار مهم‌تر از خود زندگی بود، با فرض انتخاب بین مرگ با شرافت و زندگی بدون شرافت، آنها برای لحظه‌ای تردید در این امر نداشتند که مرگ با شرافت بهتر است. اما مفهوم شرافت فقط در قهرمانی نظامی محدود نمی‌شود. سقراط نیز برای شرافتش مرد، اما نه در میدان جنگ بلکه در سلول زندان، برای اینکه نشان دهد اصول ارزشی‌اش بیش از زندگی‌اش ارزش دارد. آنچه گفته شد به این علت بود که در عصر هومر فرهنگ نظامی سیطره داشت و ارزش عظیم آن به افتخار کارها و اعمال بزرگ بود (Solomon, Higgins, ۲۰۱۳: ۵۸). ارسطو تعریف و تحدید افتخار را که تحت سیطره نظامی در عصر هومر رخ داده بود را تغییر داد و برای زندگی شهری شخصیت‌های آنتی نقش قائل شد. از نظر او، افتخار عالی‌ترین ارزش بیرونی است و مرد بزرگواری باید دنبال افتخار باشد در غیر این صورت ضعف یا نقص از خود نشان می‌دهد.<sup>۳</sup> «افتخار نشانه شهرت به

<sup>۱</sup> dishonor

<sup>۲</sup> infamy

<sup>۳</sup> بزرگ‌منش خود را لایق افتخارات بزرگ می‌داند. مردان بزرگ منش در اندیشه افتخارند و افتخار آن چیزی است که آنان بیش از همه چیز خواهان آنند. مرد بی‌همت مستحق افتخار است ولی خود را از آن محروم می‌سازد و خطایش در اینجاست که قدر خود



انجام دادن کارهای نیک است. کار نیک کردن یا به حفظ حیات است یا آنچه مایه حیات است، یا ثروت، یا به چیزهای خوب دیگر که به دست آوردن آنها به طور کلی یا در زمان و مکان معین آسان نیست تعلق می‌گیرد. زیرا بسیاری از مردم به سبب انجام دادن کارهایی گرامی داشته می‌شوند که به نظر بی‌اهمیت می‌آید، دلیل آن شرایط زمانی و مکانی کار نیک آنهاست» (خطابه، ۱۳۶۱ الف: ۲۶-۴۰؛ ۱۳۶۱ ب: ۱-۳). این امر با ظهور مسیحیت باز تغییر یافت. در اخلاق مسیحی فروتنی و تواضع یک فضیلت برجسته است و افتخار باید به خدا نسبت داده شود. هابز معتقد بود که جستجوی افتخار محرک اساسی انسانی است و از نظر اخلاقی خنثی است. افتخار دادن به کسی همان احترام گذاشتن به اوست. ما وظیفه داریم دیگران و خودمان را محترم بشماریم (Bunnin & J.Y, ۲۰۰۴: ۳۱۱).

«هر چند سیطره نظامی تا قرون وسطی در اروپا باقی ماند و ارزش‌های طبقه جنگجو را در آداب دلاوران/شوالیه‌ها حفظ کرد، وقتی قرون وسطی سپری شد، و قدرت دیگر مبتنی بر زور بازو نبود، بلکه بر کنترل مرزها مبتنی بود، دلاوری به آداب افتخار تغییر یافت که دیگر لحن نظامی نداشت. این آداب منجر به تعریف و تحدید زندگی شخصیت‌ها هم در اروپا و هم در آمریکای جنوبی شد - و شدیداً متمایز از الزامات اخلاقی بودن بود. ... با پایان قرن نوزدهم، با افول زمین‌داران و ملاکان، آداب و رسوم افتخار که آن زندگی را تعیین می‌کردند نفوذ خود را نیز از دست دادند.

### ۳-۱-۲-۱- ارزش اخلاقی افتخار

در مورد ارزش اخلاقی افتخار اختلاف هست، برخی آن را ضد اخلاق تلقی کرده‌اند و برخی آن را به لحاظ اخلاقی خنثی می‌دانند. مفتخر کردن یعنی احترام گذاردن، ارجمند شمردن، بزرگ داشتن و ارزش افتخار به ارزش احترام است. احترام ارزشمند است. اما مشخص نیست که شخص درستکار<sup>۱</sup>

را نمی‌شناسد و خویشتن را مستحق افتخار نمی‌داند. جاه طلب سزاوار نکوهش است، چون طالب افتخار است از منبع نادرست، یا بیش از آنچه درست است (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۲۳ ب).

<sup>۱</sup> upright



ناچارا باید به دنبال افتخار باشد یا حق دارد که ادعای افتخار کند. ارسطو معتقد بود که افتخار ارزش اخلاقی دارد. از نظر او شخص بزرگوار باید به دنبال افتخار باشد و برای کارهای شرافتمندانه<sup>۱</sup> تلاش کند. شکست در انجام چنین کارهایی نشانه ضعف یا نقص است.

با ظهور مسیحیت، توفیقات افتخار رو به افول نهاد، چرا که رسولان و پدران روحانی، فروتنی<sup>۲</sup>، که ارزشی ظاهر متضاد با افتخار است، را حمایت می‌کردند. توماس آکویناس این تصویر را بار دیگر تغییر داد، به عقیده او افراد استثنایی باید به دنبال کارهای بزرگ باشند تا وقتی که بفهمند که افتخار حاصل، بیش از خودشان به واسطه خداوند است. افتخار از این نوع که به خداوند داده می‌شود با فروتنی شخصی سازگار است. هابز بر خلاف او معتقد بود که اساس حرکت انسانی برای کسب افتخار یکی از عواملی است که شرایط طبیعی جنگ را حفظ می‌کند. به عنوان حرکت مقدماتی، به لحاظ اخلاقی خنثی است، اما لازم است تأثیر ضعیف آن کنترل شود. بنابراین، به نظر هابز، کسب افتخار باید توسط حاکمیت مهار شود. جدای از اینکه آیا افتخار اخلاقی هست یا نه، درستکار وظیفه اخلاقی دارد که به دیگران احترام بگذارد.

از آنجا که افتخار از شخصی به شخص دیگر گذاشته می‌شود، ناگزیر اجتماعی است و بنابراین مبتنی بر هنجارهای اجتماعی است. یکی از ویژگی‌های اساسی افتخار ویژگی اجتماعی آن هست و بر اساس آن این پرسش که چرا افتخار دچار بدنامی و ابهام فعلی شده است تفسیر می‌شود. انسان‌ها به نگرش خوب دیگران نسبت به خودشان علاقه شدیدی دارند و بدون آن چروکیده می‌شوند. وظیفه اخلاقی افراد بامسئولیت این است که به دیگران احترام بگذارند، زیرا این برای بهزیستی<sup>۳</sup> فردی مهم است.

---

<sup>۱</sup> honourable

<sup>۲</sup> humility

<sup>۳</sup> Well-being

## ۳-۱-۲-۱-۱- ازدست دادن افتخار

اگر افتخار با تبعیت از قوانین/آداب و معیارهای اجتماعی بدست می‌آید و حفظ می‌شود، با ناتوانی و عدم توفیق در انجام آنها از دست می‌رود. در واکنش به این شکست، دیگران چه بسا عزت و اعتبارشان را از فرد خودسر/ نافرمان پس بگیرند. وقتی این عیب و ضعف به قدر کافی بزرگ باشد، جامعه با تحقیر و تمسخر/ استهزاء پاسخ می‌دهد. یعنی فرد خطاکار را سرافکنده/ رسوا می‌کند. افراد ناکام ممکن است عزت نفس خود را از دست بدهند و دچار عاطفه شرم شوند. از آنجا که افتخار مقیاسی است برای اینکه چگونه جامعه فرد را می‌پذیرد، بی‌آبرویی، ننگ و رسوایی<sup>۱</sup> و ملازم آن شرم، حدی که نسبت به آن فرد از هسته اجتماع کنار زده می‌شود را کنترل<sup>۲</sup> می‌کند.

## ۳-۱-۲-۱-۲- افتخار در زندگی فعلی

هر چند معیارهای قدیمی افتخار در تاریخ محو شده، امروزه افتخار به ریشه‌های عمیق‌تر اخلاقی مرتبط شده است. بطور مثال، احترام احتمالاً نقشی را که روزی افتخار در زندگی بشر داشت بازی می‌کند. امروزه تکریم خود و احترام به دیگران نقش جدی در اخلاق بازی می‌کند.

همراه با افتخار، در زندگی معاصر ظاهراً شرم در سایه افتاده است. شخصیت‌های متظاهر و وحشتناک عمومی احساس شرم اندکی دارند و به جای پنهان کردن رذایلشان آنها را به رخ دیگران می‌کشند. این آدم‌های تن‌پرور عاطل و باطل می‌خرامند و نقص و ضعف‌هایشان را عرض اندام می‌کنند. بر خلاف افتخار، از بین رفتن احساس شرم زیان بزرگی است، زیرا جماعتی که توانایی شرمساری ندارد آرمان‌های زندگی انسانی را رها کرده است. و افراد رها از احساس شدید شرم از معیارهای رفتار مناسب و معقول نیز رها هستند (Lawrence et. al., ۲۰۰۱).

<sup>۱</sup> dishonour

<sup>۲</sup> monitor



## ۳-۱-۲-۲- تصویب زندگی به مثابه افتخار از منظر قرآن

افتخار در قرآن را می‌توان از جنبه‌های مختلفی بررسی کرد. این موضوع هم به لحاظ ارزش‌های حاکم بر عصر نزول قرآن قابل بحث است و هم به لحاظ ارزش‌های جدیدی که قرآن در صدد فرهنگ‌سازی آن است. بر این اساس، و همانطور که در ادامه بحث خواهیم دید، مفهوم افتخار در قرآن به خودی خود مفهومی خوب یا بد نیست و به لحاظ متعلقش ستایش یا نکوهش می‌شود. موضوع افتخار در قرآن از ابعاد گوناگونی قابل بحث است.

همانطور که گفتیم، مفهوم افتخار در طی زمان تغییر کرده است. پیامبر اسلام (ص) در طی دوران رسالت‌شان با تمام توان سعی کردند با برخی ارزش‌های موجود در جامعه آن روز عربستان مانند ارزش‌های خونی و قبیلگی مبارزه کنند و در عوض معیارهای کمال و تقوا را جایگزین آنها نمایند. در طول این دوران، کفار و منافقان گسترش و نفوذ اسلام و ارزش‌های جدید را بر نمی‌تابیدند و جنگ‌های بسیاری بین پیروان پیامبر و هم‌پیمانانش و کفار و منافقین به‌وقوع پیوست، بطوری که تعداد غزوات، جنگ‌هایی که پیامبر شخصا در آنها حضور داشتند، بالغ بر ۲۶-۲۷ عدد بود. سریه‌ها، جنگ‌هایی که پیامبر در آنها شخصا حضور نداشتند، با در نظر گرفتن اختلاف نظرها، تقریباً بیش از ۶۰ عدد بود. در آن زمان فرهنگ نظامی سیطره نداشت، لیکن به مقتضای جنگ‌هایی که ناگزیر به‌وقوع می‌پیوست و بقا، پایداری و توسعه و ترویج اسلام مبتنی بر پیروزی و مقاومت در آن جنگ‌ها بود، طبعاً مجاهدت و شرکت در آن جنگ‌ها با وجود شرایط سختی که به علت کمبود نیروی انسانی و امکانات و تجهیزات جنگی حاکم بود، ارزش بسیاری داشت و جهاد در راه خداوند افتخار بسیار بزرگی محسوب می‌شد. در بسیاری از آیات قرآن کریم، خداوند پیامبر و مسلمانان را به شرکت در این جنگ‌ها، و مجاهدت در راه خداوند امر می‌کند؛<sup>۱</sup> و از مؤمنان خواسته می‌شود که در برابر سختی‌ها تاب

<sup>۱</sup> «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (التوبه، ۷۳): ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است»؛ نیز بنگرید به: التحریم، ۹



آورند و هیچ شک و تردیدی به خود راه ندهند.<sup>۱</sup> از این رو، پیامبر و کسانی که در راه خداوند می- جنگیدند احترام بسیاری در نزد خداوند داشتند.<sup>۲</sup> مجاهدت در راه خداوند ارزش بسیاری دارد و خداوند به مجاهدان در راه خداوند فضل و برتری بخشیده و ایشان شایسته احترام و افتخار واقعی هستند.<sup>۳</sup> فضل مجاهدان بر خانه نشستگان، امتیاز و برتری و لطفی است که خداوند برای مجاهدان با در راه او نسبت به خانه نشینان و کسانی که حاضر نمی شوند در راه خداوند هزینه کند قائل می شود. از نظر قرآن ایشان نسبت به دیگران برتری دارند. خداوند به ایشان مقام و منزلت‌هایی اعطا کرده و مغفرت و رحمت خود را شامل حال آنان می کند.<sup>۴</sup> در واقع، از منظر قرآن، افتخار و احترام واقعی شایسته ایشان است.

از میان مجاهدان کسانی که در راه خداوند کشته می شوند، اجر و پاداششان ضایع نمی شود، بلکه به افتخار بزرگی از سوی خداوند نایل می شوند. آنان زنده و شادمانند، هیچ بیم و اندوهی ندارند و در نزد خداوند روزی داده می شوند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (الحجرات، ۱۵): در حقیقت مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند اینانند که راست‌کردارند»

<sup>۲</sup> «لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ (التوبه، ۸۸): ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند با مال و جانشان به جهاد برخاسته اند».

<sup>۳</sup> «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (النساء، ۹۵): مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند یکسان نمی باشند خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند به درجه‌ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا و عده [پاداش] نیکو داده و [لی] مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است».

<sup>۴</sup> «دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (النساء، ۹۶): [پاداش بزرگی که] به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او [نصیب آنان می شود] و خدا آمرزنده مهربان است».

<sup>۵</sup> «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آل عمران، ۱۶۹): هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند و نزد پروردگارش روزی داده می شوند»، «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (آل عمران، ۱۷۰): به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند»، «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران، ۱۷۱): بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباہ نمی گرداند شادی می کنند».



از سوی دیگر، خانه‌نشینان و کسانی که حاضر نمی‌شوند در راه خداوند هزینه کنند و سختی‌ها و دشواری‌های آن را بر نمی‌تابند و عذر و بهانه می‌آورند، سرزنش و نکوهش می‌شوند: «وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (التوبه، ۸۶): و چون سوره ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید ثروتمندانشان از تو عذر و اجازه خواهند و گویند بگذار که ما با خانه نشینان باشیم»، «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (التوبه، ۸۷): راضی شدند که با خانه نشینان باشند و بر دلهایشان مهر زده شده است در نتیجه قدرت درک ندارند».

شرم و رسوایی و بدنامی مخصوص کسانی است که به هر علتی پیامبر و مؤمنان را تنها گذاشته و در جنگ‌ها شرکت نمی‌کنند. این موضوع به‌خصوص به علت شرایط سختی که مسلمانان در آن زمان داشتند و تحمل سختی، دشواری، گرسنگی و تشنگی زیاد، نمود بیشتری داشت و در نتیجه، ننگ و رسوایی ناشی از عدم حضور در آن جنگ‌ها بیشتر بود. در آیه ۱۱۸ سوره توبه شرح حال سه نفر از کسانی است که به دلایلی، سستی ورزیدند و در جنگ تبوک شرکت نکردند. دلیل شرکت نکردنشان در جنگ دشمنی با پیامبر نبود، بلکه دارای نیت صادق و بصیرت در دین بودند و هیچ شک و تردیدی در عقائدشان رخنه نکرده بود، لیکن پیش خود گفته بودند ما بعد از آنکه رسول خدا(ص) حرکت کردند به او ملحق می‌شویم (طباطبایی، ج ۹: ۴۰۰). ایشان بعد از بازگشت پیامبر از جنگ و پیروزی مسلمانان به چنان بدنامی و روایی‌ای دچار شدند که از سوی جماعت مسلمانان و پیامبر و حتی خانواده و نزدیکانشان طرد شدند و هیچکس با آنان سخن نمی‌گفت. قرآن شدت شرم و پشیمانی ایشان را با عبارت زیبایی در آیه ۱۱۸ سوره توبه بیان می‌کند. می‌گوید زمین با همه فراخیش برای آنان تنگ و نفس‌گیر شد، حتی از خودشان نیز به تنگ آمدند و دیگر نمی‌توانستند خودشان را هم تحمل کنند. تصمیم گرفتند هر کدام به گوشه‌ای از کوه ذباب بروند و با یکدیگر حرف نزنند تا بمیرند: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (التوبه، ۱۱۸): و [نیز] بر آن سه تن که بر جای مانده بودند [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخی -



اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است».

در صف مقابل مجاهدان در راه خدا، اشقیاء قرار دارند که در جنگ‌ها رو در روی مؤمنان قرار می‌گیرند و با آنها می‌جنگند. اشقیاء نیز مانند مؤمنان در جنگ درد و رنج زیادی متحمل می‌شوند<sup>۱</sup>، لیکن برعکس مؤمنان، اگر در جنگ کشته شوند، علاوه بر رسوایی و بدنامی در این جهان، در جهان اخروی نیز روی سعادت نمی‌بینند<sup>۲</sup>.

بدین ترتیب، در زمان حیات پیامبر (ص) مجاهدت در راه خداوند و فدا کردن مال و جان در این راه بیشترین ارزش را داشت و شایسته افتخار و احترام واقعی بود. از این‌رو، با کسانی که می‌خواستند در مقابل این ارزش‌ها ارزش‌های دیگری را که پیش از ظهور اسلام در عربستان مایه افتخار و مباهات بود و با ارزشهای اسلامی منافات داشت را حفظ یا احیا کنند مقابله می‌شد. بطور مثال، آب دادن به حجاج و پرده‌داری کعبه در آن زمان از افتخارات بزرگ قریش محسوب می‌شد و کفار با تمسک بر آن می‌خواستند مسلمانان را تحقیر کنند. از نظر قرآن، پرده‌داری کعبه و آب دادن به حجاج به هیچ‌وجه با ایمان آوردن و جهاد و هزینه کردن مال و جان برابری نمی‌کند<sup>۳</sup>. منزلت و مقام کسانی که ایمان آورده

<sup>۱</sup> «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (آل عمران، ۱۴۰): اگر به شما آسیبی رسیده آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا آنان پند گیرند] و خداوند کسانی را که [واقعا] ایمان آورده اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد».

<sup>۲</sup> «وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (النساء، ۱۰۴): و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نوزید اگر شما درد می‌کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد می‌کشید درد می‌کشند و حال آنکه شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند و خدا همواره دانای سنجیده کار است».

<sup>۳</sup> «أَجْعَلْنُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (التوبه، ۱۹): آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند [نه این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد».



و به علت فشارهای اجتماعی ناچار به ترک سرزمین و دیار خود می‌شوند یا به جنگ و جهاد در راه خدا می‌پردازند بیش از هر کسی است.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۲-۲-۱- نکوهش تفاخر

همانطور که گفته شد، از منظر آموزه‌های قرآنی افتخار به خودی خود خوب یا بد نیست و نکوهش یا ستایش آن به متعلقش بستگی دارد. در عصر پیامبر(ص) مانند هر دوره‌ای از تاریخ بشر، برخی ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی حاکم بود و محترم یا ارجمند شمردن افراد بر اساس آن ارزش‌ها بود. طبعاً برخی از این ارزش‌ها مختص به فرهنگ آن زمان بود مانند داشتن فرزندان ذکور، اما برخی ارزش‌های دیگر مانند ثروت و دارایی خاص جامعه آن روز عربستان نبود و در بیشتر جوامع جزء ارزش‌ها به شمار می‌آید. پیامبر با این ارزش‌های ظاهری به شدت مخالفت کرد و در تمام دوران بعثت سعی داشت تا ارزش‌های واقعی بر اساس کمال انسانیت را جایگزین آن‌ها کند.<sup>۲</sup> از این‌رو، تفاخر و فخرفروشی به اموال و فرزندان و فزونی‌طلبی در آنها امری نکوهیده تلقی گردیده و از آنها نهی می‌شد. از نظر قرآن، اموال و فرزندان دارایی‌های پاینده و واقعی نیستند. مانند بارانی است که بیارد و کشتزار زندگی را برای مدتی اندک خرم کند و سپس رو به زردی و خشکی نهد. فزونی‌طلبی

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلَىٰ أَنْ تُكَفَّرَ عَنْهُمْ أَلْتَّوْبَةُ» (۲۰): کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند».

<sup>۲</sup> «اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (الحديد، ۲۰): بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشتزاران را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست»



در مال و فرزندان تمام عمر انسان را به خود مشغول می‌کند و از دنبال کردن ارزش‌های واقعی باز می‌دارد تا اینکه یک‌باره مرگ فرا برسد.<sup>۱</sup>

افتخار به این ارزش‌های ظاهری یا در واقع ضد ارزش‌ها موجب ویژگی‌های بد نفسانی دیگری مانند خودبینی، تکبر و شادمانی و بخل می‌شود. مال و ثروت و فرزندان دارایی‌های انسان است که خداوند به او می‌بخشد و روزی بازپس می‌گیرد. از این جهت، نباید برای بدست آوردن آنها شادی کرد و به دیگران فخر فروخت؛ همچنین در صورت ازدست دادن آنها نباید غصه و اندوه خورد.<sup>۲</sup> در واقع، اینها دارایی‌های خود انسان نیست که به خاطرش به دیگران فخر بفروشد یا حساست به خرج داده و از دادن آن به نیازمندان اجتناب کند. تصور اینکه این دارایی و ثروتی که من دارم به علت شایستگی خودم هست و اگر خداوند می‌خواست به دیگران نیز ثروت می‌بخشید<sup>۳</sup> منجر به بخل و حساست می‌شود.<sup>۴</sup> در واقع، کسی که مال و ثروت را نتیجه شایستگی خودش می‌داند و به آن افتخار می‌کند از احسان کردن به نیازمندان و بینوایان می‌پرهیزد و حساست به خرج می‌دهد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (التكاثر، ۱): تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت»، «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (التكاثر، ۲): تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید».

<sup>۲</sup> «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (الحديد، ۲۳): تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد»؛ نیز بنگرید به: لقمان، ۱۸

<sup>۳</sup> «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (یس، ۴۷): و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید کسانی که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می‌خواست [خودش] وی را می‌خورانید شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید».

<sup>۴</sup> «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (الحديد، ۲۴): همانان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل‌ورزیدن وامی‌دارند و هر که روی گرداند قطعاً خدا بی‌نیاز ستوده است».

<sup>۵</sup> «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْأَجْنَبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (النساء، ۳۶): و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راهمانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد»

قرآن ضمن سرزنش کسانی که به فزونی طلبی در چیزهای ناپایدار و بیهوده در زندگی می‌پردازند و به داشته‌های خود افتخار می‌کنند، از مردم می‌خواهد که به جای این‌ها برای بدست آوردن ارزش‌های واقعی مانند ایمان، تقوا، مغفرت الهی و زندگی سعادت آمیز اخروی با هم رقابت کنند و بر یکدیگر برتری بجویند<sup>۱</sup>. از این جهت، افرادی که برای بدست آوردن این ارزش‌ها تلاش می‌کنند را محترم شمرده و ارجمند می‌دارد. این فضل و برتری‌ای است که خداوند به این افراد می‌دهد<sup>۲</sup>. فضل و بخشش خداوند به هر کس بخواهد تعلق می‌گیرد و اینگونه نیست که داشتن دارایی و ثروت به علت شایستگی خود افراد در نزد خداوند باشد، یا نداشتن مال و دارایی به علت عدم شایستگی و لیاقت برخی دیگر باشد. پس تکبر و فخر فروشی ثروتمندان بی‌جاست و آنها بیش از فقیران در نزد خداوند ارج و قربی ندارند. خداوند به برخی بیش از دیگران دارایی عطا می‌کند تا بوسیله آن آنها را آزمایش کند. اما آنها، بخل می‌ورزند و از مالی که خداوند به آنها داده بخشش نمی‌کنند<sup>۳</sup>.

### ۳-۱-۲-۲- عزت، افتخار و فروتنی

مفهوم "عزت" در قرآن رابطه نزدیکی با افتخار دارد و فهم آن به فهم مفهوم افتخار تا حد زیادی کمک می‌کند. عزت متضاد ذلت است و به معنای قوی، شدید (جوهری، ج ۳: ۸۸۶)، زور، مقام، وزن، توان، نیرو، قدرت، شکوه، جلال، عظمت، افتخار، سربلندی، سرافرازی، بلندآوازی، شهرت، غرور، فخر، افتخار. مترتب بر آن، «عزی» یعنی محترم، بانفوذ، برجسته، ممتاز، قوی، با شخصیت، ارجمند، گرانمایه، محترم، نادر، کمیاب است (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۳۵). عزت حالتی در انسان است که مانع از

<sup>۱</sup> «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ (الحديد، ۲۱): [برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبران او ایمان آورده اند بر یکدیگر سبقت جویند»

<sup>۲</sup> «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (الحديد، ۲۱): این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است»

<sup>۳</sup> «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُم عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِمَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (النحل، ۷۱): و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است و [لی] کسانی که فزونی یافته اند روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند آیا باز نعمت خدا را انکار می‌کنند».



مغلوب شدن می‌شود، از این جهت به زمین سخت، زمین "عزاز" گفته می‌شود. از نگاه دینی، عزت و ذلت در تکوین و واقعیت و نفس‌الوجود است و گاهی در ظاهر امر و به سبب عوارضی مانند مال و عنوان و تکلف و دعوی و انتساب و غیره است. عزت خداوند و رسولش دائمی و برقرار است و آن عزت حقیقی است و عزت کافران نکوهش شده و در حقیقت ذلت دانسته شده است (مصطفوی، ج ۸: ۱۱۳-۱۱۴). «عزت در مفهوم اخلاقی آن حالتی درونی در مؤمن است که مانع غلبه غیر خدا بر او می‌شود. گرچه این صفت از آن خداست ولی در زمره صفاتی است که بر بندگان او نیز تسری می‌یابد» (الویری، ۱۳۸۱).

مفهوم عزت در قرآن ارزش اجتماعی و فردی زیادی دارد. اثبات خود در نبرد و در دیگر موقعیت‌های خطرناک زندگی و نه رسوایی و خفت و فرار از این موقعیت‌ها، برای اثبات شرافت در زندگی است برای نشان دادن اینکه اصول ارزشی بیش از هر چیزی در زندگی اهمیت دارد. کسانی که با شرافت زندگی می‌کنند به شرافت خود بیش از هر چیزی حتی بیش از جان و زندگی‌شان اهمیت می‌دهند و در لحظه انتخاب بین مرگ با شرافت و زندگی بدون شرافت، برای لحظه‌ای به خود تردید راه نمی‌دهند<sup>۱</sup>. از نظر قرآن کریم، عزت و سرافرازی در مؤمنان باعث می‌شود که آنها در میدان نبرد برای اصول ارزشی خود که همان مجاهدت در راه خداست نهایت شجاعت را به خرج دهند و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری هراس به خود راه ندهند. تأثیر عزت و افتخار در انسان به حدی است که برخی متفکران حوزه اخلاق عزت طلبی و عزت دادن به افراد را از وظایف انسان تلقی کرده‌اند. جستجوی افتخار محرک اساسی انسانی است و از این جهت، انسان باید دنبال افتخار باشد در غیر این صورت ضعف یا نقص از خود نشان می‌دهد (Bunnin & J.Y, ۲۰۰۴: ۳۱۱).

<sup>۱</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (مانده، ۵۴): ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست».



مفهوم عزت در قرآن در عین حال که بار ارزشی فراوانی دارد مانند هر مفهوم ارزشی دیگر خط قرمز و حد و مرزهایی دارد: عزت یکسره از آن خداوند است<sup>۱</sup> و بواسطه خداوند است که هر کس دارای عزت می‌شود. از این جهت، هر کس عزت و سربلندی می‌خواهد، عزت و سربلندی نزد خداست. نباید به دنبال آن با کافران دوستی بورزد<sup>۲</sup> و باید آن را نزد خداوند بجوید<sup>۳</sup>. همچنین سختی و شدتی که ویژگی عزت برای افراد به بار می‌آورد فقط در برابر کفار است و مؤمنان باید در برابر یکدیگر نهایت فروتنی و خضوع را به خرج دهند<sup>۴</sup>.

مفهوم عزت و افتخار در رابطه با خداوند با دقت بیشتری باید بررسی گردد. از نظر قرآن، "جلال" یعنی بزرگی، عظمت، سرافرازی، شکوه که مختص خداوند است و از این رو، اکرام و احترام تنها به او تعلق می‌گیرد<sup>۵</sup>. همچنین عزت و سربلندی یکسره مختص به خداوند است<sup>۶</sup> این نگرش به عزت، از یک سو، مانع از احساس تحقیر و دلتنگی در برابر عزت‌طلبی‌های مغرورانه دیگران می‌شود<sup>۷</sup>. و از سوی دیگر، مستلزم فروتنی و خشوع در برابر عظمت و جلال پروردگار است. مؤمنان نهایت خشوع

<sup>۱</sup> «... فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (النساء، ۱۳۹): ... چرا که عزت همه از آن خداست؛ نیز بنگرید به: الصافات، ۱۸۰ و فاطر، ۱۰.

<sup>۲</sup> «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُنَّوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (النساء، ۱۳۹): همانان که غیر از مؤمنان کافران را دوستان [خود] می‌گیرند آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند [این خیالی خام است] چرا که عزت همه از آن خداست».

<sup>۳</sup> «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا (فاطر، ۱۰): هر کس سربلندی می‌خواهد سربلندی یکسره از آن خداست».

<sup>۴</sup> «أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ (مائدة، ۵۴): [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند».

<sup>۵</sup> «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرحمن، ۷۸): خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت»؛ «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرحمن، ۲۷): و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند».

<sup>۶</sup> «... فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (النساء، ۱۳۹): ... عزت همه از آن خداست»، یا «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا (فاطر، ۱۰): هر کس سربلندی می‌خواهد سربلندی یکسره از آن خداست».

<sup>۷</sup> «وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (یونس، ۶۵): سخن آنان تو را غمگین نکند زیرا عزت همه از آن خداست او شنوای داناست»

و تواضع را در برابر پروردگار خویش دارند (خَاشِعِينَ لِلَّهِ)<sup>۱</sup>، چرا که عزت و سربلندی تنها به پروردگار یکتا تعلق دارد. عبادت و پرستش خداوند نیز به معنی نهایت فروتنی، تواضع و طاعت در برابر اوست (الاصفهانی، ۱۳۸۳: ۵۴۰). از این جهت، خشوع، فروتنی و تواضع در برابر پروردگار از جمله ویژگی‌های است که فرد مؤمن باید داشته باشد. از نگاه قرآن، فروتنی و تواضع یک فضیلت برجسته است؛ مؤمنان در برابر خداوند خشوع و فروتنی دارند و افتخار باید به خدا نسبت داده شود.<sup>۲</sup>

"خشوع" حالتی قلبی یا نفسانی است و با خضوع که مختص به اعضا و جوارح آدمی است فرق دارد آنچه مسلم است. خشوع بمعنی تذلل و تواضع است و با سکوت و آرامی و اطاعت و سر به زیر انداختن قابل جمع و تطبیق است. بنا بر تصریح قرآن، خشوع در تذلل قلبی و جوارحی یا تذلل درونی و بیرونی، در هر دو به کار می‌رود (قرشی، ۱۳۷۶). "خشوع" در ارتباط با پروردگار، تأثیری است که قلب آدمی در قبال مشاهده عظمت و کبریایی عظیمی به خود می‌گیرد (طباطبایی، ج ۱۹: ص ۱۶۱). «مؤمنان، هم نسبت به خدای تعالی تواضع و تذلل دارند<sup>۳</sup> و هم نسبت به دیگر مؤمنان<sup>۴</sup>، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعا در اعماق دل، افتادگی و تواضع دارند. مؤمنان کسانی هستند که وقتی حق را به یادشان بیاورند، و پند و اندرزشان دهند، دل‌هایشان در برابر آن خاضع می‌شود؛ نسبت به مقام ربوبیت پروردگارش تذلل دارند، و از خضوع در برابر آن مقام و تسبیح و حمد او استکبار نمی‌ورزند؛ وقتی به آیات پروردگارش - که دلالت بر وحدانیت او در ربوبیت و الوهیت دارد - تذکر

<sup>۱</sup> بنگرید به: آل عمران، ۱۹۹؛ نیز به: الانبیاء، ۹۰؛ الاحزاب، ۳۵.

<sup>۲</sup> «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید، ۱۶): آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند».... وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (الانبیاء، ۹۰): ... و در برابر ما فروتن بودند».

<sup>۳</sup> «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حُزُّوا وَسَجَدُوا سَجْدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ: تنها کسانی به آیات ما می‌گروند که چون آن [آیات] را به ایشان یادآوری کنند، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند، و به ستایش پروردگارش تسبیح می‌گویند و آنان بزرگی نمی‌فروشند»؛ «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ: بپهلوی‌هایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد [و] پروردگارش را از روی بیم و طمع می‌خوانند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند».

<sup>۴</sup> بنگرید به: المائده، ۵۴



داده می‌شوند، و همچنین لوازم ربوبیت او را که همان مساله معاد و دعوت نبی به سوی ایمان و عمل صالح است به یادشان بیاورند، بی‌اختیار به زمین می‌افتند و به حالت سجده برای خدا در می‌آیند تا تذلل و استکانت خود را اظهار کنند.<sup>۱</sup>

یکی از کلماتی که برای بیان فروتنی و خشوع مؤمنان در برابر پروردگار به کار می‌رود، "خبت" است. "خبت" و مشتقات آن چند بار در قرآن به کار رفته است و به معنای فروتنی، نرمی و خشوع است (الاصفهانی، ۱۴۱۲هـ ج: ۱؛ قرشی، ۱۳۷۶).. منظور از «اخبات مؤمنین به سوی خدا»، اطمینان و آرامش یافتنشان به یاد او و تمایل دل‌هایشان به سوی او است، بطوری که ایمان درون دلشان متزلزل نگشته، به این سو و آن سو منحرف نشوند و دچار تردید نگردند.<sup>۲</sup> از نظر قرآن، "مخبتین" کسانی هستند که « چون [نام] خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد و [آنان که] بر هر چه بر سرشان آید صبر پیشه‌گانند و برپا دارندگان نمازند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند».<sup>۳</sup> فروتنی و خشوع مؤمنان فقط در برابر خداوند و دیگر مؤمنان است، چرا که عزت متعلق به خداوند، پیامبر و مؤمنین است.<sup>۴</sup> پس مومن باید فقط در برابر خداوند و مؤمنان متواضع و فروتن باشد، اما در برابر کفار سرافراز است و از سرزنش ملامتگران هیچ هراسی به دل راه نمی‌دهد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> « أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید، ۱۶): آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند».

<sup>۲</sup> «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (هود، ۲۳): بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و [با فروتنی] به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود»

<sup>۳</sup> «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (حج، ۳۴): و فروتنان را بشارت ده»، «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمُ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُتَّقِينَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (حج، ۳۵).

<sup>۴</sup> «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (منافقون، ۸): عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است».

<sup>۵</sup> «أَدَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (مانده، ۵۴): ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست»



قرآن کریم در عین حال که به فروتنی و تواضع به عنوان یک فضیلت برجسته بها می‌دهد و معتقد است که افتخار و عزت باید به خدا نسبت داده شود، معتقد است که افتخار و عزت نه تنها مانع از سازش و نرمی با کفار و دوستی با آنها می‌شود<sup>۱</sup>، بلکه محرک اساسی مؤمن برای مجاهدت در راه خداوند است و نیروی انگیزشی لازم برای انجام عمل صالح و مقاومت و ایستادگی در برابر سختی‌ها و درد و رنج‌های حاصل از جهاد و فشارها، تحقیرها و اعمال ظالمانه کفار را در او بوجود می‌آورد. مؤمن از سخنان تحقیرآمیز کفار و مشرکان هیچ اندوهی به دل راه نمی‌دهد و از هیچ سرزنشی نمی‌ترسد؛ چون عزت و سربلندی همه از آن خداوند است<sup>۲</sup>. در آیه ۶۵ سوره یونس، «پیامبر (ص) را نسبت به اذیت‌هایی که مشرکین به ایشان می‌کردند، مانند دشنام به خداوند، طعنه به دین، افتخار به خدایان و بت‌های خود، تسلی و دلگرمی می‌دهد. مطالبی را به یادش می‌آورد و حقایقی را به وی تذکر می‌دهد که اندوهش زایل گردد. آن حقایق این است که خدای تعالی با این سخنان زشت که مشرکین درباره او می‌گویند شکست نمی‌خورد تا تو برایش غصه بخوری، او سخن مشرکین را می‌شنود و به حال آن جناب و حال مشرکین آگاه است، و چون همه عزت‌ها از آن او است پس به این افتخارها که مشرکین می‌کنند و این عزت‌نمایی‌هایشان اعتناء مکن که عزت آنان موهوم و سخنانشان هذیان است، چون عزت یکسره از آن خداست و خدای تعالی سمیع و علیم است»<sup>۳</sup> (طباطبایی، ج ۱۰: ۹۳-۹۴).

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، ۱۳۹): همانان که غیر از مؤمنان کافران را دوستان [خود] می‌گیرند آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند [این خیالی خام است] چرا که عزت همه از آن خداست.

<sup>۲</sup> «وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (یونس، ۶۵): سخن آنان تو را غمگین نکند زیرا عزت همه از آن خداست و شنوای داناست؛ نیز بنگرید به: المانده، ۵۴.

<sup>۳</sup> نیز بنگرید به: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (صافات، ۱۸۰): منزه است پروردگار تو پروردگار شکوهمند از آنچه وصف می‌کنند

## ۳-۱-۳- زندگی به مثابه بازی

## ۳-۱-۳-۱- چستی بازی

پیش از پرداختن به موضوع زندگی به مثابه بازی، بهتر است ابتدا درباره خود بازی، تعریف‌های آن و عناصر و انواع آن سخن بگوییم و نظرات متفکران درباره آن را بیان کنیم. در تعریف لغوی بازی آمده که بازی یعنی فعالیت جسمی یا ذهنی برای سرگرمی یا تفریح، فعالیت ورزشی، قمار، اجرای نقش در یک نمایش یا فیلم. معنای مجازی این کلمه نیز عبارت است از: کار بیهوده، فریب و نیرنگ.<sup>۱</sup> به طور تفصیلی‌تر در تعریف بازی گفته شده است که بازی عبارت است از فعالیت<sup>۲</sup> یا رقابت<sup>۳</sup> جسمی<sup>۴</sup> یا ذهنی<sup>۵</sup> که دارای قواعدی است و مردم برای لذت بردن آن را انجام می‌دهند.<sup>۶</sup> ویتگنشتاین یکی از مهمترین فلاسفه قرن بیستم بود که از مفهوم بازی برای توصیف چستی و کاربرد زبان بهره می‌گیرد. نظر وی درباره زبان در قالب عبارت "بازی‌های زبانی" هم برای تعریف زبان موثر است و هم می‌توان برای تعریف خود بازی از آن استفاده کرد. از نظر ویتگنشتاین عناصر بازی‌ها مثل قوانین و رقابت، نمی‌توانند بطور کافی تعریف کنند که بازی چیست. مردم اصطلاح بازی را در طیف وسیعی از فعالیت‌های متفاوت انسانی اعمال می‌کنند. وی قواعد بازی را اینگونه توصیف کرد:

۱. قواعد بازی دلبخواهی است، اگرچه وقتی قانون بازی وضع شد همه بازیکنان باید از آن پیروی کنند.

۲. هیچ بازی‌ای مطابق قواعد بازی دیگر مورد قضاوت قرار نمی‌گیرد.

<sup>۱</sup> <http://www.vajehyab.com/?q=%D%A%D%A%D%A%D%A%B%D%B/%AC&t=like&s=۱۴&f=moein>

<sup>۲</sup> activity

<sup>۳</sup> contest

<sup>۴</sup> physical

<sup>۵</sup> mental

<sup>۶</sup> <https://www.merriam-webster.com/dictionary/game>



۳. قواعد بازی‌ها قابل تغییرند (زندیه، ۱۳۸۶، ۸۰).

"بازی‌های زبانی" که ویژگی‌های معرفی می‌کند پیامدهای بسیار مهمی برای تفکر و زبان دارد. از مهمترین پیامدهای اینگونه توصیف از زبان، طرد هرگونه مطلق‌باوری و یا پیشفرض خارج از زبان برای نظم بخشیدن به زبان است. در واقع وی امکان اینکه امری خارج از زبان، امکان و شرط معناداری برای زبان را فراهم کند را رد می‌کند: هیچ چیز خارج از بازی نمی‌تواند، نه مبنایی برای بازی باشد و نه دخالتی در آن بازی داشته باشد. حتی یک بازی زبانی، نمی‌تواند دخالتی در یک بازی زبانی دیگر، داشته باشد؛ یعنی نمی‌توان قواعد یک بازی زبانی خاص را تسری داد به یک بازی دیگر.

بر این اساس، ویژگی‌های صورت‌های مختلفی از نحوه‌های گوناگون شکل زندگی در جریان عادی زندگی روزمره مردم قائل بود، که سخن گفتن به زبان نیز، بخشی از این شکل‌های مختلف زندگی است. برای مثال از نظر او، شکل زندگی اخلاقی، حاکی از نوعی نگرش و جهان بینی است که در آن فرد سهیم می‌شود با بقیه افراد حاضر در این شکل زندگی. در این تلقی قواعد و احکام حاضر در این بازی زبانی و شکل زندگی، مخصوص به خود بوده و فقط در این بازی خاص کاربرد دارند. وی به در نظر گرفتن این نکته که خارج از خود بازی، امری که بتوان بنیاد بازی را بر آن نهاد، از بُن منتفی است، می‌گفت: شکل‌های زندگی و بازی‌های زبانی مرتبط با آن و رای هر توضیح و توجیهی است (ملکوم، ۱۳۸۳، ۱۹۴-۱۹۵).

علاوه بر نداشتن بنیادی خارج از زبان و بازی زبانی برای یک بازی زبانی، از بازی زبانی دیگری هم برای تبیین این بازی نمی‌توانیم مدد بجوییم. مثلاً برای تبیین بازی زبانی اخلاق نمی‌توان از بازی زبانی علم کمک گرفت. چرا که لازمه هر بازی زبانی‌ای، داشتن قواعد مخصوص به خود آن بازی است و قواعد بازی زبانی علم متفاوت از قواعدی بازی زبانی اخلاق است.

از نظر ویژگی‌های تنها کسانی می‌توانند در یک بازی زبانی حضور داشته باشند که قواعد آن بازی را پذیرفته باشند. پذیرفتن قواعد بازی زبانی اخلاق، یعنی همراهی در نحوه زیست آدمیانی که در این بازی و این شکل زندگی حضور دارند. این امر مستلزم قاعده همه و یا هیچ است؛ یعنی یا در این نوع



از شکل زندگی حضور داریم و از قواعد آن پیروی می‌کنیم و یا نه، حالت میانه‌ای وجود ندارد. نمی‌توان مثلاً از قواعد بازی علم برای بازی اخلاق و بالعکس استفاده کنیم. همین تعریف از بازی زبانی می‌تواند برای یک شکل زندگی به کار رود. برای مثال اگر فردی زندگی را همچون یک بازی یا بازی‌های مختلف در نظر بگیرد، آنگاه توصیف ویتگنشتاین برای بازی‌های زبانی قابل تسری به بازی‌ها یا شکل‌های زندگی مختلف نیز است.

جامعه‌شناس فرانسوی، راجر کایلوئوس در کتابی به نام «بازی‌ها و انسان‌ها»<sup>۱</sup> یک بازی را به عنوان فعالیتی تعریف کرد که باید دارای این خصوصیات باشد: سرگرم کننده، جداگانه (در زمان و مکان تقسیم می‌شود)، نامشخص (نتیجه فعالیت غیرقابل پیش بینی است)، غیر مولد (مشارکت هیچ چیز مفیدی را حاصل نمی‌کند)، مطابق با قوانین (فعالیت دارای قوانینی است که با زندگی روزمره متفاوت است)، ساختگی (همراه با آگاهی از یک واقعیت متفاوت است).

بازی‌ها دارای ابزار، قوانین و اهداف مختلف هستند. ابزار هر بازی مانند توپ، کارت، تخته، قطعات، و رایانه آن بازی را در طبقه خاصی قرار می‌دهد. در حالی که بازی‌ها اغلب با ابزارهایشان مشخص می‌شوند، اغلب با قوانین آنها تعریف می‌شوند. قوانین به طور کلی سیستم زمانبند، حقوق و مسئولیت‌های بازیکنان و اهداف هر بازیکن را تعیین می‌کنند، قوانین می‌توانند تغییر کنند، تغییر کافی در قوانین معمولاً منجر به یک بازی «جدید» می‌شود.

قواعد یک بازی از اهداف آن متمایز می‌شود. تفاوت بین قوانین یک بازی و اهداف یک بازی اساسی است. در اکثر بازی‌های رقابتی، هدف نهایی به دست آوردن پیروزی است. از این نظر، مات کردن هدف شطرنج است. اهداف فقط نوع خاصی از قوانین نیستند و این با در نظر گرفتن چند نمونه قابل مشاهده است. ابزارها و قوانین بازی منجر به مهارت، استراتژی، شانس و یا ترکیبی از آن می‌شوند و بر این اساس طبقه‌بندی می‌شوند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> Les Jeux et les hommes

<sup>۲</sup> <https://en.wikipedia.org/wiki/Game>

## ۳-۱-۲- تصویر زندگی به مثابه بازی

تصویر زندگی به مثابه بازی مورد توجه بسیاری از نویسندگان بوده است. مثلا کتاب "بازی‌هایی که مردم می‌کنند: روانشناسی روابط انسانی"<sup>۱</sup> (۱۹۶۴م) اثر اریک برنز<sup>۲</sup> یکی از پرفروش‌ترین آثار در این حوزه است و از زمان انتشار تاکنون حدود پنج میلیون نسخه فروش داشته است.<sup>۳</sup> بسیاری از فلاسفه زبان، اقتصاد و خود فلسفه را به مثابه بازی تلقی کرده‌اند. از نظر برنز، بازی رشته‌ای تبادل مکمل با هدف نهفته است که تا حصول به نتیجه پیش‌بینی شده و کاملا مشخص پیش می‌رود و جریان پیدا می‌کند. یعنی هر بازی رشته‌ای تبادل مشخص و غالبا تکراری است، با ظاهری قابل قبول و دارای انگیزه‌ای پنهانی - یا به زبان عامیانه‌تر رشته‌ای حرکت است با دام یا کلک (برنز، ۱۳۸۷: ۵۰). برنز قسمت اعظم فعالیت‌های اجتماعی را شامل بازی می‌داند. رضایت‌بخش‌ترین صور تماس اجتماعی، خواه در قالبی از فعالیت بگنجد یا نه، بازی‌ها و صمیمیت‌ها هستند و صمیمیت مداوم بسیار نادر است، و حتی در صورت وجود داشتن نیز بیش از هر چیز موضوعی خصوصی است و آمیزش‌های اجتماعی مهم بیشتر به شکل بازی ظهور می‌کنند. زندگی خانوادگی و زندگی زناشویی، درست مانند زندگی در سازمان‌های متنوع ممکن است سال‌های متمادی بر اساس صور گوناگون یک بازی انجام شود (برنز، ۱۳۸۷: ۱۲ و ۱۵). برنز شکل‌گیری بازی در زندگی اجتماعی را اینگونه تبیین می‌کند که «هر قدر مردم با یکدیگر آشنا تر شوند، برنامه‌ریزی فردی بین آنها بیشتر رخنه می‌کند و اتفاق‌ها شروع می‌شود. این اتفاق‌ها در ظاهر تصادفی جلوه می‌کند، و حتی ممکن است طرفین درگیر نیز آنها را به همین شکل توصیف کنند، ولی بررسی موشکافانه نشان می‌دهد که این اتفاق‌ها از الگویی مشخص پیروی می‌کند که قابل تنظیم و طبقه‌بندی است و تسلسل آنها تابع قواعد و مقرراتی غیر قابل توضیح است. این

<sup>۱</sup> Games People Play: The Psychology of Human Relationships

<sup>۲</sup> Eric Berne

<sup>۳</sup> [https://en.wikipedia.org/wiki/Games\\_People\\_Play\\_\(book\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Games_People_Play_(book))





تسلسل‌ها را که بر خلاف وقت‌گذرانی‌ها، بیشتر بر اساس برنامه‌ریزی فردی است، می‌توان بازی نامید» (برنز، ۱۳۸۷: ۱۲).

کارکرد بازی‌ها در زندگی مردم بسیار مهم است؛ از آن‌جا که امکان وجود پیوندهای صمیمانه بین مردم در زندگی روزمره بسیار کم است و حتی گاهی اوقات این صمیمیت و یگانگی (به خصوص نوع شدیدش) از لحاظ روانی برای برخی از افراد غیرممکن است، بخش اعظم از اوقات زندگی اجتماعی اشخاص به اجرای بازی‌ها می‌گذرد. بنابراین بازی‌ها هم لازمند هم دلخواه. بعضی بازی‌ها علاوه بر کارکرد اجتماعی‌شان در ساخت رضایت‌بخش زمان، برای حفظ سلامت روانی اشخاص نیز نیازی ضروری محسوب می‌شوند. ثبات روانی این اشخاص به قدری موقتی و سست است، و وضعیت روانی آنها چنان تشنج‌آمیز و شکننده حفظ می‌شود، که محروم کردن آنها از بازی-هایشان ممکن است آنها را به ورطه نومیدی و بی‌درمانی یا حتی اختلال روانی بکشاند. این اشخاص با هر نوع حرکت به سوی آنتی‌تیز مبارزه‌ای سرسختانه خواهند کرد (برنز، ۱۳۸۷: ۶۷-۶۸).

به دو دلیل اساسی بین بازی و سرگرمی رویه‌ها و مناسک تفاوت وجود دارد. بازیها دارای دو ویژگی نهفته بودن و بُرد داشتن هستند. ممکن است رویه‌ها موفقیت‌آمیز، مناسک مؤثر، و وقت-گذرانی‌ها سودمند باشند، اما تمام آنها بنا بر تعریف روشن و آشکارند. ممکن است رقابتی در آنها وجود داشته باشد، اما از درگیری اثری نیست و پایان آنها نیز ممکن است با احساسات شدید توأم باشد، ولی تکان‌دهنده و هیجان‌انگیز نیستند. از طرف دیگر هر بازی اساسا با خدعه و نیرنگ توأم است و کیفیت پایان کار هم به جای این‌که فقط تحرک‌پذیر باشد، تکان‌دهنده است. این‌که بگوییم قسمت اعظم فعالیت‌های اجتماعی شامل بازی است، لزوما بدین معنا نیست که جنبه سرگرمی و لذت آن بیشتر است، یا طرفین به نحوی جدی در آن درگیر نیستند. بازی فوتبال یا دیگر بازی‌های ورزشی ممکن است اصلا لذت‌بخش نباشند و بازیکنان به شدت درگیر شوند، یا حتی ممکن است مانند قمار و سایر صور بازی به مراحل وخیم برسند و احیانا مهلک باشند (برنز، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۳).



با این وصف، تلقی زندگی به مثابه بازی لوازمی دارد و از این رو، متفکران معتقدند که در تلقی زندگی به مثابه بازی باید به لوازم آن پای بند بود. به نظر آنان، اگر کسی این دید را به زندگی داشته باشد که زندگی همچون بازی است آنگاه او معتقد است که:

- نباید زندگی را جدی گرفت.

- قواعد بازی را باید رعایت کرد.

- زندگی همچون یک بازی، فعالیتی است که تنها محتوایش مهم است.

- اهمیت زندگی، مثل یک بازی، تنها به خود بازی کردن است.

- زندگی مثل بازی درباره برد و باخت نیست، درباره چگونه بازی کردن است.

- در نهایت، چیزی وجود ندارد که خارج از بازی به بازی ارزشی اضافه کند. و از این جهت، زندگی همچون بازی هم همین است چیزی که ارزشی به زندگی در نهایت اضافه کند وجود ندارد.

بر اساس ویژگی‌های فوق، تمرکز اصلی در بازی، بازی خوب، لذت از بازی، و در حد امکان پیروزی است (Solomon & Higgins, ۲۰۱۳:۵۱).

ویژگی‌های برشمرده درباره بازی، اصولاً عنصر رقابت را در بازی حذف می‌کند، و گفتیم که زندگی مثل بازی درباره برد و باخت نیست، درباره چگونه بازی کردن است. اما بعضی بازی را به شدت رقابتی می‌دانند، مثل این جمله مشهور وینس لمباردیس<sup>۱</sup> بردن هر چیزی نیست، بردن تنها چیز است. از سوی دیگر، به نظر برخی تشبیه چیزی به بازی به منزله در نظر گرفتن عنصر رقابت در آن است. از منظر هوش مصنوعی در محیط‌های چند عاملی همه در رقابت با یکدیگر به سر می‌برند (راسل و نورویک، ۱۳۸۷: ۱۹۳-۱۹۴)

<sup>۱</sup> Vince Lombardi's



در تلقی زندگی به مثابه یک بازی این مهم است که از خود بپرسیم زندگی چه جور بازی‌ای است. برای سرگرمی، برای صدمه زدن به دیگران، برای تولید استرس. بعضی فقط برای سرگرمی<sup>۱</sup> بازی می‌کنند. برخی بازی‌ها مثل مچ انداختن بازی می‌شوند تا برتری انسان را اثبات کنند؛ برخی برای وقت‌کشی بازی می‌کنند. برخی به هدف کمک به دیگران بازی می‌کنند (مثل این که چه کسی می‌تواند بیشترین اعانه را جمع‌آوری کند).

### ۳-۱-۳- مفهوم بازی در قرآن کریم

زندگی به مثابه بازی و سرگرمی یکی از تصویرهای مهم زندگی است که در اینجا سعی می‌کنیم نگاه قرآن کریم به این تصویر را بررسی کنیم. در بررسی این تصویر در قرآن ابتدا لازم است به مفهوم بازی در قرآن پردازیم. بعد از بررسی مفهوم لغوی به بررسی ویژگی‌های تصویر زندگی همچون بازی و لوازم و پیامدهای آن در زندگی افراد خواهیم پرداخت.

کلمه "لعب" به معنای بازی بارها در قرآن به کار رفته است و کاربرد آن به عنوان یکی از ویژگی زندگی به انحاء مختلفی است. در برخی موارد، قرآن زندگی را صرفاً بازی معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> در برخی موارد، از به بازی گرفتن زندگی توسط عده‌ای سخن می‌گوید. در آیاتی از قول خود انسان در سرای قیامت گفته می‌شود که ما دنیا را به بازی گرفته بودیم.<sup>۳</sup> در برخی آیات کسانی را که دینشان را به

<sup>۱</sup> fun

<sup>۲</sup> «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَأَلْهْوٌ» (محمد، ۳۶): زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست؛ و نیز بنگرید به: حدید، ۲۰؛ انعام، ۳۲؛ عنکبوت، ۶۴.

<sup>۳</sup> توبه، ۶۵.

بازی گرفته‌اند سرزنش می‌کند<sup>۱</sup> و در برخی دیگر از آیات سرگرم شدن به چیزی را با فعل بازی کردن بکار می‌برد<sup>۲</sup>.

کلمه "لعب"، در لغت به معنای بازی، بازیچه، سرگرمی و تفریح است. فعل آن "لَعِبَ" است به معنی بازیچه قرار دادن، و رفتن، بازی کردن (با چیزی) (آذرنوش، ۱۳۷۹، ۶۱۹). فهم معنای بازی در قرآن نیازمند تحقیق بیشتری است. برای فهم بهتر مفهوم بازی/ لعب در قرآن و ویژگی‌های آن، کاربردهای آن را در این کتاب آسمانی مورد بررسی قرار می‌دهیم. این کلمه در قرآن، عموماً همراه با کلمات "هَزُوٌ"، "خَوْضٌ" و "لَهُوٌ" به کار رفته است. همنشینی این کلمات با لعب به فهم معنای آن در قرآن کمک می‌کند. لیکن باید در نظر داشت که همنشینی این کلمات به معنای محدود کردن معنای بازی در معنای آنها نیست.

هَزُوٌ: "هزؤ" یعنی خندیدن، ریشخند کردن، مسخره کردن، استهزاء کردن، دست انداختن (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۷۸۴). در سوره مائده در دو آیه پشت سرهم از کسانی سخن می‌گوید که دین و اعمال دینی مانند نماز را به سخره (هزو) و بازی (لعب) می‌گیرند<sup>۳</sup>. کاربرد کلمه "هزؤ" همراه با "لعب" بر این نکته تأکید دارد که آنها از بازی‌ای که در پیش گرفته‌اند با شوخی و استهزاء دین و نماز لذت هم می‌برند<sup>۴</sup>.

لهو: یکی دیگر از کلمات همنشین با لعب در قرآن "لهو" است. "لهو" یعنی سرگرمی، تفریح، وقت‌گذرانی. از این رو فعل "لهو"، "لهی" یعنی خود را سرگرم کردن، بیهوده گذراندن، عمر تلف

<sup>۱</sup> انعام، ۷۰

<sup>۲</sup> دخان، ۹

<sup>۳</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا (المائده، ۵۷): ای کسانی که ایمان آورده اید کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند»؛ «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (مائده، ۵۸): و هنگامی که [به وسیله اذان مردم را] به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند زیرا آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند».

<sup>۴</sup> البته هر بازی‌ای ضرورتاً توأم با لذت نیست. به عبارتی بهتر، بازی الزاماً تفریح یا لذتجویی نیست. بسیاری از فروشنندگان کارشان را لذت‌بخش نمی‌دانند. شوخی‌ای هم در کار نیست. امروزه بازی‌های فوتبال بسیار جدی تلقی می‌شوند و بی‌رحمانه‌ترین بازی‌ها جنگ است» (برنز، ۱۳۷۸: ۵۲).



کردن، خوش گذراندن. متناسب با این معنا، "دورالهُو" و "اماکن الهو" یعنی جاهای خوش گذرانی (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۶۲۸). بر این اساس، هر چیزی که انسان را از آنچه برای او لازم و مهم است باز دارد و تنها جنبه سرگرمی و وقت گذرانی دارد لهو است (اصفهانی، ۱۴۱۲هـ ج ۱: ۷۴۸).

این کلمه چند بار همراه با لعب برای در آیات قرآن کریم برای بازی و سرگرمی گرفتن چیزهای مهمی مانند دین به کار رفته است (لَهُوًا وَلَعِبًا / لَعِبًا وَلَهُوًا)<sup>۱</sup>. کاربرد کلمه لهو همراه با لعب تأکید بر جنبه سرگرمی داشتن زندگی دنیا برای برخی دارد؛ بطوری که آن‌ها را دانسته یا ندانسته به خود مشغول می‌کند و از امور مهم‌تر باز می‌دارد. همراهی کلمه لهو با لعب به معنای یکسان دانستن مفهوم یا کارکرد آنها نیست.

"خوض": علاوه بر لهو و هزؤ یکی دیگر از کلمات هم‌نشین لعب در قرآن "خوض" است. خوض یعنی به آب زدن، وارد آب شدن، غوطه‌ور شدن، به شتاب رفتن در چیزی، بی‌باکانه دست زدن به کاری، مجذوب شدن، جلب شدن به چیزی، اقدام یا رسیدگی کردن به کاری (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۱۸۵). بیشتر مواردی که کلمه خوض در قرآن به کار رفته از نظر ارزشی بار منفی دارد و برای مذمت کردن کاری است<sup>۲</sup> (اصفهانی، ۱۴۱۲هـ ج ۱/۳۰۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۳/ ۱۴۲). این کلمه با توجه به بافت و زمینه‌ای که در آن بکار می‌رود، معنی می‌شود. هم‌نشینی این کلمه با لعب معنای فرو رفتن و غرق شدن در کاری است بطوری که مشغولیت دائم انسان شود و از آن لذت ببرد. در این هنگام، اندرز و انذار به چنین افرادی سودی ندارد چون سرگرمی و مشغولیت دائم آنها به کاری و لذت حاصل از آن مانع از شنیدن و دیدن آنها می‌شود. از این جهت، خداوند در آیه ۸۳ سوره زخرف به پیامبر تسلی می‌دهد که مجرمان را رها کند تا روزی که به حساب اعمال آنها رسیدگی شود؛ چرا که آنها چنان در نجوا، بیهوده‌گویی و دیگر اعمال زشتشان فرو رفته‌اند و به آنها مشغول‌اند که دیگر گوش

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا (اعراف، ۵۱): همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند» و یا «وَدَرَّالَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا (انعام، ۷۰): و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند»..

<sup>۲</sup> بنگرید به: توبه، ۶۹؛ انعام، ۹۱.

شنوایی برای اندرزهای تو ندارند<sup>۱</sup>. "خوض" در این آیه با توجه به آیات قبلی فرو رفتن و سرگرم شدن به نجوا با یکدیگر و سخنان بیهوده و نسبت دادن چیزهای مختلف به خداوند و فرزند داشتن اوست<sup>۲</sup>.

علاوه بر موارد فوق، در آیه ۲۰ سوره حدید، چند واژه دیگر یعنی "زینت"، "تفاخر" و "تکاثر" هم‌نشین با لعب شده است که به ابعاد مهم و پیچیده‌تری در خصوص بازی‌های زندگی اشاره می‌کنند: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ (حدید، ۲۰): بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

"زینت" از "زین" به معنای تزیین کردن، آراستن، شکوه بخشیدن، و... است (آذرنوش، ۱۳۷۸: ۲۷۱). زینت به معنای هر امر زیبایی است که وقتی منضم به چیزی شود جمالی به او می‌بخشد به طوری که رغبت هر کسی را به سوی آن جلب می‌کند (طباطبایی، ج ۱۹: ۱۶۴). در قرآن علاوه بر اینکه به هرآنچه بر روی زمین است زینت اطلاق می‌شود<sup>۳</sup>، به طور خاص به مال و فرزندان، اعمال و مظاهر طبیعی و ایمان و غیره نیز زینت گفته می‌شود<sup>۴</sup>. "تکاثر" یعنی رشد، افزونی، تکثیر، ازدیاد، افزایش (آذرنوش، ۱۳۷۸: ۵۷۸)، و تکاثر در اموال و اولاد یعنی افزایش مال و فرزند. "تفاخر" از ریشه

<sup>۱</sup> «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (زخرف، ۸۳): پس آنان را رها کن تا در یابوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می‌شوند دیدار کنند».

<sup>۲</sup> بنگرید به: زخرف، ۷۸-۸۲

<sup>۳</sup> «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا (کهف، ۷): ما این چیزها را که روی زمین هست آرایش آن کرده‌ایم».

<sup>۴</sup> «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... (کهف، ۴۶)؛ ... وَ لَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» (طه، ۸۷)؛ كَذَلِكَ زِينًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ (انعام، ۱۰۸)؛ وَ لِكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَ زِينَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات، ۷).



"فخر" به معنای به خود بالیدن، افتخار کردن به سبب چیزی، مغرور شدن به چیزی، و بر اساس آن تفاخر یعنی، فخرفروشی، لافزنی، خودستایی (آذرنوش، ۱۳۷۸: ۴۹۸).

همنشینی این سه مفهوم با لعب به ابعاد اجتماعی بازی‌ها در زندگی تأکید بیشتری دارد. در واقع، زینت، تفاخر و تکاثر از مصادیق بازی‌ها و سرگرمی‌های زندگی است که در زندگی اجتماعی و در ارتباط با دیگران مفهوم پیدا می‌کند. پیشتر گفتیم که «اصولا بازی‌ها در ظرف زندگی اجتماعی شکل می‌گیرند و قسمت اعظم فعالیت‌های اجتماعی شامل بازی است. رضایت‌بخش‌ترین صور تماس اجتماعی، خواه در قالبی از فعالیت بگنجد یا نه، بازی‌ها و صمیمت‌ها هستند و صمیمیت مداوم بسیار نادر است، و حتی در صورت وجود داشتن نیز بیش از هر چیز موضوعی خصوصی است و آمیزش-های اجتماعی مهم بیشتر به شکل بازی ظهور می‌کنند» (برنز، ۱۳۸۷: ۱۲ و ۱۵).

در ادامه بحث، و برای فهم بهتر ویژگی‌های لعب در قرآن، علاوه بر بررسی کلمات هم‌نشین با این کلمه می‌توان از کلماتی که در معنایی تقریباً مخالف با لعب استفاده شده‌اند نیز کمک گرفت و آنها را بررسی کرد. یکی از مفاهیم مخالف با لعب در قرآن "حق" است. بر اساس آموزه‌های قرآنی نظام آفرینش و خلقت آسمان‌ها و زمین به حق است<sup>۱</sup> و برای بازی آفریده نشده‌اند<sup>۲</sup>. به حق آفریده شدن آسمان‌ها و زمین در مقابل به بازی آفریده شدن آنهاست. بازی برای سرگرمی و لذت است و هدف خاصی را دنبال نمی‌کند. بازی نبودن آفرینش آسمان‌ها و زمین و در واقع خلقت جهان به این معنا است که آفرینش آنها بیهوده نبوده و صرفاً برای وقت‌گذرانی و لذت نیست. از این‌رو، بین خوبی و بدی، پاک و ناپاک، خیر و شر، زشت و زیبا، همه و همه تفاوت اساسی است و از هم جدا می‌شوند<sup>۳</sup>. پس در واقع از نگاه قرآن کریم، جهان در برابر خیر و شر و اعمال نیک و بد بی تفاوت نیست. جهان

<sup>۱</sup> «مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (دخان، ۳۹): آنها را جز به حق نیافریده‌ایم لیکن بیشترشان نمی‌دانند»

<sup>۲</sup> «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (دخان، ۳۸): و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم»؛ نیز بنگرید به: حجر، ۸۵

<sup>۳</sup> «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (انفال، ۳۷): تا خدا ناپاک را از پاک جدا کند و ناپاکها را روی یکدیگر نهد و همه را مترکم کند آنگاه در جهنم قرار دهد اینان همان زیانکارانند»؛ «وَأَمَّا تَرَاوَا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (یس، ۵۹): و ای گناهکاران امروز [از بی گناهان] جدا شوید».



به حق آفریده شده و در مقابل کوچکترین اعمال ما واکنش نشان می‌دهد. بنابراین انسان‌ها آزاد نیستند که هرکاری بخواهند بکنند بعد از مرگشان دوباره زنده می‌شوند و به سزای کارهایشان می‌رسند. در آن روز هیچ عذر و بهانه‌ای از آنها پذیرفته نمی‌شود، بطور دقیق اعمال آنها بررسی شده و در برابر آنچه کرده‌اند مجازات می‌شوند.<sup>۱</sup>

علاوه بر کلمات همنشین و متضاد، می‌توان از کلماتی که در معنایی نزدیک با لعب استفاده شده‌اند نیز برای فهم بهتر ویژگی‌های لعب در قرآن کمک گرفت. توضیح آنکه در برخی آیات گاهی واژه‌ی الف جانشین واژه ب در بافتی یکسان و یا در بافتی که از لحاظ ساختمان صوری مشابه است می‌شود، خواه از نظر معنایی واژه الف محدودتر از واژه ب باشد، خواه نباشد. در این موارد به کمک این واژه-های جانشین به معنای کلمه مورد نظر می‌توان بهتر پی برد. از این موضوع می‌توان برای فهم کلمه لعب نیز استفاده کرد. واژه جانشین لعب در بافتی یکسان کلماتی نظیر "باطل" و "عبث" است:

در کنار آیاتی که در آنها آفریده شدن جهان به بازی را نفی می‌کند، آیاتی هم هستند که در بافتی یکسان باطل خلق شدن جهان را نفی می‌کنند.<sup>۲</sup> باطل از "بطل" به معنی بی‌اعتبار بودن، بیهوده و حاصل بودن، بی‌ارزش بودن و ... است. بر این اساس، عرب کلمه باطل را برای چیز پوچ، بی‌اثر، تقلبی، بی‌ارزش، بی‌اعتبار، فسخ‌شده، فریب، حيله و دروغ بکار می‌برد (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۱). عنصر بیهودگی و بی‌حاصلی، بی‌پایگی، بی‌ارزشی، و فریب از عناصر شاخص باطل بودن چیزی است که می‌توان این عناصر را به بازی بودن چیزی نیز نسبت داد. در بازی هیچ ارزشی جنبه واقعی ندارد و همه چیز خیالی و بر اساس قرارداد است. از این جهت، خوب و بد، زشت و زیبا و خیر و شر هم در بازی واقعی نیستند. قرآن شدیداً با موضوع باطل بودن خلقت آسمان و زمین مخالف است و معتقد

<sup>۱</sup> « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْنَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا نُجَزُّوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التحریم، ۷): ای کسانی که کافر شده اید امروز عذر نیاورید در واقع به آنچه می‌کردید کیفر می‌یابید».

<sup>۲</sup> «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (ص، ۲۷): و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده] اند پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند».





است که جهان به باطل آفریده نشده است، خوب و بد، زشت و زیبا، خیر و شر دارای ارزش واقعی - اند و هر فرد متناسب با عملش پاداش داده می‌شود یا مجازات می‌شود.<sup>۱</sup>

جانشین دیگر کلمه لعب، کلمه "عبث". عبث از ریشه عَبَثَ به معنای مسخرگی راه انداختن، شوخی کردن، بازی کردن، بازیچه قرار دادن، استهزاء کردن، و... است. عبث یعنی بیهوده، باطل، یاوه، بازی، وقت‌گذرانی، سرگرمی، شوخی، مسخرگی، استهزاء، تمسخر (آذرنوش، ۱۳۷۸: ۴۱۷). عبث بودن خلقت انسان به معنای بیهوده بودن آفرینش او و جنبه بازی و سرگرمی داشتن آن برای خداوند است. قرآن این معنا را به شدت نفی می‌کند و می‌گوید خلقت انسان عبث نیست و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.<sup>۲</sup> عبث بودن و بیهودگی جهان در خور خداوند والامرته، معبود یگانه جهان، فرمانروای برحق و پروردگار و مدبرعرش کریم نیست.<sup>۳</sup> حق بودن خداوند، یکتایی، ربوبیت او، مانع از آن می‌شود که کار عبث و باطل انجام دهد.<sup>۴</sup>

### ۱-۳-۴- تصویر زندگی به مثابه بازی در قرآن

همانطور که گفته شد، یکی از تصاویر مورد توجه قرآن کریم از زندگی، تصویر بازی است؛ بطوری که در برخی آیات زندگی به وضوح بر این مطلب تأکید می‌شود که زندگی جز بازی و سرگرمی چیز

<sup>۱</sup> «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ص، ۲۸): یا [مگر] کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند چون مفسدان در زمین می‌گردانیم یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم».

<sup>۲</sup> «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون، ۱۱۵): آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید».

<sup>۳</sup> «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (مؤمنون، ۱۱۶): پس والاست خدا فرمانروای برحق خدایی جز او نیست [اوست] پروردگار عرش گرانباه».

<sup>۴</sup> از نظر مفسران، خداوند حق است و جز حق از او سر نمی‌زند و باطل و عبث در او راه ندارد. یکتاست و خدایی دیگر با حکمی دیگر، حکم او را باطل نمی‌سازد، لذا خدا را به اینکه جز او معبودی نیست وصف کرد، و چون معبودی غیر از او نیست، پس تنها رب عرش کریم هم او است (طباطبایی، ج ۱: ۷۳).

دیگری نیست: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ» (عنکبوت، ۶۴): این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست». چنین می‌نماید که این آیه و آیات مشابه آن، بیانگر تصویر انحصاری قرآن از زندگی به مثابه بازی است؛ بنابراین باید درباره علل این دیدگاه بررسی شود و دقت بیشتری به عمل بیاید:

ظاهراً، تصویر انحصاری قرآن از بازی بودن زندگی در برابر تصویری است که از جهان آخرت و زندگی در آن سرا ارائه می‌دهد. به عبارت بهتر، منحصر کردن زندگی دنیا به بازی و سرگرمی برای کاستن از ارزش آن در برابر سرای اخروی و بی‌میل و رغبت کردن انسان به زندگی دنیوی است، چرا که زندگی حقیقی در جهان آخرت است و آن زندگی برای انسان بهتر است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت، ۶۴): این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند». در این آیه، لعب و لهو (بازی و سرگرمی) بودن دنیا را در مقابل حیوان بودن جهان آخرت قرار داده است. در واقع، دنیا به این علت بازی و سرگرمی است که «حیوان» نیست. حیوان مخالف «موتان» است و موتان یعنی میت، بی‌جان، مرده (جوهری، ج ۶: ۲۳۲۴ و ج ۱: ۲۶۷). در اینجا برخی حیوان بودن جهان آخرت را به معنی مخالف بازی و سرگرمی بودن دنیا گرفته‌اند و از این‌رو، حیوان را به معنی حقیقی بودن تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند حیوان بودن جهان آخرت یعنی حقیقی بودن آن (طبرسی، ج ۸: ۴۰؛ زحیلی، ج ۲۱: ۳۴؛ طباطبایی، ج ۲: ۱۱۶). برخی دیگر، حقیقی بودن جهان آخرت را به معنای دائمی بودن و زوال‌ناپذیر بودن آن تفسیر کرده‌اند (طبرسی، ج ۸: ۴۰؛ زحیلی، ج ۲۱: ۳۴). طباطبایی ضمن آنکه تفسیر مفسران فوق درباره حقیقی بودن جهان آخرت را تأیید می‌کند، می‌گوید: در این آیه حقیقت معنای زندگی، یعنی کمال آن، از زندگی دنیا نفی می‌شود و آن حقیقت و کمال را برای زندگی آخرت اثبات می‌کند، چون زندگی آخرت حیاتی است که بعد از آن مرگی نیست. وی با استناد به آیه ۵۶ سوره دخان: «و آیه ۳۵ سوره ق<sup>۱</sup> می‌گوید: «اهل آخرت دیگر دچار مرگ نمی‌شوند، و هیچ نقصی و کدورتی عیششان را مکدر نمی‌کند، لیکن صفت اول یعنی ایمنی، از آثار حقیقی، و خاص زندگی آخرت، و از ضروریات آن است» (طباطبایی، ج ۲: ۳۲۹).

<sup>۱</sup> «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (دخان، ۵۶): در آنجا جز مرگ نخستین مرگ نخواهند چشید و [خدا] آنها را از عذاب دوزخ نگاه می‌دارد»

<sup>۲</sup> «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (ق، ۳۵): هر چه بخواهند در آنجا دارند و پیش ما فزونتر [هم] هست»



طباطبایی در جای دیگر «حقیقی بودن» را به معنای ظاهری آن یعنی در برابر خیالی تفسیر کرده است و این معنا به مراد ما نزدیک‌تر است؛ چرا که حقیقی بودن دنیای آخرت را در برابر بازی و سرگرمی بودن این جهان تلقی کرده است. به عقیده وی، حقیقت بازی فقط در خیال است و از این جهت زندگی دنیا به بازی تشبیه شده است. همه چیزهایی که انسان برای به دست آوردنش تلاش می‌کند مانند جاه و مال و تقدم و تأخر و ریاست و مرئوسیت و سایر امتیازات دیگر خارج از ذهن انسان حقیقتی ندارد و خیالی است. آنچه در جهان خارج وجود دارد انسانیت انسان است و رئیس و مرئوسی او جز در خیال جریان ندارد. همچنین لباسی که یک انسان به تن کرده آنچه از این لباس در خارج هست خود لباس است، اما مملوک بودنش برای او در خارج نیست و بر همین قیاس تمام شوون زندگی دنیاست (طباطبایی، ج ۲: ۱۱۶).

از نظر طباطبایی، "لعب" عمل نظامداری است که به منظور رسیدن به غرضی خیالی انجام می‌شود مانند بازی کودکان بر این اساس به نظر او، زندگی کردن در دنیا مانند بازی‌ای است که جز خیال، مبنا و اساس دیگری ندارد، و جز اشتغال به ضرورت‌های زندگی چیز دیگری نیست (طباطبایی، ج ۱۹: ۱۶۴). این تفسیر از بازی بودن زندگی دنیا به تعریفی که پیشتر از بازی و مؤلفه‌های آن ارائه کردیم نزدیکتر است. پیشتر گفتیم که از جمله ویژگی‌های بازی جدی نبودن و قاعده‌مند بودن آن است. اهمیت بازی به خود بازی کردن و لذت بردن از خود بازی است و برد و باخت در آن مهم نیست. در نهایت هم چیزی وجود ندارد که خارج از بازی به بازی ارزشی اضافه کند.

علت دیگری که قرآن زندگی دنیا را بازی و سرگرمی می‌داند این است که زندگی جهان دیگر برای انسان بهتر است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (انعام، ۳۲): و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است آیا نمی‌اندیشید». این آیه در پاسخ به کسانی نازل شده که به جهان بعد از مرگ اعتقادی نداشتند و می‌گفتند که برانگیخته نخواهند شد<sup>۱</sup>. از نظر قرآن، اینها زیان‌کارند، بار

<sup>۱</sup> بنگرید به: « وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (انعام، ۲۹): و گفتند جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد».



عظیم گناهان خود را بر دوش می‌کشند و در آن سرا با حسرت به اعمال گذشته‌شان می‌نگرند.<sup>۱</sup> طبعاً علت این امر این بوده که زندگی دنیا آنها را سخت به خود مشغول داشته و با تصور اینکه زندگی‌شان منحصر به زندگی دنیاست برای رسیدن به خواسته‌هایشان هر گناهی را انجام می‌دادند.

با این وجود، بازی زندگی از نگاه قرآن ویژگی‌هایی دارد. پیشتر به برخی از این ویژگی‌ها همچون جنبه سرگرمی داشتن<sup>۲</sup> و خیالی بودن<sup>۳</sup> بازی زندگی اشاره کردیم. ویژگی دیگر بازی زندگی فریبندگی آن است. بازی زندگی انسان را سرگرم امور خیالی و فریبنده مانند زینت‌ها، تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد می‌کند و از کارهای مهم باز می‌دارد.<sup>۴</sup> زینت‌های دنیا و فخر و مباهات بر یکدیگر و فزون طلبی در اموال و اولاد و هر چیزی که انسان به آن میل دارد همه و همه از امور وهمی و خیالی است که برای انسان باقی نمی‌ماند و هیچ خیر و کمالی عاید انسان نمی‌کند. از این نظر، زندگی دنیا از نظر بهجت و فریبندگی‌اش و سپس در زوال و از دست رفتنش، مانند بارانی است که به موقع می‌بارد، و باعث رویدن گیاهان و زراعت‌ها می‌شود و زراعت‌کاران از رویدن آنها خوشحال می‌شوند، و آن زراعت و گیاه همچنان رشد می‌کند تا به حد نهایی نموش برسد، و رفته رفته رو به زردی بگذارد، و سپس گیاهی خشکیده و شکسته شود، و باها از هر سو به سوی دیگرش ببرند (طباطبایی، ج ۱۹: ۱۶۴).

<sup>۱</sup> بنگرید به: «فَدَّ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (انعام، ۳۱): کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند تا آنگاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد می‌گویند ای دریغ بر ما بر آنچه در باره آن کوتاهی کردیم و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند چه بد است باری که می‌کشند».

<sup>۲</sup> بنگرید به: سوره محمد، ۳۶؛ الانعام، ۳۲

<sup>۳</sup> بنگرید به: سوره عنکبوت، ۶۳

<sup>۴</sup> «اغْلُمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مَصْفُورًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (حدید، ۲۰): بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست».



هر چند بازی زندگی دنیا به علت سرگرمی به امور بیهوده و بازدارنده از امور مهم جنبه منفی دارد، اما می‌توان به این موضوع رویکرد دیگری نیز داشت و دنیا را طوری بازی کرد که برای انسان ثمرات خوبی در برداشته باشد. طباطبایی در این خصوص می‌گوید می‌توان قوانین اجتماعی و هدف‌هایی که از عمل به آن منظور است از قبیل رسیدن به عزت و جاه و مال و یا غیر آن و همچنین قوانین دینی و هدف‌هایی که مترتب بر آنهاست و خداوند سبحان به فطرت یا به رسالت انبیاء(ع) ما را به آن نتایج راهنمایی کرده است مانند بازیچه‌هایی دانست که مربی و ولی عاقل در اختیار طفل صغیری که عاجز از تشخیص صلاح از فساد و خیر از شر است گذاشته و طفل را در بازی با آن راهنمایی می‌کند تا بدین وسیله عضلات و اعصاب طفل را ورزیده کرده و روحش را نشاط بخشیده، او را برای عمل به قوانین و رستگار شدن به آن آماده سازد. پس عملی که عنوان بازی بر آن صادق است عمل طفل است، و این عمل از ناحیه طفل پسندیده هم هست، چون او را به سوی عمل و رسیدن به حد رشد سوق می‌دهد. همین عمل که از ناحیه طفل هم پسندیده است، عملی حکیمانه و جدی است، به طوری که به هیچ وجه عنوان بازی بر آن صادق نیست (طباطبایی، ج ۶: ۳۷۵).

پس از نظر قرآن کریم، مسابقه در به دست آوردن امورات فوق، به غیر از سرگرمی، فریبکاری و درد و رنج هیچ سودی ندارد؛ مسابقه و رقابت باید برای بدست آوردن سودهای واقعی، زوال‌ناپذیر و نامحدود که انسان را به سعادت جاودانه برساند باشد. از این نظر قرآن کریم می‌گوید برای نیل به مغفرت و بهشت جاودان<sup>۱</sup> رقابت کنید. مشتاقان واقعا برای رسیدن به این نعم و خوان‌های گسترده الهی باید بر یکدیگر پیشی بگیرند<sup>۲</sup>، نه برای لذات زودگذر و آمیخته به درد و رنج دنیا که نه تنها آنها را در زندگی کامروا نمی‌کنند بلکه در نهایت به عذاب الیم و جاودانه الهی دچار می‌سازند.

<sup>۱</sup> «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (حدید، ۲۱): [برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبران‌ش ایمان آورده اند بر یکدیگر سبقت جوید این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است.»

<sup>۲</sup> «... وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (المطففين، ۲۶): ... و در این [نعمتها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.»



در این خصوص می‌توان به توصیف زیبای علی بن ابیطالب (ع) از دنیا اشاره کرد: «بتحقیق دنیا پشت کرده و به مفارقت و جدائی (شما را از چیزهائی که بآن علاقه دارید) آگاه می‌نماید، و آخرت نزدیک و آشکار شده است. آگاه باشید امروز (مدتی که از عمر باقی مانده بر اثر انجام کارهای نیکو و رسیدن به اخلاق پسندیده) روز "مضمار" و روز مهیا شدن است (که از لذات دنیوی باید چشم پوشید) و فردا (آخرت) روز پیشی گرفتن است» (خطبه ۲۸ نهج البلاغه: ۲).

"مضمار" مدتی را گویند که اسب‌ها را برای روز مسابقه و اسب دوانی تربیت می‌کنند به این طریق که مدتی بر علیق اسب می‌افزایند تا خوب فربه و پر زور گردد، پس از آن مدتی تدریجا آنچه بر علیق افزوده‌اند کم می‌کنند تا به قرار عادی برسد و اسب از خامی بیرون آید و برای روز مسابقه حاضر باشد (فیض الاسلام، ۱۳۶۸: ۱۰۰). با توجه به مضمون مضمار، زندگی دنیوی روز آماده/مهیا شدن است. روزی است که همگان با اعمال نیکو خود را برای مسابقه آماده می‌کنند. برنده مسابقه به بهشت و سعادت جادودانه دست می‌یابد و آنکه کوتاهی کرده و غفلت نموده، عقب می‌ماند و با خواری و شرمساری به عذاب اخروی دچار می‌شود.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۳-۴-۱- بازی نگرستن زندگی

پیشتر در مورد تصویر بازی از زندگی سخن گفتیم و گفتیم قرآن به علت شباهت‌های زیاد زندگی برخی با بازی از قبیل جدی نگرستن آن، زندگی برای زندگی، نداشتن ارزشی مافوق زندگی، حقیقی نبودن آن و رقابت برای امور خیالی، زندگی را بازی می‌داند. در واقع، قرآن با بازی دانستن زندگی به واقعیاتی در زندگی بشر اشاره می‌کند. همچنین ملاحظه کردیم، که از نظر قرآن کریم، بازی بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی در جهان آخرت است، چرا که جهان آخرت حیوان است و برای انسان بهتر است. در واقع، انحصاری کردن زندگی دنیا به بازی و سرگرمی برای کاستن از ارزش آن در برابر سرای اخروی و بی‌میل و رغبت کردن انسان به زندگی دنیوی است، چرا که زندگی حقیقی در

<sup>۱</sup> بنگرید به: خطبه ۲۸: ۲.



جهان آخرت است و آن زندگی برای انسان بهتر است. در ادامه بحث درباره بازی بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت به این بحث می‌پردازیم که از نظر قرآن، جهان در واقع و نفس الامر به بازیچه و برای سرگرمی خلق نشده است و از این جهت به شدت با کسانی که امور مهم را به بازی می‌گیرند مخالفت می‌کند و آنها را سرزنش می‌کند.

قرآن بارها از کسانی سخن می‌گوید که دین، آیات و شعائر الهی را جدی نگرفته و آنها را به ریشخند، استهزاء و بازی می‌گیرند.<sup>۱</sup> عمل ایشان از نظر قرآن بسیار ناپسند است و آنها را سرزنش می‌کند. از این جهت، به پیامبر(ص) می‌گوید آنها را رها کند، چرا که عذاب الهی سرنوشت محتوم چنین کسانی است.<sup>۲</sup>

از نظر قرآن، اینان به این دلیل امور جدی زندگی را به بازی می‌گیرند که زندگی دنیا آنها را فریفت خود کرده است و به آن مشغول شده‌اند.<sup>۳</sup> دلیل دیگر این است که آنها نمی‌اندیشند و تفکر و تعقل ندارند.<sup>۴</sup>

در روز جزا وقتی ترازوهای عدل الهی برپا شود و درباره علت اعمال بد منافقان از آنها پرسیده شود، خود آنها هم علت استهزای دین، آیات و شعائر دینی را شوخی و بازیشان می‌دانند.<sup>۱</sup> عذر

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا (انعام، ۷۰): و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند؛ ه: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا (مائده، ۵۸): و هنگامی که [به وسیله اذان مردم را] به نماز می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند؛ نیز بنگرید به: الاعراف، ۵۱.

<sup>۲</sup> «وَدَرَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعِدُّ كُلُّ عَدْلٍ لَأُؤَخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (انعام، ۷۰): و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است رها کن و [مردم را] به وسیله این [قرآن] اندرز ده مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده به هلاکت افتد در حالی که برای او در برابر خدا یاری و شفاعتگری نباشد و اگر [برای رهایی خود] هر گونه فدیهای دهد از او پذیرفته نگردد اینانند که به [سزای] آنچه کسب کرده اند به هلاکت افتاده‌اند و به [کیفر] آنکه کفر می‌ورزیدند شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت».

<sup>۳</sup> «وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (اعراف، ۵۱): و زندگی دنیا آنها را فریفته است؛ نیز بنگرید به: انعام، ۷۰.

<sup>۴</sup> «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (مائده، ۵۸): و هنگامی که [به وسیله اذان مردم را] به نماز می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند زیرا آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند».

منافقان برای استهزاءشان این بود که می‌گفتند: «كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ». "خوض" و بازی مکمل یکدیگرند و اشاره به این دارد که منافقان مشغول و سرگرم به کار بدشان بودند، مجذوب آن شده بودند و از آن لذت می‌بردند. در واقع، منافقان درباره آن عمل زشتشان هیچ دلیل و توجیهی نداشتند، از این جهت گفتند: داشتیم بازی می‌کردیم و قصد دیگری نداشتیم<sup>۲</sup>. به نظر می‌رسد که آنها می‌خواستند به این وسیله نیت بدی را که از انجام آن اعمال داشتند پنهان کنند و بگویند ما قصد خاصی نداشتیم و فقط داشتیم بازی می‌کردیم. چون آنچه از بازی کردن با چیزی در نظر اول به ذهن متبادر می‌شود این است که فقط جنبه سرگرمی دارد و با هدف خاصی انجام نمی‌شود. اما این عذر و بهانه آنها پذیرفته نمی‌شود چرا که به بازی گرفتن ارزشها ناپسند است<sup>۳</sup> و هیچ جای بخششی ندارد و برای آن مجازات خواهند شد<sup>۴</sup>.

### ۱-۳-۲-۳-۴- بازی نبودن آفرینش

ظاهراً تصویر انحصاری قرآن از زندگی و بازی و سرگرمی بودن آن بر خیالی و غیرحقیقی بودن آن تأکید دارد. علاوه بر این، زندگی دنیا هم شباهت‌های زیادی به بازی دارد و این از نحوه تعاملات اجتماعی مردم به خوبی مشهود است. با وجود این، قرآن بارها بر این نکته تأکید می‌کند که جهان

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (توبه، ۶۵): و اگر از ایشان بپرسی مسلماً خواهند گفت ما فقط شوخی و بازی میکردیم بگو آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می‌کردید؟» نیز بنگرید به: توبه، ۶۴.

<sup>۲</sup> این معنا از همنشینی خوض و لعب یعنی فرو رفتن در کاری و غرق شدن در آن بطوری که مشغولیت دائم انسان شود و از آن لذت ببرد را از آیه ۸۳ سوره زخرف نیز می‌توان استنباط کرد: «فَدَرَّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يَوْمَهُمْ يَخُوضُونَ (زخرف، ۸۳): پس آنان را رها کن تا در باوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می‌شوند دیدار کنند». خوض در این آیه با توجه به آیات قبلی فرو رفتن و سرگرم شدن به نجوا با یکدیگر و سخنان بیهوده و نسبت‌های ناروا دادن به خداوند و فرزند داشتن اوست (بنگرید به: زخرف، ۷۸-۸۲).

<sup>۳</sup> «... قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (توبه، ۶۵): ... بگو آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می‌کردید».

<sup>۴</sup> «لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأْسُهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (توبه، ۶۶): عذر نیاورید شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید اگر از گروهی از شما درگذریم گروهی [دیگر] را عذاب خواهیم کرد چرا که آنان تبهکار بودند».



خلقت برای بازی و سرگرمی آفریده نشده است<sup>۱</sup>. در واقع، جهان خلقت بازیچه دست پروردگار نیست و جنبه سرگرمی برای او ندارد<sup>۲</sup>. خلقت جهان برای بازی و سرگرمی، مبین باطل و عبث بودن آن است که قرآن به شدت این رویکرد به جهان را نفی می‌کند و می‌گوید جهان آفرینش به باطل هم خلق نشده<sup>۳</sup> و عبث و بیهوده نیست<sup>۴</sup>.

از نظر قرآن، بازیچه بودن جهان خلقت و باطل و عبث بودن آن استدلال کسانی است که فکر می‌کنند جهان دیگری در کار نیست<sup>۵</sup> و آنها در آن جهان زنده نمی‌شوند<sup>۶</sup>. بنابراین حساب و کتابی در کار نیست، هر کار بد، زشت و شرورانه که بخواهند می‌توانند انجام بدهند و جهان در برابر اعمال آنها بی-تفاوت است. قرآن به آنها می‌گوید که تصور آنها اشتباه است و جهان به حق آفریده شده است<sup>۷</sup>؛ تا زمان معینی این جهان برقرار خواهد بود<sup>۸</sup> و سپس آن ساعت مقرر فراخواهد رسید، همگان زنده

<sup>۱</sup> «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِيبٍ (انبیاء، ۱۶): و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم»؛ نیز بنگرید به: دخان، ۳۸

<sup>۲</sup> «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ (انبیاء، ۱۷): اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم قطعا آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم».

<sup>۳</sup> «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (ص، ۲۷): و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم».

<sup>۴</sup> «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا (مؤمنون، ۱۱۵): آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم».

<sup>۵</sup> «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ وَمَا خَلَقْنَا (ص، ۲۷): این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده] اند پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده‌اند».

<sup>۶</sup> «إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (دخان، ۳۵): جز مرگ نخستین دیگر [واقعه‌ای] نیست و ما زنده شدنی نیستیم»؛ «وَأَنْتُمْ إِنِّي لَأَتْرَجِعُونَ (مؤمنون، ۱۱۵): و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید».

<sup>۷</sup> «مَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (دخان، ۳۹): آنها را جز به حق نیافریده‌ایم لیکن بیشترشان نمی‌دانند»

<sup>۸</sup> «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى (احقاف، ۳): [ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و [تا] زمانی معین نیافریدیم»؛ نیز بنگرید به: الحجر، ۸۵



خواهند شد و به حساب اعمال رسیدگی می‌شود.<sup>۱</sup> به حق بودن آفرینش به این معناست که حق از باطل جدا است و این‌گونه نیست که آنها هر عمل باطلی بخواهند انجام بدهند و جهان بی‌تفاوت است، بلکه حق باطل را از بین می‌برد.<sup>۲</sup>

بر اساس آنچه گفته شد، خلقت آسمان‌ها و زمین و هر آنچه بین آنهاست و بطور کلی جهان آفرینش جدی و حقیقی است. این موضوع احتمالاً با بحثی که پیشتر داشتیم درباره این‌که زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی چیز دیگری نیست چگونه قابل جمع است؟ حقیقت این است که زندگی دنیا شباهت‌های زیادی با بازی دارد از قبیل جدی نبودن آن، زندگی برای زندگی، نداشتن ارزشی مافوق زندگی، حقیقی نبودن آن و رقابت برای امور خیالی. نکته نخستین و ابتدایی که از بررسی ظاهری آیات قرآن کریم بدست می‌آید این است که جنبه بازی و سرگرمی داشتن زندگی دنیا بیشتر ناظر بر روابط و مناسبات اجتماعی است. یعنی مردم در روابطشان بازی می‌کنند و با امور غیرواقعی و خیالی نظیر تفاخر و تکاثر در مال و فرزندان و دارایی خود را مشغول کرده و بر سر آنها با یکدیگر رقابت می‌کنند. از این جهت، قرآن با بازی دانستن زندگی به واقعیاتی در زندگی بشر اشاره می‌کند. ولی موضوع اخیر درباره برحق بودن نظام خلقت و آفرینش جهان و باطل و عبث نبودن آن است. نکته دیگر این است که ارائه تصویر زندگی همچون بازی نسبت به جهان آخرت است، چرا که جهان آخرت حیوان است و برای انسان بهتر است. در واقع، انحصاری کردن زندگی دنیا به بازی و سرگرمی برای کاستن از ارزش آن در برابر سرای اخروی و بی‌میل و رغبت کردن انسان به زندگی دنیوی است. چرا که زندگی حقیقی در جهان آخرت است و آن زندگی برای انسان بهتر است. به همین دلیل است که می‌بینیم قرآن کریم با وجود انحصاری کردن زندگی دنیا در بازی و سرگرمی و زینت و تفاخر و تکاثر، انتهای این بازی را جز خسران و زیان چیز دیگری نمی‌داند بطوزی که همه تلاش‌ها و رقابت-

<sup>۱</sup> «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ (حجر، ۸۵): و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید».

<sup>۲</sup> «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (انبیاء ۱۸): بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید».



های آدمی در دنیا بی‌ثمر می‌ماند. به همین دلیل از انسان‌ها می‌خواهد که برای به ثمر نشستن تلاش‌ها و رقابت‌هایشان در دنیا، به جای آنکه بر سر امور خیالی رقابت کنند، رقابت بر سر چیزی بکنند که انتهای آن شکست نباشد و به پاداش عظیم الهی و بهشت را که هم‌عرض تمام دنیا و آسمان‌ها و زمین است، دست بیابند<sup>۱</sup> و از مسابقه دهنده‌ها و پیشی‌گیرنده‌ها بر یکدیگر می‌خواهد که برای رسیدن به آن نعم بر یکدیگر پیشی بگیرند<sup>۲</sup>.

### ۳-۱-۴- زندگی به مثابه رنج

رنج<sup>۳</sup>، احساس حزن و درد شدید ذهنی است<sup>۴</sup>؛ یک وضعیت عاطفی بسیار ناخوشایند<sup>۵</sup> برای آدمی، همراه با درد<sup>۶</sup> یا پریشانی<sup>۷</sup>. عموماً رنج و درد یکسان انگاشته می‌شود<sup>۸</sup> و به جای هم به کار می‌روند از این‌رو، گاهی به احساسات ناخوشایند فیزیکی نیز رنج گفته می‌شود. در تعریف رنج نیز این موضوع لحاظ می‌شود و گفته می‌شود که رنج عبارت است از «دردی که در نتیجه جراحت، ضرر، آسیب، بیماری، خسارت، فقدان، و غیره اعم از فیزیکی، ذهنی یا عاطفی عاید انسان می‌شود. درد، احساس ناخوشایندی است که معمولاً در عضو خاصی از بدن احساس می‌شود<sup>۹</sup>. درد مانند دندان‌درد، سوختگی، جراحت و غیره احساس و ادراک حالتی در بدن انسان است. در حالی که رنج، مانند غصه،

<sup>۱</sup> بنگرید به: الحدید، ۲۱

<sup>۲</sup> بنگرید به: المطففین، ۲۵-۲۶.

<sup>۳</sup> suffering

<sup>۴</sup> <https://www.merriam-webster.com/thesaurus/suffering>

<sup>۵</sup> unpleasant emotional

<sup>۶</sup> pain

<sup>۷</sup> depress

<sup>۸</sup> <https://www.rep.routledge.com/>

<sup>۹</sup> <https://www.merriam-webster.com/thesaurus/pain>



حسادت و خشم (مانند احساس درد) به سیستم عصبی مربوط نیست (Becker, ۲۰۱۳). اگرچه، رنج گاهی اوقات با درد مشخص میشود، رنج به عنوان یک وضعیت عاطفی بسیار ناخوشایند همراه با درد یا پریشانی قابل درک است. میزان رنجی که انسان می‌برد می‌تواند مطابق معنای ملحق به درد یا پریشانی همراه با آن یا انتظارات مربوط به آینده متفاوت باشد<sup>۱</sup>.

مراد ما از «رنج» در تصویر زندگی به مثابه رنج احساس ناخوشایند ذهنی و عاطفی است و شامل احساس زیان، خسران در زندگی و احساس‌های ناخوشایند مربوط به آن مانند پشیمانی، حسرت و ناکامی می‌شود. احساس خسرانی که در نتیجه یک عمر کار و تلاش و مشقت و سختی عاید انسان می‌گردد یا چشم‌انداز آن از همان آغاز برای او روشن است. یک عمر تلاش و تحمل دشواری برای رسیدن به چیزی/ هدفی و برآورده شدن آرزویی، اما در آخر نه تنها هیچ لذتی عاید انسان نشود، بلکه از یک احساس حسرت و پشیمانی عظیمی رنج ببرد. یک مثال ساده که مشابه آن احتمالاً در زندگی همه ما وجود این است که شما به مدرسه می‌روید تا دیپلم دبیرستان را بگیرید. دیپلم را نیاز دارید تا به دانشگاه بروید، برای رفتن به دانشکده پزشکی، برای اینکه انترن شوید، برای مطالعه جراحی، برای عمل جراحی. درست در همان دم زندگی خوبی را که به هنگام رفتن به دبیرستان می‌خواستید زندگی می‌کنید اما دیگر خیلی پیر شده‌اید و سرتان خیلی شلوغ است که از آن لذت ببرید.

این احساس ناخوشایند ممکن است از احساس بیهودگی که در نتیجه تکرار و روزمرگی به انسان دست می‌دهد نیز ایجاد شود. در غرب، ما تصویر سزیف را داریم که از سوی خدایان محکوم شده بود که هر روز تخته سنگی را به بالای کوه بکشد فقط برای اینکه آن را دوباره به پایان پرتاب کند. گاهی به زندگی به عنوان تکرار مکررات می‌نگریم که در نهایت به چیزی نمی‌رسد و معنایی ندارد. این شخصیت در یکی از رمان‌های مدرن دست به خودکشی می‌زند، آنگاه که به مسواکش می‌نگرد و می‌فهمد که باید بقیه عمرش را دوباره و دوباره مسواک بزند، این چشم‌انداز برای او بیهوده/ بی‌معنا به نظر می‌رسید (Solomon & Higgins, ۲۰۱۳: ۶۰).

<sup>۱</sup> <https://www.rep.routledge.com/>

## ۳-۱-۴-۱- تصویب زندگی به مثابه رنج از منظر قرآن

یکی از تصاویر مهم زندگی در قرآن، زندگی به مثابه رنج است. بررسی این موضوع در قرآن از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از نظر این کتاب آسمانی انسان در سختی، مشقت و رنج آفریده شده است و زندگی او سراسر آزرده‌گی، رنجوری، مشقت و تلاش است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (البلد، ۴): براستی که انسان را در رنج آفریده ایم». «كَبَدٌ» یعنی به شدت متأثر ساختن، به سختی آزرده‌گی، پریشان کردن، به سختی رنجور کردن. و به دنبال آن، «كَبَدٌ هـ» یعنی مبتلا کردن کسی به چیزی، وارد کردن ضرر و زیان به کسی. «كَابَدَهُ» یعنی تحمل کردن، طاقت آوردن و «كَابَدَ الْجُوعَ» یعنی رنج گرسنگی را تحمل کرد (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۵۷۵). بر این اساس «الْكَبَدُ» به معنای شدت [سختی، مصیبت، بلا، مشقت] است، تحمل مشقت و انجام دادن کاری با سختی و مشقت (فراهیدی، ج ۵: ۳۳۳؛ جوهری، ج ۲: ۵۳۰؛ مصطفوی، ج ۱۰: ۱۵). این آیه بر خلقت انسان در «كَبَدٌ» تأکید دارد، علاوه بر آن، این آیه جواب قسم است<sup>۱</sup> و تأکید آن بر خلقت انسان در رنج را بیشتر می‌کند. به هر حال، خلقت انسان در «كَبَدٌ» بیانگر آن است که «رنج و مشقت از هر سو و در تمامی شوون حیات بر انسان احاطه دارد، و این معنا بر هیچ خردمندی پوشیده نیست» (طباطبایی، ج ۲۰: ۲۹۱).

آیه دیگری که به‌طور مستقیم بر رنج و تلاش آدمی در زندگی تأکید می‌ورزد آیه ۶ از سوره انشقاق است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَادِحًا فَمَلَأْتَهُ (الانشقاق، ۶): ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». این آیه نیز بیانگر آن است که انسان در زندگی رنج و مشقت زیادی می‌کشد و همواره در حال تلاش و مشقت سخت است. «كَادِحٌ» به معنای زحمت، رنج، کار شاق، تلاش و جان‌کنی است و از ریشه كَادَحَ به معنای سخت کار کردن، زحمت کشیدن، تقلا کردن، جان‌کندن است (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۵۸۱). پس کادح بودن انسان یعنی انسان در زندگی زحمت، رنج، تلاش و مشقت زیادی را متحمل می‌شود. معطوف کردن تمام تلاش و

<sup>۱</sup> بنگرید به: البلد: ۱-۳



سختی و جان کندن زندگی انسان به پروردگار در آیه فوق، منافاتی با معنای مورد نظر ما ندارد، چرا که به هر حال، از آنجا که خداوند پروردگار آدمی است همه اعمالش رو به سوی او دارد. نکته اصلی تأکید قرآن بر جان کندن و تلاش و مشقت زیاد انسان است. از آیات بعدی این سوره هم این معنا مستفاد می‌شود، چرا که صرف‌نظر از تقسیم اعمال انسان به دوگانه کفر و ایمان، قرآن معتقد است که همه آنها همراه با دشواری، سختی و مشقت است<sup>۱</sup>.

علاوه بر آیات فوق، مضمون برخی آیات بر تلاش و تقلائی دائمی انسان دلالت دارد. تلاش و زحمت برای رسیدن به هدفی یا آرزویی، برای زیاد کردن مال و ثروت، برای رسیدن به شهرت و افتخار و هر آنچه که به خیال انسان خیر و خوبی به شمار می‌آید. علاقه انسان به خیر، اعم از مال و دیگر زینت‌های دنیوی، بسیار شدید است: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (العادیات، ۸): و راستی او سخت شیفته مال است». این شیفتگی باعث می‌شود که همواره در فکر جمع کردن ثروت و شمارش آن باشد و هیچگاه از طلب و خواست مال و دیگر خیرات زندگی باز نایستد و خسته نشود: «لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ (فصلت، ۴۹): انسان از دعای خیر خسته نمی‌شود». در واقع، زندگی دنیا سراسر رقابت و تلاش برای کسب زینت، شهرت و افتخار و فزونی طلبی در ثروت و فرزندان است: «اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ (الحديد، ۲۰): بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است». مشغولیت و سرگرمی انسان به این امور همواره ادامه دارد و هیچ‌گاه انسان از آن باز نمی‌ایستد تا اینکه هنگام مرگش فرا برسد: «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ (التكاثر، ۱): تفاخر به بیشترداشتن شما را غافل داشت»، «حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (التكاثر، ۲): تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید».

مضمون آیات فوق همه در این امر مشترک‌اند که زندگی انسان سراسر تلاش، سختی و مشقت و در یک کلمه رنج است. رنج بشر در این آیات از دو جنبه است: یکی آنکه، همه نعمت‌ها و لذاتی که انسان در پی آن هست همراه با اندوه و رنج است و هیچ لذتی خالص و بدون رنج و اندوه نیست. «در پی هر نعمت و لذتی که می‌رود به امید آنکه خالص در خوبی و پاکیزگی باشد، بدون نعمت و

<sup>۱</sup> بنگرید به: انشاق، ۷-۱۱



در دسر، آن را به دست نمی‌آورد مگر آمیخته با نامالیماتی که عیش او را منغص می‌دارد، و نعمتی مقرون با جرعه‌های اندوه و رنج، علاوه بر مصائب دهر که حوادث ناگواری که چون شرنگی کشنده کام جانش را تلخ می‌کند (طباطبایی، ج ۲۰: ۲۹۱). جنبه دیگر که در قرآن به آن تأکید دارد رنج و اندوهی است که پس از تلاش و مشقت زیاد عاید انسان می‌شود. غالباً با حسرت و پشیمانی همراه است و باعث می‌شود که همه تلاش و مشقت آدمی در نظرش بی‌معنا شود. نکته اخیر در تصویر زندگی به مثابه رنج مورد توجه بسیار متفکران است. قرآن به این جنبه بی‌معنایی زندگی توجه زیادی دارد و همواره این نکته را به انسان تذکر و هشدار می‌دهد و احساسات تلخ و دردناک کسانی را که به تباهی و بیهودگی اعمال و مشتقاتشان در زندگی پی می‌برند به تصویر می‌کشد.

### ۳-۱-۴-۱- رنج بی‌معنا

همانطور که پیشتر گفته شد، قرآن زندگی همه انسان‌ها را توأم با دشواری، تلاش زیاد، مشقت و رنج و سختی می‌داند، رهایی و گریز از این رنج ممکن نیست و همه مردم از این نظر یکسانند و تفاوتی بین آنها نیست. آنچه باعث کاستن از این رنج و اندوه می‌شود فعالیت و تلاش ارزشمند و تحمل زحمت و دشواری در راه آن است. در غیر این صورت، تمام رنج و مشقت انسان در زندگی بیهوده است. در سوره غاشیه از کسانی سخن می‌گوید که از اینکه می‌بینند تلاش و رنجشان در زندگی بیهوده بوده به شدت متأثر و اندوهناک هستند. خشوع و فروتنی گواه بر شدت تأثر آنهاست: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (غاشیه، ۲): در آن روز چهره‌هایی زبونند؛ «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (الغاشیه، ۳): که تلاش کرده رنج [بیهوده] برده اند». چهره‌هایشان عبوس و درهم کشیده است: «وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (القیامه، ۲۴): و در آن روز صورتهایی عبوس و درهم کشیده است». زیرا می‌دانند که عذابی بزرگ در پیش رو دارند: «تَطْنُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (القیامه، ۲۵): زیرا می‌دانند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می‌شکند». رنج و تلاش آنها در دنیا بیهوده بوده است و همه تباہ شده و از بین می‌روند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (آل عمران، ۲۲): آنان کسانی اند که در [این] دنیا و [در سرای] آخرت اعمالشان به هدر رفته<sup>۱</sup>.

آنچه باعث تباهی اعمال و بی‌معنایی رنج و مشقت انسان می‌شود، کفر ورزیدن به خداوند و آیات او، باور نداشتن به لقاء پروردگار، و انجام اعمال ظالمانه و شرورانه از قبیل کشتن پیامبران، خیرخواهان، و عدالت‌پیشگان و ممانعت از هر عمل نیک است.<sup>۲</sup> قرآن در آیات مختلف رنج و مشقت زندگی ایشان را بی‌معنا دانسته و بیهودگی و هدر رفتن اعمالشان را گوشزد می‌کند. بسیاری از ایشان کسانی هستند که تصور خوبی از اعمال خود دارند و گمان می‌کنند که کارها و تلاش‌هایشان در زندگی خوب است، اینان بیش از همه مردم ضرر می‌کنند، اعمالشان تباه می‌شود و در روز جزا هیچ قدر و ارزشی برای آنان قائل نیستند: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (الکهف، ۱۰۳): بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم»، «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (الکهف، ۱۰۴): آنان کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند»، «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (الکهف، ۱۰۵): [آری] آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد». قرآن رنج و اندوه ایشان را با بیان حالات عاطفی آنان از قبیل احساس ضرر و حسرت و آرزوی بازگشت مجدد به زندگی دنیا توصیف می‌کند.

### ۱-۳-۱-۴-۲- آرزوی بازگشت به زندگی دنیا

اوج رنج و اندوه انسان در زمان مرگ و سپس جهان آخرت است. زمانی که می‌بیند که فرصت زندگی را از دست داده است و همه تلاش و مشقتی که در دنیا کشیده بر باد رفته است. آرزو می‌کند

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: توبه، ۶۹؛ محمد، ۸، ۹

<sup>۲</sup> بنگرید به آل عمران، ۲۱ و ۲۲؛ کهف، ۱۰۵؛ اعراف، ۱۴۷؛ توبه، ۶۹





که بتواند دوباره به حیات دنیوی باز گردند و بتواند اعمال نیکی را که می‌بایست انجام می‌داد انجام بدهد و اعمال بدش را جبران بکند: «فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (الشعراء، ۱۰۲): و ای کاش که بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می‌شدیم»<sup>۱</sup>. در سوره منافقون به خوبی وضع و حال کسانی را در زندگی انفاق نکرده‌اند شرح داده و حسرت و اندوهی که در نتیجه اعمال بد نصیبشان می‌شود را وصف می‌کند. ایشان آرزو می‌کنند زمان مرگشان به تأخیر می‌افتاد تا اعمال نیکو انجام می‌دادند: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ (المنافقون، ۱۰): و از آنچه روزی شما گردانیده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم».

### ۳-۱-۴-۱-۳- حسرت

یکی دیگر از مفاهیمی که قرآن برای بیان رنج و اندوه انسان در هنگام مرگ و در سرای اخروی به کار می‌برد، «حسرت» است. از این جهت یکی از صفاتی که برای توصیف روز قیامت بکار رفته است «یوم الحسره» است: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (مریم، ۳۹): و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داوری انجام گیرد و حال آنکه آنها [اکنون] در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند». «حسرت» یعنی دریغ، افسوس، آه، غصه، رنج (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۱۲۲). حسرت خوردن یعنی غصه و اندوه شدید برای از دست رفتن چیزی (جوهری، ج ۲: ۶۳۰)، غصه خوردن برای از دست دادن فرصت‌ها و کارهایی که می‌بایست انجام بشود: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ (الزمر، ۵۶): تا آنکه [مبادا] کسی بگوید دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم».

<sup>۱</sup> یا: «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (الزمر، ۵۸): کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می‌شدم».





عمر من تلف شد و از بین رفت! می‌توانست تمام کارهای من براساس رضای حق و بر طریق پیمودن صراط عبودیت باشد. برخی دیگر از مفسران به جنبه باب تفاعل بودن تغابن توجه کرده‌اند<sup>۱</sup> و گفته‌اند که تغابن یک کار اشتراکی است. تغابن در جایی است که دو نفر که با یکدیگر همکاری دارند، احساس کنند که هر دو ضرر کرده‌اند. حال در قیامت این مغبونیت طرفینی در کجاست؟ یکی از تابلوهایی که قرآن از قیامت مجسم می‌کند تابلوی تبری متبوع‌ها از تابع‌ها، و تابع‌ها از متبوع‌هاست. تابع‌ها و متبوع‌ها با همکاری یکدیگر جنایت و ظلم کرده‌اند. تابع می‌خواهد به گردن متبوع بیندازد، می‌گوید: من که کاره‌ای نبودم، به من دستور دادند و من این کار را کردم، و متبوع می‌گوید: به من مربوط نیست، آن کسی که این کار را کرده است مقصر است: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» (بقره، ۱۶۶): آنگاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند<sup>۲</sup>. قرآن می‌گوید تابع و متبوع هر دو مغبونند و هر دو ضرر کرده‌اند. اینها معامله‌هایی در دنیا کرده‌اند و هر دو هم در این معامله مغبون هستند. این مغبونیت را در دنیا احساس نمی‌کنند اما در آخرت احساس می‌کنند» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۷: ۱۴۸-۱۵۲)<sup>۳</sup>.

پس "تغابن" در هر دو معنای آن دلالت بر مغبونیت و احساس فریب و زیان دارد. در روزی که همه مردم جمع می‌شوند که به حساب اعمالشان رسیدگی شود احساس فریب خوردن و زیان و ضرر، انسان را به رنج و اندوه وصف‌ناپذیری دچار می‌کند از این جهت به آن "یوم‌التغابن" گفته می‌شود. آن روز مغبونیت و یا روز اشتراک دو همکار در مغبونیت است: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (التغابن، ۹): روزی که شما را برای روز گردآوری گرد می‌آورد آن [روز] روز حسرت [خوردن] است و هر کس به خدا ایمان آورده و کار شایسته‌ای کرده باشد.

<sup>۱</sup> بنگرید به: طباطبایی، ج ۱۹: ۳۰۰-۳۰۱

<sup>۲</sup> نیز بنگرید به: بقره، ۱۶۷

<sup>۳</sup> مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). آشنایی با قرآن، ج ۷. در <http://lib.eshia.ir/5057/1/151>

## ۳-۱-۴-۵- رنج معنادار

در آن زمان<sup>۱</sup> که انسان تمام تلاش و رنج خود را در زندگانی به یاد می‌آورد<sup>۲</sup>، برخی از یادآوری رنج و تلاش و مشقاتی که در زندگی کشیده‌اند ناراضی‌اند و احساس خسران و حسرت عظیمی دارند. و برخی دیگر از تلاش و مشقات خود در زندگی راضی و خوشحال‌اند: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (الغاشیه، ۸): در آن روز چهره‌هایی شادابند»، «لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ (الغاشیه، ۹): از کوشش خود خوشنودند». ناعم یعنی نرم، صاف، لطیف، دلپذیر، راحت. نُعُومَةٌ یعنی نرمی، صافی، دلپذیری، زیبایی، ظرافت (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۷۰۱). آیه اول مشابه این آیه از سوره مطففین است: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (المطففین، ۲۴): از چهره‌هایشان طراوت نعمت [بهشت] را درمی‌یابی<sup>۳</sup>». «نضره» به معنای شگفتگی، طراوت، سرسبزی، زیبایی، سلامتی، نیرو است. این کلمه از ریشه نَضَرَ به معنای شکوفا شدن، تروتازه شدن، با طراوت شدن، زیبا شدن، درخشان بودن و غیره است (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۶۹۵). هر دو آیه در وصف کسانی است که از تلاش، رنج و مشققاتشان در زندگی راضی‌اند و این زیبایی، شادابی و طراوت چهره‌هایشان بر آن رضایت گواه است. آیه دیگری که در این خصوص می‌توان به آن اشاره کرد از سوره عبس است: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (عبس، ۳۸): در آن روز چهره‌هایی درخشانند». در آیه بعدی بر شادابی آنها تأکید می‌کند و آنها را افراد خندان و شادی می‌داند «صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (عبس، ۳۹): خندان [و] شادانند». مسفره از ریشه اسفر به معنای درخشیدن (چهره انسان، سپیده‌دم) است (جوهری، ج ۲: ۶۸۷؛ آذرنوش، ۱۳۷۹: ۲۸۹).

<sup>۱</sup> «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (النازعات، ۳۴): پس آنگاه که آن هنگامه بزرگ دررسد».

<sup>۲</sup> «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (النازعات، ۳۵): آن روز است که انسان آنچه را که در پی آن کوشیده است به یاد آورد».

<sup>۳</sup> نیز بنگرید به: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (القیامه، ۲۲): آری در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است».

<sup>۴</sup> برای مثال رجوع کنید به: المطففین، ۲۹-۳۲

## ۳-۱-۴-۱-۶- قاعده عمل و سعی

یکی از قواعد اصلی زندگانی قاعده عمل و سعی است: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (النجم، ۳۹): و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». تخلف از این اصل ناممکن است بطوری که به سرعت نتیجه عمل به خود انسان برمی گردد: «وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى (النجم، ۴۰): و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد». این قاعده بیش از اندازه دقیق و سیستماتیک است به این صورت است که هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک یا شر کرده باشد نتیجه‌اش را می‌بیند: «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (الزلزله، ۷): پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید»، «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزله، ۸): و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید». همه اعمال انسان، در هر حال و وضعی، ظاهر و پنهان، آشکار و پوشیده، حتی بسیار پوشیده بطوری که هیچ‌کس خبری از آن نداشته باشد، همه و همه مورد حسابرسی دقیق قرار می‌گیرد: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (یونس، ۶۱): و در هیچ کاری نباشی و از سوی او [=خدا] هیچ [آیه‌ای] از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید و هموزن ذره‌ای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است»<sup>۱</sup>.

بنابر این قاعده، همه اعمال انسان درج می‌شود، هر عمل شایسته‌ای حتی به اندازه ذره‌ای که از چشم همگان پوشیده است، نه تنها پنهان نمی‌ماند و ناسپاسی نمی‌شود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (الانبیاء، ۹۴): پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن [هم] باشد برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به سود او ثبت می‌کنیم»، بلکه مورد

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: سبأ، ۳؛ لقمان، ۱۶؛ الانبیاء، ۴۷



تحسین و قدردانی قرار می‌گیرد و پاداش داده می‌شود: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا» (الانسان، ۲۲): این [پاداش] برای شماست و کوشش شما مقبول افتاده است<sup>۱</sup>.

اصل و قاعده اصلی فعالیت‌ها و کوشش‌های انسان در زندگی در سه آیه سوره نجم بطور متوالی ذکر شده است: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ «وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى»؛ «ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى»؛ «و این‌که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست»؛ «و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد»؛ «سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند»<sup>۲</sup>.

علاوه بر بیان قاعده فوق به طور روشن و صریح، در جای جای قرآن کراراً به انحاء مختلف بر قاعده سعی و عمل در زندگانی تأکید می‌کند. در واقع، تمامی آیات قرآن به صورت مستقیم یا غیر مستقیم بیان اصل فوق است. در سوره توبه بعد از ذکر حال و روز سه تنی که به خاطر دشواری جنگ از دستور پیامبر تخلف کرده بودند و به جنگ نرفته بودند، به مردم توصیه می‌کند که از فرمان پیامبر سرپیچی نکنند، چرا که همه رنج و سختی و مشقتی که به آنها می‌رسد بی‌پاسخ نمی‌ماند، اعمالشان ضایع نشده و پاداش آن را می‌بینند: «مَا كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه، ۱۲۰): مردم مدینه و بادیه نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن عمل صالحی برای آنان [در کارنامه شان] نوشته می‌شود زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند». این آیه درباره جنگ تبوک در شأن مهاجر و انصار نازل گردید که پیروی از رسول خدا (ص) را در ساعات دشواری و سختی از دست ندادند. مخصوصاً در موقعی که طعام و آب و سواری نایاب شده بود و آنان تشنه و گرسنه و پیاده مانده بودند به قسمی که

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: الاسراء، ۱۹

<sup>۲</sup> النجم، ۳۹-۴۱



در جنگ مزبور هر ده نفر یک شتر را به نوبت سوار می‌شدند و نیز یک خرما را ده نفر به دهن می‌زده و به دیگری می‌دادند تا به نفر دهم می‌رسید، هسته ای از خرما بیش نمی‌ماند سپس روی آن آبی می‌آشامیدند (طبرسی، ج ۵: ۱۳۶-۱۳۷).

قرآن ضمن تذکر به انسان درباره رنج و تلاشش در زندگی به وی یادآور می‌شود، که روزی برای همیشه از درد و رنج رهایی می‌یابد: «أَلَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (الحجر، ۴۸): نه رنجی در آنجا<sup>۱</sup> به آنان می‌رسد و نه از آنجا بیرون رانده می‌شوند».

### ۳-۱-۵- زندگی به مثابه سرمایه

از آنجا که ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که داد و ستد و تجارت نقش اصلی را بازی می‌کند، طبیعی است که گاهی تصور کنیم که زندگی تجارت است. تصور زندگی به عنوان تجارت مترتب بر این است که سال‌های زندگی را سرمایه<sup>۲</sup> این تجارت تلقی کنیم که در بنگاه‌های اقتصادی مختلفی سرمایه‌گذاری می‌کنیم - حرفه یا پیشه‌ای، مدرسه خاص یا ازدواج و بچه‌ها - برای بازگشت مجدد سرمایه. آنچه برمی‌گردد به‌طور کامل روشن نیست، و بنابراین ملاک‌های سرمایه‌گذاری خوب در برابر یک سرمایه‌گذاری ضعیف مورد اختلاف است. پدری ممکن است فکر کند که پسرش استعدادش را هدر داده (یعنی، سرمایه‌گذاری ضعیفی داشته است) چرا که پسرش تصمیم گرفته شاعر شود، در حالی که پسر پدر را متهم می‌کند که سرمایه‌اش را برای تجارت‌هایی که کرده تمام کرده است. به راحتی می‌توان این استعاره را با برجسته‌ترین جلوه آن اشتباه کرد و به پول واقعی شخصی که در زندگی به دست می‌آورد و املاکی که در آن جمع می‌شود به عنوان یک آزمایش موفقیت فکر کرد. اگر یک سرمایه‌گذاری خوب با آنچه شخص در پایان کار انجام می‌دهد اندازه‌گیری می‌شود، این پرسش مطرح می‌-

<sup>۱</sup> بهشت: الحجر، ۴۵

<sup>۲</sup> investment

شود که چگونه این امر، به جای خود فعالیت زندگی، معنای زندگی است (Solomon & Higgins, ۲۰۱۳: ۶۱).

### ۳-۱-۵-۱- تصویر زندگی به مثابه سرمایه از منظر قرآن

قرآن موضوع زندگی به مثابه سرمایه را از ابعاد مختلفی مطرح کرده است. این موضوع در رابطه با خداوند و در رابطه با دیگران و در زندگی اجتماعی مطرح شده است و شرایط یک سرمایه‌گذاری خوب در این دو رابطه بیان شده است. قرآن از یک‌سو، با این بینش که اموال، فرزندان و خویشان سرمایه‌های خوبی هستند، باعث مباحثات و فخر انسان‌اند و به وسیله آنها می‌توان حتی از عذاب الهی دور ماند و آن را خرید به شدت مخالف است. از نظر قرآن، این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» (کهف، ۴۶): مال و پسران زیور زندگی دنیایند و نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید [نیز] بهتر است». زینت به معنای هر امر زیبایی است که وقتی منضم به چیزی شود جمالی به او می‌بخشد به طوری که رغبت هر کسی را به سوی آن جلب می‌کند ... زینت بودن مادیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد، و دل او به آن بستگی و تعلق یافته در نتیجه سکونت و آرامش یابد» (طباطبایی، ج ۲۶، ۴۷-۴۸). اگر چنین علاقه‌ای بین انسان و متعلقات دنیا مانند مال و اولاد و جاه و مقام و شهرت و ... نبود، انسان دست به هیچ عملی نمی‌زد، چرا که اگر علاقه‌ای به تمتعات دنیوی و مال و فرزند و مقام و شهرت و احترام و ... نبود، زندگی در سطح بسیار ابتدایی در زمین جریان داشت و هرکسی در حد برآورده ساختن نیازهای اولیه‌اش سعی و تلاش می‌کرد. اما اگر علاقه‌های دنیوی وجود داشته باشد و منافع انسان با منافع دیگران گره بخورد، رقابت و حسد و دشمنی و ... که انگیزه تلاش و اعمال انسانی است به وجود می‌آید. عتاب و خطاب الهی هم به این دسته از اعمال تعلق می‌گیرد و الا اعمال اولیه و ابتدایی او متعلق آزمایش و نکوهش و پاداش الهی قرار نمی‌گیرند.





پس از نظر قرآن، مال و اولاد چیزهایی نیستند که به دلیل لیاقت و شایستگی افراد به آنها داده شده باشد، اینها زینت‌های زندگی هستند. زینت بودن مال و اولاد باعث می‌شود که آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب شود که آنها را از نظر اهمیت هم‌پایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسماً در سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرباند، و از آخرت غافل می‌شود (طباطبایی، ج ۱۹: ۳۰۷-۳۰۸).

خداوند علاقه به مال و فرزندان را مایه آزمایش عمل انسان‌ها قرار داده است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (كهف، ۷): در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند». از این‌رو، در اندیشه قرآن کریم از اموال و اولاد تعبیر به وسیله آزمایش انسان در زندگی شده است: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (تغابن، ۱۵): اموال شما و فرزندانان صرفاً [وسیله] آزمایشی [برای شما]‌یند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است»<sup>۱</sup>. کلمه «فتنه» همانطور که در معنای لغوی آن نیز آمده<sup>۲</sup> به معنای آزمایش است. اموال و فرزندان به این دلیل وسیله آزمایش هستند که علاقه و رغبت انسان به آنها زیاد است چنان که درباره مال آمده است: «وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (فجر، ۲۰): و مال را دوست دارید دوست داشتنی بسیار». علاقه شدید به مال و فرزند باعث می‌شود که انسان از یاد خداوند غافل شود.

پس زینت بودن مال و اولاد باعث می‌شود که آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب شود که از نظر اهمیت هم‌پایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسماً بر سر دو راهی قرار بگیرد و بلکه جانب آن دو را بگیرد، و از آخرت غافل شود (طباطبایی، ج ۱۹: ۳۰۷-۳۰۸). دوستی و علاقه شدید به مال باعث می‌شود که انسان تصور کند تنها مایه سعادت و خوشبختی‌اش مال و فرزند است و از ترس از دست دادن آنها از اعمال نیک و خیرخواهانه پرهیز کند و برای مال اندوزی بیشتر به غارت و چپاول مال و اموال دیگران بپردازد: «كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (فجر، ۱۷): ولی نه بلکه یتیم را نمی‌نوازید»؛ «وَلَا

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: انفال، ۲۸

<sup>۲</sup> جوهری، ج ۶: ۲۱۷۵؛ آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۹۶

تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (فجر، ۱۸): و بر خوراک [دادن] بینوا همدیگر را بر نمی‌انگیزید؛  
 «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (فجر، ۱۹): و میراث [ضعیفان] را چپاولگرانه می‌خورید. شیطان هم از این  
 نقطه ضعف انسان استفاده کرده و از طریق اموال و اولاد انسان را می‌فریبد: «وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ  
 مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ  
 إِلَّا غُرُورًا» (اسراء ۶۴): و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت  
 بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها  
 وعده نمی‌دهد».

همانطور که گفته شد، از نظر قرآن، تصور انسان درباره اینکه مال، اموال، فرزندان و خویشان  
 سرمایه‌های خوبی هستند و توسط آنها می‌توان به سعادت دنیا و آخرت دست یافت اشتباه است.  
 اموال و اولاد بنگاه‌های سرمایه‌گذاری نیستند، به اینها نباید دل بست و به چشم وسیله آزمایش / فتنه به  
 آنها نگریست. خداوند به پیامبرش می‌گوید اموال و فرزندان کافران نباید باعث شگفتی او شود و نباید  
 به مال و اولاد آنها چشم بدوزد، چرا که اینها موقت است و فقط وسیله برخورداری و آزمایش آنها در  
 زندگی دنیاست: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ  
 رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (طه، ۱۳۱): و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط]  
 زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم دیدگان خود مدوز و [بدان که] روزی پروردگار تو  
 بهتر و پایدارتر است»<sup>۱</sup>.

قرآن همچنین تصور کسانی را که گمان می‌کنند اموال و اولاد و خویشاوندان<sup>۲</sup> آنها را از عذاب  
 الهی حفظ می‌کند<sup>۱</sup> اشتباه و باطل می‌داند، چرا که اینها در برابر خداوند هیچ سودی برای انسان ندارند

<sup>۱</sup> «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (توبه، ۵۵): اموال و  
 فرزندانشان تو را به شگفت نیابرد جز این نیست که خدا می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال  
 کفر بیرون رود».

<sup>۲</sup> بنگرید به: «لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (ممتحنه، ۳): روز قیامت نه خویشان  
 شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی‌رسانند [خدا] میانتان فیصله می‌دهد و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست».



و نمی‌توانند انسان را از عذاب الهی برهانند: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (مجادله، ۱۷): در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست آنها دوزخی اند [و] در آن جاودانه می‌مانند».

دل‌بستن به اموال و فرزندان به حدی که انسان را از یاد خداوند بازدارد و او را به سوی هر فساد و زشتی‌ای سوق دهد جز زیان و خسران چیزی در پی ندارد. به همین دلیل، قرآن به مؤمنان هشدار می‌دهد که مبدا دوستی اینها باعث غفلت از یاد خداوند شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون، ۹): ای کسانی که ایمان آورده‌اید [زنهار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارانند». متقین کسانی هستند که از عذاب الهی می‌ترسند و هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد خداوند باز نمی‌دارد: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (نور، ۳۷): مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود می‌هراسند».

### ۳-۱-۵-۱- سرمایه‌گذاری واقعی

ملاک‌های سرمایه‌گذاری خوب مورد اختلاف است و حتی ممکن است بین پدر و فرزندش نیز در این‌باره اختلاف اساسی وجود داشته باشد. از این جهت، در بحث ارتباط معناداری زندگی با زندگی به مثابه سرمایه این اشکال همواره وجود دارد. یکی از اشکالات مهمی که در بحث انگاره زندگی به مثابه سرمایه مطرح می‌شود این است که اگر یک سرمایه‌گذاری خوب با آنچه شخص در پایان کار

<sup>۱</sup> «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (سبأ، ۳۴): و [ما] در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه خوشگذرانان آنها گفتند ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم؛ «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (سبأ، ۳۵): و گفتند ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد».



انجام می‌دهد اندازه‌گیری می‌شود، چگونه این، به جای خود فعالیت زندگی، معنای زندگی است؟ در واقع این پرسش مطرح است که اگر معناداری زندگی یک فرایند است و نه یک فراورده و در طول زندگی همواره باید انگیزه و قوت لازم برای فعالیت‌های زندگی را فراهم کند چگونه در تصویر زندگی همچون سرمایه این مهم برآورده می‌شود؟ در اینجا سعی می‌شود با بررسی نظرات قرآن درباره سرمایه‌گذاری خوب مسئله معناداری زندگی در ضمن آن تحلیل گردد.

بعد از این که قرآن با کسانی که تمام عمر و زندگی‌شان را در فرزندان و اموالشان سرمایه‌گذاری می‌کنند و انتظار دارند با این سرمایه‌گذاری به سعادت دنیا و آخرت (اگر به معاد اعتقاد داشته باشند) دست یابند، مخالفت می‌کند معتقد است این سرمایه‌گذاری جز زیان و خسران چیزی در پی ندارد. در عوض به چنین کسانی توصیه می‌کند که قدم در راه سودمندتری بگذارند و سرمایه‌گذاری بهتری بکنند. سرمایه‌گذاری خوب از نظر قرآن سرمایه‌گذاری‌ای است که باعث آمرزش گناهان شده، انسان را از عذاب الهی نجات می‌دهد و راه بهشت را برای انسان باز می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (صف، ۱۰): ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟» «يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (صف، ۱۲): تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش در بهشت‌های همیشگی درآورد این [خود] کامیابی بزرگ است». علاوه بر آن، این سرمایه‌گذاری انسان را به فتح و پیروزی می‌رساند: «وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (صف، ۱۳): و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را [بدان] بشارت ده». این سرمایه‌گذاری زیان و خسرانی در پی ندارد، ارزشمند است و به زندگی معنا می‌دهد.

تنها راه بدست آوردن سودهای فوق‌ایمان به خداوند و جهاد با مال و جان در راه خداوند است. در سوره صف بعد از آنکه درباره ویژگی‌های تجارت خوب و بهترین سرمایه‌گذاری صحبت می‌کند می‌گوید بهترین تجارت ایمان به خداوند است و بهترین سرمایه‌گذاری این است که انسان با مال و جان خودش در راه خداوند جهاد کند: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ



وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (صف، ۱۱): به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است».

قرآن معامله با خداوند را مترتب بر هیچ ضرری برای انسان نمی‌داند از این‌رو، با کمال تعجب و تأسف درباره کسانی که به این مسئله توجه ندارند و بخل می‌ورزند و دیگران را نیز به بخل ورزیدن تشویق می‌کنند<sup>۱</sup> می‌گوید: «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (نساء، ۳۹): و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده انفاق می‌کردند چه زیانی برایشان داشت و خدا به [کار] آنان داناست». از نظر طباطبایی علت خودداری کردن از انفاق در راه خدا ناشی از نداشتن ایمان به خدا و روز جزا است، و اگر انسان فکر می‌کند چنین ایمانی دارد، اشتباه کرده، ایمانش واقعی نیست، صرفاً پوسته‌ای ظاهری است (طباطبایی، ج ۴: ۳۵۵). این افراد باید بدانند خداوند به اندازه ذره‌ای به هیچ کس ستم نمی‌کند. این معامله نه تنها هیچ زیانی ندارد بلکه خداوند آن را دوچندان به آنها باز می‌گرداند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء، ۴۰): در حقیقت خدا هم‌وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد».

تعبیر زیبایی که قرآن برای تجارت و سرمایه‌گذاری با مال و جان بکار می‌برد، تعبیر «قرض دادن به خداوند» است. از نظر قرآن، تنگی و گشایش در زندگی در دست خداوند است و برای گشایش بیشتر بهتر است به خداوند قرض داد: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (بقره، ۲۴۵): کیست آن کس که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید و خداست که [در معیشت بندگان] تنگی و گشایش پدید می‌آورد و به سوی او بازگردانده می‌شوید». سود این قرض دادن در هر دو زندگی دنیا و آخرت نصیب انسان می‌شود: «إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفَهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (تغابن، ۱۷): اگر

<sup>۱</sup> الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء، ۳۷): همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند و آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته پوشیده می‌دارند و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم»



خدا را وامی نیکو دهید آن را برای شما دو چندان می‌گرداند و بر شما می‌بخشاید و خدا [ست که] سپاس‌پذیر بردبار است»<sup>۱</sup>.

### ۳-۱-۵-۱-۲- شرایط سرمایه‌گذاری خوب

در بحث فعالیت‌های معنادار/ ارزشمند در قرآن، این نکته بسیار مهم است که از نظر قرآن، زندگی کردن براساس ارزش، صرفاً عمل کردن براساس آن ارزش نیست بلکه درک و دریافت و احساس کردن از طریق آن ارزش نیز هست. درک و دریافت و احساس کردن براساس ارزش می‌تواند برای معناداری زندگی مهم‌تر از صرف عمل در انطباق با آن ارزش باشد، زیرا ادراک و احساس مستقیماً به آگاهی ما مربوط است. از این‌رو، می‌بینیم که در بحث انفاق نیز قرآن صرفاً عمل کردن بر اساس این ارزش را توصیه نمی‌کند و به جنبه‌های درک و دریافت و احساس کردن از طریق آن نیز اهمیت زیادی می‌دهد. علاوه بر این‌که خود انفاق را امر بسیار ارزشمندی می‌داند با مطرح کردن مولفه‌هایی مانند لزوم داشتن نیت پاک و خالص حین انفاق، منت نگذاشتن بر سر انفاق گیرنده و اذیت و آزار نکردن او، انفاق از طیبات، انفاق از چیزهایی که انسان دوست دارد، بر اهمیت درک و احساس ارزش تأکید می‌کند. در سوره بقره، آیات ۲۶۱ الی ۲۶۵ به شاخص‌های اصلی انفاق خوب اشاره می‌شود. نتایج مترتب بر انجام فعالیت ارزشمندی مانند انفاق نیز در صورتی حاصل می‌شود که انفاق کننده شروطی را رعایت کند؛ مانند داشتن نیت پاک و خالص، انفاق در راه خداوند و برای خشنودی او، انفاق از چیزهای طیب و دوست‌داشتنی، منت نگذاشتن بر سر انفاق گیرنده و آزار و اذیت نکردن او و غیره.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (حدید، ۱۱): کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی خوش باشد»

<sup>۲</sup> برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به تصویر زندگی به مثابه غیردوستی

انفاق هم از جهت درگیری با یک فعالیت ارزشمند و هم از نظر توجیه هزینه‌هایی که برای انسان به بار می‌آورد زندگی را معنادار می‌کند. قرآن از چند جهت انگیزه لازم برای انفاق را ایجاد می‌کند. یک از جهت ثمرات مادی و معنوی که در این سرا برای انسان دارد و دیگری از جهت پاداش‌های اخروی:

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَكَأَنَّ خَوْفَهُ عَلَيْهِمْ وَكَأَنَّ هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره، ۲۶۲): پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند». مفسران در تفسیر این عبارت «وَكَأَنَّ خَوْفَهُ عَلَيْهِمْ وَكَأَنَّ هُمْ يَحْزَنُونَ»: بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند» که بارها در قرآن تکرار شده اقوال متعددی دارند. ابوحنیفان اندلسی حدود دوازده نظر مختلف درباره اینکه آیا ترس و اندوه نداشتن مؤمنان مختص به آخرت است یا شامل این دنیا نیز می‌شود و کیفیت و متعلق ترس و اندوه را ذکر کرده است. و در آخر، ضمن آنکه هیچ‌کدام از این اقوال را رد نمی‌کند می‌گوید ظاهر آیه دلالت بر عموم دارد یعنی هم شامل دنیا می‌شود و هم شامل آخرت؛ لیکن ترس و اندوه نداشتن به بعد از دنیا اختصاص دارد، زیرا خوف و حزن در این دنیا به مؤمن می‌رسد (اندلسی، ج ۱: ۲۷۵). زحیلی با توجه به پشیمانی و حسرت انسان در هنگام مرگ از اینکه جزء نیکوکاران و صدقه دهندگان نبوده است: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (منافقون، ۱۰): و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم»، می‌گوید، انفاق کنندگان هنگامی که دیگر مردم می‌ترسند، ترسی ندارند و هنگامی که مردم بخیل غم و غصه می‌خورند که چرا در راه خدا انفاق نکرده‌اند و از این کار پشیمانند آنها غم و اندوهی ندارند (زحیلی، ج ۳: ۴۵).

طباطبایی درباره این عبارت در آیه مورد بحث به توضیح معنای کلمات خوف و حزن اکتفا می‌کند و می‌گوید: کلمه «خوف» به معنای انتظار ضرر است، و کلمه «حزن» به معنای اندوهی است که بر دل سنگینی کند، چه اندوه از امری که واقع شده، و چه از آنکه بخواهد واقع شود (طباطبایی، ج ۲: ۳۸۸). ایشان در تفسیر این عبارت در آیه ۶۲ سوره یونس «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَكَأَنَّ هُمْ يَحْزَنُونَ



(یونس، ۶۲): آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند، نفی ترس و اندوه از مؤمنان را هم در دنیا می‌داند و هم در آخرت. البته خوف و اندوه نداشتن شامل حال همه مؤمنان نیست و به اولیاء الله اختصاص دارد. کسانی که ایمان داشته و پرهیزگاری می‌ورزند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس، ۶۳): هم آنان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند. ترس از خداوند و تقوا ظاهراً، باعث کم‌رنگ شدن و از بین رفتن ترس از چیزهای دیگر می‌شود: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ» (مائده، ۷۵): پس از ایشان مترسید و از من بترسید. این مرتبه به نظر طباطبایی شامل کسانی می‌شود که به درجه عالی ایمان رسیده‌اند، ایمانی که با آن معنای عبودیت و مملوکیت صرف، برای بنده به حد کمال می‌رسد، و بنده غیر از خدای واحد بی شریک مالکی نمی‌بیند و معتقد می‌شود که خودش چیزی ندارد تا از فوت آن بترسد و یا به خاطر از دست دادن آن اندوهناک گردد. چون خوف همیشه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که نفس، احتمال ضرری را بدهد که ضرر او است، و از این راه اندوه به دل وارد می‌شود که آدمی چیزی را که دوست داشته از دست بدهد، و یا چیزی را که کراهت داشته گرفتارش شود. و تحقق این خوف و اندوه وقتی قابل تصور است که آدمی برای خود ملک و یا حقی نسبت به آن چیزی که از آن خوف و اندوه دارد قائل باشد، مثلاً خود را مالک فرزند و یا جاه، و یا آنها و غیر آنها را متعلق حق خود بداند، و اما چیزی را که می‌داند به هیچ وجه بین او و آن چیز علقه و رابطه‌ای نیست، هیچ وقت درباره آن نه ترسی پیدا می‌کند و نه اندوهی. پس اولیای خدا نه از چیزی می‌ترسند و نه برای چیزی اندوه می‌خورند - نه در دنیا و نه در آخرت - مگر آنکه خدای تعالی اراده کند که آنان از چیزی بترسند و یا درباره آن اندوه خورند، همانطور که از آنان خواسته است تا از پروردگارشان بترسند، و از فوت کرامتی الهی که از آنان فوت شده اندوه بخورند و همه اینها مراحل است از تسلیم خدا شدن است (طباطبایی، ج ۱۰: ۹۰).

در ارتباط این موضوع با معناداری زندگی، گفته شد که رنج‌ها و مصائب زندگی از یک سو خود عامل ایجاد حس بی‌معنایی در زندگی است و از سوی دیگر، معناداری زندگی توجیه ترس و رنج و اندوه‌هایی است که در زندگی بر انسان وارد می‌شود و دلیلی است بر ادامه زندگی. آیاتی که در آنها نفی غم و اندوه از مؤمنان می‌کند، اولاً خود تأییدی است بر تصویر تراژیکی که قرآن از زندگی ارائه





می‌دهد. در این آیات ترس و اندوه وجه جدایی ناپذیر زندگی است و هیچ‌کس از آن راه فراری ندارد مگر اولیاء الله که خود را بنده طلق خداوند می‌دانند. نداشتن خوف و اندوه در سرای دیگر یکی از مصادیق اجر و پاداش الهی است که خداوند به مؤمنان در قبال ایمان و اعمال صالحشان می‌دهد و از این جهت، هزینه‌های فعالیت اخلاقی مانند انفاق با سود حاصل در سرای دیگر جبران می‌شود. اما اگر همانطور که برخی از مفسران می‌گویند نفی ترس و اندوه شامل دنیا هم بشود، این به بحث هدف و انگیزه انسان از کار اخلاقی برمی‌گردد. در اینجا کار اخلاقی به دلیل ارزشمندی آن برای خود و دیگران باعث معناداری زندگی فرد می‌شود و احتمال و انتظار ضرر و اندوه از امری که واقع شده با معنای حاصل از آن برابری نمی‌کند.

یکی دیگر از ثمرات انفاق، رضایت شخص منفق است. البته این رضایت حاصل یک سرمایه-گذاری خوب است که شرایطی را که در بالا گفته شد در بر داشته باشد. این رضایت در صورتی حاصل می‌شود که قصد شخص منفق از انفاق مالش فقط جلب خشنودی خداوند است که به آن خواهد رسید: «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (اللیل، ۲۰): جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است [منظوری ندارد]، «وَكَسَوْفَ يَرْضَى (اللیل، ۲۱): و قطعاً بزودی خشنود خواهد شد». مفسران در تفسیر این آیه می‌گویند: متقی «آن کسی است که مال خود را می‌دهد و انفاق می‌کند، تا به این وسیله مال خود را به نمودی شایسته نمود دهد» (طباطبایی، ج ۲۰: ۵۱۶). چنین شخصی مال خود را در راه خیر می‌دهد به این امید که تزکیه شده و از گناهان پاک گردد، از این جهت با انفاق خود دنبال ریا و شهرت، و مدح و ستایش مردم نیست (زحیلی، ج ۳: ۲۷۶؛ طبرسی، ج ۱۰: ۷۶۱).

### ۳-۱-۶- زندگی به مثابه میل

تصویر زندگی به مثابه میل<sup>۱</sup> خواست دائمی یک چیز بعد از چیز دیگر است، بدون در نظر گرفتن هیچ غایتی. شخص می‌خواهد پول کافی بدست آورد تا پشتیبان خودش باشد و همین کار را می‌کند، فقط

<sup>۱</sup> desire



برای اینکه می‌داند الان چیز بیشتری می‌خواهد، این خواست مرکز و محور زندگی اش می‌شود تا وقتی آن چیز را بدست آورد، اما بعد می‌بیند کافی نیست و باز چیز دیگری می‌خواهد و همین‌طور و همین‌طور. این به معنای آن نیست که زندگی ناکامی<sup>۱</sup> است، زیرا این امیال معمولاً ارضا می‌شوند. بیشتر زندگی مبتنی بر میل بعد از میل است، که در آن هیچ‌چیزی در نهایت راضی نمی‌شود. این میل، به-علاوه ارضای میل است که به زندگی معنا می‌دهد. نه میلی که پیش از این می‌بایست از بین رفته باشد (Solomon & Higgins, ۲۰۱۳: ۵۷).

به نظر بسیاری، کیفیت بهبود یافته زندگی منوط به دست یافتن آن چیزی است که آدمی می‌خواهد یا بدان میل دارد. این نظریه بدیلی برای نظریه لذت بتنام و میل است که فیلسوفان فایده‌گرای متأخر آن را به عنوان نظریه ترجیح یا میل<sup>۲</sup> آورده‌اند (تامسون، ۱۳۹۴، ۹۳). نظریه‌پرداز ترجیح مدعی است که سعادت در ارضای انواع خاصی از ترجیحات است. بیشتر کار این نظریه‌ها فراهم کردن شرایطی است که انواع مربوط ترجیح باید با آن منطبق شوند تا در راستای سعادت باشند.

استدلالات زیادی علیه نظریه میل شده است. به نظر برخی، گمان فوق غلط است، زیرا ارضای میل به خودی خود ارزش‌های مربوط را به وجود نمی‌آورد. زندگی خوب را نمی‌توان برحسب دستیابی به خواسته آدمی تعریف کرد (تامسون، ۱۳۹۴، ۹۳). بطور کلی، تمایز مفهوم معناداری از میل مستلزم ارزش غیر ابزاری فعالیت‌هاست. تبیین مبتنی بر میل سعی دارد مطلوبیت فعالیت‌ها را بر حسب تعلقشان به میل یا ترجیحات آگاهانه تعریف کند. این کار باعث می‌شود ارزش ظاهری امیالمان را مفروض بگیریم. در واقع این ادعا بر نگرشی غیر انتقادی به خواسته‌ها و ترجیحات ما تأکید می‌کند. لیکن امیال، راهنمایی برای نوع مربوط به ارزش غیر ابزاری‌اند و به عنوان راهنما می‌توانند ما را گمراه کنند (تامسون، ۱۳۹۳: ۹۸ و ۱۰۳).

---

<sup>۱</sup> frustration

<sup>۲</sup> preference or desire theory

## ۳-۱-۶-۱- تصویب زندگی به مثابه میل از منظر قرآن

میل انسان به چیزهای مختلف معمولاً در قرآن با تعبیر علاقه به «خیر» بکار می‌رود: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (العاديات، ۸): و او علاقه شدید به خیر دارد. «خیر» نزدیک‌ترین معادل عربی برای «خوب» و «نیک» است. خیر واژه‌ای جامع و فراگیر است و معنای آن تقریباً شامل هر چیزی می‌شود که ارزشمند، سودمند، مطلوب و سودرسان باشد. و حتی در محدوده متن قرآن، «دامنه معنایی آن، هم زمینه امور دنیوی و هم زمینه معتقدات و ارزش‌های دینی<sup>۱</sup> را در بر می‌گیرد» (ایزوتسو، ۱۳۸۶، ص ۴۴۴). در زمینه امور دنیوی می‌توان به آیه «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (ص، ۳۲): [سلیمان] گفت واقعا من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجاب ظلمت شد. در این آیه مراد از خیر، اسبان است. نمایان‌ترین کاربرد خیر در زمینه‌های مادی و دنیوی، کاربرد آن به عنوان مترادف «مال» است: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، ۱۸۰): بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران. در این زمینه می‌توان به آیات دیگری نیز اشاره کرد که در اینجا به یک نمونه دیگر اکتفا می‌شود: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (بقره، ۲۷۲): و هر مالی که انفاق کنید، به سود خود شماست، و (لی) جز برای طلب خوشنودی خدا انفاق مکنید، و هر مالی را که انفاق کنید (پاداش آن) به طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت. همچنین واژه خیر در تقابل و تضاد با چیزهای دیگری نیز به کار رفته که متداولترین آن «شر» است. یعنی ضد یا آنتی تز خیر در قرآن شر است. این تقابل و تضاد در هر دو

<sup>۱</sup> از آنجا که ذکر این ارزشها از حوزه بحث در این فصل خارج است، به ذکر عناوین آنها اکتفا می‌شود. واژه خیر در قرآن برای برخی مفاهیم ارزشی مانند: فضل الهی (آل عمران، ۲۶)؛ عنایت خاص خداوند (بقره، ۱۰۵)؛ اعتقاد و ایمان حقیقی (انفال، ۷۰)؛ اثر مثبت ایمان (انعام، ۱۸)؛ صالحات، (بقره، ۱۱۰)؛ مؤمن حقیقی (ص، ۴۷) به کار می‌رود. (ایزوتسو، ۱۳۸۶، صص ۴۴۷-۴۵۱).

<sup>۲</sup> نیز بنگرید به: بقره، ۲۱۵؛



زمینه دینی و دنیوی صادق است. در این خصوص واژه‌های خیر و شر معمولاً معادل رحمت (خوشیختی و سعادت) و ضراء (بدبختی و نومیدی) به کار می‌روند (ایزوتسو، ۱۳۸۶، ص ۴۴۴) مانند: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤَسُّ قَنُوطٌ» (فصلت، ۴۹): انسان از دعای خیر خسته نمی‌شود و چون آسیبی به او رسد مایوس [و] نومید می‌گردد؛ «وَلَئِنْ أَدْقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي (همان، ۵۰): و اگر از جانب خود رحمتی پس از زیانی که به او رسیده است بچشانیم قطعاً خواهد گفت من سزاوار آنم». مفهوم لغوی خیر در معنایی نزدیک به مباحث معناشناسی در واژه خیر عبارت است از دلپسند، مرغوب. خیر آن است که همه بدان رغبت کنند مثل عقل. به مال دنیا از آن جهت خیر گویند که مرغوب و مورد میل است (الاصفهانی، ۱۴۱۲هـ ج ۱: ۳۰۰).

همانطور که گفته شد انسان از نظر قرآن طبعاً طالب خیر است و علاقه شدید به آن دارد. خیر هم شامل امور و متاع‌های دنیوی است و هم شامل ارزشهای دینی می‌شود. از این رو تعجبی ندارد که قرآن در بسیاری از جاها به جای آنکه از علاقه شدید انسان به خیر صحبت کند و مرادش امور و متاع‌های دنیوی باشد، بگوید انسان علاقه شدید به دنیا دارد. علاقه شدید به چیزی تمامی فکر و ذهن انسان را مشغول به خود می‌کند و دیگر چیزی را جز آن نمی‌بیند و جز آن نمی‌شنود. به همین دلیل می‌گویند علاقه شدید به چیزی انسان را کور و کر می‌کند: «قال النبي صلى الله عليه و آله: حَبْك الشيء يُعمى ويُصم» (زادهوش، ج ۱، ص ۱۳۶۸). علاقه به دنیا نیز چنین است، اگر این علاقه از حد متعادل آن خارج گردد، انسان به جز دنیا به چیز دیگری نمی‌اندیشد تمامی هم و غم خود را در برآورده ساختن خواسته‌ها و تمنیات زودگذر خود مصروف می‌کند و از امور مهم و زندگی جاودان در سرای دیگر غفلت می‌کند؛ از این رو گفته شده که: «حب الدنيا يعمى و يصم: علاقه به دنیا انسان را کور و کر می‌کند» (مجلسی، ج ۷۰: ۷۵).

از نظر قرآن علاقه شدید به دنیا علت اصلی کفر ورزیدن به خداوند و سرپیچی از فرامین اوست. چرا که علاقه و محبت شدید به دنیا باعث می‌شود که انسان حقایق را نبیند و نشنود و هیچ اندرز و

نصیحتی در گوش وی تأثیر نکند. معنای استحباب دنیا بر آخرت، اختیار دنیا و ترک آخرت به طور کلی است. البته از این معنا نباید نتیجه گرفته شود که مؤمنان برعکس کافران، دنیا را به کلی ترک کرده‌اند، چه این امر علاوه بر اینکه ناممکن است معقول هم نیست؛ چرا که پاداش و جزای اخروی نتیجه اعمال این دنیا است که در طی زندگی این جهانی به وجود آمده است. منظور از استحباب دنیا بر آخرت، این است که علاقه شدید به دنیا آنها را از آخرت غافل کرده است و به آن اهمیتی نمی‌دهند.

آراستگی و زیبایی امور دنیا علت علاقه انسان به آنهاست: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (کهف، ۷): ما این چیزها را که روی زمین هست آرایش آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازماییم که کدامشان از جهت عمل بهترند». کلمه «زینت» به معنای هر امر زیبایی است که وقتی منضم به چیزی شود، جمالی به او می‌بخشد به طوری که رغبت هر کسی را به سوی آن جلب می‌کند. «... آنچه در زمین هست ما زینت زمین قرارش دادیم». و زینت بودن مادیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد، و دل او به آنها بستگی و تعلق یافته در نتیجه سکونت و آرامش یابد. از نظر قرآن میل به زینت‌های دنیا در آدمی نهاده شده و اعمال انسان تابع میل کردن او به لذایذی است که در هر چیزی نهاده شده است: «طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می‌کند و در نتیجه از فوائد آن چیز هم منتفع می‌شود ... انسان در هر عملی که انجام می‌دهد لذتی، خواه مادی و بدنی، خواه باطنی و خواه خارجی، خواه را در نظر می‌گیرد» (برگرفته از: طباطبایی، ج ۱۴: ۱۶۸) اگر میل انسان به چیزی نبود هیچ عملی انجام نمی‌داد، اگر لذتی در خوردن و آشامیدن نبود هیچ وقت انسان حاضر نمی‌شد برای رسیدن به آن همه رنج و زحمت را بر خود هموار کند و از این جهت خداوند بوسیله لذتی که در چیزهای گوناگون در دنیا قرار داده انسان را تسخیر کرده است: «كَذَلِكَ زِينًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام، ۱۰۸): این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آنگاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، و ایشان را از آنچه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت». در قرآن علاوه بر اینکه به هر آنچه بر روی زمین است زینت اطلاق می‌شود: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (کهف، ۷): ما این چیزها را که روی زمین هست آرایش آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازماییم که کدامشان از جهت عمل بهترند»، به



طور خاص به مال و فرزندان، اعمال و مظاهر طبیعی و ایمان و غیره نیز اطلاق شده است: «الْمَالُ وَالْبُنُوتُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (الکهف، ۴۶): مال و پسران زیور زندگی دنیایند؛ «وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ (طه، ۸۷): ولی از زینت آلات قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم؛ «كَذَلِكَ زِينًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ (انعام، ۱۰۸): این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم؛ «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات، ۷): لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست.»

اما از اینکه فاعل تزئین این امور برای خدا باشد هم لزوماً نمی‌توان نتیجه که حب این امور فطری انسان است یا با سرشتش عجین شده است. چرا که نظر برخی مفسران این است که خداوند تزئین کننده این چیزها است تا بندگانش را به این وسیله بیازماید و شاهد مدعای خود را آیاتی نظیر آیه ۷ سوره کهف قرار می‌دهند: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الکهف، ۷): ما این چیزها را که روی زمین هست آرایش کرده‌ایم تا ایشان را بیازماییم که کدامشان از جهت عمل بهترند». از این جهت از اعیان یاد شده در آیه تعبیر به شهوات (حب الشهوات) می‌شود تا از آنها نكوهش بیشتری بکند؛ چرا که اگر کسی بپذیرد که پیرو شهوت است در واقع به زیان خویش گواهی داده است (زمخشری، ج ۱، ص ۴۱۶).

صرف نظر از تفاسیر گوناگونی که از آیه مورد بحث شده است و پیچیدگی‌هایی که در تفسیر آیه به وجود آمده است، رجوع به خود قرآن مسئله را روشن‌تر می‌کند. حقیقت این است که امور فوق که قرآن از آنها به شهوات تعبیر می‌کند از جمله چیزهای لذت بخش زندگی است و شاید در زمره لذت بخش‌ترین امور است. انسان بالطبع از یک سلسله امور لذت می‌برد که تا وقتی به حد افراط و تفریط نرسیده و از دایره اعتدال خارج نشود هیچ مزمتی بر آنها نیست اما اگر از اعتدال خارج شود و خویش‌تنداری انسان در برابر آنها کاسته شود و به تعبیر قرآن علاقه به آنها تبدیل به شهوت شود و در نزد انسان مزین شوند، آنگاه از نظر اخلاقی و روانشناختی قبیح هستند و زشت شمرده می‌شوند. وقتی انسان به حد لذت افراطی از این امور برسد طبعاً به این راحتی نمی‌توان او را واداشت تا آن لذتها را رها کند مگر در ازای یک لذت بیشتر. به همین دلیل، قرآن در آیه بعدی این لذت بیشتر را به انسان



نشان می‌دهد: «قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (آل عمران، ۱۵)؛ بگو: «آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است؛ در آن جاودانه بمانند، و همسرانی پاکیزه و [نیز] خشنودی خدا [را] دارند، و خداوند به [امور] بندگان [خود] بیناست». این آیه بشارتی است برای پرهیزگاران، کسانی که در برابر جذابیت لذات آن امور خویشتنداری کرده‌اند. و در آن از لذات بیشتر و عمیق‌تر و پاکیزه‌تری یاد می‌کند که در سرای جاویدان به طور دائمی نصیب آنان می‌شود.

از منظر قرآن، تصویر زندگی به مثابه میل اهمیت ویژه‌ای دارد. چرا که علاوه بر نیازهای ضروری (خوراک، نوشاک، پوشاک، مسکن، غریزه جنسی، استراحت، تفریح)، تمامی اهداف، آرمان‌ها، مقصودها و مطلوب‌های انسان همگی در حیطه خواسته‌های آدمی است و از این‌رو دامنه خواسته‌ها در انسان به فراخنای جهان، بزرگ است. خواسته‌های انسان در ساحت تن، نفس و مناسبات اجتماعی بسیار است؛ زیبایی، نیرو، سلامتی، آرامش، عدم افسردگی، رضایت، ثروت، جاه و مقام و حیثیت اجتماعی، شهرت، قدرت، محبوبیت، احترام، مدرک دانشگاهی و.... خواسته‌ها و مطلوب‌های زندگی انسان تمام ناشدنی است و نهایتی ندارد. این خواسته‌ها برخی جزء نیازهای طبیعی انسان است و در عین حال که باید آنها را برآورده کرد، نباید اجازه داد تا از حد اعتدال خارج شوند. مانند برآورده کردن نیاز به خوراک و نوشاک و غریزه جنسی، که خداوند در عین حال که برآورده کردن این نیازها را لازم می‌داند از زیاده‌روی در آنها به شدت نهی می‌کند: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا (الاعراف، ۳۱): بخورید و بیاشامید و [لی] زیاده‌روی نکنید؛ در عین حال می‌گوید نباید پاسخگویی به این نیازها منجر به گناه و فساد و ظلم شود؛ مثلا در مورد میل جنسی می‌گوید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ (المؤمنون، ۵): و کسانی که پاکدامنند»، «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (المؤمنون، ۶): مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست». اما فراتر از این جایز نیست و گذر از خط قرمزهاست: «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (المؤمنون، ۷): پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگانند». همچنین به کسانی که به هر دلیلی نمی-



توانند ازدواج کنند سفارش می‌کند که عفت بورزند تا خداوند آنها را بی‌نیاز کند: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (النور، ۳۳): و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند، باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند». و در مورد گناه نکردن در خوردن و آشامیدن می‌گوید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُسِيْدِينَ (البقره، ۶۰): [و گفتیم:] از روزی خدا بخورید و بیاشامید، و [لی] در زمین سر به فساد برمدارید.»؛ « يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (البقره، ۱۶۸): ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی مکنید». علاوه بر خواسته‌های ضروری خواسته‌های دیگری نیز هستند، خواسته‌های زودگذری که به انسان شور و شیدایی داده و به گناه وامی‌دارد قرآن این خواسته‌ها را «هوی» می‌نامد و به شدت در مورد آنها به انسان هشدار می‌دهد و کسانی را که از هوای خود تبعیت می‌کند نکوهش می‌کند؛ مانند «... وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ (الاعراف، ۱۷۶): ... اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبانش از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبانش از کام برآورد؛ «... وَلَا تُطْعَمَنَ أَعْغَفْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (الکهف، ۲۸): ... و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن».

تبعیت از هوا یکی از مصادیق شرک به خداوند است. از نظر قرآن کسی که از هواهای خود پیروی می‌کند به تعداد خواسته‌هایش، معبود دارد. مشرک از نظر قرآن کسی است که معبودهایی به غیر از خداوند دارد که آنها را دوست دارد و می‌ستاید. معمولاً در قرآن به این معبودها «هوا» اطلاق می‌شود که همان خواسته‌ها و تمنیات زودگذر است: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (جاثیه، ۲۳): آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟<sup>۱</sup>. شرک یعنی انسان معبودی به جز خداوند برای خود داشته باشد؛ و مراد از «معبود گرفتن هوای نفس» اطاعت و پیروی کردن آن است، بدون اینکه خدا را رعایت کند.

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: فرقان، ۴۳





قرآن با تمثیل‌های زیبایی انسان مشرک، یعنی کسی که تابع هواهای نفسانی خودش هست، را توصیف می‌کند. از نظر قرآن، مشرک مانند شکاری می‌ماند که از آسمان بیافتد و مرغان شکاری به او حمله برند و هر کدام به میزان قوتشان تکه‌ای از گوشت او را بکنند تا وقتی به زمین می‌رسد چیزی از او باقی نمانده باشد: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (حج، ۳۱): هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دور افکنده است». این تمثیل به خوبی بیانگر آن است که هر یک از هواها یا خواسته‌های زودگذر و وسوسه‌انگیز انسان مانند ثروت، جاه و مقام و حیثیت اجتماعی و شهرت و محبوبیت و زیبایی و تندرستی و ... هر کدام به میزان شدتی که دارند، بخشی از عمر و استعدادهای درونی و فرصت‌های بیرونی ما را صرف خود کرده و بدین ترتیب وجود انسان را پراکنده و تکه تکه می‌کند.

تمثیل زیبای دیگر قرآن، در مورد تضاد و ناسازگاری این خواسته‌ها با هم است. قرآن بنده‌ای را در نظر می‌گیرد که چند ارباب دارد و هر یک از آنان با هم دعوا دارند و به او دستوری می‌دهند؛ یکی می‌گوید برو دیگری می‌گوید نرو، یکی می‌گوید بخور، دیگری می‌گوید نخور، و آن بنده بیچاره می‌ماند که چه کار باید بکند. قرآن آن بنده را مقایسه می‌کند با بنده‌ای که تنها یک ارباب دارد و باید از یک نفر اطاعت کند. قرآن با این تمثیل انسان مشرک را به بنده‌ای تشبیه می‌کند که ارباب‌های زیاد دارد و هر یک از آنها او را به سویی می‌کشاند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (زمر، ۲۹): خدا مثلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می‌گمارند] و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ سپاس خدای را. [نه،] بلکه بیشترشان نمی‌دانند». به همین دلیل، خداوند به کرات از انسان می‌خواهد که به او شرک نوزند و از تبعیت هوا و خواسته‌های زود گذر خود دست بردارند و فقط از خداوند تبعیت کنند؛ چرا که این برای انسان بهتر است: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (يوسف، ۳۹):

[یوسف در زندان به دورفیق زندانش که مشرک بودند گفت: ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟].

از منظر قرآن، انسان در برابر خواسته‌های نفسانی ضعف زیادی دارد. دامنه خواسته‌های آدمی بسیار است و طبع سیری ناپذیری دارد. بخشی از این خواسته‌ها جزء نیازهای ضروری است لیکن بخش عمده‌ای از آنها را هواها و هوس‌های زودگذر تشکیل می‌دهد. «هوی» در لغت در میل مذموم و ممدوح هر دو به کار می‌رود و به معنی خوشایند و بدآیند و علاقه به امور زودگذر است. قرآن تعبیر «هوی» را برای خواسته‌های مذموم نفس، به کار می‌برد<sup>۱</sup> که سرمنشأ بسیاری از رذایل مانند ظلم و ستم و بی‌عدالتی هوی است: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانِ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء، ۱۳۵): از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید. به تعبیر قرآن، انسان در برابر خواسته‌های نفس خود ضعیف و ناتوان است و خداوند او را چنان ناتوان آفریده که نمی‌تواند در برابر شهوات بردباری کند و دشواری‌های طاعات را تاب آورد. از نظر قرآن تمایلات نفسانی که به صورت آرزوهای دور و دراز در انسان ظاهر می‌شود ضعف بزرگ بشر است. شیطان این نقطه ضعف بشر را می‌داند و سعی می‌کند وی را از طریق دچار کردن به آرزوهای دور و دراز و باطل بفریبد. البته ساحت ذهن هم در اینجا به کمک نفس می‌آید و به خیال‌پردازی درباره این آرزوهای باطل می‌پردازد و لذتی که از این راه حاصل قوه خیال می‌شود به شدت خواسته‌های نفسانی می‌افزاید و کار شیطان را راحت‌تر می‌سازد. در قرآن چندین بار این نکته از زبان شیطان بیان شده است: «وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأُمُرُنَّهُمْ فَليَتَّبِعُنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأُمرُنَّهُمْ فليَعْبُرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (النساء، ۱۱۹): و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد، ... [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است» و یا در این آیه: «يَعِدُّهُمْ وَيُمَنِّيَنَّهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (النساء، ۱۲۰) [آری،] شیطان به آنان وعده می‌دهد، و ایشان را در آرزوها می‌افکند، و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد. در این آیات

<sup>۱</sup> گاهی در معنایی غیر خواسته مذموم یعنی گرایش یافتن نیز به کار رفته است؛ مثل «فَأَجْعَلُ أُفَيْدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهیم، ۳۷): پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده.»



شیطان تأکید می‌کند که انسان‌ها را از طریق مشغول کردن به آرزوها و خیالات باطل می‌فریبد و آنها را از عبادت خداوند و اشتغال به شئون واجب و امور مهم زندگی باز می‌دارد (طباطبایی، ج ۹، صص ۱۳۵-۱۳۶).

گفته شد که دامنه خواسته‌ها و تمنیات انسان بی‌نهایت است و هر خیر و خوبی که به نفعش باشد می‌خواهد. انسان هرگز از تقاضای خیر و نعمت و نیکی خسته نمی‌شود. ولی اگر چیزی موافق میلش نباشد یا شری به او برسد ناامید می‌شود: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَتُوسُّ قَنُوطٌ» (فصلت، ۴۹): انسان از دعای خیر خسته نمی‌شود، و چون آسیبی به او رسد مایوس [و] نومید می‌گردد». در اینجا پرسشی مطرح می‌شود که اگر میل به چیزهای گوناگون در فطرت هرکسی نهاده شده است و اعمال هر کسی تابع میل‌های اوست پس تفاوت انسان‌ها در انجام اعمال نیک و شر و تقسیم آنها به انسان‌های سعید و انسان‌های شقی از نظر قرآن به چیست؟ به عبارت دیگر چه چیزی باعث می‌شود که برخی به دنبال خیر بروند و از نظر قرآن به سعادت دنیوی و اخروی نایل شوند و برخی به دنبال شر بروند و به شقاوت دنیوی و اخروی گرفتار شوند<sup>۱</sup>. هر عملی در انسان تابع اراده اوست و اراده و تصمیم بر انجام دادن هر کاری نتیجه میلی است که در انسان ایجاد می‌شود. بالفرض اگر انسان در اتافی قرار گرفته باشد که از گرمای آن احساس ناراحتی بکند میل به تغییر شرایط و خنک‌تر شدن دمای هوا در انسان ایجاد می‌شود. بعد از میل به خنک شدن هوا انسان اراده می‌کند که درب اتاق را باز کند یا سیستم خنک‌کننده در اتاق را روشن کند. پس عمل انسان تابع اراده او و اراده او تابع میل اوست و میل انسان هم به چیزی تابع لذتی است که در آن چیز نهاده شده است.

قرآن زینت دادن امور و در نتیجه میل انسان به آنها را هم به خداوند نسبت داده است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَكُمُ الْيَوْمَ وَالْآخِرَةِ وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حجر، ۳۹): شیطان گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت»؛ «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نحل، ۶۳): شیطان اعمالشان را برایشان آراست و

<sup>۱</sup> این بحث البته به بحث جبر و اختیار که از مباحث جنجالی و پیچیده کلامی است نیز مربوط می‌شود.



امروز [هم] سرپرستان هموست و برایشان عذابی دردناک است». جالب است که شیطان در همین مرحله زینت دادن به امور و در نتیجه ایجاد میل در انسان‌ها وارد می‌شود و در نتیجه انسان را به سوی آن عمل سوق می‌دهد. از نظر قرآن میل انسان به شر میل فطری نیست و در نتیجه القائنات شیطانی است؛ به عبارت دیگر شیطان از درونی‌ترین لایه‌های وجودی انسان عمل می‌کند. در مرحله زینت دادن بعضی چیزها در انسان و میل به میل به برخی چیزها وارد عمل می‌شود.<sup>۱</sup> به همین دلیل به انسان توصیه می‌شود که مراقب وسوسه‌های شیطانی باشد و به خداوند پناه ببرد: «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (فصلت، ۳۶): و اگر دمدمه‌ای از شیطان تو را از جای درآورد، پس به خدا پناه ببر که او خود شنوای داناست». با مضمونی بسیار شبیه این آیه در سوره اعراف، آیه ۲۰۰ نیز درباره نزغ شیطان آمده است. «نزغ» یعنی دخول در چیزی برای فساد (قرشی، ۱۳۷۶، ج ۷: ۴۳) و در اصطلاح به وسوسه شیطانی می‌گویند. همانگونه که شیطان با وسوسه بین یوسف و برادرانش فاصله انداخت: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي (یوسف، ۱۰۰): پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد». وسوسه شیطان در قرآن با تعبیر «همزه» نیز به کاررفته است: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (مؤمنون، ۹۷): و بگو: «پروردگارا، از وسوسه‌های شیطانها به تو پناه می‌برم». همزه به معنای دفع و راندن است و از این جهت به شیطان نسبت داده می‌شود که با رسوخ در وجود آدمی وی را به سوی بدی و شر می‌راند.

از نظر قرآن، آنگاه که دل مهر بخورد و به حالتی در بیاید که دیگر پذیرای حق نباشد و حق را پیروی نکند، چنین دلی قهراً تابع هوای نفس می‌شود. از این جهت در قرآن آمده است: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (محمد، ۱۶): خدا بر دلهایشان مهر نهاده است و از هوسهای خود پیروی کرده اند». بر اساس این آیه، تبعیت از هوا نشانه مهر شدن قلب است، و کسی که مهر بر قلبش نیست، بر فطرت اولیه خود باقی می‌ماند و در فهم معارف دینی و حقایق الهی توفقی ندارد» (الطباطبایی، ۱۸: ۲۳۶)

<sup>۱۱</sup> بنگرید به: طباطبایی، ج: ۴، ۱۷۰-۱۷۵.

یکی از عوامل فراموشی یاد خداوند و افتادن در گرداب گناه، تمتع زیاد از موهبت‌های مادی است به طوری که از یک سو، هیچ عامل و انگیزه‌ای برای یاد خداوند در قلب انسان بوجود نیاید، و از سوی دیگر، سرگرمی زیاد به آن امور هیچ فرصت و زمانی برای چیزی غیر از آنها برای انسان ایجاد نکند. از این رو، قرآن عامل اصلی ضلالت مشرکان را تبعیت آنها از معبودهایشان نمی‌داند: «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (فرقان، ۱۷): و روزی که آنان را با آنچه به جای خدا می‌پرستند، محسور می‌کند، پس می‌فرماید: آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشاندید یا خود گمراه شدند؟»؛ بلکه تمتع فراوان و پیوسته آنها از مواهب مادی را عامل ضلالت و گمراهی آنها می‌داند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (همان، ۱۸): می‌گویند: «منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم، ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک‌شده، بودند». «پس علت نسیان و عدولشان از توحید به شرک عبارت بود از اشتغال زاید از حد به اسباب دنیوی، به طوری که دیگر به غیر از تمتع از لذایذ مادی مجالی برای یاد خدا برایشان نماند، و این استغراق در بهره‌گیری از زندگی مادی هم سبب شد که یک سره دل به دنیا دهند و در شهوات فرو بروند، و این نیز باعث شد که به هلاکت افتاده، یک سره تباه گردند» ( طباطبایی، ج ۲۹، ص ۲۷۵).

همانطور که احساس نیاز شدید و دنباله‌روی زیاد از هواهای نفسانی انسان را به کفر و اعمال شر و می‌دارد، احساس بی‌نیازی به طغیان و سرکشی می‌انجامد. از نظر قرآن انسان به محض آنکه به تمام خواسته‌هایش برسد و خود را بی‌نیاز ببیند سر به طغیان برمی‌دارد: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى (علق، ۶): حقا که انسان سرکشی می‌کند»، «أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى (علق، ۷): همین که خود را بی‌نیاز پندارد». یعنی طبع انسان به گونه‌ای است که به هنگام بی‌نیازی «بجای شکر طغیان می‌کند، یعنی پا از گلیم خود فراتر می‌نهد. و این خبری است از آنچه در طبع بشر است، نظیر آیه ۳۴ سوره ابراهیم که خبر می‌دهد از اینکه بشر طبعاً ظلوم و کفرانگر است: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (ابراهیم، ۳۴): و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را



شماره کنید نمی توانید آن را به شمار درآوردید قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است». احتیاج انسان را وادار می‌کند که به یاد پروردگار ولی نعمت خود بیافتد و شکر نعمت‌هایش را به جا بیاورد. از این رو خداوند که به حال بندگانش آگاه و بیناست، رزق و روزی آنها را فراخ نمی‌کند، بلکه به هر کسی به اندازه‌ای معلوم می‌دهد تا در زمین سر به طغیان و عصیان برندارند: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (شوری، ۲۷): و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلماً در زمین سر به عصیان برمی‌دارند، لیکن آنچه را بخواهد به اندازه‌ای [که مصلحت است] فرو می‌فرستد. به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه بیناست». در سوره قلم، آیات ۱۴ الی ۱۷، دروغگویی، عیبجویی و سخن‌چینی، ممانعت از خیر، گستاخی و... به بیان بهتر طغیان و کفران نعمت‌های خداوند را مالداري و پسر داري می‌داند: «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ: پس از دروغ‌زنان فرمان مبر؛ وَكُذُّوا لَوْ تَدْرَهُنَّ فَيُدْهِنُونَ: دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند؛ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ: و از هر قسم خورنده فرو مایه ای فرمان مبر؛ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنَمِيمٍ: [که] عیب‌جوست و برای خیرچینی گام برمی‌دارد؛ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ: مانع خیر متجاوز گناه پیشه؛ عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ: گستاخ [و] گذشته از آن زنازاده است؛ أُنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ: به صرف اینکه مالدار و پسر دار است». این آیات بیانگر آنند که همین‌که انسان احساس بی‌نیازی می‌کند طغیان می‌کند و به نعمت‌های خداوند کفر می‌ورزد؛ در نتیجه بیگانگی از خدا تمامی رذائل در دلش پیدا می‌شود و به جای اینکه شکر نعمت‌های خدا را به جا آورد، ناسپاسی کرده و کفر می‌ورزد (طباطبایی، ج ۳۹، ص ۵۸).

مؤید دیگر معنای فوق آیه ۲۵۸ سوره بقره است. در این آیه علت محاجه پادشاه آن زمان با ابراهیم احساس بی‌نیازی بوده است. وی قدرت زیادی داشت و احساس می‌کرد هر کاری که خدای ابراهیم می‌تواند بکند وی نیز می‌تواند. از این رو نیازی به اطاعت از خدای ابراهیم را ندارد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ... (البقره، ۲۵۸): آیا از (حال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود (و بدان می‌نازید، و) درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجه (می) کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.) گفت: من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم...».



### ۳-۱-۷- زندگی به مثابه یک مأموریت

مسیحیان اغلب تصور می‌کنند که زندگی‌شان یک مأموریت<sup>۱</sup> است، این مأموریت که دیگران را مسیحی بکنند. اما فقط مسیحیان زندگی را به مثابه یک وظیفه و رسالت نمی‌نگرند. شاعر آلمانی جوان ولفگانگ<sup>۲</sup> برنده جایزه ادبی گوته<sup>۳</sup> زندگی خود مأموریتی در جهت خلق شعری می‌دانست که به مردم آلمان احساس هویت فرهنگی ببخشد/ و هگل<sup>۴</sup> رسالت خود را این می‌دانست که از فلسفه استفاده کند تا بعد از انقلاب فرانسه به زندگی مردم معنا ببخشد. تندروهای سیاسی اغلب زندگی‌شان را مأموریتی می‌دانند تا مردم ستم‌دیده را از شر استبداد در سرزمینشان خلاص کنند. والدین اغلب احساس می‌کنند که مأموریتشان بزرگ کردن فرزندانشان و بهتر کردن دنیایی است که آنها در آن زندگی می‌کنند. اگر مأموریت کسی اصولاً اخلاقی باشد، این براساس فلسفه اخلاقی اظهار می‌شود. فایده‌گرایانی مانند بنتام<sup>۵</sup> هدفشان تغییر چیزهاست تا بیشترین شادی را برای تعداد بیشتری افراد بوجود بیاورند. عقل‌گرای اخلاقی مانند کانت<sup>۶</sup> اصرار دارد که هدف ما باید بوجود آوردن شخصیت اخلاقی و بهتر کردن جهان با انجام وظیفه است همانطور که عقل تجویز می‌کند.

<sup>۱</sup> mission

<sup>۲</sup> Wolfgang Borchert

<sup>۳</sup> Goethe Prize

<sup>۴</sup> Georg Wilhelm Friedrich Hegel

<sup>۵</sup> Jeremy Bentham

<sup>۶</sup> Immanuel Kant

## ۳-۱-۷-۱- تصویب زندگی به مثابه مأموریت از منظر قرآن

از منظر دینی تصویر زندگی به مثابه مأموریت وظیفه/رسالت<sup>۱</sup> اهمیت ویژه‌ای دارد. از این منظر ممکن است متعلق مأموریت از آنجا که با وظیفه و رسالت احتمالاً هم‌پوشانی پیدا می‌کند چیزهای مختلف و متعددی باشد و هر کسی با توجه به نگرش‌های که به جهان و انسان و خدا دارد مأموریت خاصی برای خود تعریف کند و البته آن را بر اساس معتقدات دینی‌اش توجیه کند. در اینجا ما در مقام بیان این متعلقات و نگرش‌های احیانا پنهان در پس‌زمینه آنها نیستیم. لیکن همانطور که تاکنون عمل کردیم سعی می‌کنیم از خود آیات قرآنی برای این موضوع کمک بگیریم. متعلق مأموریت در اینجا با استفاده از آیات قرآن کریم برقراری قسط و عدل است. البته اثبات این موضوع به معنای نفی مأموریت‌های دیگری که احیانا جامعه دینی برای خود تعریف می‌کند نیست و از این رو، می‌توان از منظر دینی عدالت را یکی از مأموریت‌های مهم انسان در اجتماع تلقی کرد.

برقراری عدالت و برپایی قسط و داد یکی از آرمان‌های بزرگ اجتماعی است. قرآن به نقش این هدف و آرمان مشترک در معنابخشی به زندگی اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهد. برقراری عدالت در قرآن به صورت یک مأموریت بزرگ و مهم اجتماعی به عهده تک تک افراد اجتماع گذاشته شده است. اهمیت این مأموریت بسیار بالاست، به اندازه‌ای که هدف از ارسال پیامبران و کتاب‌های الهی و میزان برقراری قسط و عدل است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید، ۲۵): به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است».

<sup>۱</sup> calling





برقراری عدالت و قسط در میان همه اقشار جامعه چه دیندار و چه غیردیندار مأموریتی عام برای همه مؤمنان است و مؤمنان باید در راه تحقق آن بکوشند و تفاوتی بین افراد جامعه قائل نشوند. در آیات مختلف خداوند به پیامبرش می‌گوید با وجودی که کافران و یا اهل کتاب تو را ناراحت می‌کنند و مثلاً در کار رسالت تو را به زحمت و دردسر می‌اندازند، با وجود این هنگام داوری میان آنها از حق دور نشو و به عدالت رفتار کن. به تبع اولی، باید با کسانی که با مسلمانان نجنگیده‌اند و آنها را از دیارشان بیرون نکرده‌اند رفتار عادلانه شود. در آیه ۸ سوره ممتحنه به پیامبر سفارش می‌شود که با کسانی که با مسلمانان نجنگیده‌اند و آنها را مجبور به ترک دیارشان نکرده‌اند با عدالت و نیکی رفتار کند هر چند آنها همکیش او نیستند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (الممتحنه، ۸): اما [خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد]. شاید این سطح عدل‌ورزی شگفت آور نباشد ولی در آیه دیگری عدالت در اعلی مرتبه قرار گرفته و هسته اصلی تعلیمات دینی است. از نظر قرآن، عدل ورزی با غیر همکیشان دینی هر چند بسیار ناخوشایند باید اجرا شود. از این جهت می‌بینیم که به پیامبر سفارش می‌شود که با اینکه یهودیان با تو و مسلمانان دشمنی می‌کنند و آسیب زیادی می‌رسانند باز اگر بین آنها داوری کردی به عدالت داوری بکن، چرا که خداوند دادگران را دوست دارد: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِّلْسُحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (المائدة، ۴۲): پذیرا و شنوای دروغ هستند [و] بسیار مال حرام می‌خورند پس اگر نزد تو آمدند [یا] میان آنان داوری کن یا از ایشان روی برتاب و اگر از آنان روی برتابی هرگز زیانی به تو نخواهند رسانید و اگر داوری می‌کنی پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می‌دارد». بخشی از دشمنی-های یهود از قبیل تکذیب، خبرچینی / جاسوسی، تحریف و فتنه‌گری در آیه قبل<sup>۱</sup> ذکر شده و در این

<sup>۱</sup> يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ (مائدة، ۴۱): ای پیامبر کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند [چه] از آنانکه با

آیه به ویژگی‌های دیگری نظیر پذیرفتن دروغ و حرام‌خواری اشاره می‌کند و به پیامبر سفارش می‌شود که در صورت داوری بین آنها عدالت را اجرا کند.

این جنبه معنابخشی به زندگی در تمایز کامل با سعادت و لذت است. احتمالاً برقراری قسط و عدل و رفتار عادلانه به زیان خود و نزدیکان منجر می‌شود ولی از ارزش معنایی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. قرآن به این مسئله کاملاً واقف است و از این رو، از مردم می‌خواهد در هر حالی، هر چند به زیان خود و نزدیکان و آشنایانشان باشد برای تحقق این هدف بزرگ قیام کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء، ۱۳۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است پس از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است». از نظر قرآن، قوامین بالقسط کسانی هستند که در راه ارزش مورد نظرشان که تحقق و اجرای عدالت است حاضرند سعادت خود و نزدیکانشان را فدا کنند. نظیر آیه فوق در سوره مائده نیز هست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (مائده، ۸): ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است». تفاوت این ایه با آیه قبلی در این است که مسلمانان و امت اسلامی را برحذر می‌دارد از اینکه برای رسیدن به اهدافشان کار غیر اخلاقی بکنند. هر چند با قوم یا گروه دیگر دشمن و مخالفند، نباید مانع از اجرای عدالت باشد و خلاصه اجرای عدالت را در هر حالی مدنظر داشته باشند.

زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود و [چه] از یهودیان [آنان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بهانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند].

## ۳-۱-۷-۲- موصوف‌های عدالت در قرآن

عدالت صفت زیبایی است که در قرآن به دو موصوف انسانی و غیر انسانی تعلق می‌گیرد. موصوف-های غیر انسانی عدالت عبارتند از خداوند و نظام هستی، و موصوف‌های انسانی عدالت عبارتند از شخص انسانی، وضع اجتماعی و جامعه<sup>۱</sup>. یکی از موصوف‌های عدالت در قرآن کریم خداوند<sup>۲</sup> است. به این معنا که اعمال خداوند چه در خلقت و پیدایش جهان هستی و چه در قانون‌گذاری موصوف وصف عدالت است. عادل بودن خداوند در مباحث کلامی ذیل دو بحث عدالت تکوینی و عدالت تشریحی طرح می‌شود. عدالت تکوینی خداوند به این معناست که خلقت و تکوین عالم از آسمان و زمین، از جماد و نبات و حیوان، از دنیا و آخرت بر موازین عدالت است و در خلقت و آفرینش به هیچ موجودی ظلم نمی‌شود<sup>۳</sup> (مطهری، ۱۳۷۹: ۵۵). عدالت تشریحی در مورد شریعت و قوانین الهی به کار برده می‌شود. عدالت نظام هستی بر حسب الهی بودن مبدأ هستی یا الهی نبودن مبدأ آن معانی مختلفی پیدا کرده است. متفکران دینی عدالت نظام هستی بر پایه الهی بودن مبدأ هستی را اینگونه تعریف می‌کنند: جهان موزون و متعادل است. در هر چیز، از هر ماده‌ای به قدر لازم استفاده شده است و فاصله‌ها اندازه‌گیری شده است. نقطه مقابل عدل به این معنا بی‌تناسبی است نه ظلم (مطهری، ۱۳۶۱: ۱۸۶). مشابه این مضمون در بیان متکافی و متساوی بودن قوت و کیفیت عناصر طبیعت در کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیر نیز ذکر شده است (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۴۶). رواقیون عادل بودن نظام

«فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاَسْتَقِيمْ كَمَا اَمَرْتَ وَاَلَّا تَتَّبِعَ اَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ اَمَنْتُ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتَابٍ وَاَمَرْتُ لِاَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا اَعْمَالُنَا وَاَعْمَالُكُمْ لَنَا حُجَّةٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ (الشورى، ۱۵): بنابراین به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن و هوسهای آنان را پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مامور شدم که میان شما عدالت کنم خدا پروردگار ما و پروردگار شماست اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست میان ما و شما خصومتی نیست خدا میان ما را جمع می‌کند و فرجام به سوی اوست».

«وَمَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (الانعام، ۱۱۵): و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده‌ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست»

«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (الانفطار، ۷): همان کس که تو را آفرید و [اندام] تو را درست کرد و [آنگاه] تو را سامان بخشید»

هستی را به معنای عقل‌مدار بودن قوانین و روند طبیعت معنا کرده‌اند و معتقدند که جهان برساخته هم‌نشینی و هم‌نشستی اضداد است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۸۵).

موصوف‌های انسانی عدالت عبارتند از شخص، وضع اجتماعی و جامعه. انسان به سه اعتبار موصوف به وصف عدالت می‌شود: عادل بودن به این معنا که دارای افعال (گفتار و کردار) ارادی عادلانه است، عادل بودن به این معنا که دارای احساسات و عواطف و هیجانات عادلانه است، و عادل بودن به این معنا که خواسته‌های عادلانه دارد. تحقیق و تفحص درباره معانی سه‌گانه عادل بودن شخص نیازمند وقت و دقت بیشتر است که در این مقال نمی‌گنجد<sup>۱</sup>.

گاهی عدالت به وضع اجتماعی نسبت داده می‌شود. وضع اجتماعی عادلانه در نهادهای مختلف اجتماع مانند خانواده، تعلیم و تربیت، اخلاق، دین و مذهب، سیاست و حقوق تبلور می‌یابد. عادلانه بودن و ناعادلانه بودن صفت یک وضع اجتماعی خاص در این نهاده است مثلاً ممکن است گفته شود که اگر این وضع در نهاد خانواده باشد عادلانه است؛ یا اگر نحوه توزیع مواهب اجتماعی به این نحو باشد وضع اقتصادی عادلانه‌ای داریم. عدالت به مثابه وصف برخی نهادهای اجتماعی در قرآن مانند نهاد خانواده<sup>۲</sup>، اقتصاد<sup>۱</sup>، حقوق<sup>۲</sup>، سیاست<sup>۳</sup> مورد توجه است و می‌توان درباره آنها به برخی آیات استناد کرد.

<sup>۱</sup> بطور مثال بنگرید به: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (النحل، ۷۶): و خدا مثلی [دیگر] می‌زند دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید و او سربار خداوندگارش می‌باشد هر جا که او را می‌فرستد خیری به همراه نمی‌آورد آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است».

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (الطلاق، ۲): پس چون عده آنان به سر رسید [یا] به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی از آنان جدا شوید و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید این است اندرزی که به آن کس که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد داده می‌شود و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد»، و یا «... فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنِي وَثَلَاثَ وَرَبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعْوَلُوا (النساء، ۳): و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید [و بیهوده عیال‌وار گردید]».

عدالت پایه و ستون اصلی زندگی اجتماعی، عامل بقا و وحدت جامعه، و عامل اصلی امنیت اجتماعی است. بر این اساس گفته می‌شود که برپایی عدالت اجتماعی به لحاظ تأثیرات شگرف آن در جامعه و فرد یک مسئولیت بزرگ اجتماعی است (مطهری، ۱۳۷۹: ۳۵). ممکن است وضع‌های اجتماعی عادلانه‌ای در جامعه باشد لیکن کل جامعه مزین به صفت عدالت نباشد. این امر منوط به در اختیار داشتن نظریات علمی و واقع‌بینانه در خصوص عدالت و برنامه‌ریزی دقیق، تعالی فرهنگی و اجتماعی و آگاهی و نیت خیر مسئولان یک نظام است.

عدالت در هر پنج معنای فوق مورد توجه قرآن است و به آن اهمیت بسیار زیادی داده شده است، در مواردی برخی از مصادیق آن ذکر شده است. لیکن برقراری عدالت اجتماعی منوط به آگاهی علمی

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (النحل، ۹۰): در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد به شما اندرز می‌دهد باشد که پند گیرید». و یا «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (الاعراف، ۱۸۱): و از میان کسانی که آفریده ایم گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند». و یا «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (الانعام، ۱۵۲): و به مال یتیم جز به نحوی [هر چه نیکوتر] نزدیک مشوید تا به حد رشد خود برسد و پیمان‌ها و ترازو را به عدالت تمام ببیمایید هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم و چون [به داوری یا شهادت] سخن گوید دادگری کنید هر چند [در باره] خویشاوند [شما] باشد و به پیمان خدا وفا کنید اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است باشد که پند گیرید».

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (النساء، ۵۸): خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد خدا شنوای بیناست؛ یا «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتَ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الحجرات، ۹): و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد». و نیز: بقره، ۲۸۲؛ مائده، ۱۰۶؛ نساء، ۳؛ انعام، ۱۵۲.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (المائده، ۸): ای کسانی که ایمان آورده اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».



و برنامه‌ریزی‌های دقیق است. عدالت آرمان دیرین بشر است به گونه‌ای که وی همواره سعادت و خوشبختی واقعی را در پناه عدالت جستجو می‌کرده است، از این رو دغدغه خاطر همیشگی انسان نیز برقراری عدالت بوده است. کشش و جذابیت عدالت در نزد انسان چنان است که گویی با تمام وجود می‌شناسدش و تصور روشن و سادگی از آن در ذهن دارد. اما در واقع طریق ایجاد عدالت اجتماعی در نزد انسان به سادگی احساس مطلوب آن نیست. پیچیدگی‌ها و مشکلات و سختی‌های فراوان برقراری عدالت آنچنان است که گاه انسان در این اندیشه فرو می‌رود که قدرت و توان بشری یارای برقراری عدالت جهانی را نداشته و قدرت و توانی مافوق بشر یا لاقط متکی به نیروهای مافوق بشری می‌تواند این آرمان دیرینه وی را که به خیال و افسانه بیشتر می‌ماند به تحقق برساند.

امروزه عدالت بر اثر تغییر سریع زندگی اجتماعی و پیشرفت دانش و مطالعات اجتماعی انسان به یک نیاز و ضرورت جدی اجتماعی تبدیل شده است و در واقع اصلی‌ترین مسئله زندگی اجتماعی بشر را تشکیل می‌دهد. اما این ذره‌ای از پیچیدگی و ابهام موضوع نکاسته، بلکه روز به روز بر دامنه مسائل، چالش‌ها و ابهاماتی که در خصوص برقراری عدالت وجود دارد، افزوده می‌شود. جهان امروز با ابهام نظریه‌پردازی در مورد عدالت اجتماعی روبروست و هر یک از مکاتب مختلف سیاسی در جهان مدعی است که عدالت را بهتر از دیگران تأمین می‌کند، اما در واقع معیار و مصداق روشنی برای قضاوت در مورد عملکردهای آنها وجود ندارد و مردم در این مسائل تابع احزاب و گروه‌های سیاسی هستند.

روش جدید زندگی اجتماعی که با دو مفهوم پیشرفت و توسعه همراه است به تمامی ابعاد زندگی اجتماعی انسان نفوذ کرده است، بر اساس این روش که تقریباً مورد پذیرش جهانی از جمله مسلمانان است، مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی و خارجی کشورها همه در ارتباط با روند توسعه و پیشرفت شکل گرفته و نظام‌مند می‌شوند. حتی قوانین و مقرراتی که در کشورهای در حال توسعه و یا توسعه‌یافته وضع می‌شود، اکثراً قانون‌ها و مقرراتی است که روند توسعه و پیشرفت ملی با آنها نظام‌مند می‌شود. با این حساب، دولت‌ها، با دو مقوله متفاوت برای برنامه‌ریزی، وضع و اجرای قوانین روبرو هستند، یکی مقوله روند توسعه و پیشرفت با اهداف و جهت‌گیری‌های نامعلوم، و دیگری



عدالت اجتماعی که مسلماً تحقق آن مستلزم تغییر و تحولات اساسی در روند توسعه و پیشرفت است؛ چرا که لازمه عدالت اجتماعی آن است که تمامی برنامه‌ها، قوانین و مقررات جامعه عادلانه شکل گرفته وضع و اجرا شوند و این به معنای اصل قرار دادن عدالت در همه چیز از جمله در روند توسعه و پیشرفت جوامع است.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۸- زندگی به مثابه ارتباط

مهم است بدانیم که برای بسیاری، مهمترین امر زندگی، روابط انسانی است. رابطه انسانی نه در معنای انتزاعی آن، یعنی به عنوان عضوی از جماعت یا شهری از یک ملیت بزرگتر، بلکه داشتن رابطه با افراد خاص و محدود در زندگی. از نظر ایشان آنچه واقعا در زندگی اهمیت دارد دوستی است یا مهمترین چیز زندگی عشق است. تلاش دو فرد تنها که سعی می‌کنند همدیگر را بفهمند، ارتباط برقرار کنند یا موانع را بشکنند. بر این اساس، جدایی بین افراد و عدم صمیمیت بین آنها، یک انحراف است. در واقع، معنای زندگی هر کسی، شبکه‌ای از ارتباطات با دیگر مردم است که به صورت ایده‌آل آن در عشق ظهور پیدا می‌کند (Solomon & Higgins, ۲۰۱۳: ۶۱).

از نظر بسیاری از متفکران، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی شخص رابطه او با دیگران است و ارتباط یکی از وجوه مهم معناداری زندگی را تشکیل می‌دهد. زندگی در ارتباط با امور ارزشمند در بیرون از خود معنادارتر است. ما با درک ارزش امور و رای زندگی محدود خود می‌توانیم بر معنای زندگی مان بیافزاییم. برای مثال با عشق، توجه به دیگران، لذت از زیبایی، مبارزه برای آرمان، مشغول شدن به جست و جوی معرفت، ما با امور ارزشمندی و رای محدودیت‌های زندگی خودمان مرتبط می‌شویم و فعالیت‌ها و تجربه‌هایی که این ارتباط را بوجود می‌آورند معنادارند/ این ارتباط نیازمند درک ارزش است. با درک ارزش امور و رای زندگی محدود خود می‌توانیم بر معنای زندگی مان

<sup>۱</sup> برای مطالعه بیشتر بنگرید به: محمدی، مژگان (۱۳۹۳)، بررسی مفهوم عدالت و نسبت بین تعریف‌ها و متعلقات آن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی



بیافزاییم (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۶۶-۱۶۷). یکی از نقدهای مهم به جنبه‌های معنابخش به زندگی این است که ارزش‌ها نباید جنبه ابزاری داشته باشند و باید به جنبه غیرابزاری آنها توجه کرد. من نباید خودم را وسیله‌ای برای دستیابی به اهدافم کنم، نه به این دلیل که این کار اخلاقاً نادرست است بلکه بیشتر به این دلیل که این کار بی‌توجهی به خودم است. مبنای این مدعا آن است که اهداف شخص مهم‌اند چون خود شخص اهمیت دارد نه برعکس. اگر این نکات در مورد خود من صادق‌اند، در مورد دیگران نیز صادق‌اند. همان‌گونه که من ارزش دارم و این ارزش دلالت‌هایی برای شیوه عمل و زندگی من دارد، آنچه در رابطه شخص با دیگر افراد مهم است، آنها یعنی دیگرانند. دیگری موجودی است که ارزش دارد. رابطه با شخص دیگر محتاج ارتباط با سرشت ارزشمند آن شخص است. و این بدان معناست که وجه ارزشمند رابطه دیگرانگانه<sup>۱</sup> است. ارزش غیر ابزاری هر شخص نیز دلالت‌هایی مشابه برای چگونگی تلقی بایسته او از خودش دارد (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۶۴).

### ۳-۱-۸-۱- تصویر زندگی به مثابه ارتباط از منظر قرآن

قرآن به سه وجه ارتباط درست با دیگری و معنا بخشیدن به زندگی یعنی با درک ارزش دیگران، از طریق ادراک، احساسات و عواطف خود، از طریق اهداف و امیال خود و مال خود کردن علائق یا دغدغه‌هایشان، و «ما»-آگاهی<sup>۲</sup> اهمیت می‌دهد. به دوستی کردن با خداوند، پیامبر و مؤمنان توجه دارد و می‌کوشد به طرق مختلف مؤمنان را به برقراری ارتباط درست با دیگر دینداران و غیردینداران هدایت کند. با درک ارزش دیگران، یعنی از طریق ادراک، احساسات و عواطف خود. «درک ارزش صورتی از ادراک یا شناخت ویژگی‌های ارزشمند است که می‌تواند متضمن داشتن احساسات و عواطف مناسب باشد. ما می‌توانیم ویژگی‌های شخصیتی ارزشمند و نحوه هستی دیگر افراد را نیز همچون درک ارزش فعالیت‌ها و تجربه‌های ارزشمندی که زندگی ما را می‌سازند درک کنیم. این ادراک عاطفی جزء و بخشی از معنای «تحسین کردن»، «احترام گذاشتن»، «دوست داشتن»، «پرستیدن»،

<sup>۱</sup> other- regarding

<sup>۲</sup> بنگرید به تامسون، ۱۳۹۴:





«عشق ورزیدن» و «توجه داشتن به دیگران» است. این‌ها شیوه‌های ارتباط با امور ارزشمند است و در صورت عدم ارتباط، این امور همچنان ورای محدودیت‌های زندگی خود ما می‌مانند» (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۶۷)

درک ارزش دیگران، ایجاد حس محبت و دوستی بین مؤمنان به طرق مختلفی در قرآن انجام می‌شود. قرآن از طریق برادر خواندن مؤمنان با یکدیگر آنها را به ادراک عاطفی یکدیگر هدایت می‌کند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، ۱۰): در حقیقت مؤمنان با هم برادرند». این ادراک عاطفی جزء و بخشی از معنای «تحسین کردن»، «احترام گذاشتن»، «دوست داشتن»، «پرستیدن»، «عشق ورزیدن» و «توجه داشتن به دیگران» است. ایجاد حس برادری، هر چند حقیقتی است اعتباری، تبعات و آثار اخلاقی و حقوقی بسیاری دارد که قرآن به آن توجه نشان می‌دهد. احساس برادری نسبت به یکدیگر طبعاً خیلی از وظایفی را که انسان در شرایط دیگر به سختی انجام می‌دهد راحت‌تر می‌کند. بعلاوه اشتیاق انجام آن را افزایش می‌دهد و روحیه ایثارگری در جامعه را ترویج می‌دهد. بدین ترتیب، قرآن به تبع برادر بودن مؤمنان با یکدیگر از آنها می‌خواهد رعایت حال برادران بکنند، سازش و برادری بین یکدیگر داشته باشند و از اختلاف و کینه بین آنها جلوگیری بکنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات، ۱۰): در حقیقت مؤمنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید امید که مورد رحمت قرار گیرید». درک ارزش دیگران و ایجاد حس محبت و دوستی را در توصیه‌های دیگری که قرآن در رابطه با مؤمنان می‌کند می‌توان ملاحظه کرد. بطور مثال، مؤمن باید در مواجهه و ارتباط با دیگر مؤمنان فروتن باشد: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (مائده، ۵۴): [اینان] با مؤمنان فروتن‌اند<sup>۱</sup>. کلمه «اذله» جمع کلمه «ذلیل» است و عبارت فوق (اذله علی المؤمنین) کنایه از شدت تواضع مؤمنین در قبل یکدیگر دارد. متعدی شدن کلمه اذله

<sup>۱</sup> «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مائده، ۵۴): [خدا] آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست».



توسط حرف «علی» احتمالاً به این منظور بوده که معنای همدردی، شفقت و دلسوزی در آن تضمین شود (طباطبایی، ج ۵: ۳۸۴).

در کنار رفتار برادرانه با دیگر مؤمنان، رفتاری از سر احسان، انصاف و عادلانه نیز ذکر شده که شامل حال همه اقشار جامعه می‌شود و خاص هم‌کیشان نیست. احسان به نیازمندان و رعایت انصاف و عدالت در حق همه اقشار جامعه است و فقط نسبت به مؤمنان نیست. در این خصوص پیشتر در تصویر زندگی به مثابه مأموریت و تصویر زندگی به مثابه نوعدوستی سخن گفته شده و در اینجا برای رعایت اختصار از تکرار آنها پرهیز می‌کنیم.

شیوه دیگر ارتباط با دیگری از طریق ما-آگاهی<sup>۱</sup> است. سومین شیوه برای ارتباط شخص با دیگر افراد اندیشیدن، احساس و درک و دریافت آنها و خود نه به صورت «من و تو» بلکه به صورت «ما» است. برای فهم رابطه عشق و دوستی، باید نسبت «جزء/کل» را جایگزین نسبت «وسیله/غایت» کنیم. یعنی، تو به جای این‌که وسیله‌ای برای معنا داشتن زندگی من باشی، جزئی از زندگی من و معنای آن می‌شوی. اینکه زندگی دیگری جزئی از زندگی فرد باشد، محتاج «ما»-آگاهی است. این ما-آگاهی خوداندیش ماهیت رابطه را به شیوه‌های متعدد اصلاح و پیوندهای بین افراد را مستحکم می‌کند. اولاً بر خلاف اندیشه هم‌کاری بین افراد جدا از هم، اندیشه انجام دادن کارها با هم به مثابه یک واحد و فعالیت مشترک را مجاز می‌دارد. ثانیاً شیوه ورود و علایق و دغدغه‌های دیگر افراد را در زندگی ما تغییر می‌دهد. ثالثاً، آگاهی تاریخی جدیدی را در تصور و درک ارزش رابطه به وجود می‌آورد (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۶۹-۱۷۰).

دیدگاه قرآن درباره قوت و تأثیر امور معنابخش و رای خود بسیار قابل ملاحظه است. قرآن به نقش اساسی ارتباط درست با دیگری در قالب امت، تعیین اهداف و آرمان‌های مشترک و تلاش برای رسیدن به آنها در معنابخشی به زندگی اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهد و توصیه‌هایی برای برقراری این ارتباط درست و تعیین غایات و اهداف ارزشمند دارد. توجه به ارزش دیگری و داشتن اهداف و

<sup>۱</sup> we-awareness



آرمان‌های مهم و طرح‌های اجتماعی و سیاسی فراتر بیش از داشتن اهداف مهم زندگی مان را معنادارتر می‌کند. در واقع، داشتن اهداف و آرمان‌های جمعی بیش از اهداف و آرمان‌های فردی به زندگی معنا می‌بخشد. یکی از تأکیدهای مهم قرآن این است که مسلمانان امت واحده‌ای را تشکیل می‌دهند. این‌که هر کسی خود را فردی از جماعت بزرگتری بداند به نام امت، ارتباط شخص با دیگری در قالب ما-آگاهی شکل می‌دهد. در ما-آگاهی ارتباط شخص با دیگر افراد اندیشیدن، احساس و درک و دریافت آنها و خود نه به صورت «من و تو» بلکه به صورت «ما» است. در ما-آگاهی زندگی هر فرد جزئی از زندگی دیگر افراد است و سعادت و شقاوت زندگی افراد را به یکدیگر پیوند می‌زند. برای تحکیم و پایداری این امت قرآن برنامه‌های زیادی دارد.

در اینجا لازم است به برخی آموزه‌های قرآنی در خصوص دوستی و معاشرت آن به زندگی توجه نشان بدهیم. قرآن به جنبه معناداری زندگی در ارتباط با دیگری اهمیت بسیاری می‌دهد. ما با امور ارزشمندی و رای محدودیت‌های زندگی خودمان مرتبط می‌شویم و فعالیت‌ها و تجربه‌هایی که این ارتباط را بوجود می‌آورند معنادارند/ این ارتباط نیازمند درک ارزش است. با درک ارزش امور و رای زندگی محدود خود می‌توانیم بر معنای زندگی مان بیافزاییم. از این رو، قرآن سعی دارد از طریق هدایت خاستگاه انگیزشی ارتباطات به معاشرت آن بیافزاید. در این راستا، می‌توان به توصیه‌ها قرآن در مورد دوستی و دوست شدن با دیگران اشاره کرد. یکی از نقدهای مهم قرآن به جنبه‌های معاشرت به زندگی این است که ارزش‌ها نباید جنبه ابزاری داشته باشند و باید به جنبه غیرابزاری آنها توجه کرد. به این مسئله در دوستی کردن با دیگران توجه زیادی نشان می‌دهند. به عبارتی بهتر، قرآن به صرف ارتباط با دیگری برای معناداری زندگی، هر چند نیرو و انگیزه کافی برای فعالیت‌های زندگی را فراهم آورد نقد دارد. از نظر قرآن، هر نوع ارتباط یا دوستی فراهم آورنده شرایط لازم برای معناداری زندگی نیست و مانع از ترس و اندوه انسان در زندگی نمی‌شود. دوستی باید با افراد درست و به نحو درست باشد. به این جهت می‌بینیم که قرآن بر دوستی نورزیدن با عده‌ای تأکید زیاد دارد: «الَّذِينَ يَتَخِدُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلِيبْتُهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (نساء، ۱۳۹): همانان که غیر از مؤمنان کافران را دوستان [خود] می‌گیرند آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند [این



خیالی خام است] چرا که عزت همه از آن خداست». در این آیه هدف مؤمنان از دوستی کردن با کافران را کسب عزت و سربلندی می‌داند. به نظر قرآن، آنان سخت در اشتباهند، چرا که عزت واقعی از آن خداوند است. دوست شدن با کفار با هدف کسب عزت به این رابطه جنبه ابزاری می‌دهد که به هیچ وجه با امور ارزشمند نهفته در دوستی‌های درست سازگاری ندارد.

همچنین دوستی با عده‌ای از ترس آسیب دیدن یا سرزنش و تحقیر واقع شدن فاقد ارزش لازم برای معنا بخشی به زندگی است. از این جهت به مؤمنان سفارش می‌شود که علاوه بر کافران با کسانی دیگر از اهل کتاب (یهود و نصاری) که دین مؤمنان را به تمسخر و ریشخند و بازی می‌گیرند نیز دوستی نوزند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (مائده، ۵۷): ای کسانی که ایمان آورده اید کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه] از [کافران دوستان [خود] مگیرید و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید»<sup>۱</sup>. بدین ترتیب، اشتباه در دوست‌ورزی نه تنها به زندگی معنایی نمی‌بخشد بلکه انسان در دوستی با افراد بد مبتلا به فریب و نیرنگشان شده و دچار خسران می‌گردد<sup>۲</sup>.

قرآن توصیه می‌کند که دوستی صرفاً دوستی کردن با خدا، پیامبر و مؤمنان است<sup>۳</sup>: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده، ۵۵): ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

از سوی دیگر، دوستی با کافران، مشرکان و آن دسته از اهل کتاب مانند یهودیان که با مؤمنان دشمن هستند اشتباه هست. در انتخاب دوست باید به شاخص‌هایی همچون تکبر نوزیدن و خضوع

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: مائده، ۵۸؛ نساء، ۱۴۰.

<sup>۲</sup> بنگرید به: مائده، ۶۱.

<sup>۳</sup> البته خواننده عزیز توجه دارد که سفارش قرآن برای دوستی ورزیدن با خدا، و پیامبر و مؤمنان در برابر دوستی نکردن با کفار و اهل کتاب و منافقین است و به منزله رد دوستی‌های روزمره در زندگی نیست.



و ایمان به خداوند توجه داشت: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرَهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (مائده، ۸۲): مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی‌ورزند؛ «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (مائده، ۸۳): و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود می‌گویند پروردگارا ما ایمان آورده‌ایم پس ما را در زمره گواهان بنویس؛ «وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ» (مائده، ۸۴): و برای ما چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم و حال آنکه چشم داریم که پروردگاران ما را با گروه شایستگان [به بهشت] درآورد».

### ۳-۲- جنبه‌های معناداری زندگی

به نظر متفکران، برای یک زندگی معنادار، هم به قدرت بر مشارکت در فعالیت‌های ارزنده یا ارزشمند نیاز داریم و هم به توان درک آن ارزش. در اینجا هر دو جنبه معناداری زندگی یعنی فعالیت‌های ارزشمند و درک ارزش را از منظر قرآن بررسی می‌کنیم.

### ۳-۲-۱- فعالیت ارزشمند

یکی از اشکالاتی که به نظریه فراطبیعت‌گرا و به تبع آن نظریات غایت‌نگر گرفته می‌شود این است که این نظریات به فعالیت‌های آدمی ارزش ابزاری می‌دهند؛ در حالی که، پرسیدن معنای زندگی چیست، فارغ از هر چیز، خواست تبیین یا تعیین آن وجوه زندگی است که ارزش غیر ابزاری دارند. بنابراین،



این که انسان عملی را انجام بدهد از ترس عقوبت یا به طمع بدست آوردن پاداش ارزش ابزاری به اعمالش می‌دهد. البته این به معنای آن نیست که زندگی افرادی که به منظور رسیدن به خیری یا دور شدن از شری عملی را انجام می‌دهند معنادار نیست، به هر حال هدفشان از انجام دادن فعالیت‌هایشان مشخص است و این است که به زندگیشان معنا می‌دهد. این مسئله از جهات دیگری قابل بحث است؛ یکی در این بحث که زندگی برخی از زندگی دیگر ممکن است معنادارتر باشد. یعنی آنکه اعمالش را صرفاً به خاطر آنکه خود آنها فی‌نفسه ارزشمندند انجام می‌دهد، زندگی معنادارتری دارد تا کسی که عملی را به طمع رسیدن به خیری یا دور شدن از شری انجام می‌دهد. این موضوع تابع اصناف مختلف مردم به حسب طبایع و مراتب مختلف کمالشان هست. در متون دینی هم «عبادت»، به تبع اصناف مختلف مردم به اقسامی تقسیم شده است: عبادت بردگان که خدا را از ترس عبادت می‌کنند؛ عبادت اجیران و تجارت‌پیشگان و حریصان که به طمع به دست آوردن اجرت و پاداش خداوند را عبادت می‌کنند؛ و عبادت آزادگان و بزرگواران که خداوند را عبادت می‌کنند صرفاً به خاطر محبت و علاقه‌ای که به او دارند و به این علت که خداوند را اهل و سزاوار پرستش می‌دانند (طباطبایی، ج ۱: ۲۵؛ ج ۶: ۳۰۹). بدین ترتیب، تنها عبادت آزادگان و بزرگواران ارزش غیر ابزاری دارد و صرفاً به خاطر ارزشمند بودن عبادت خدا انجام می‌شود. طبعاً زندگی این گروه از معنای بیشتری برخوردار است.

یکی دیگر از وجوه ارزش غیر ابزاری فعالیت، ابزاری شدن فعالیت در جهت نیل به لذت و ارضای امیال است. قرآن به این موضوع اهمیت ویژه‌ای می‌دهد و از انسان‌ها می‌خواهد که به ارزشمندی فی‌نفسه عملشان توجه کنند. در آیات قرآن کریم به وضوح بر ارزشمندی خود فعالیت و بر جنبه غیرابزاری آن تأکید شده است. از این نظر، به نحوه زندگی فرد یا زیستن وی صرف‌نظر از تحقق هدفی که نظراً می‌توانسته است بدون ابزارهای خاص و غیر ضروری به دست آید توجه فراوان دارد. به همین دلیل، به انسان‌ها توصیه می‌کند که به اهمیت و ارزش خود فعالیت توجه کنند و از اعمال بد هر چند لذت‌بخش است و امیال آنها را ارضا می‌کند دوری کنند. بطور مثال، از آنها می‌خواهد که عمل نیکویی مانند تلاش در راه تحقق عدالت را انجام دهند هر چند به زیان خود و نزدیکانشان باشد. همچنین برای ارضای امیالشان از حق عدول نکنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ



وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَبِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء، ۱۳۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است پس از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است». در این آیه بر ارزش غیرابزاری فعالیت نیک (در اینجا فعالیت عادلانه و عدل‌ورزی) تأکید شده است. فعالیتی که به خودی خود نیکو و ارزشمند است و ممکن است در نتیجه انجام آن سعادت خود و نزدیکان انسان به خطر بیافتد. در این آیه به هر دو جنبه سعادت یعنی لذت و ارضای امیال اشاره شده است. از یک سو، به مردم می‌گوید عمل عادلانه انجام بدهند و در راه تحقق عدالت بکوشند هر چند ممکن است به زیان خود و نزدیکانشان باشد و سعادت آنها را به خطر اندازد، از سوی دیگر، به آنها هشدار می‌دهد که برآوردن امیال و هوی و هوس نباید باعث ظلم و عدول از حق و عدالت شود.

همچنین قرآن با پایبندی ظاهری به ارزش‌ها سخت مخالفت می‌کند. نفاق و دورویی، دروغ‌گویی، خوردن مال حرام و .... از علائم درگیر نشدن انسان با ارزش‌هاست. از این‌رو، از نظر قرآن، ایمان زبانی یا ظاهری کفایت نمی‌کند و درگیری کامل نفس و ذهن با ارزش مورد نظر ضرورت دارد. از این‌رو، می‌گوید علاوه بر زبان، قلب هم باید ایمان بیاورد: «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» (مائده، ۴۱): [چه] از آنانکه با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود، «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ» (مائده، ۴۲): پذیرا و شنوای دروغ هستند [و] بسیار مال حرام می‌خورند».

پس برای یک زندگی معنادار، به قدرت بر مشارکت در فعالیت‌های ارزنده یا ارزشمند نیاز داریم. یک جنبه از توان مشارکت در کارهای ارزشمند، شناخت امور ارزشمند است. در بحث عمل به ارزش‌ها در قرآن، هم باید به بنیان متافیزیکی آنها توجه کرد و هم به بنیان انسانی آنها. بنیان متافیزیکی به این معنا است که ارزش‌ها به موجب رابطه با ساحتی معنوی تقوم می‌یابند. خداوند به عنوان عالم



مطلق، قادر مطلق، خیر مطلق، و آفریننده جهان هستی مقوم معنا در زندگی است. براساس این نظریه، وجود فرد، آن‌گاه معنادارتر است که بهتر بتواند غایتی را که خداوند برای او معین کرده است محقق سازد. خداوند نقشه‌ای برای عالم تدارک دیده و زندگی فرد تا آن حد معنادار است که او به خداوند در این طرح کمک کند. محقق ساختن غایت خداوند از سر اختیار یگانه منبع معناست. بر اساس این دیدگاه، اگر کسی در انجام دادن آنچه خدا برای زندگی او در نظر گرفته است موفق نشود، زندگی‌اش بی‌معنا خواهد بود. اما غایت مورد نظر خداوند به چه اعتبار می‌تواند به شکلی منحصر به فرد به زندگی انسان‌ها معنا ببخشد؟ در این خصوص بین نظریه‌پردازان غایت نگر اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند که غایت مورد نظر خداوند را می‌توان یگانه منبع قواعد اخلاقی لایتغیر دانست و فقدان چنین چیزی زندگی ما را بی‌معنا می‌کند. به این نظر/توجیه اشکالاتی گرفته شده است. در این خصوص می‌توان به مشکلاتی که محذور اوتوفرون<sup>۱</sup> پیش می‌کشد، اشاره کرد. این محذور در قالب این مسئله طرح می‌شود که آیا کردار دیندارانه از آن رو دیندارانه است که مورد پسند خدایان است یا چون دیندارانه است مورد پسند خدایان است (متر، ۱۳۹۴، ۲۴-۲۵). البته این موضوع که خداوند یگانه منبع قواعد اخلاقی است مورد اختلاف شدید متفکران مسلمان هم هست. از همان اوان ظهور اسلام متفکران به دو گروه عدلیه و غیر عدلیه تقسیم شدند. از نظر عدلیه، کارها دارای صفت ذاتی حسن و یا صفت ذاتی قبح هستند. مثلاً راستی، امانت، احسان و عدالت در ذات خود نیکو و حسن، و دروغ و خیانت و امساک و ظلم در ذات خود زشت و قبیح هستند. پروردگار جهان به حکم اینکه حکیم و عادل است کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انجام می‌دهد. از نظر آنها ذات افعال قطع نظر از اینکه آن افعال مورد تعلق اراده تکوینی یا تشریحی ذات حق قرار دارند یا ندارند با یکدیگر متفاوت است و ذات مقدس باری تعالی که خیر مطلق و حکیم مطلق است، و عادل مطلق است. کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انتخاب می‌کند. از نظر عدلیه، عقل در ادراک حسن و قبح اشیاء استقلال دارد و به تنهایی قادر به درک و تشخیص آنهاست (مطهری، ۱۳۷۹، ۱۹). غیر عدلیه به شدت مخالف حسن و قبح ذاتی افعال بودند. و عقل را در ادراک حسن و قبح‌ها تابع راهنمایی شرع است (مطهری،

<sup>۱</sup> اشاره است به مکالمه‌ای از افلاطون به همین نام که در آن محذوری در قالب مسئله فوق طرح می‌شود (متر، ۱۳۹۴، ۲۵).





۱۳۷۹، ۲۰). یکی از مسائل مهمی که زائیده مسئله حسن و قبح عقلی است، این است که آیا افعال خداوند معلل به اغراض و غایات هست یا نه؟ انسان‌ها در کارهایی که انجام می‌دهند هدف و غرضی را در نظر دارند. هدف و غرض داشتن کار انسان‌ها را معنی‌دار می‌کند. کار بی‌هدف مانند لفظ بی‌معنی است. به عبارتی، انسان در کارهای عقلانی و منطقی خود، هدف و غرضی دارد و اگر انسان کاری را بی‌هدف انجام دهد، آن کار لغو و عبث و بیهود و پوچ است (مطهری، ۱۳۷۹، ۲۱-۲۲). عدلیه معتقدند افعال خداوند نیز مانند افعال انسان‌ها معلل به اغراض است. خداوند حکیم است و هیچ کاری را بدون غایت و غرض انجام نمی‌دهد و افعال او همه به خاطر یک سلسله مصلت‌هاست. غیر عدلیه برعکس، منکر غایت و غرض داشتن خداوند در فعل خویش شدند و مفهوم حکمت در آیات قرآن کریم را اینگونه توجیه کردند که آنچه خداوند می‌کند حکمت است نه این‌که آنچه حکمت است خدا می‌کند (مطهری، ۱۳۷۹، ۲۳).

اشکال دیگری که به نظریه متفکران غایت‌نگر بر مبنای توجیه فوق<sup>۱</sup> گرفته شده است این است که وجود مجموعه قواعد اخلاقی جهانشمول و الزام‌آور برای معنادار شدن زندگی ضرورت ندارد، حتی اگر عمل کمک به دیگران باشد (متز، ۱۳۹۴، ۲۶).

با این حال، از نظر قرآن، ظاهراً عمل کردن بر اساس ارزشها/ اعمال نیک و صالح از جهات مختلفی می‌تواند به زندگی معنا بدهد. اولاً، در قرآن اعمال نیک فی‌نفسه ارزشمندند نه از این جهت که خداوند به آنها امر کرده است، بلکه برعکس، خداوند به اعمال نیک و خیر امر می‌کند. همچنین عمل بد و شر فی‌نفسه بد است نه از این جهت که خداوند از آن نهی کرده است بد باشد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل، ۹۰): در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد به شما اندرز می‌دهد باشد که پند گیرید». در همین ارتباط، می‌توان به آیه سوره اعراف اشاره کرد، که در آن تأکید شده خداوند هیچ‌گاه به فحشاء و بدی امری نمی‌کند و نباید این مسئله عده‌ای بهانه قرار دهند و کارهای بد خودشان را توجیه کنند: «وَإِذَا

<sup>۱</sup> خداوند را می‌توان یگانه منبع قواعد اخلاقی لایتغیر دانست و فقدان چنین چیزی زندگی ما را بی‌معنا می‌کند



فَعَلُوا فَاَحْسَنَهُ قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهِ اَمَرْنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف، ۲۸): چون کار زشتی کنند می گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است بگو قطعا خدا به کار زشت فرمان نمی دهد آیا چیزی را که نمیدانید به خدا نسبت می دهید».

از سوی دیگر، این اعمال از آن جهت که مرضی خداوند هستند موجب می شوند که انسان رابطه درست و پایداری با خداوند برقرار کند: «... وَاَوْ اَنْهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهٖ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاَشَدَّ تَنْبِيْثًا (نساء، ۶۶): ... و اگر آنان آنچه را بدان پند داده می شوند به کار می بستند قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود». همچنین انجام این اعمال موجب خوشنودی خداوند می شود، زندگی دنیوی را کیفیت می بخشد و به سعادت ابدی می رساند؛ چرا که همانطور که قبلاً گفته شد، بنا به نظریات فراطبیعت گرایی، معنا در زندگی باید به موجب رابطه با ساحتی معنوی (در اینجا، خداوند) تقوم یابد. اگر انسان نتواند رابطه درستی با خداوند برقرار کند زندگی اش معنایی ندارد: «... وَاَوْ اَنْهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهٖ ... (نساء، ۶۶): ... و اگر آنان آنچه را بدان پند داده می شوند به کار می بستند ...»؛ «وَإِذَا لَاتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (نساء، ۶۷): و در آن صورت [ما هم] از نزد خویش یقیناً پاداشی بزرگ به آنان می دادیم».

### ۳-۲-۲- درک ارزش

همانطور که گفته شد، برای یک زندگی معنادار، هم به قدرت بر مشارکت در فعالیت های ارزنده یا ارزشمند نیاز داریم و هم به توان درک آن ارزش. این شرط دوم غالباً نادیده گرفته می شود. اهمیت شرط دوم از این جهت است که هر شخصی جهانی پدیدارشناختی یا تجربی می سازد (تجربه هر شخص از جهان بالفعل واقعی) که در آن می زید (تامسون، ۱۳۹۴: ۱۵۱). لازمه زندگی معنادار درک ارزش است. اینکه فرد چگونه معنادار زندگی کند، همان قدر به کیفیت آگاهی او بستگی دارد که به عمل او. این کیفیت به حساسیت فرد نسبت به امر ارزشمند وابسته است (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۶۱). به



عبارتی، اهمیت درک ارزش برای هر نظریه ارزش و معنا. زندگی کردن براساس ارزش، صرفاً عمل کردن براساس آن ارزش نیست بلکه درک و دریافت و احساس کردن از طریق آن ارزش نیز هست. درک و دریافت و احساس کردن بر اساس ارزش می‌تواند برای معناداری زندگی مهم‌تر از صرف عمل در انطباق با آن ارزش باشد زیرا ادراک و احساس مستقیماً به آگاهی ما مربوط است و جهان پدیدارشناختی<sup>۱</sup> شخصی ما را تعریف می‌کند (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۴۳). ما گرایش داریم ارزش‌ها را در قالب دلایل عمل درک و دریافت کنیم. این نحوه تفکر نقشی را نادیده می‌گیرد که ارزش‌ها می‌توانند در درک ارزش، ادراک و احساس داشته باشند. این نقش مهم است زیرا مستقیماً با کیفیت زندگی شخص ارتباط دارد. به همین قیاس، زندگی را مجموعه‌ای از اعمال دیدن، ظاهراً، وجه تجربی زندگی را کنار می‌نهد (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۸۶-۱۸۷).

با این وجود، برای این‌که ارزش‌ها برای شخص معنایی داشته باشد او باید ارزش آن فعالیت را درک کند. شخص می‌تواند به دو شیوه کلی آزرده شود و توان درک ارزش را ازدست بدهد. نخست زمانی که از درگیر شدن در فعالیت‌های و تجربه‌های واجد ارزش غیر ابزاری محروم باشیم. «آسیب-دیدگی»، «بیماری»، و «فقر» بدین شیوه ما را می‌آزارند؛ آن‌ها ما را از انجام کارهای مطلوب مانند دیدن دوستانمان یا داشتن فرزند باز می‌دارند. دوم، ممکن است با درک نکردن ارزش فعالیت‌ها و تجربه‌های مطلوب، حتی اگر واقعا بتوانیم در آن فعالیت‌ها مشارکت کنیم. برای مثال، افسردگی می‌تواند مانع درک شخص از ارزش کارش شود و آن فعالیت هیچ معنایی برای او نداشته باشد. فقر و بیماری هم به این شیوه دوم می‌توانند ما را آزرده کنند (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۵۰-۱۵۱).

درک ارزش‌ها در قرآن از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، علائمی مانند ریا، نفاق، کفر و ناسپاسی، شرک و غیره نشانگر عدم درک ارزش‌هاست. یکی از تعبیراتی که قرآن برای درک نکردن ارزش به کار می‌برد مهر شدن قلب است. مهر شدن قلب به معنای بیمار شدن آن است، به طوری که قلب امکان پذیرش حق را از دست بدهد و حق را انکار کند. یکی از نتایج مهر خوردن بر دل، از بین رفتن قدرت درک و فهم و کاهش علم و معرفت است. این مطلب به انحاء مختلفی در قرآن ذکر شده

<sup>۱</sup> phenomenological world

است. گاهی به طور مستقیم گفته می‌شود که مهر بر دل‌هایشان زده شده و نمی‌فهمند؛ مانند: وَطَبَعَ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (توبه، ۸۷): راضی شدند که با خانه نشینان باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده است در نتیجه قدرت درک ندارند». در این آیه تفریح عدم درک و تفقه بر مهر شدن قلب، دلیل بر این است که مهر شدن قلب باعث می‌شود که کلمه حق را نپذیرد و از ایمان ناامید و از حق محروم بشود» (الطباطبایی، ۱۹:۲۸۰). و گاهی به صورت غیر مستقیم گفته می‌شود که نتیجه مهر شدن قلب عدم فقه و درک است؛ مثلاً به این نحو که بر ابزار فهم و درک آنان مانند گوش و چشمشان پرده نهاده شده و در نتیجه توانایی درک و فهم ندارند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا (اعراف، ۱۷۹): دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند». از بین رفتن قدرت درک و فهم باعث کاهش علم و معرفت می‌شود. از نظر قرآن گناه و معصیت تأثیر مستقیمی بر معرفت می‌گذارد و از این جهت کسانی که گناه می‌کنند و فرمان خدا و رسول را اطاعت نمی‌کنند مهر بر دل‌هایشان زده می‌شود و چیزی نمی‌دانند: «وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (توبه، ۹۳): و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد، پس آنان نمی‌دانند».

از نظر قرآن، علت ایمان نیاوردن بسیاری از انسان‌ها مهر شدن قلب آنها است: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (نحل، ۲۲): معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکارکننده [حق] است و خودشان متکبرند». عوامل چندی باعث انکار قلب می‌شود که امهات آن رذایل است. رذایل دل‌ها را بیمار می‌کند و باعث می‌شود که شخص حاضر نشود حق را قبول کند و زیر بار آن نرود هر چند به آن یقین داشته باشد: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (نمل، ۱۳): و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد گفتند: این سحری آشکار است؛ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ... (نمل، ۱۴): و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند». این حالت یک نوع محو قابلیت ایمان است. قرآن به این حالت قلب می‌گوید قلب مهر زده شده، قلب ممهور؛ قلبی است که هیچ باور، احساس و اراده و خواسته حقی در آن به وجود نمی‌آید.

یکی دیگر از آثار مهر شدن قلب، غفلت، بی‌توجهی و نسیان است. غفلت یعنی چیزی حاضر باشد ولی انسان به آن توجه نکند و آنرا فراموش کند. لذا آن را ضد "یقظه" یعنی بیداری دانسته‌اند. قرآن به طور مکرر غفلت از سرای دیگر و فراموش کردن آن و در نتیجه دل بستن به دنیا و سرگرمی‌های آن را از ویژگی‌های کفار می‌داند؛ این غفلت و فراموشی نتیجه مهر شدن قلب‌های آنهاست: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (نحل، ۱۰۸): آنان کسانی اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده و آنان خود غافل‌اند».

زنگار بستن قلب یکی دیگر تعبیرات قرآن برای درک نکردن ارزش است. از نظر قرآن قلب بدکاران و مجرمان بر اثر اعماشان زنگار گرفته و تیره و تار شده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففین، ۱۴): نه چنین است بلکه آنچه مرتکب می شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است». «رین» به معنای غبار یا زنگار یا تیرگی‌ای است که بر روی چیز گرانها یا شفافی بنشیند و کارکرد آن را کاهش بدهد. پس زنگار گرفتن قلب یا تیره شدن آن به معنی از بین رفتن توانایی‌هایی آن مانند درک و فهم، معرفت، تشخیص خیر و شر، تذکر، تبعیت نکردن از هوا است. این آیه علت زنگار بستن قلب را اعمال بد و گناهان انسان می‌داند. به بیانی دیگر، گناهان مانند زنگ و تیرگی بر روی قلب می‌نشینند و مانع کارکرد خوبش می‌شوند. طباطبایی از این آیه سه نتیجه می‌گیرد: «اول اینکه اعمال زشت نقش و صورتی به نفس می‌دهد و نفس آدمی را به آن صورت در می‌آورد. دوم اینکه این نقوش و صورت‌ها مانع از آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند و میان آن و درک حقیقت حائل می‌شود. سوم اینکه نفس آدمی به حسب طبع اولیش صفا و جلالتی دارد که با داشتن آن حق را آن‌طور که هست درک می‌کند، و آن را از باطل و نیز تقوی را از فجور تمیز می‌دهد» (الطباطبایی، ۲۰: ۲۳۴).

تعبیر قرآنی دیگر برای عدم توانایی درک ارزش قساوت قلب است. این حالت به تدریج بر اثر فقدان خشوع و فروتنی قلب در برابر پروردگار ایجاد می‌شود: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ

<sup>۱</sup> بنگرید به نحل، ۱۰۷



وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (الحديد، ۱۶): آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند». از این جهت، در اثر قساوت قلب انسان تا آنجا پیش می‌رود که حتی با نزول عذاب و آثار خشم الهی نیز باز متنبه نمی‌شود و به درگاه خداوند تضرع نمی‌کند: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الانعام، ۴۳): پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند ولی [حقیقت این است که] دل‌هایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می‌دادند برایشان آراسته است».

از نظر قرآن، قساوت قلب برخی از کافران از سختی و صلابت سنگ سخت‌تر است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِّنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِّنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره، ۷۴): سپس دل‌هایتان پس از آن سخت شد، همانند سنگ، یا از آن سخت‌تر، چرا که بعضی از سنگ‌هاست که از آنها جویباران می‌شکافد و بعضی از آنهاست که می‌شکند و آب از آنها بیرون می‌آید و بعضی از آنهاست که از خشیت الهی (از کوه) فرو می‌افتد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست»<sup>۱</sup>. در این آیه سختی و صلابت برخی از قلوب که هیچ احساس یا عاطفه‌ای به آنها راه ندارد، به سختی و صلابت سنگ تشبیه شده است. این قلبها هیچ ترس و واهمه‌ای از خدا به قلب خود راه نمی‌دهند و هیچ چیزی موجب برانگیخته شدن ترس در آنها نمی‌شود.

نزدیک به مفهوم قلب در قرآن مفهوم صدر است. معنای لغوی «صدر» سینه است که البته در قرآن نیز در اکثر موارد به همین معنا آمده است:<sup>۲</sup> «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (شرح، ۱): آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم». و نیز در: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (آل عمران، ۱۱۹): خدا بآنچه در سینه‌هاست دانا

<sup>۱</sup> ترجمه خرمشاهی

<sup>۲</sup> البته برخی مشتقات صدرمانند "یصدر" به معنای دیگر نظیر "حدوث" و "ظاهر شدن" آمده است: «يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرًا وَأَعْمَالَهُمْ (زلزال، ۶): آن روز مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود».



است». مراد از صدور در این آیه قلوب یا نفوس است (الطباطبایی، ج ۳: ۳۸۷). دو حالت ویژه صدر در قرآن عبارتند از «شرح» و «ضیق». شرح صدر یا سعه و گشادگی سینه سلامت دل است، و ضیق صدر یا تنگی سینه بیماری دل است. شرح صدر باعث درک ارزش‌ها می‌شود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (انعام، ۱۲۵): پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید». در ادامه آیه، ضیق صدر را علت از بین رفتن توان درک ارزش‌ها می‌داند: «... وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (انعام، ۱۲۵): پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد». البته در بسیاری از آیات ضیق صدر به معنای ناراحت شدن، دلگیر شدن، رنجیدن از چیزی یا کسی، و نیز به معنای به ستوه آمدن و خسته شدن از کسی یا چیزی است<sup>۱</sup>. این معنا در بسیاری جاها درباره رنجیدن و آزرده‌گی خاطر پیامبر از کفار و منافقان است و خداوند در این آیات به پیامبر خود تسلی می‌دهد: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (الحجر، ۹۷): و قطعاً می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود». و نیز آیه ۱۲ سوره هود «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (هود، ۱۲): و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد که می‌گویند چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است تو فقط هشداردهنده‌ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است».

علاوه بر عوامل فوق، عوامل دیگری هستند بطور جزئی‌تر و با به صورت مصداقی باعث درک نکردن ارزش‌ها می‌شوند. در این خصوص بطور مثال می‌توان به مستی و مدهوشی اشاره کرد. از نظر قرآن مستی باعث عدم درک بسیاری از ارزش‌ها از جمله نماز می‌شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ (نساء، ۴۴): ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی

<sup>۱</sup> رجوع کنید به: آذرنوش، ۱۳۷۹: ۳۸۹



به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید». با وجود بحث‌های روایی و تفسیری که در مورد فراز اول این آیه شده است و گفته شده که این آیه قبل از تحریم شراب نازل شده است (طباطبایی، ج ۴: ۳۶۰)، لیکن در اینجا مراد از آوردن آیه فوق، بیان نگاه قرآن به اهمیت درک و آگاهی ارزش‌هاست. و این موضوع منافاتی با بحث‌های روایی و تفسیری درباره آیه فوق ندارد. از نظر قرآن یکی از عللی که مانع درک شخص از ارزشش می‌شود مستی و مدهوشی است، حالا به هر علتی که این مستی یا مدهوشی برای فرد ایجاد شده، فرقی نمی‌کند، در این حالت فرد متوجه گفتارش در نماز نمی‌شود و تأثیری در او ندارد. همانطور که در خود آیه نیز به آن اشاره شده مستی انسان را از خود بی‌خود کرده و نمی‌داند که در نماز چه می‌گوید. از این‌رو، عوامل ایجاد مستی مانند شراب «رجس» نامیده شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده، ۹۰): ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید». رجس یعنی کثیفی، پلیدی، ناپاکی، شرارت، بی‌رحمی (جوهری، ج ۳: ۹۳۳؛ آذرنوش، ۱۳۷۹: ۲۲۷). رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که اینها کار آدمی را به ارتکاب اعمال زشتی که مخصوص به شیطانست می‌کشاند، و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را در دلها راه داده و دلها را گمراه کند (طباطبایی، ج ۶: ۱۱۷). «رجس» یعنی کثیفی، پلیدی، ناپاکی (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۲۲۷). رجس خواندن شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه از این جهت است که طبایع و عقل سلیم به خاطر پلیدی آنها با نفرت از آنها دوری می‌کند (مصطفوی، ج ۴: ۵۵). از نظر قرآن پلیدی اینها مانع درک ارزش‌ها به‌خصوص در رابطه با دیگری و خداوند می‌شود. خداوند و رابطه با دیگری دو عامل بسیار مهم در معنابخشی به زندگی‌اند که مسکرات مانع از درک ارزش آنها می‌شود و در عوض دشمنی و خصومت و فراموشی و غفلت از یاد خدا به بار می‌آورد: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (مائده، ۹۱): همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برمی‌دارید».





یکی از نتایج درک نکردن ارزش فعالیت‌ها از نظر قرآن تکبر و فخرفروشی است. این ویژگی باعث می‌شود که انسان اعمال نیک را نه به خاطر ارزشمند بودن آنها بلکه برای ریا و نشان دادن به مردم به جا آورد. از این جهت، قرآن به شدت با این صفت برخورد می‌کند و می‌گوید خداوند کسانی را که اعمال خیرخواهانه و نیک را صرفاً از روی تکبر و برای فخرفروشی و ریا به جا می‌آورند، دوست نمی‌دارد و عذاب خوارکننده‌ای که در تقابل با تکبر و فخر فروشی آنهاست برای‌شان آماده کرده است: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» (الانفال، ۴۷): و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا باز می‌داشتند و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد». «بَطْرًا» یعنی سرکش و بی‌بند و بار بودن، گستاخ و بی‌پروا بودن، مغرور بودن، ناخشنود شدن (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۰). طباطبایی به نقل از راغب در تفسیر این آیه می‌گوید: «راغب درباره کلمه «بطر» گفته: این کلمه به معنای غفلت و سبک مغزی است که در اثر سوء استفاده از نعمت و قیام نمودن به حق آن و مصرف کردن آن در راه نادرست، به آدمی دست می‌دهد، خدای تعالی در یکجا فرموده «بطرا و رئا الناس» و در جای دیگر فرموده «بطرت معیشتها» یعنی اهل ده در معیشت شان بطر به خرج دادند و در نتیجه از کار باز مانده و به رنج افتادند، و بطر همان طرب است و طرب خفت و سبکی‌ای است ناشی از فرح ... گاهی این کلمه در شدت حزن و اندوه استعمال می‌شود، و کلمه رئا به معنای این است که آدمی خود را به غیر آنچه که هست نشان دهد» (طباطبایی، ج ۹: ۹۴).

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (نساء، ۳۶): و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه‌مانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخرفروش است دوست نمی‌دارد؛ «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»

(نساء، ۳۶): همان کسانی که بخل می ورزند و مردم را به بخل وامی دارند و آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته پوشیده می دارند و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده ایم).

«وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (نساء، ۳۸): و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و هر کس شیطان یار او باشد چه بد همدمی است».

### ۳-۲-۱- درک کامل ارزش

متفکران با استناد به شواهد تجربی معتقدند که ظاهراً، درک کامل ارزش به هنگام مرگ اتفاق می افتد. به نظر آنان، وقتی مرگ به ما نزدیک است، درک ما از ارزش زندگی از دو جهت کامل می شود: اولاً، در مواجهه با مرگ، شخص نمی تواند در مورد آنچه واقعاً مهم است به راحتی تظاهر کند یا به خودش دروغ بگوید. وقتی مرگ نزدیک است، ما بالطبع به چیزی توجه می کنیم که واقعاً مهم است. ثانیاً، نزدیکی مرگ، احتمال درک ارزش هر لحظه زندگی را بیشتر و کرختی و افسردگی ناشی از ملال را کمتر می کند. محتمل تر است که در این شرایط کاملاً هوشیار باشیم.

با این حال، مدعیات فوق به وضوح تجربی اند و در افراد مختلف فرق می کنند. ممکن است در برخی به عکس، باعث بدخلقی و آه و ناله شود و آنان را برای درک نکردن ارزش زندگی مستعدتر کند. در نتیجه شاید مدعیات فوق بیشتر هنجاری باشند تا تجربی. در واقع، از اصطلاح «باید»، نزدیکی به مرگ باید ما را در درک ارزش زندگی تواناتر کند، این مفهوم هنجاری استخراج می شود. با این فرض اندیشه اصلی (در پس رابطه مرگ و معناداری) چنین است: اگر ما هر روز را آن گونه زندگی کنیم که گویی روز آخر است، آنگاه باید ارزش معناداری زندگی را بیشتر دریابیم (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۵۹-۱۶۰). یالوم می گوید، مرگ آگاهی به مثابه یک «موقعیت مرزی» عمل می کند و دگرگونی بنیادینی در چشم انداز زندگی به وجود می آورد. «موقعیت مرزی» عبارت است از رویداد یا تجربه ای ناگهانی که فرد را به موقعیت اگزستانسیال خود در جهان سوق می دهد. رویارویی با مرگ خویش (مرگ من)



موقعیت مرزی بی‌نظیری است و این قدرت را دارد که دگرگونی عظیمی در شیوهی زندگی فرد در دنیا پدید آورد. گر چه نفس مرگ آدمی را نابود می‌کند، اندیشه مرگ نجاتش می‌دهد. مرگ مانند واسطه‌ای عمل می‌کند و انسان را از یک مرتبه هستی به مرتبه بالاتری می‌برد: از مرتبه شگفتی در شیوه وجود چیزها به شگفتی در وجود چیزها. مرگ‌آگاهی فرد را از مشغولیت‌های فکری پیش‌پافتاده دور می‌کند و به زندگی، ژرفا، رنگ و بو و چشم‌اندازی کاملاً متفاوت می‌بخشد (یالوم، ۱۳۹۰: ۲۳۱-۲۳۲). مرگ به یادمان می‌آورد که هستی را نمی‌توان به تعویق انداخت. و اینکه هنوز زمان برای زندگی کردن باقیست. اگر بخت آن‌قدر با کسی یار باشد که با مرگ خود رودررو شود و زندگی را به صورت «امکان ممکن»<sup>۱</sup> تجربه کند و مرگ را ناممکن شدن هر امکان دیگر<sup>۲</sup> در آن صورت متوجه می‌شود که تا زمانی که زنده است، هنوز امکان برایش وجود دارد - می‌تواند زندگی‌اش را تغییر دهد - ولی فقط تا آخرین لحظه زنده بودن. اگر همین امشب بمیرد، تمامی مقاصد و وعده‌ها و تعهدات فردا نیز پیش از تحقق می‌میرند. با یادآوری مرگ فرد به مرتبه قدردانی و امتنان از موهبت‌های بی‌شمار هستی گام می‌گذارد. منظور رواقیون هم از عبارت «اگر می‌خواهید چگونه زیستن را بیاموزید، درباره‌ی مرگ بیاندیشید»<sup>۳</sup> همین بوده است. پس این دستور، فراخوانی بیمارگونه برای توجه به مرگ نیست، بلکه مقصود این است که با اصرار به تمرکز بر این زمینه، هستی آگاهانه می‌شود و زندگی باشکوه‌تر (یالوم، ۱۳۹۰: ۲۳۵-۲۳۶).

<sup>۱</sup> نقل از:

S. Kierkegaard, cited in R. May, *The Meaning of Anxiety*, rev. ed. (New York; w.w. Norton, ۱۹۷۷), p.۳۷

<sup>۲</sup> نقل از:

M. Heidegger, *Being and time* (New York: Harper & Row, ۱۹۶۲), p. ۲۹۴.

<sup>۳</sup> نقل از:

M. Montaigne, *The Complete Essays of Montaigne*, trans. D. Frame (Stanford, Calif.: Stanford University press, ۱۹۴۵), p.۶۵.

آیات قرآن یکسره سعی بر آن دارد که موهبت زندگی را به انسان یادآور شود تا تمامی قوا و استعدادهای درونی و بیرونی خود را برای بهره بردن از این امکان ممکن و معنادار کردن آن جهت بدهد. بداند که تا زمانی که زنده است، همچنان امکان تغییر برایش وجود دارد. اما به محض آنکه لحظه مرگ فرا برسد تمامی این امکانات از دست می‌رود و هر امکانی ناممکن می‌شود. به نظر می‌رسد تمامی قرآن یکسره برای درک ارزش و معنادار کردن زندگی انسان نازل شده است. آیاتی که دائما یادآور مرگ می‌شوند و گویای حسرت و پشیمانی انسان حین مرگ و در سرای آخرت هستند و نیز آیاتی که از عذاب و مجازات الهی در قبال اعمال بد و شرورانه انسان سخن می‌گویند، همه و همه برای بهره بردن از امکان زندگی و معنادار کردن آن است. قرآن زندگی و مرگ را وابسته به یکدیگر می‌کند، بطوری که همزمان وجود دارند، نه اینکه یکی پس از دیگری بیاید. از نظر قرآن مرگ مدام زیر پوسته زندگی در جنبش است. همه آن را خواهند چشید و هیچ راه فراری از آن وجود ندارد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (العنكبوت، ۵۷): هر نفسی چشنده مرگ است»، «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ث (الجمعه، ۸): بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً به سر وقت شما می‌آید».

درک کامل ارزش‌ها هنگام مرگ است، هنگامی که فرصت‌ها همه از دست رفته است، از این‌رو، انسان با حسرت و پشیمانی از خداوند می‌خواهد تا زندگی را دوباره به او بازگرداند: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (المؤمنون، ۹۹): تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید پروردگارا مرا بازگردانید». تا قدر زندگی را بداند، جبران مافات کند، عمل نیکو انجام دهد و از اعمال شر و فاسد اجتناب کند: «فَلَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (الشعراء، ۱۰۲): و ای کاش که بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می‌شدیم»، و یا «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ (المؤمنون، ۱۰۰): شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم»، و یا «لَوْ أَن لِي كَرَّةٌ فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (الزمر، ۵۸): کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می‌شدم». به هر حال بازگشت به زندگی آرزوی هر کسی است که قدر فرصت زندگانی را نداسته و در زندگانی کوتاهی کرده است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ (الزمر، ۵۶): تا آنکه [مبادا] کسی بگوید دروغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم بی‌تردید من از ریشخندکنندگان بودم». اما این آرزویی بیش نیست و با



فرارسیدن مرگ همه امکان‌ها از دست خواهد رفت. مرگ مساوی با ناممکن شدن هر امکان دیگر است. تا زمانی که انسان زنده است، هنوز امکان برایش وجود دارد و می‌تواند زندگی‌اش را تغییر دهد. ولی این امکان فقط تا آخرین لحظه زنده بودن است. به محض مردن تمامی مقاصد و وعده‌ها و تعهدات پیش رو نیز خواهند مرد. از این رو، قرآن می‌گوید: هرگز امکان بازگشتی وجود ندارد و آرزوی بازگشت آنان به همان صورت آرزو با حسرت و ندامت در آنها باقی خواهد ماند: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (المؤمنون، ۱۰۰): نه چنین است این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد»، «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (بقره، ۱۶۷): و پیروان می‌گویند کاش برای ما بازگشتی بود تا همان گونه که [آنان] از ما بیزاری جستند [ما نیز] از آنان بیزاری می‌جستیم این گونه خداوند کارهایشان را که بر آنان مایه حسرت- هاست به ایشان می‌نمایاند و از آتش بیرون آمدنی نیستند».

همانطور که گفتیم مرگ آگاهی (مرگ من)، یکی از مهمترین عامل‌های معنابخشی به زندگی، درک ارزش و فعالیت‌های ارزشمند، است. موقعیت مرزی بی‌نظیری است و این قدرت را دارد که دگرگونی عظیمی در شیوهی زندگی فرد در دنیا پدید آورد. گر چه نفس مرگ آدمی را نابود می‌کند، اندیشه مرگ نجاتش می‌دهد. تأکید و توجه به این مسئله در سرتاسر آیات قرآنی به چشم می‌خورد. همواره به انسان سفارش می‌شود که قبل از آنکه مرگ فرا برسد و انسان با حسرت از خداوند بخواهد که مرگش را تعویق بباندازد از فرصت استفاده کند و اعمال نیکو و ارزشمند انجام بدهد: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ أَنَا آخِرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (المنافقون، ۱۰): و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگویند پروردگارا چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم»؛ چرا که وقتی اجل کسی سر برسد به او مهلت داده نمی‌شود و مرگش به تأخیر نمی‌افتد: «وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (المنافقون، ۱۱): و [ولی] هر کس اجلس فرا رسد هرگز خدا [آن را] به تاخیر نمی‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

بسیاری از مردم با حقیقت مرگ به گونه درستی مواجه نمی‌شوند و بلکه درصدد مقابله با آن برمی‌آیند، انکار سرای دیگر و معاد و زنده شدن مجدد، و فرار از مرگ شیوه‌های مقابله آنهاست. ایشان بیشتر برای توجیه اعمال بد و هوسرانی‌های خود به انکار معاد می‌پردازند و می‌گویند بعد از مرگ و تمام شدن زندگی دنیوی، زندگی جدیدی نخواهیم داشت: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (الجاثیه، ۲۴): و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند [ولی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپرنند». ایشان در مقام محاجه با پیامبر همیشه یک درخواست نامعقول دارند و از او می‌خواهند برای اثبات مدعایش پدران آنها را زنده کند: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (الجاثیه، ۲۵): و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود دلیلشان همواره جز این نیست که می‌گویند اگر راست می‌گویید پدران ما را [حاضر] آورید». و این روند محاجه همواره ادامه دارد: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ، إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ، فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (الدخان، ۳۴-۳۶): هر آینه این [کافران] می‌گویند، جز مرگ نخستین دیگر [واقعه‌ای] نیست و ما زنده شدنی نیستیم، اگر راست می‌گویید پس پدران ما را [باز] آورید».

ایشان به علت اعمال بدشان و ترس از مجازات الهی از مرگ فرار می‌کنند. لیکن مرگ حقیقتی است که راه گریز ندارد و دیر یا زود گریبان همه را خواهد گرفت: «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الجمعه، ۸): بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً به سر وقت شما می‌آید آنگاه به سوی دانای نهران و آشکار بازگردانیده خواهید شد و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید آگاهتان خواهد کرد». البته این آیه خطاب به قوم یهود است که در مقام محاجه با پیامبر، خود را دوستان خدا تلقی می‌کردند. خداوند به پیامبر می‌گوید به آنها بگوید اگر کسی دوست خدا باشد نه تنها نباید از مرگ بهراسد بلکه برای رسیدن به سرای سرشار از سعادت اخروی آرزوی آن را داشته باشد. اما شما به سبب کارهایی که کرده‌اید از مرگ فرار می‌کنید (می‌هراسید) و هیچگاه آن را آرزو نمی‌کنید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ



مِنْ دُونَ النَّاسِ فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (الجمعه، ۷۶): بگو ای کسانی که یهودی شده اید اگر پندارید که شما دوستان خدايید نه مردم دیگر پس اگر راست می گوید درخواست مرگ کنید؛ و [لی] هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده اند آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست.

مشابه مضمون فوق در سوره «ق» آمده است: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيذًا (ق، ۱۹): و سكرات مرگ به راستی در رسید این همان است که از آن می گریختی». مراد از «سَكْرَةُ الْمَوْتِ» در این آیه حال نزع و جان کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است. نه می فهمد چه می گوید و نه می فهمد اطرافیانش درباره اش چه می گویند و مراد از «مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيذًا» این است که انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد و می هراسد (طباطبایی، ج ۱۸: ۳۴۸-۳۴۹).

### ۳-۲-۳- امکان غفلت

رویکرد واقع گرایانه به ارزش امکان غفلت<sup>۱</sup> را روا می دارد. به این ترتیب که واقعیات ارزیابانه ای هست که من از آنها غافلم. مثلاً، موسیقی زیبایی هست که من هرگز یاد نگرفته ام، افرادی در اطراف من اند که می توانستم دوستشان بدارم و با آنها دوست بشوم، ولی آنها را ندیده ام. اهمیت این نکته در آن است که می توان از این واقعیت که امکان های ارزشی بکری در کار است آگاه بود و ارزش آنها را درک کرد و این می تواند بر احساسات و حس معناداری زندگی فرد مؤثر افتد. به عبارت دیگر، می توان این واقعیت درجه دوم را دریافت که اموری ارزشمند در کارند که ارزش آنها را به سبب نداشتن فرصت یا لیاقت درک نکرده ایم. درک این واقعیت درجه دوم می تواند تفاوتی اساسی در چگونگی احساس فرد از زندگی و محیط اش پدید آورد. می توانیم احساس کنیم جهان غنی تر از چیزی است که تاکنون می دانستیم و هرگز نتوانیم حق مطلب را درباره معنای آن ادا کنیم (تامسون، ۱۳۹۴، ۱۴۴-۱۴۵).

<sup>۱</sup>ignirance



رویکرد واقع‌گرایانه قرآن به ارزش نیز امکان غفلت را روا می‌دارد. بلکه در بسیاری آیات این موضوع را به انسان تذکر می‌دهد. از نظر قرآن، ما به علت محدودیت‌هایی که داریم از بسیاری از ارزشها غافلیم و از آنها خبر نداریم. عدم معرفت و آگاهی ما به بسیاری از ارزشها باعث می‌شود که عواطف درستی به امور نشان ندهیم از برخی امور بدمان بیاید و از آنها کراهت داشته باشیم در حالی که برایمان خوب است، و از برخی امور خوشمان بیاید و آنها را دوست داشته باشیم در حالی که برایمان بد باشد: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، ۲۱۶): بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». و نیز به این آیه سوره نساء توجه بکنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» (نساء، ۱۹): ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید [از چنگشان به در] برید مگر آنکه مرتکب زشتکاری آشکاری شوند و با آنها بشایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد».

یکی از آیات مشهور قرآن که به توان درک ارزش و امکان غفلت از ارزشها اشاره دارد آیات ۸۲ و ۸۳ سوره مائده است. در آیه ۸۲ از سه گروه یکی مشرکان و دوتای دیگر از اهل کتاب یهود و نصاری سخن می‌گوید که دو گروه یهود و مشرکان به علت عداوت و دشمنی با مسلمانان توان درک ارزشها را نداشتند و دیگری به این علت که دارای دانشمندان و رهبانانی هستند که تکبر نداشتند می‌توانستند ارزشها را درک کنند: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرَهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (مائده، ۸۲): مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و





قطعا کسانی را که گفتند ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی‌ورزند». در این آیه دشمنی یهود با مسلمانان که هر روز به نوعی مانند نخوت و عصبیت، تصلب و پافشاری، مکر و خدعه، عهدشکنی و آرزوی بلا و مصیبت برای مسلمانان بروز می‌کرد را مانع درک ارزشها و اسلام آوردن آنها بیان می‌کند. با وجودی که برخی از آنها به اجبار ایمان آوردند، ایمان آوردنشان دلالت بر حسن اسلامشان ندارد، درست است که مسلمان شدند، لیکن بعد از آن همه آزار و شکنجه که پیغمبر اسلام (ص) از ایشان تحمل کرد، و آنهمه جفا و قساوت و بی‌رحمی که نسبت به مسلمین روا داشتند و آن همه نخوتی که در برابر مسلمین ورزیدند.

در مقابل نصاری با تشخیص حقانیت با کمال شیفتگی و شوق به اسلام گرویده‌اند در حالی که هیچ اجبار و اکراهی در کارشان نبوده و می‌توانستند با جزیه دادن، به دین خود باقی مانده و نسبت به آن پایداری و وفاداری کنند، و لیکن در عین حال اسلام را بر دین خود ترجیح داده و ایمان آوردند. خداوند علت نزدیک‌تر بودن نصارا را به اسلام و انس و محبتشان به مسلمانان را از سه جهت می‌داند که آن سه چیز در سایر ملل نیست: یکی اینکه در بین ملت نصارا علما زیادند؛ دوم اینکه در بینشان زهاد و پارسایان فراوانند؛ سوم اینکه ملت نصارا مردمی متکبر نیستند، و همین سه چیز است که کلید سعادت آنان و مایه آمادگی شان برای سعادت و نیکبختی است (طباطبایی، ج ۶: ۸۰). ترجیح اسلام بر دین خود از سوی نصاری همان نکته‌ای است که در بحث معناداری به امکان غفلت از درک ارزش‌های والا تعبیر می‌شود. درک این واقعیت بیانگر آن است که اموری ارزشمند درکارند که ارزش آنها را به سبب نداشتن فرصت یا لیاقت درک نکرده‌ایم: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (مائده، ۸۳): و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود می‌گویند پروردگارا ما ایمان آورده‌ایم پس ما را در زمره گواهان بنویس». این آیه بیانگر آن است نصاری از جهت تصلب نداشتن و تکبر نورزیدن آمادگی داشتند که ارزش دین جدید را درک کنند. این ادراک بر احساسات و حس معناداری زندگی آنها تأثیر می‌گذارد و از این جهت با



شنیدن آنچه بر پیامبر نازل شده اشک از چشمانشان جاری شد، و درک این واقعیت تفاوتی اساسی در چگونگی احساس آنها از زندگی و محیطشان پدید آورد. احساس کردند جهان غنی‌تر از چیزی است که تاکنون می‌دانستند و هرگز نمی‌توانند حق مطلب را درباره معنای آن ادا کنند. این است که در آیه بعدی از قول آنها می‌گوید: «وَمَا لَنَا لَأَ نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَتَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ» (مائده، ۸۴): و برای ما چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم و حال آنکه چشم داریم که پروردگاران ما را با گروه شایستگان [به بهشت] درآورد».

### ۳-۲-۴- آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح

دو جنبه یا بهتر بگوییم دو شرط معناداری زندگی یعنی درک ارزش و فعالیت ارزشمند با آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح در قرآن سازگاری زیادی دارد. یک نکته مسلم و بسیار آشکار که در جای جای قرآن کراراً و به انحاء مختلف به آن اشاره شده است این است که رابطه مناسب و مطلوب با خداوند ایمان و عمل صالح است. قرآن این دو را با هم و درهم پیوسته می‌پذیرد. نتایج مطلوب آن که همان معناداری زندگی و توجیه فعالیت‌ها و رنج و تلاش‌های انسان در زندگی است نیز حاصل به هم پیوستگی ایمان و عمل صالح است. ایمان و عمل صالح است که باعث می‌شود خداوند انسان را در جوار فضل و رحمت خود بیاورد و در نتیجه آن انسان راه درست را در زندگی بیابد. علاوه بر آن، تلاش‌ها و رنج و دردهایش در زندگی بی‌فایده نخواهد ماند: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (نساء، ۱۷۳): اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند پاداششان را به تمام [و کمال] خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر می‌بخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته اند آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت» و «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ وَفَضْلِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (نساء، ۱۷۵): و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد و ایشان را به سوی خود به



راهی راست هدایت کند». ظاهراً، آیه دوم از آیه قبلی انتزاع و نتیجه گیری شده است، چون آیه قبلی هم پاداش کسانی که ایمان آورده، عمل صالح می کنند را بیان می کرد. در این دو آیه نتایج مترتب بر ایمان و عمل صالح را ذکر می کند. یکی آنکه انسان پاداش رنج و تلاشش را به تمام و کمال می بیند. پس فعالیت هایش بی اجر باقی نمی ماند. علاوه بر آن، بیش از آنچه استحقاق دارد خداوند از فضل و رحمت خویش به آنها عطا می کند (طباطبایی، ج ۳: ۲۵۹). و نتیجه مهم دیگر هدایت به سوی صراط مستقیم است، بطوری که انسان در تعیین هدف و غایت خود در زندگی اشتباه نکند و راه درست به سوی آن هدف را هم بشناسد. پس صراط مستقیم عبارت می شود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان بسوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند، و صد در صد این اثر خود را به بخشد. از عبارت "وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ سَبِيلِ اللَّهِ" قبل از "صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا" مشخص می شود که صراط مستقیم راهی است به سوی خدا. راه های دیگر به سوی خدا هر کدام به میزان بهره ای که از صراط مستقیم دارند، رهرو خود را کمتر بسوی خدا می کشاند، و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را بسوی خدا هدایت می کند، و می رساند. به همین جهت خدای تعالی نام آنرا صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط به معنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص ر ط) گرفته شده، که به معنای بلعیدن است، و راه روشن که آن رهرو خود را بلعیده، و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود (طباطبایی، ج ۱: ۳۱).

نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره کرده درباره ثمره بسیار مهم و شاید مهمترین ثمره آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح یعنی خوف و اندوه نداشتن مؤمنان و صالحان است: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (مائده، ۶۹): هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد.<sup>۱</sup> در قرآن کراراً بر این موضوع تأکید می شود که کسانی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند خوف و اندوهی بر آنان نیست. اگر مراد از خوف و اندوه نداشتن آنها در سرای آخرت باشد اشکالی بر آن نیست ولی اگر

<sup>۱</sup> نیز بنگرید به: بقره، ۲۷۷ و ۱۱۲ و ۶۲؛ احقاف، ۱۳؛ اعراف، ۳۵؛ و...



همانطور که برخی مفسران بر آن تأکید دارند و از مطلق آمدن نفی خوف و اندوه در برخی آیات نیز استنباط می‌شود شامل زندگی دنیوی آنها نیز بشود، آنگاه ممکن است شبهاتی ایجاد شود، چون همانطور که در بحث تمایز معنا از سعادت مطرح شد، معناداری لزوماً به منزله شادکامی نیست. ممکن است کسی واقعا زندگی معناداری داشته باشد ولی به لحاظ عاطفی شاد نباشد. زندگی معنادار انگیزه و نیروی لازم برای فعالیت‌های ارزشمند را در انسان به وجود می‌آورد و این لزوماً با عواطف مثبت همراه نیست. با رجوع و کمک از تفاسیر مختلفی که از آیات مربوط به نفی ترس و اندوه مؤمنان شده است اینگونه استنباط می‌شود که آن دسته از مفسرانی که نفی ترس و اندوه از افراد را مطلق دانسته و متعلق به هر دو سرای دنیوی و اخروی می‌دانند، تا حد زیادی این موضوع را مبتنی به جهان‌بینی افراد و نگرش آنها به مشکلات و مصائب زندگی می‌دانند. بطور مثال طباطبایی در این مورد معتقد است که خوف و اندوه نداشتن شامل حال همه مؤمنان نیست و به اولیاء الله اختصاص دارد. کسانی که ایمان داشته و پرهیزگاری می‌ورزند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس، ۶۳): هم‌آنان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند. ترس از خداوند و تقوا ظاهراً، باعث کم‌رنگ شدن و از بین رفتن ترس از چیزهای دیگر می‌شود: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» (مائده، ۷۵): پس از ایشان مترسید و از من بترسید. این مرتبه به نظر طباطبایی شامل کسانی می‌شود که به درجه عالی ایمان رسیده‌اند، ایمانی که با آن معنای عبودیت و مملوکیت صرف، برای بنده به حد کمال می‌رسد، و بنده غیر از خدای واحد بی‌شریک مالکی نمی‌بیند و معتقد می‌شود که خودش چیزی ندارد تا از فوت آن بترسد و یا به خاطر از دست دادن آن اندوهناک گردد. چون خوف همیشه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که نفس، احتمال ضرری را بدهد که ضرر او است، و از این راه اندوه به دل وارد می‌شود که آدمی چیزی را که دوست داشته از دست بدهد، و یا چیزی را که کراهت داشته گرفتارش شود. و تحقق این خوف و اندوه وقتی قابل تصور است که آدمی برای خود ملک و یا حقی نسبت به آن چیزی که از آن خوف و اندوه دارد قائل باشد، مثلاً خود را مالک فرزند و یا جاه، و یا آنها و غیر آنها را متعلق حق خود بداند، و اما چیزی را که می‌داند به هیچ وجه بین او و آن چیز علقه و رابطه‌ای نیست، هیچ وقت درباره آن نه ترسی پیدا می‌کند و نه اندوهی. پس اولیای خدا نه از چیزی می‌ترسند، و نه برای چیزی اندوه می‌خورند - نه در دنیا و نه در آخرت - مگر آنکه خدای تعالی اراده کند که آنان از چیزی بترسند و یا درباره آن اندوه



خورند، همانطور که از آنان خواسته است تا از پروردگارشان بترسند، و از فوت کرامتی الهی که از آنان فوت شده اندوه بخورند، و همه اینها مراحل است از تسلیم خدا شدن (طباطبایی، ج ۱۰: ۹۰).

در ارتباط این موضوع با معناداری زندگی، گفته شد که رنج‌ها و مصائب زندگی از یکسو خود عامل ایجاد حس بی‌معنایی در زندگی است و از سوی دیگر، معناداری زندگی توجیه ترس و رنج و اندوه‌هایی است که در زندگی بر انسان وارد می‌شود و دلیلی است بر ادامه زندگی. آیاتی که در آنها نفی غم و اندوه از مؤمنان می‌کند، اولاً خود تأییدی است بر تصویر تراژیکی که قرآن از زندگی ارائه می‌دهد. در این آیات ترس و اندوه وجه جدایی ناپذیر زندگی است و هیچ‌کس از آن راه فراری ندارد مگر اولیاء الله که خود را بنده طلق خداوند می‌دانند. نداشتن خوف و اندوه در سرای دیگر یکی از مصادیق اجر و پاداش الهی است که خداوند به مؤمنان در قبال ایمان و اعمال صالحشان می‌دهد و از این جهت، هزینه‌های فعالیت اخلاقی مانند انفاق با سود حاصل در سرای دیگر جبران می‌شود. اما اگر همانطور که برخی از مفسران می‌گویند نفی ترس و اندوه شامل دنیا هم بشود، این به بحث هدف و انگیزه انسان از کار اخلاقی برمی‌گردد. در اینجا کار اخلاقی به دلیل ارزشمندی آن برای خود و دیگران باعث معناداری زندگی فرد می‌شود و احتمال و انتظار ضرر و اندوه از امری که واقع شده با معنای حاصل از آن برابری نمی‌کند.



## فصل چهارم:

### جمع بندی

### جمع‌بندی

پرسش معنای زندگی، علاوه بر اینکه پرسشی فلسفی است و نیازمند تحلیل و استدلال‌آوری، یک پرسش بسیار کاربردی نیز است. فهم ضعیف از مسائل مربوط به آن می‌تواند کیفیت زندگی ما را تضعیف کند در حالی که داشتن درکی عمیق می‌تواند کیفیت زندگی ما را بالا ببرد. مهمترین فاکتور زندگی خوب این است که چگونه خودمان را ارزیابی می‌کنیم، چگونه خودمان را نسبت به دیگران ارزیابی می‌کنیم و تا چه اندازه، کاری که واقعا دوست داریم را انجام می‌دهیم. و در نهایت کشف این نکته که بفهمیم چه چیزی افراد را زمانی که اکثر مردم تسلیم شده‌اند سرپا نگه می‌دارد تا آنها تسلیم نشوند. چه نیرویی افراد را مجبور به ادامه راه می‌کند؟

هنگامی که از «معنای زندگی» سخن می‌گوییم، تنها به دنبال توصیف واقعیتی از زندگی نیستیم، بلکه به دنبال چیزی هستیم که بتوانیم با آن زندگی خود را توجیه کنیم، امید به ادامه راه پیدا کنیم، بتوانیم به دیگران بگوییم کارهای ما به این دلیل خاص و مشخص، موجه و معنادار بوده است، بتوانیم هنگامی که زندگی بسیار سخت می‌شود، بگوییم ارزشش را دارد. بسیاری معتقدند معنای زندگی، آن ارزش نهایی است که زندگی هر انسانی در پی رسیدن و نمایش آن است.

کیفیت زندگی فرد، به چگونگی احساس او وابسته است. احساسات بر آگاهی ما تاثیر گذاشته و در نهایت این دو عنصر پدیدارشناسی زندگی مان را شکل می‌دهند. اگر در مسیری نادرست کار کنم، آنگاه دقیقا احساس می‌کنم که جهان ملال‌آور و یکنواخت است. این احساسات توجه فرد را طراحی

و رنگ آمیزی خواهند کرد و آنگاه توجه و آگاهی رنگ یافته فرد، احساس ملال را شدیدتر می کند و درحقیقت این دو یکدیگر را تقویت می کنند.

این امر، کیفیت زندگی را به معنای زندگی پیوند می دهد. انسان هایی که می دانند که چه چیزی از زندگی می خواهند و با جنگیدن قرار است به چه هدفی برسند، انسان هایی اند که زندگی شان معنادار است، آنها زندگی خوبی خواهند داشت. چرا که زندگی آگاه بودن از چیزی است که می خواهیم؛ شناخت رویای درونی مان است، تا فرصت های اطراف مان را بشناسیم و تا جهانی که در آن زندگی می کنیم را بشناسیم و قدر لحظات و فرصت ها را برای به حقیقت رساندن رویاهایمان بدانیم. در حقیقت، زندگی خوب ساختن یک پل میان عمق وجودمان و جهان اطراف مان است. و معنای زندگی، ارتباط میان عمق درون مان با جهانی خارج را برقرار می سازد. معنای زندگی درباره پیدا کردن رویاهایمان و تمام پتانسیل نهفته مان و بالفعل کردن آنهاست. این ایده ای است که کیفیت زندگی را یک خودکشف کردن/خود شناختن می داند.

از این منظر بحث معنای زندگی در قرآن اهمیت می یابد. از دیدگاه ما آیات قرآن سراسر برای معنادار کردن زندگی انسان است. قرآن به فرد، زندگی و فرایندهای زندگی توجه ویژه ای نشان می دهد. از این جهت می گوئیم موضوع معنای زندگی در قرآن اهمیت دارد، چون فرد و فرایندهایی که زندگی او را می سازند اهمیت دارد. در واقع، ارزش غیرابزاری اصلی از آن خود فرد است. توصیه مکرر قرآن به انسان این است که درباره خود و هستی، زندگی این جهانی و زندگی اخروی، سرگذشت پیشینیان، مرگ و دیگر نشانه ها و آیات خداوند بیاندیشد و تدبر کند. بیان آیات الهی همه برای این است که انسان درباره زندگی دنیا و آخرت بیاندیشد. از سوی دیگر، قرآن از انسان می خواهد عنایت بیشتری به خود داشته باشد و به خود پردازد. شناخت خود، انسان را به درک بهتری از خدا، جهان، و مشکلات و مسائل خود نائل می گرداند و در نتیجه این شناخت درک معنا و ارزش زندگی برای انسان راحت تر شده و می تواند در ساخت جهان خود موفقیت بیشتری کسب کند.

از نگاه قرآن، زندگی و فرایندهای آن اهمیتی فراوانی دارند. و انسان ها باید قدردان زندگی باشند. زندگی خود و دیگران محترم است، زندگی هر فرد مساوی با زندگی همه انسان ها است، نباید بی-





جهت دیگران را از نعمت زندگی محروم کرد. یکی از مراتب قدردانی از زندگی، نحوه عملکرد انسان در زندگی است. از این جهت، همواره به مردم هشدار داده می‌شود که قدر زندگی را بدانند و مراقب اعمالشان باشد، مبادا به خاطر اعمال بدی که می‌کنند زندگی از آنها گرفته شود و به کسان دیگری اعطا شود.

از نظر قرآن وضعیت زندگی مادی و معنوی انسان‌ها اهمیت فراوانی دارد، از این جهت، توصیه‌های فراوانی برای بهبود حالات نفسانی و رفع مشکلات روانی انسان در این جهان دارد. گاهی پیامدهای بد اعمال انسان در این دنیا را ذکر می‌کند و از او می‌خواهد که برای آنکه به چنین عواقب مصیبت‌باری دچار نشود و کام زندگی بر او تلخ نگردد، مراقبت کرده و از اعمال بد و شرورانه پرهیز کند.

در خصوص اهمیت زندگی و فرایندهای آن، توجه قرآن کریم به معنادارتر بودن زندگی برخی از مردم نسبت به دیگران تأمل‌برانگیز است. زندگی انسان در این جهان همواره با ناملایمات فراوانی روبرو است و هیچ استثنایی وجود ندارد. درد و رنج، شکست و پیروزی، سختی و دشواری در زندگی همه هست، تفاوت اساسی در میزان معناداری زندگی افراد است.

توجه قرآن به زندگی اخروی به معنای بی‌اهمیت جلوه دادن زندگی در این دنیا نیست. به نظر می‌رسد که کم‌اهمیت بودن دنیا و امور دنیوی نسبی است و زندگی دنیوی فی‌نفسه کم‌اهمیت نیست بلکه نسبت به آخرت و امور اخروی کم‌اهمیت است. به عبارت دیگر، این کم‌اهمیتی نسبت به آخرت است و دلیلی بر بی‌اهمیت بودن دنیا وجود ندارد. فرد و زندگی او و فرایندها و اعمالی که زندگی او را می‌سازند از نظر قرآن اهمیت و ارزش بسیاری دارد. قرآن از انسان می‌خواهد که به این مسئله توجه کند و تا آنجا که به خود او مربوط می‌شود و در توانش هست بکوشد تا زندگی خوب و سعادت‌مندانه‌ای داشته باشد. همچنین نکوهش دل‌بستگی به دنیا معمولاً به این علت است که دل‌بستگی زیاد به دنیا باعث غفلت از آخرت و افتادن در گرداب فعالیت‌های بی‌ارزش و بلکه ضد ارزش می‌شود.



یکی از مباحث مهم در باب معنای «معنای زندگی» تمایز معناداری از شادکامی است. بررسی آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که معنای زندگی معنایی یکه و اولیه نیست و زندگی افراد می‌تواند از جهات مختلفی معنادار گردد. این موضوع را هم می‌توان از منظر غایات شایسته انتخاب و هم از منظر خیرهایی که از لحاظ کیفی برترند و سزاوار دوست داشتن و مورد احترامند بررسی کرد. یکی از راه‌های قرآن برای معنا دادن به فعالیت‌ها، تمایزی است که این کتاب آسمانی بین برخورداری از مواهب و لذات دنیوی و معناداری زندگی قائل می‌شود. زندگی مجاهدان و مهاجرین در راه خدا مصداق روشن تمایز معنا از شادکامی در قرآن کریم است. مجاهدان کسانی هستند که از مال و جان خود و تمامی امیال و لذات زندگی برای ارزش‌های بسیار والا که از لحاظ کیفی برتر و دوست‌داشتنی‌تر هستند می‌گذرند. معناداری زندگی مرتبط با غایات شایسته انتخاب یا رضایت از انجام دادن چنین کاری است. این غایات نه تنها ارزش مثبتی دارند، بلکه موجب انسجام زندگی نیز می‌شوند، زندگی را معقول می‌کنند، و انسان را از طبیعت حیوانی‌اش فراتر می‌برند. از جمله این غایات ارزشمند از نظر قرآن، ملاقات با خداوند، و نیل به پاداش عظیم اخروی است. نکته درخور توجه این است که این ارزش‌ها در کل زندگی فرد هم در این جهان و هم در جهان دیگر ساری و جاری است و اینگونه نیست که به زندگی این جهانی ارزش ابزاری بدهد. زندگی کردن بر اساس این ارزش‌ها ذاتی علایق طبیعی فرد است، و از این جهت، فرد دلیل خوبی برای اصلاح و متبدل ساختن خود دارد.

قرآن کریم به وضوح بر ارزشمندی خود فعالیت و بر جنبه غیرابزاری آن تأکید می‌کند. به نحوه زندگی فرد یا زیستن وی، صرف‌نظر از تحقق هدفی که به طور نظری می‌توانسته است بدون ابزارهای خاص و غیر ضروری به دست آید توجه فراوان دارد. به انسان‌ها توصیه می‌کند به اهمیت و ارزش خود فعالیت توجه کنند و از اعمال بد هر چند لذت‌بخش و مطابق با امیالشان دوری کنند.

زمینه‌های طرح پرسش «معنای زندگی من چیست؟» یکی دیگر از موضوعاتی است که در بحث معنای «معنای زندگی» از آن سخن گفته می‌شود. برای اکثر ما، پرسش معنای زندگی احتمالاً در زمان پریشانی مطرح می‌شود، وقتی اضطراب داریم یا وقتی حادثه‌ای اتفاق می‌افتد که به ارزش‌ها و انتظارات ما لطمه زده است. از این نظر بررسی منابع و خاستگاه‌های اضطراب بشر از منظر زمینه‌های



طرح پرسش "معنای زندگی چیست؟" اهمیت می‌یابد. تشویش و اضطراب نمی‌گذارد زندگی خوبی داشته باشیم، نه تنها اجازه نمی‌دهند خوشحال باشیم، بلکه آزادی ما را نیز می‌گیرند. دغدغه و تشویش، ترس از چیزهای بازگشت‌ناپذیر را در ما برمی‌انگیزاند و فلج‌مان می‌کند، به دنبال آن توان اندیشیدن و آزادانه عمل کردن را از دست می‌دهیم.

از منظر روانشناسی اگزیستانس، پوچی در کنار مرگ، آزادی و تنهایی چهار دلوپسی غایی انسان را تشکیل می‌دهند. مجموعه‌ای بسیار پیچیده از دلوپسی‌ها که در ژرفا مدفونند، در پوسته‌ای از لایه-های تودرتوی واپس‌زنی، انکار، جابه‌جایی و نمادسازی جای دارند. قرآن به این چهار دلوپسی اهمیت ویژه‌ای می‌دهد و سعی می‌کند در مواجهه درست با آنها و بلکه معنادار کردن زندگی از طریق آنها به انسان کمک کند.

مرگ ناخوشایندترین و وحشتناک‌ترین تجربه زندگی بشر است و نگرش ما نسبت به مرگ بر شیوه‌ی زندگی و تکامل‌مان، شیوه‌ی از توان افتادن و استیصال‌مان اثر می‌گذارد.

نحوه مواجهه قرآن با مرگ که سرچشمه‌ی اصلی و آغازین اضطراب است، در انطباق کامل با نظریات فراطبیعت‌گرایی نیست. در واقع بررسی مواجهه قرآن با این اضطراب در چارچوب نظریات فراطبیعت‌گرایی خالی از اشکال نیست. قرآن مرگ را مخالف طبع آدمی می‌داند و سعی دارد ضمن پذیرش این پدیده طبیعی آن را معنادار کند. معنادار شدن مرگ تا حد زیادی از شدت درد و رنج آن می‌کاهد و رویارویی با آن را آسان‌تر می‌کند. منسوب کردن زندگی و مرگ به خداوند و غایت‌مند کردن و ستایش از مرگ نیک و در زمره نیکان مردن هم برخی از راه‌های قرآن برای مواجهه با اضطراب مرگ است.

تنهایی، دلوپسی دیگر بشر است که قرآن با صراحت تمام به آن اشاره می‌کند. حقیقت بنیادینی که انسان قادر به ازبین بردن آن نیست. روش مواجهه قرآن با تنهایی تأمل‌برانگیز است. نه تنها سعی ندارد ما را بطور کاذب از مواجهه با تنهایی خود برهاند بلکه برعکس، سعی دارد تنهایی واقعی ما را به ما بنمایاند. توجه نکردن به اینکه تنهایی، مادر همه گرفتاری‌ها و بلایای بشر است. بسیاری از ظلم‌ها،



عدول از حق و عدالت به خاطر تبعیت از ظالمان و فاسدان، و ارتباطهای نادرست، برای ازبین بردن حس تنهایی است و برای خشنود کردن اعوان و انصار و به پشتگرمی آنهاست. از این جهت، قرآن سعی دارد با نمایاندن تنهایی واقعی انسان، به او کمک کند تا در جهت سازندگی خود گام بردارد.

آزادی دلواپسی دیگر است. آگاهی از آزادی خود "ترس آگاهی" نام دارد. ترس آگاهی بازشناسی دردناک آن است که انتخابهای مرا هیچ چیز متعین نکرده است. یکی از شیوههای نادرست مواجهه با ترس آگاهی مسئولیت‌گریزی است. قرآن برای مواجهه با این امر سعی دارد حس مسئولیت فرد را در قبال اعمالش بالا ببرد و به انتخابهای فرد در زندگی اهمیت بدهد. مسئولیت یعنی آگاهی از این‌که خود، سرنوشت، رفتاری‌های زندگی، احساسات و در نتیجه رنج‌هایمان را خود پدید آورده‌ایم. از نظر قرآن، فرد باید انتخاب کند که با بی‌معنایی زندگی از طریق تصمیم آزادانه در مورد آنچه می‌خواهد انجام بدهد یا بدان ارزش دهد مبارزه کند.

پوچی، دلواپسی دیگر انسان است که سردرگمی تمام عیاری در مورد جایگاه انسانیت در طرح کیهان به بار می‌آورد. از این جهت، خداوند در قرآن به کسانی که خالصانه و از سر صدق پرسش‌ها و شبهاتی برایشان ایجاد می‌شود یاری می‌رساند و در رفع شبهات به آنها کمک می‌کند. همچنین برای مواجهه با مسئله پوچی و بیهودگی از انسان می‌خواهد که قوه تعقل و تفکر خود را بکار بگیرد. تفکر در خلقت آسمان و زمین انسان را به نظام آفرینش آگاه‌تر می‌کند و پی می‌برد که جهان عبث آفریده نشده است. اما در برخی موارد، بیهوده و پوچ تلقی کردن جهان، برای شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت و توجیه اعمال زشت و ظالمانه است. پاسخ قرآن به این افراد کاملاً با پاسخی که به دسته اول می‌داد متفاوت است و به شدت مورد سرزنش قرآن قرار می‌گیرند. از نظر قرآن، این جهان بیهوده و باطل آفریده نشده و اعمال مؤمنان و صالحان با مفسدان و نیز اعمال پرهیزگاران با اعمال ناپرهیزگاران و فاجران یکسان نیست.

در بحث "چیستی معنای زندگی"، عموماً بحث‌های معنای زندگی از منظر دینی ذیل نظریات فراطبیعت‌گرایان بررسی می‌شود. بررسی آیات قرآنی نشان می‌دهد که قالب‌بندی آموزه‌های این کتاب آسمانی و تعیین چارچوب‌های خاص برای تحقیق درباره موضوعات یا بالاتر از آن تلاش برای



استخراج نظریه درباره موضوعی خاص اغلب با شکست مواجه می‌شود. قرآن کتاب زندگی برای همه انسان‌ها در همه اعصار است. آموزه‌های آن یکسره برای معنادار کردن زندگی مردم در سنخ‌های شخصیتی مختلف است. به همین منظور، بحث چیهستی معنای زندگی از منظر قرآن را در چهارچوب تصویرهای زندگی پی گرفتیم. هر کسی با توجه به سنخ شخصیتی خود و نگرش‌های جهان‌بینی و انسان‌شناسی‌اش تصویر خاصی از زندگی دارد و بر اساس آن تصویر زندگی‌اش را معنا می‌بخشد. از این جهت پیچیدن نسخه خاصی برای معناداری زندگی همگان بیهوده است.

برای یک زندگی معنادار، هم به قدرت مشارکت در فعالیت‌های ارزنده یا ارزشمند نیاز داریم و هم به توان درک آن ارزش. قرآن کریم به وضوح بر ارزشمندی خود فعالیت و بر جنبه غیرابزاری آن تأکید دارد. از این نظر، به نحوه زندگی فرد یا زیستن وی صرف‌نظر از تحقق هدفی که نظرا می‌توانسته است بدون ابزارهای خاص و غیر ضروری به دست آید توجه فراوان دارد. به همین دلیل، به انسان‌ها توصیه می‌کند به اهمیت و ارزش خود فعالیت توجه کنند و از اعمال بد هر چند لذت‌بخش است و ارضا کننده امیال دوری کنند.

از نظر قرآن، عمل کردن بر اساس ارزشها، اعمال نیک و صالح از جهات مختلفی می‌تواند به زندگی معنا بدهد. اعمال نیک فی‌نفسه ارزشمندند نه از این جهت که خداوند به آنها امر کرده است، بلکه برعکس، خداوند به اعمال نیک و خیر امر می‌کند. همچنین عمل بد و شر فی‌نفسه بد است نه از این جهت که خداوند از آن نهی کرده است، بد باشند. از سوی دیگر، این اعمال از آن جهت که مرضی خداوند هستند موجب می‌شوند که انسان رابطه درست و پایداری با خداوند برقرار کند. همچنین انجام این اعمال موجب خشنودی خداوند می‌شود، زندگی دنیوی را کیفیت می‌بخشد و به سعادت ابدی می‌رساند.

برای یک زندگی معنادار، هم به قدرت بر مشارکت در فعالیت‌های ارزنده یا ارزشمند نیاز داریم و هم به توان درک آن ارزش. این شرط دوم غالباً نادیده گرفته می‌شود. زندگی کردن براساس ارزش، صرفاً عمل کردن براساس آن ارزش نیست بلکه درک، دریافت و احساس کردن از طریق آن ارزش نیز هست. برای این‌که ارزش‌ها برای شخص معنایی داشته باشد او باید ارزش آن فعالیت را درک کند.

درک و دریافت و احساس کردن بر اساس ارزش می‌تواند برای معناداری زندگی مهم‌تر از صرف عمل در انطباق با آن ارزش باشد زیرا ادراک و احساس مستقیماً به آگاهی ما مربوط است و جهان پدیدارشناختی شخصی ما را تعریف می‌کند.

درک ارزش‌ها در قرآن از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، علائمی مانند ریا، نفاق، کفر و ناسپاسی، شرک و غیره نشانگر عدم درک ارزش‌هاست که در آنها انسان اعمال نیک را نه به خاطر ارزشمند بودن آنها بلکه به علت نیت یا غرض دیگری چون ریا و نشان دادن به مردم به جامی آورد. قرآن کریم تعبیرات مختلفی برای درک نکردن ارزش به کار می‌برد تعبیراتی مانند مهر شدن قلب، زنگار بستن قلب، قساوت قلب از جمله این تعبیرات است که در نتیجه آنها، قلب بر اثر بیماری شده یا تیره و تار می‌گردد، امکان پذیرش حق را از دست می‌دهد و آن را انکار می‌کند.

درک کامل ارزش به هنگام مرگ اتفاق می‌افتد. وقتی مرگ به ما نزدیک است. مرگ آگاهی به مثابه یک «موقعیت مرزی» عمل می‌کند و دگرگونی بنیادینی در چشم‌انداز زندگی به وجود می‌آورد. گرچه نفس مرگ، آدمی را نابود می‌کند، اندیشه مرگ نجاتش می‌دهد. مرگ مانند واسطه‌ای عمل می‌کند و انسان را از یک مرتبه هستی به مرتبه بالاتری می‌برد.

آیات قرآن یکسره موهبت زندگی را به انسان یادآور شود تا تمامی قوا و استعدادهای درونی و بیرونی خود را برای بهره بردن از این امکان ممکن و معنادار کردن آن جهت بدهد. انسان باید بداند تا زمانی که زنده است، همچنان امکان تغییر برایش وجود دارد. اما به محض آنکه لحظه مرگ فرا برسد تمامی این امکانات از دست می‌رود و هر امکانی ناممکن می‌شود. به نظر می‌رسد تمامی قرآن یکسره برای درک ارزش و معنادار کردن زندگی انسان نازل شده است. آیاتی که دائماً یادآور مرگ هستند و گویای حسرت و پشیمانی انسان حین مرگ و در سرای آخرت هستند و نیز آیاتی که از عذاب و مجازات الهی در قبال اعمال بد و شرورانه انسان سخن می‌گویند، همه و همه برای انگیزه بخشیدن به انسان و بهره بردن از امکان زندگی و معنادار کردن آن است. درک کامل ارزش‌ها هنگام مرگ است، هنگامی که فرصت‌ها همه از دست رفته است، از این‌رو، انسان با حسرت و پشیمانی از خداوند می‌خواهد تا زندگی را دوباره به او بازگرداند.



رویکرد واقع‌گرایانه قرآن به ارزش‌ها، امکان غفلت را روا می‌دارد. از نظر قرآن، ما به علت محدودیت‌هایی که داریم از بسیاری از ارزش‌ها غافلیم و از آنها خبر نداریم. عدم معرفت و آگاهی ما به بسیاری از ارزش‌ها باعث می‌شود که عواطف درستی به امور نشان ندهیم از برخی امور بدمان بیاید و از آنها کراهت داشته باشیم در حالی که برایمان خوب است، و از برخی امور خوشمان بیاید و آنها را دوست داشته باشیم در حالی که برایمان بد است.

به طور خلاصه، آموزه ترکیبی ایمان و عمل صالح با دو جنبه یا دو شرط معناداری زندگی یعنی درک ارزش و فعالیت ارزشمند سازگاری بسیاری دارد. رابطه مناسب و مطلوب با خداوند با درهم-پیوستگی ایمان و عمل صالح ایجاد می‌شود. نتایج مطلوب آن که همان معناداری زندگی و توجیه فعالیت‌ها و رنج و تلاش‌های انسان در زندگی است نیز حاصل به هم پیوستگی ایمان و عمل صالح است. ایمان و عمل صالح ثمرات بسیار مهمی در زندگی افراد و در راستای معنادار شدن آن دارد. خداوند آنها را در جوار فضل و رحمت خود می‌آورد و در نتیجه آن، در طریق درست زندگی قرار می‌گیرند. ایمان به همراه عمل صالح باعث می‌شود که خوف و اندوه از زندگی رخت بر بسته و انسان از تباهی و ضایع شدن تلاش‌ها و رنج و دردهایش در زندگی رهایی یابد.<sup>۱</sup>

ارتباط این موضوع با معناداری زندگی قابل تأمل است. رنج‌ها و مصائب زندگی از یکسو خود عامل ایجاد حس بی‌معنایی در زندگی است و از سوی دیگر، معناداری زندگی توجیه ترس و رنج و اندوه‌هایی است که در زندگی بر انسان وارد می‌شود و دلیلی است بر ادامه زندگی. آیاتی که در آنها نفی غم و اندوه از مؤمنان می‌کند، خود تأییدی است بر تصویر تراژیکی که قرآن از زندگی ارائه می‌دهد. ترس و اندوه وجه جدایی ناپذیر زندگی است و هیچ‌کس از آن راه فراری ندارد مگر اولیاء الله که خود را بنده طلق خداوند می‌داند. نداشتن خوف و اندوه در سرای دیگر یکی از مصادیق اجر و پاداش الهی است که خداوند به مؤمنان در قبال ایمان و اعمال صالحشان می‌دهد و از این جهت،

---

<sup>۱</sup> همانطور که پیشتر گفته شد، به نظر برخی مفسران، خوف و اندوه نداشتن شامل حال همه مؤمنان نیست و به اولیاء الله اختصاص دارد؛ کسانی که ایمان داشته و پرهیزگاری می‌ورزند.



هزینه‌های فعالیت اخلاقی مانند انفاق با سود حاصل در سرای دیگر جبران می‌شود. اما اگر همانطور که برخی از مفسران می‌گویند نفی ترس و اندوه شامل دنیا هم بشود، این به بحث هدف و انگیزه انسان از کار اخلاقی برمی‌گردد. در اینجا کار اخلاقی به دلیل ارزشمندی آن برای خود و دیگران باعث معناداری زندگی فرد می‌شود و احتمال و انتظار ضرر و اندوه از امری که واقع شده با معنای حاصل از آن برابری نمی‌کند.

#### ۴-۱- مقایسه‌ای کوتاه بین آموزه‌های قرآنی و نظریات مختلف درباره معنای زندگی

در فصل اول این پژوهش، مباحثی طرح کردیم از نظریات مهم در بحث معنای زندگی که امروزه نیز مورد توجه است. در دو فصل بعدی آموزه‌های قرآنی را با توجه به پرسش‌های مطرح شده در فصل اول و مبحث جدیدتر تصویرهای زندگی، بررسی نموده و سعی کردیم در حد فهم و درک خودمان موضوع "معنای زندگی" از منظر قرآن را توضیح دهیم.

همانطور که پیشتر نیز بر آن تأکید کردیم، قرار نیست نظریه‌ی خاص قرآن درباره معنای زندگی را به دست بدهیم. قرآن کریم کتاب زندگی است و مجموعه‌ای از نظریات گوناگون درباره موضوعات مختلف نیست. به عبارت دیگر معتقد نیستیم قرآن، نظریه‌ای، همسطح یا موازی یا حتی مخالف با نظریات مطرح درباره معنای زندگی دارد. این نکته، نکته حیاتی در خواندن این پژوهش است که بدانیم از نظریه‌پردازی در قرآن کریم و یا استخراج نظریه از قرآن پرهیز شده است. برای همین در جای‌جای مطالب خود از اصطلاح "آموزه" های قرآن به جای «نظریه» قرآن درباره معنای زندگی سخن گفتیم.

قرار نیست در اینجا تصویر خطی و ساده از یک نظریه معناداری زندگی در قرآن کریم به دست بدهیم که در مقابل و در مقایسه با نظریات دیگر طرح می‌شود. آنچه که در اینجا می‌خواهیم به طور خلاصه باز تأکید کنیم این است که نشان بدهیم که برخی جنبه‌های نظریات مطرح درباره معنای زندگی از منظر قرآن و در آموزه‌های این کتاب آسمانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است و برخی جنبه-



های دیگر خیر. برای مثال در ذیل بحث "چیستی معنای زندگی" نظریه‌ای به نام پوچ‌گرایی وجود دارد که در نهایت معتقد است که زندگی یا معنا ندارد و یا نمی‌توان به معنای زندگی دست یافت. در نگاه اول این نظر دورترین نظر با یک نگاه دینی است. اما اگر در قرآن تأمل کنیم، می‌بینیم که قرآن حتی احساس پوچی و احساس سرگردانی درباره زندگی را طبیعی می‌داند، از این نظر خداوند به کسانی که خالصانه و از سر صدق پرسش‌ها و شبهاتی برایشان ایجاد می‌شود، پاسخ می‌دهد. این مهم است که قرآن حتی برای احساس پوچی و سرگردانی رسمیت قائل می‌شود و در پی هدایت انسان‌ها و رهایی آن‌ها جهت نیل به خیر است. بنابراین هرچند نظریه پوچ‌گرا، دورترین نظریات از مباحث قرآنی و دینی هستند، ولی با این وجود، از نظر قرآن، برخی جنبه‌های آنها که در توصیف احساس افرادی است که در مواجهه با دنیا، معاد و زنده شدن دوباره مردگان به شک می‌افتند، طبیعی است، هرچند در نهایت دو نتیجه کاملاً متضاد از این مشاهدات به دست داده می‌شود.

اگر بخواهیم از این منظر میان آموزه‌های قرآنی و نظریات مختلف غربی مقایسه اجمالی به دست بدهیم در بحث معنای "معنای زندگی" سه نظر اصلی مطرح شد، اولی بی‌معنایی "معنای زندگی"، دومی معنا همچون "هدف" و سومین نظریه، معنا همچون "ارزش" بود. همانطور که نشان دادیم قرآن برای معناداری زندگی ارزش قائل است و آن را امری مهم می‌داند. هرچند زندگی دنیوی را در مقابل جهان آخرت خفیف می‌شمارد ولی از آنجا که برای همین زندگی نیز از آن جهت که انسان را آماده سفر به جهان آخرت می‌کند ارزش قائل است، و بنابراین زندگی انسانی را معنادار می‌داند. از این جهت طرح پرسش "معنای زندگی چیست؟" از منظر آموزه‌های قرآنی اهمیت بسیاری دارد.

درباره معنا همچون هدف و معنا همچون ارزش، اگر بخواهیم به صورت کلی بگوییم، برخی جنبه‌های معنا همچون ارزش به آموزه‌های قرآنی نزدیکتر است. همانطور که گفتیم مهمترین نقد معنا، همچون هدف این بود که نظریات معتقد به آن نمی‌توانند توجیه کننده عمل انسان‌ها بر طبق معنایی که زندگی برایشان دارد، باشد. معنا همچون هدف در بحث معنای زندگی، در نهایت توصیفی از اینکه زندگی چیست، به دست می‌دهد. مثلاً این توصیف که معنای زندگی هدف خالق است، یا چیزهای دیگر. همانطور که در فصل اول گفتیم این نوع نظریات وجه انگیزشی و عاطفی که لازمه هر عملی

است را در بحث معنای زندگی نادیده می‌گیرند. در حالی که همانطور که نشان دادیم در قرآن وجه روانی و تاکید بر وجه عاطفی انسان‌ها بسیار پررنگ است. بسیاری از آیات قرآن عواطف انسان را مخاطب خود قرار می‌دهد و برای همین قرآن تنها به وجه توصیفی نمی‌پردازد و دلایلی انگیزشی با مخاطب قرار دادن عواطف انسانی را برای عمل طبق توصیه‌هایش فراهم می‌کند.

همانطور که در بخش قبل گفتیم، اهمیت درک ارزش و فعالیت ارزشمند، جهت معناداری زندگی در قرآن، این گمان را بیشتر تقویت می‌کند که نظریه‌های ارزشی درباره معنای زندگی، به آموزه‌ها قرآنی نزدیکتر هستند. هرچند نباید این دو را برهم منطبق دانست. چراکه به صورت کلی یک نظریه درباره معنای زندگی همچون ارزش، بسیاری از چیزها (که بعضاً بی‌اهمیت هستند مثلاً کسب شهرت) را به عنوان ارزش، چرا که توجیه کننده وجه انگیزشی عمل انسانی هستند را برای معناداری زندگی روا می‌شمارد که این امر در آموزه‌های کتاب مقدس جایی ندارد. حتی اگر نظریه‌ای درباره معنای زندگی همچون ارزش، تنها ارزش‌های جهانشمول را به عنوان ارزش قبول داشته باشد، باز با این پرسش روبرو است که وجوه توصیفی و توصیه‌ای ارزش‌ها چگونه قابل جمعند. یعنی ارزش‌ها از یک جنبه، جهان را توصیف می‌کنند و از طرف دیگر، توصیه به انجام عمل خاص می‌کنند، و پرسش این است که این وجوه متضاد چگونه قابل جمعند. پاسخ‌های داده شده به این پرسش تا به حال با انتقادات مختلفی روبرو بوده‌اند. همچنان که گفتیم، شاید از منظر آموزه‌های قرآنی، معنا در معنای زندگی، از جنس ارزش است، اما از آنجا که این کتاب آسمانی در پی هدایت انسان‌ها است، کاربرد ارزش‌ها در آن دارای وجوه توصیفی و توصیه‌ای در هم تنیده است، همانند زبان روزمره که ارزش را مصرف می‌کنیم. قرآن در پی پاسخ به چگونگی جمع وجوه توصیفی و توصیه‌ای ارزش‌ها نیست، بلکه قرآن کتابی برای هدایت است، و برای مخاطب قراردادن انسان جهت هدایت نازل شده است.

یکی از بحث‌های مهم در معنای زندگی خاستگاه‌ها و زمینه‌های طرح پرسش "معنای زندگی من چیست؟" می‌باشد. برای اکثر ما، پرسش معنای زندگی احتمالاً در زمان پریشانی ایجاد می‌شود، وقتی اضطراب داریم یا وقتی حادثه‌ای اتفاق می‌افتد که به ارزش‌ها و انتظارات ما لطمه زده است. از این جهت، بررسی منابع و خاستگاه‌های اضطراب بشر از منظر فلسفی و روانشناسی اهمیت

بسیار دارد. در این تحقیق، ما چهار دلواپسی غایی انسان، پوچی، مرگ، آزادی و تنهایی، را از منظر روانشناسی اگزیستانس و قرآن کریم مطالعه و بررسی کردیم و نشان دادیم که این کتاب آسمانی به منابع و خاستگاه‌های اضطراب بشر اهمیت ویژه‌ای می‌دهد و سعی می‌کند در مواجهه درست با آنها و بلکه معنادار کردن زندگی از طریق آنها به انسان کمک کند.

مقایسه میان آموزه‌های قرآنی با نظریات مختلف درباره "چیستی معنای زندگی" نیز به همین منوال است. برای مثال در اول این بخش، از مقایسه میان آموزه‌های قرآن و نظریه پوچ‌گرایی سخن گفتیم. گفتیم تأمل در باب هستی ممکن است سردرگمی تمام‌عیاری در مورد جایگاه انسانیت در طرح کیهان به بار آورد. او می‌تواند از این منظر نتیجه بگیرد که زندگی انسان معنای واقعی ندارد یا پوچ است هرچند این نظریه دورترین نظریه به نگاه دینی و قرآنی است، ولی از نظر قرآن شبهات و تردیدهای حاصل از تأمل در باب آفرینش و زندگی مجدد طبیعی است. از این نظر، خداوند به درخواست‌های کسانی که خالصانه و از سر صدق پرسش‌ها و شبهاتی برایشان ایجاد می‌شود پاسخ مثبت می‌دهد. علاوه بر نظریات پوچ‌گرا، دو نظریه فراطبیعت‌گرایی و طبیعت‌گرایی، دو کلان نظریه اصلی مبحث "چیستی معنای زندگی" هستند. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، در مرحله اول معقول به نظر می‌آید که معتقد باشیم که قرآن، نظریه فراطبیعت‌گرایانه درباره معنای زندگی دارد. مهمترین تقریر نظریه فراطبیعت‌گرایی این است که انسان به نحوی با امور معنوی (خداوند) ارتباط دارد که این ارتباط و نسبت خاص باعث معناداری زندگی‌اش می‌شود. همانطور که بارها در این پژوهش دیده شد، بسیاری از آموزه‌های قرآنی در جهت این است که انسان‌ها در پی رضایت و خشنودی خداوند بکوشند. در بسیاری از آیات خداوند از انسان‌ها می‌خواهد که از یاد خدا غفلت نکنند و بدانند امور دنیوی، اموری هستند که انسان را از یاد خدا غافل می‌کند. بنابراین شاید درست باشد بگوییم که در نهایت قرآن، نظریه فراطبیعت‌گرایانه درباره معنای زندگی به دست می‌دهد. اما همانطور که در این تحقیق نشان دادیم باید در نسبت دادن نظریه خاص به قرآن بسیار احتیاط کنیم. هرچند در آموزه‌های قرآنی، داشتن یک رابطه با خداوند، یعنی رابطه‌ای که انسان تمام کارهایش متوجه خدا باشد، زندگی معناداری را برای او می‌سازد، اما قرآن یک نظریه صرف فراطبیعت‌گرایانه نیست.

یکی از تقریرات مهم نظریه فراطبیعت‌گرایی، نظریه هدف الهی است. این دیدگاه معتقد است که زندگی‌ای معنادار است که بر اساس اهدافی باشد که خداوند تعیین کرده است. به عبارت دیگر زندگی انسانی تا آنجا معنادار است که کمکی بر تحقق هدف خداوند باشد. اگر شخصی در انجام آنچه که خداوند قصد داشته که او در زندگی‌اش انجام دهد، شکست بخورد پس زندگی آن فرد بی‌معناست. با این وجود قائلان به نظریه هدف الهی درباره اینکه هدف خداوند به چه نحوی می‌تواند به زندگی انسان‌ها معنا ببخشد، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند خلق شدن از سوی خداوند به منظور دلیل و هدف خاصی، تنها راهی است که زندگی ما را از بیهوده بودن نجات می‌دهد. عده‌ای دیگر معتقدند زندگی تنها در صورتی معنادار است که از روی قصد و اراده توسط خالق ایجاد شده باشد و بنابراین کسب معنا همانند یک اثر هنری است که از سوی هنرمند دارای اراده و شعور خلق شده باشد.

مهم‌ترین نقد بر نظریه هدف الهی این است که انگیزه‌های شخصی، نیروهای روانی و بعد عاطفی انسان را نادیده می‌گیرد. نظریه هدف الهی از جهتی معنای زندگی را یک امر توصیفی و نه ارزشی می‌بیند و همان نقدهایی که بر نظریه معنا همچون هدف گفتیم، بر این نظریات وارد است. پرسش این است که چه وجوه انگیزشی باعث می‌شود که انسان بر طبق آنچه معنادار می‌داند عمل کند. نظریه طبیعت‌گرایی با تاکید بر زندگی شخصی و طبیعت این جهانی این وجوه شخصی و انگیزشی را بهتر ارضا می‌کند. اما از سوی دیگر یک نظریه طبیعت‌گرایانه معتقد است که تمام آن‌چیزی که برای معناداری زندگی لازم است، از طبیعت و از زندگی افراد است و نیازی به ساحت بالاتر، برای معناداری زندگی نداریم. این نظریه نیز با بسیاری از آموزه‌های قرآنی که بر ارتباط با خداوند جهت معناداری زندگی تاکید می‌شود در تضاد می‌افتد.

از این رو ما در این پژوهش از نوآوری مباحث تصاویر زندگی استفاده کردیم. مبحث تصاویر زندگی، یعنی تصویرهای زندگی همچون رنج، یا افتخار، یا سرمایه، یا ماموریت و ... بر جنبه‌های اصلی نظریات طبیعت‌گرایی که بر طبیعت این جهان افراد و انسان‌ها تاکید دارد. در این تحقیق نشان دادیم که قرآن بر اساس تصویر هر کس از زندگی به زندگی‌اش معنا می‌بخشد و به وجوه عاطفی و روانی انسان‌ها در قالب تصاویر زندگی توجه دارد. در عین حال، سعی دارد با نشان دادن واقعیت‌های

زندگی و جهان آفرینش و آگاهی بخشیدن به افراد نظریه مختار خودش درباره زندگی همچون یک فرصت عالی و محدود با امکانات فوق العاده معنایی را توسعه دهد. دو جنبه معناداری زندگی یعنی فعالیت ارزشمند و درک ارزش در این تصویرها مشاهده می شود و در نهایت این تصاویر مختلف زندگی را رو به سوی یک هدف مشخص که ارتباط با خداوند و جلب رضایت اوست پیش می برند. از این رو، افراد مختلف با سنخ های شخصیتی و جهان بینی های متفاوت می توانند از آموزه های قرآن کریم درباره این جنبه ها برای معنادار شدن زندگی شان بهره ببرند.

در انتها مجدداً بر این نکته تاکید می کنیم که در این پژوهش به دنبال استخراج نظریه قرآنی درباره معنای زندگی نبودیم و تمام توجه مان متمرکز بر آموزه های قرآنی درباره معنای زندگی بود. از این رو، برخی جنبه های مثبت نظریات مختلف انسانی در این آموزه ها قابل مشاهده است و برخی جنبه های آن نیز طرد شده است.

#### ۴-۲- پیشنهاداتی برای پژوهش های آینده

در این پژوهش سعی کردیم از ابعاد بحث معنای زندگی نزد متفکران غربی به خصوص با ساختاری که امروزه این موضوع مورد بررسی قرار می گیرد، تصویر جامعی ارائه کنیم. از این رو، علاوه بر اهمیت بحث معنای زندگی، معنای زندگی را در دو زیر عنوان "معنای" "معنای زندگی و "چیستی" معنای زندگی مورد بررسی قرار دادیم. در بحث قرآنی نیز از نوآوری سالومون و هیگینز (۲۰۱۳) الهام گرفتیم که در بحث معنای زندگی از موضوع تصویرهای زندگی استفاده می کنند و تصویرهای مختلف زندگی را در قرآن مورد بررسی قرار دادیم.

با توجه به اینکه در مباحث معنای زندگی معمولاً از ساختار جاافتاده "معنای معنای زندگی" و "چیستی معنای زندگی" استفاده می شود، بحث از تصویرهای زندگی یک بحث نو در این موضوع قدیمی است. از این رو پیشنهاد می شود که در تحقیقات آینده نیز بحث تصویرهای زندگی نه تنها از



نظر فلاسفه که از نظر روانشناسان نیز مورد بررسی قرار گیرد و با توجه به یافته‌های جدید، نظر قرآن مورد بررسی قرار بگیرد.

علاوه بر این، بر اساس یافته‌های این تحقیق، نظریات مختلف درباره چستی معنای زندگی، نباید محقق را به این اشتباه بیاورد که نظر قرآن درباره معنای زندگی حتما در یکی از نظریات موجود می‌گنجد. قرآن کتابی درباره نظریات فلسفی یا نظری نیست، بلکه کتاب زندگی و آموزه‌های آسمانی است برای هدایت انسان‌ها. به عبارت دیگر، نباید تنها با دید خودمان و دید نظریات و مکاتب مختلف به این کتاب آسمانی نگاه کنیم، بلکه باید همواره این مطلب را مدنظر قرار دهیم که هدف اصلی قرآن هدایت انسان‌هاست و برای همین هم جنبه آموزه‌ای آن پررنگ است و بر روانشناسی انسان‌ها تأکید دارد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود در تحقیقات آتی جنبه‌های روانشناختی این کتاب آسمانی جهت هدایت انسان‌ها مورد توجه بیشتر قرار بگیرد و حتما به یافته این تحقیق توجه داشته باشیم، که درباره معنای زندگی قرآن برای همه انسان‌ها نسخه واحدی نمی‌پیچد، بلکه به مقتضیات و روانشناسی آنها نیز توجه دارد.

با توجه به نکته بالا، آنچه که در این تحقیق ذیل مباحث "درک ارزش" و "فعالیت‌های ارزشمند" ذکر کردیم، زمینه مناسبی جهت تحقیقات بیشتر دارد. در واقع جدا از مباحث جاافتاده معنای زندگی که در فصل اول ذکر کردیم، مباحثی که کمتر به آن توجه شده، مانند درک ارزش و مدخلیت انسان در معنادراری زندگی، از موضوعاتی است که هم می‌تواند جایگاه مناسب‌تری در مباحث معنای زندگی پیدا کند و هم در قرآن به این موضوع توجه شده است. ما در اینجا متناسب به مقتضیات بحث وارد این مباحث شده‌ایم، ولی این قبیل موضوعات، خودشان می‌توانند موضوع یک طرح تحقیقی جداگانه باشند.

و نکته آخر پیشنهادی این است که نسبت معنای زندگی با کیفیت زندگی مورد توجه پژوهشگران قرار بگیرد. یافته‌های جدید نشان می‌دهند که معنای زندگی سهم به‌سزایی در کیفیت زندگی دارد و اتفاقاً یافته‌های این تحقیق نیز نشان می‌دهد که قرآن نیز کیفیت زندگی انسانی‌هایی که زندگی‌شان معنادار است را بهتر می‌داند. بنابراین هم به لحاظ مباحث قرآنی و هم به لحاظ نظری می‌توان درباره نسبت



میان معناداری زندگی و کیفیت زندگی تحقیق نمود. هرچند پژوهشی جداگانه درباره کیفیت زندگی در آموزه‌های قرآنی نیز می‌تواند پژوهشی بسیار کاربردی باشد که برای بهتر زندگی کردن انسان‌ها پیشنهادهایی مشخص داشته باشد. به طور کلی علاوه بر نسبت معنای زندگی و کیفیت زندگی در قرآن، بررسی مبحث کیفیت زندگی و وجوه مختلف آن در قرآن کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، توجه به این مبحث می‌تواند آموزه‌های مناسبی را در دسترس پژوهشگران و دیگر افراد بگذارد.

## منابع

- آزاده، محمد، ۱۳۹۰، *فلسفه معنای زندگی (مجموعه مقالات)*، تهران: نگاه معاصر.
- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۹، *فرهنگ معاصر عربی-فارسی*، تهران: نشر نی
- آیر، ا.ج، ۱۳۸۴، *زبان، حقیقت و منطق*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: شفیعی.
- الویری، محسن، "درآمدی بر مفهوم شناسی دینی عزت و افتخار"، در: فصلنامه اندیشه صادق . پاییز و زمستان ۱۳۸۱. شماره ۸ و ۹
- برن، اریک، ۱۳۸۷، *بازیها، روانشناسی روابط انسانی*، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران: ذهن آویز
- تامسون، گرت، ۱۳۹۴، *معنای زندگی*، ترجمه غزاله حجتی و امیرحسین خداپرست، تهران: نگاه معاصر.
- تیلور ریچارد، ۱۳۹۴، «معنای زندگی» در *حکمت /سراف* ترجمه هدایت علوی تبار، سال هفتم شماره سوم، ۱۸۷-۲۰۲
- جی راسل، استورات و نورویک، پیتر (۱۳۸۷)، *هوش مصنوعی، مفاهیم بنیادین*، ترجمه سعید راحتی، محمد بهداد، حمید تیموری، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی / انتشارات دانشگاه امام رضا (ع).
- داروال، ا. گیبارد، آ. ریلتن، ۱۳۸۰، *نگاهی به فلسفه اخلاق در سده بیستم*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- دورانت، ویل (۱۳۹۸)، *درباره معنی زندگی*، ترجمه شهابالدین عباسی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
- راز، جوزف، ۱۳۹۰، «معنای زندگی از نگاه سوزان ولف (معرفی تحلیلی کتاب معنای زندگی و چرایی بحث از آن)»، ترجمه سید علی اکبر موسوی اعظم، در *کتاب ماه دین*، شماره ۱۶۵، صص ۹۰-۹۴.



- رستمی، یداله، ۱۳۹۷، «ارزیابی نظر شوپنهاور درباره معنای زندگی» در پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، شماره ۳۱، صص ۱۰۹-۱۲۶.
- زندیه، عطیه. (۱۳۸۶). دین و باور دینی در اندیشه ویتگنشتاین. چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.
- سرل، جان، ۱۳۸۲، "چگونگی استنتاج «باید» از «است»" در نظریه‌های فلسفه اخلاق، تدوین کننده: فیلیپا فوت، ترجمه حسین کاجی، تهران، روزنه.
- علیزمانی، امیر عباس و غفوریان، مهدی، ۱۳۸۹، «مؤلفه های زندگی معنادار از دیدگاه جهان کاتینگهام» در جستارهای فلسفی، شماره ۱۷، صص ۷ تا ۳۲.
- فرانکل، ویکتور، ۱۳۸۶، انسان در جستجوی معنا، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، تهران: درسا.
- فری، لوک، (۱۳۸۳)، خدا انسان یا معنای زندگی، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس
- فولادوند، محمد مهدی (۱۳۷۶). قرآن مجید، تهران: دارالقرآن الکریم
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۶). قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کاتینگهام، جان، ۱۳۹۳، معنای زندگی، ترجمه امیر علیزمانی و مریم دریانی اصلی، تهران: حکمت.
- کریمی قدوسی، زینب و امیر عباس، علیزمانی، ۱۳۹۰، «بررسی دیدگاه تدئوس متر در باب خدا و معنای زندگی و نقد آن از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)» در فلسفه و کلام اسلامی، شماره ۱، صص ۶۳-۹۲.
- کلاکف دنیل و مارتین ریموند، ۱۳۸۸، پرسیدن مهمتر از پاسخ دادن است، ترجمه حمیده بحرینی و هومن پناهنده، تهران: هرمس.
- متس تدیس، ۱۳۹۶، «معنای زندگی»، ترجمه هدایت علوی تبار، در جستجوی خرد و آزادی: ارجنامه استاد عزت اله فولادوند، تهران: مینوی خرد، صص ۳۵۴-۳۹۱.

- متز، تادئوس، ۱۳۹۰، «معنای زندگی»، ترجمه زهرا رمضان‌لو، در کتاب ماه دین، شماره ۱۶۵، صص ۱۶-۲۷.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، فلسفه تاریخ، تهران: صدرا
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، عدل الهی، تهران: صدرا
- ملکم، نورمن، ۱۳۸۳، دیدگاه دینی ویتگنشتاین، نقد و بررسی پیتر وینچ، ترجمه علی زاهد، تهران: گام نو
- مک کورد جفری سیر، ۱۳۸۱، "تنوع و کثرت واقع‌گرایی‌های اخلاقی" در مجله علمی تخصصی معرفت، ترجمه سید اکبر حسینی، سال یازدهم، شماره دهم، صص ۵۷-۷۰.
- مکی، جی. ال. ۱۳۷۹، "ماهیت ذهنی ارزشها"، ترجمه مراد فرهادپور، فصلنامه ادبی، فرهنگی/ارغنون، شماره ۱۶، صص ۱۹۳-۲۲۶.
- مگی، برایان، ۱۳۷۳، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- موحدی محمدجواد و دهباشی مهدی، ۱۳۹۲، «مبانی فلسفی تعیین ارزش‌ها از نظر سید محمد حسین طباطبایی و دیوید هیوم» در الهیات تطبیقی، سال چهارم شماره نهم، صص ۱-۱۰.
- نصری، عبدالله، ۱۳۹۵، «تحلیل معنا در معنای زندگی» در ذهن، شماره ۶۷، صص ۱۰۳-۱۲۲.
- نیگل، توماس، ۱۳۸۹، در پی معنا، ترجمه سعید ناجی و مهدی معین‌زاده، تهران: هرمس
- نیگل، توماس، ۱۳۸۲، «پوچی»، ترجمه حمید شهریاری، در نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، صص ۹۲-۱۰۸.
- نیلسون کای، ۱۳۹۰، «فلسفه زبانی و معنای زندگی»، در فلسفه معنای زندگی (مجموعه مقالات)، ترجمه محمد آزاده، تهران: نگاه معاصر.

- نیلسون، کای، ۱۳۷۸، "مسائل فلسفه اخلاق"، در: *فلسفه اخلاق*، پل ادواردز، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران، تبیان.
- هیبرون، دانیل. ام(۱۳۹۵). سعادت، ترجمه حسین عظیمی، تهران: انتشارات ققنوس
- ولف، سوزان، ۱۳۸۲، «معنای زندگی»، ترجمه محمد علی عبدالهی، در *تقد و نظر*، سال هشتم، شماره اول و دوم، صص ۲۷-۳۸.
- ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۷۹، *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.
- ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۸۵، *یادداشت‌ها*، ترجمه موسی دیباج و مریم حیات‌شاهی، تهران، سعادت.
- یالوم، اروین، ۱۳۹۰، *رواندرمانی اگزیزتانسیال*، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی.

#### منابع عربی

- الأندلسی، أبو حیان محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان أثیر الدین(۱۴۲۰هـ)، المحقق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر
- الجوهری، اسماعیل بن حماد،(۱۴۰۷ق). *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، محقق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للمیابین
- مصطفوی، حسن(۱۳۶۸). *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد(۱۴۱۰ق). محقق و مصحح سید مهدی رجائی، قم: دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم
- الفراهیدی، ابی عبد الرحمن الخلیل بن احمد، *کتاب العین*.
- الراغب الأصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد (۱۴۱۲هـ)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق بیروت: دارالقلم، دارالشامیه

– الزحیلی، وهبه بند مصطفی (۱۴۱۸هـ). *التفسیر المنیر فی العقیدة والشريعة والمنهج*، دمشق: دارالفکر المعاصر

– طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، نشر اسماعیلیان

– الطبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۵هـ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات

### منابع انگلیسی

- Adler, Mortimer, (۲۰۰۷). *Great Books of The Western World*, (Vol.۱), (ed). J, United States of America: Encyclopedia Britannica
- Ayer, A.J. (۱۹۴۷/۲۰۰۷) ‘The Claims of Philosophy’ in E. Klemke and S. Cahn (eds.) *The Meaning of Life: A Reader*, Oxford: Oxford University Press.
- Beaumont S. L. (۲۰۱۱). Contentment. In *The encyclopedia of positive psychology*. John Wiley & Sons. Lopez, S. J. (Ed.). John Wiley & Sons.
- Bunnin, N., & Yu, J. (۲۰۰۸). *The Blackwell dictionary of Western philosophy*. John Wiley & Sons.
- Camus, Albert. ۱۹۹۱, *The Myth of Sisyphus and Other Essays*. translated by Justin O'Brien. New York: Vintage Books.
- Chalmers, D. J. (۲۰۰۳). Consciousness and its place in nature. *Blackwell guide to the philosophy of mind*, ۱۰۲-۱۴۲.
- Cottingham, J. (۲۰۰۹). *Why Believe?* Continuum.
- Cottingham, J. (۲۰۰۳). *On the Meaning of Life*, Cambridge.

- Easterbrook, G. (۲۰۰۴). *The progress paradox: How life gets better while people feel worse*. Random House Incorporated.
- Emmons, R. A. (۲۰۰۳). Personal goals, life meaning, and virtue: Wellsprings of a positive life. *Flourishing: Positive psychology and the life well-lived*, ۱۰۵-۱۲۸.
- Flanagan, O. (۲۰۰۶). Varieties of naturalism. *Oxford handbook of religion and science*, ۴۳۰-۴۵۲.
- Froh J. J. (۲۰۱۱). Well-being. In *The encyclopedia of positive psychology*. John Wiley & Sons. Lopez, S. J. (Ed.). John Wiley & Sons.
- Harman, Gilbert, ۱۹۷۷, *The Nature of Morality: An Introduction to Ethics*, New York: Oxford university press.
- Haybron, D. (۲۰۱۹). “Happiness” in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Heintzelman, S. J., & King, L. A. (۲۰۱۴). Life is pretty meaningful. *American Psychologist*, ۶۹(۶), ۵۶۱-۵۷۴.
- Hume, David. [۱۷۳۹-۴۰] ۱۹۷۸. *A Treatise of Human Nature*, ed. L. A. Selby-Bigge and P. H. Nidditch, ۲nd edn. Oxford: Oxford University Press. Cited in the text as T followed by SBN and book, part, section, and page numbers.
- Kauppinen, A. (۲۰۱۲). Meaningfulness and time. *Philosophy and Phenomenological Research*, ۸۴(۲), ۳۴۵-۳۷۷.
- Klemke, E. D., & Cahn, S. M. (۲۰۰۷). The meaning of life: A reader.
- Lawrence C. Becker and Charlotte B. Becker (۲۰۰۱). *Encyclopedia of Ethics*, Routledge, second

- Mackie, J. (۱۹۹۰/۱۹۷۷) *Ethics: Inventing Right and Wrong*, New York: Penguin.
- Martela, F. and Costin, V., ۲۰۱۷. Meaning in Life. In *Oxford Bibliographies in Psychology*. Oxford University Press.
- Metz, T. (۲۰۱۳). “The Meaning of Life” in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.  
<https://plato.stanford.edu/entries/life-meaning/>
- Metz, T. (۲۰۰۷). New developments in the meaning of life. *Philosophy Compass*, ۲(۲), ۱۹۶–۲۱۷.
- Miller, A. (۲۰۰۳), *An Introduction to Contemporary Meta Ethics*, Oxford: Oxford university Press, Pp ۱۲۸–۱۲۹.
- Moore, G. E. (۱۹۵۹). *Principia Ethica*:(۱۹۰۳) (Vol. ۲). Cambridge University Press.
- Mulhall, S.(۲۰۰۷)," Words, Waxing and Waning : Ethics in/ and / of the Tractatus logico – Philosophicus", in *Wittgenstien and his interpreters: essaysn in memory of Gordon*
- Nowell-Smith, P. H., & Lemmon, E. J. (۱۹۶۰). Escapism: *the logical basis of ethics*. *Mind*, ۶۹(۲۷۵), ۲۸۹–۳۰۰.
- Perrett, R. W. (۱۹۸۵). Tolstoy, death and the meaning of life. *Philosophy*, ۶۰(۲۳۲), ۲۳۱–۲۴۵.
- Pojman, L. (۱۹۹۹), *Ethics Discovering Right and Wrong*, USA: Wadsworth Publishing.
- Prinz, Jesse, ۲۰۰۴, *Gut Reactions: a Perceptual Theory of Emotion*, Oxford: Oxford University Press.
- Railton, P. (۱۹۸۶), "Moral Realism" in *The Philosophical Review*, Vol. ۹۵, No. ۲, Duke University Press, Pp۱۶۳–۲۰۷.

- Rescher, N. (۲۰۰۶) 'Pragmatic Idealism and Metaphysical Realism', in John R. Shook and Joseph Margolis (eds), *A Companion to Pragmatism*, Oxford: Blackwell Publishing, Pp ۳۸۶-۳۹۸.
- Rottschaefer, W. (۱۹۹۹), "Moral Learning and moral Realism" in *Behavior and Philosophy*, No. ۲۷, Cambridge Center for Behavioral Studies, Pp ۱۹-۴۹.
- Seligman, M. E. P. (۲۰۰۲). *Authentic happiness*. New York: Free Press  
Seligman, M. (۲۰۰۴).
- Smith, M. (۲۰۰۰) 'Moral Realism', in Lafollette, H (ed), *The Blackwell Guide to Ethical Theory*, Oxford: Blackwell Publishing, Pp ۱۵-۳۷.
- Solomon, R. C., & Higgins, K. M. (۲۰۱۳). *The big questions: A short introduction to philosophy*. Cengage Learning.
- Steger, M. F. (۲۰۱۲). Experiencing meaning in life: Optimal functioning at the nexus of spirituality, psychopathology, and well-being. In P. T. P. Wong (Eds.), *The human quest for meaning: Theories, research, and applications* (۲nd ed., pp. ۱۶۵-۱۸۴). New York, NY: Routledge/Taylor & Francis Group.
- Swenson, D., (۱۹۴۹/ ۲۰۰۷), "The Dignity of Human Life", in E. Klemke and S. Cahn (eds.) *The Meaning of Life: A Reader*, Oxford: Oxford University Press.
- Tolstoy, L. (۱۸۸۰/۲۰۰۷) 'My Confession' in E. Klemke and S. Cahn (eds.) *The Meaning of Life: A Reader*, Oxford: Oxford University Press.
- Wolf, S. (۱۹۹۷/۲۰۰۷) 'Meaning in Life', in E. Klemke and S. Cahn (eds.) *The Meaning of Life: A Reader*, Oxford: Oxford University Press.

## منابع اینترنتی

- <http://bidgoli۱۳۷۱.blogfa.com/category/>
- Kraut, R. (۲۰۱۶). Altruism. In:  
<https://plato.stanford.edu/entries/altruism/>
- <https://www.merriam-webster.com/dictionary/game>
- <http://www.vajehyab.com/?q=%D8%A8%D8%A7%D8%B2%DB%AC&t=like&s=۱۴&f=moein>
- Schroeder Mark, ۲۰۱۶, " value theory" Stanford Encyclopedia of Philosophy. <https://plato.stanford.edu/entries/value-theory/>
- <https://en.wikipedia.org/wiki/Game>
- <http://www.vajehyab.com/?q=%D8%A8%D8%A7%D8%B2%DB%AC&t=like&s=۱۴&f=moein>

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). آشنایی با قرآن، ج ۷. در:

<http://lib.eshia.ir/۵۰۰۵۷/۱/۱۵۱>

- زادهوش، محمدرضا، احادیث نبوی در متون کهن فارسی. در:

<http://lib.eshia.ir/۲۷۳۲۷/۱/۳۰۷>

- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳هـ بحارالانوار، بیروت: دارالاحیاء التراث. در:

<http://lib.eshia.ir/۷۱۸۶۰/۰/۸>

- زمخشری، جارالله، لکشاف عن حقائق غوامض التنزیل . در:

<http://lib.eshia.ir/۴۱۷۳۲/۱/۳>



## Abstract

The main issue of this research is the position of the meaning of life from the perspective of Quranic teachings. Although the meaning of life is a subject with a history of several thousand years, but in recent decades, this issue has been seriously considered by researchers. Therefore, we have first briefly presented the various theories about the meaning of life to clarify this concept. In general, the discussion of the meaning of life is discussed in the form of two topics: "the meaning" of the meaning of life and "what" the meaning of life. In the discussion of "meaning of life", there are three main theories of meaninglessness of meaning of life, meaning as aim and meaning as value. In this research, we have shown that meaning, like value, has the greatest affinity with customary intuition about the meaning of life, and also in Quranic and religious teachings, meaning has a valuable meaning in the discussion of "meaning of life". In the "What is the meaning of life" section, the main theories include supernaturalism, naturalism and nihilism. Although all three theories have their strengths, they have weaknesses that we have investigated. In particular, we have examined the weaknesses of the theory of nihilism. After clarifying the conceptual scope of the subject, in this study we examined the Quranic teachings in the form of two main discussions of the meaning of life. The meaning of life not only has a fundamental place in the Qur'anic teachings, but it can even be said that it is all over the Qur'anic teachings to make people's lives more meaningful. Without the meaning of life, there is no motivation in people to resist the pain and suffering of life and to engage in worthwhile activities. This is so important that some are even willing to sacrifice their happiness to make their lives meaningful, and this shows the difference between the meaning of life and happiness in the sense of pleasure and happiness. Regarding the "what is the meaning of life?", the Holy Quran makes their lives meaningful according to the personality types of different people and their attitude towards life. Hence, the discussion of what is the meaning of life in the form of presenting different images of life from the perspective of the Holy Quran and the meaning of life in the form of these images was presented. The Qur'an, while considering the lives of some more meaningful than others, opposes the instrumentalization of valuable activities such as doing good deeds in order to gain pleasure and satisfy desires. In addition, with a plan to do worthwhile activities to please God, she has a new perspective on the meaning of life. Understanding value is also extremely important in making the life of people more meaningful in the Holy Quran, so that by allowing the possibility of neglect and full understanding of value, people's attitude towards life is a great opportunity with extraordinary semantic possibilities.

**Keywords:** Holy Quran; Meaning of life; What is the meaning of life; Pictures of life; Value; Quality of Life.



**ACECR  
Institute of  
Humanities and Social Studies**

**Final report (Title):  
The Meaning of Life From the Perspective of Quran and the  
Western Thinkers**

**Research group:  
Theology and Islamic Studies**

**Principal Investigator (BY):  
Mozhgan Mohammadi  
Abolfazl Sabramiz**

**Date:  
autumn ۲۰۲۰**